



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق
علیه
صلاوة
وسلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

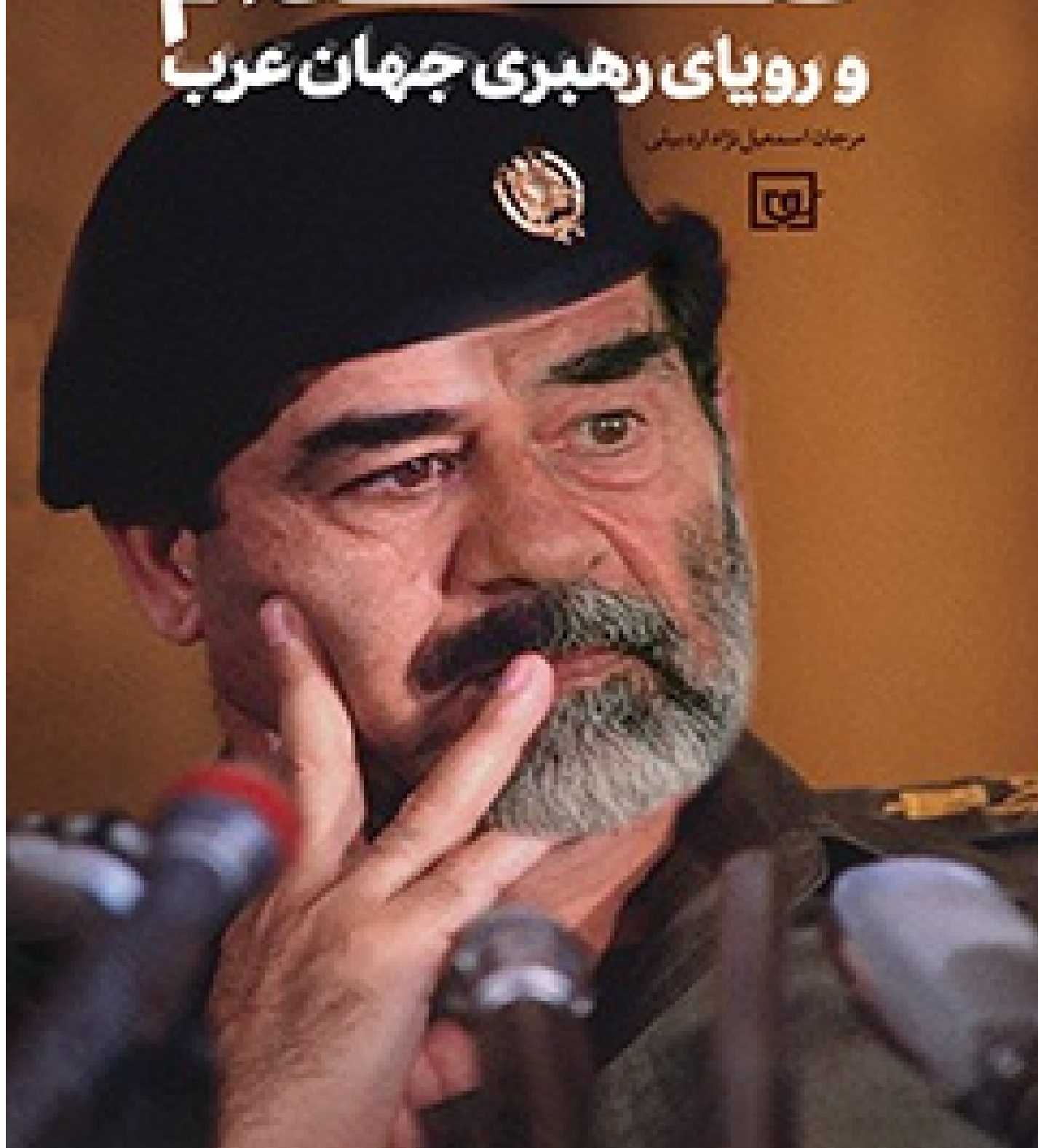
.net

.ir

صدام

و رویای رهبری جهان عرب

میرزا محمدعلی بزرگ آبرو پاشا



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صدام و رویای رهبری جهان عرب

نویسنده:

مرجان اسمعیل نژاد اردبیلی

ناشر چاپی:

موزه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	صدام و رویای رهبری جهان عرب
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۵	فهرست مطالب
۲۵	سخن ناشر
۲۷	پیشگفتار
۳۱	مقدمه
۳۵	فصل اول: نظریه روانشناسی فردی آلفرد آدلر
۳۵	اشاره
۳۷	نظریه روانشناسی فردی
۴۰	مؤلفه های نظریه آدلر
۴۰	اشاره
۴۰	۱. اصل احساس حقارت
۴۰	اشاره
۴۳	جبران احساس حقارت
۴۴	۲. تأثیر ترتیب تولد
۴۷	۳. اصل برتری جویی
۴۹	۴. اسلوب زندگی یا شیوه زندگی
۴۹	اشاره
۵۱	نقص بدنی
۵۱	نقص روانی
۵۱	نقص اجتماعی
۵۲	۵. اصل علائق اجتماعی

۵۴	۶. خود خلاق
۵۵	سلطه پذیری و سلطه جویی
۵۵	اشاره
۵۵	سلطه پذیری
۵۶	سلطه جویی
۵۷	فصل دوم: خلأ قدرت در منطقه
۵۷	اشاره
۶۱	امریکا پس از انگلستان
۶۴	حضور امریکا در خلیج فارس
۶۵	سیاست دو پایه ای نیکسون
۷۰	دلایل انتخاب ایران در استراتژی امریکا
۷۰	اشاره
۷۰	۱. موقعیت استراتژیک
۷۳	۲. جلوگیری از گسترش فعالیت های شوروی در منطقه
۷۴	۳. تثبیت حاکمیت مجدد امریکا
۷۵	۴. ثبات و آرامش نسبی داخلی
۷۶	۵. توسعه طلبی سیاست خارجی ایران
۷۷	۶. گسترش پیوندهای عمیق دوستی
۷۸	فروپاشی دکترین نیکسون
۸۲	دکترین امنیتی کارتر
۸۵	تشکیل نیروهای واکنش سریع
۸۷	کمر بند امنیتی منطقه
۸۷	اشاره
۸۷	عربستان سعودی
۸۹	پاکستان
۹۰	عمان

۹۱	بحرین
۹۲	مصر
۹۳	شورای همکاری خلیج فارس
۹۴	دلایل تشکیل شورا
۱۰۲	مصر، رهبر سنتی جهان عرب
۱۰۲	اشاره
۱۰۳	رهبری جمال عبدالناصر
۱۰۶	مؤلفه های ناصریسم
۱۰۶	اشاره
۱۰۶	۱. اتحاد اعراب
۱۰۷	۲. سوسیالیسم
۱۰۷	۳. تقابل با استعمار و امپریالیسم
۱۰۸	۴. عدم تعهد
۱۰۸	افول رهبر جهان عرب
۱۰۸	اشاره
۱۰۹	۱. شکست جمهوری متحده عربی
۱۱۱	۲. ناکامی در جنگ یمن
۱۱۲	۳. شکست در جنگ شش روزه ۱۹۶۷
۱۱۶	عراق و خلأ قدرت در منطقه
۱۲۱	فصل سوم: ویژگی های شخصیتی صدام
۱۲۱	اشاره
۱۲۹	شخصیت صدام
۱۳۰	ویژگی های اخلاقی صدام
۱۳۰	اشاره
۱۳۱	۱. برتری قوم عرب
۱۳۱	اشاره

- ایران ستیزی - ۱۳۳
- شیعه ستیزی - ۱۳۶
۲. سلطه گری - ۱۳۹
۳. خودشیفتگی - ۱۴۳
۴. خود بزرگ پنداری - ۱۴۵
۵. روحیه انتقام جویی - ۱۴۹
۶. خشونت طلبی - ۱۵۱
- ویژگی های روحی - روانی صدام - ۱۵۴
- اشاره - ۱۵۴
۱. سوء ظن به دیگران - ۱۵۶
۲. تکیه بر وفاداران تکریتی - بعثی - ۱۵۸
۳. تمایل به نظامی گری - ۱۶۰
۴. تشکیلات امنیتی گسترده - ۱۶۳
- اشاره - ۱۶۳
۱. تفحص و معاینات دقیق روزمره در دفتر شخصی کار روزانه صدام - ۱۶۶
۲. حفظ امنیت و حفاظت از جاده ها و نقاط انجام دیدار - ۱۶۷
- شیوه های نفوذ امنیتی - ۱۶۸
- اشاره - ۱۶۸
۱. نفوذ فنی - ۱۶۸
۲. نفوذ انسانی - ۱۶۹
- تاریخچه حزب بعث - ۱۷۱
- روند قدرت یابی حزب بعث عراق - ۱۷۳
- اصول حزب بعث - ۱۷۵
- اشاره - ۱۷۵
۱. وحدت عربی - ۱۷۵
- اشاره - ۱۷۵

۱۷۷	سرزمین عربی
۱۷۸	زبان عربی
۱۷۹	ناسیونالیسم عربی
۱۸۳	۲. آزادی
۱۸۴	۳. سوسیالیسم
۱۸۵	دین و حزب بعث
۱۸۷	فصل چهارم: ویژگی های شخصیتی صدام و وقوع جنگ تحمیلی
۱۸۷	اشاره
۱۹۰	حقارت شخصی و سیاسی صدام
۱۹۰	اشاره
۱۹۶	حقارت قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر
۲۰۰	جبران حقارت با حاکمیت مطلق بر ا روند رود
۲۰۳	اثر ترتیب تولد
۲۰۳	اشاره
۲۰۴	۱. پدر صدام
۲۰۵	۲. مادر صدام
۲۰۶	۳. ناپدری صدام
۲۰۷	زندگی صدام
۲۰۷	اشاره
۲۰۹	زندگی شخصی
۲۱۲	زندگی سیاسی
۲۲۰	برتری جویی صدام با رهبری جهان عرب
۲۲۴	بازپس گیری جزایر سه گانه خلیج فارس
۲۲۴	اشاره
۲۲۴	تنب بزرگ
۲۲۶	تنب کوچک

۲۲۷	ابوموسی
۲۳۴	تجزیه خوزستان
۲۳۹	علائق اجتماعی صدام
۲۴۱	رقابت ایدئولوژیکی با ایران
۲۴۵	ژاندارمی منطقه
۲۵۲	خلاقیت صدام
۲۵۳	سرنگونی دولت ایران
۲۶۱	نتیجه گیری
۲۶۵	منابع و مأخذ
۲۸۹	درباره مرکز

صدام و رویای رهبری جهان عرب

مشخصات کتاب

سرشناسه: اسمعیل نژاد، مرجان، ۱۳۶۰-

عنوان و نام پدیدآور: صدام و رویای رهبری جهان عرب / مرجان اسمعیل نژاد اردبیلی.

مشخصات نشر: تهران: موزه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس، انتشارات، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۲۶۷ ص.؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.

شابک: ۲۹۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۸۹۹۴-۲۷-۲

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: Marjan Esmaeel-nazhad Ardabili. Saddam and Dream of Arab
.World leadership

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: حسین، صدام، ۱۹۳۷ - ۲۰۰۶ م.

موضوع: Husayn, Saddam

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷

موضوع: Iran-Iraq War, ۱۹۸۰-۱۹۸۸

شناسه افزوده: موزه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس

رده بندی کنگره: ۱۶۰۰/DSR/الف ۵ص ۴ ۱۳۹۷

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۳

شماره کتابشناسی ملی: ۵۵۰۹۹۶۱

ص: ۱

اشاره

صدام ، رهبری جهان عرب و جنگ تحمیلی

مرجان اسمعیل نژاد اردبیلی

ص: ۴

نام کتاب: صدام و رؤیای رهبری جهان عرب

نویسنده: مرجان اسمعیل نژاد اردبیلی

ناشر: انتشارات موزه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس

صفحه آرای: علیرضا زمانی

طراح جلد:

نوبت چاپ: اول، زمستان ۱۳۹۷

شمارگان: ۱۰۰۰

قیمت: تومان

شابک: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۸۹۹۴ - ۲۷ - ۲

نشانی: میدان ونک - بزرگراه شهید حقانی، خیابان سرو، جنب مترو حقانی، موزه انقلاب

اسلامی و دفاع مقدس - تلفن: ۰۲۱ - ۸۸۶۵۷۰۲۰

فهرست مطالب

عنوان

صفحه

پیشگفتار ۶

مقدمه. ۸

فصل اول: نظریه روانشناسی فردی آلفرد آدلر. ۱۰

مؤلفه های نظریه آدلر. ۱۳

۱. اصل احساس حقارت.. ۱۳

جبران احساس حقارت.. ۱۵

۲. تأثیر ترتیب تولد. ۱۶

۳. اصل برتری جویی ۱۸

۴. اسلوب زندگی یا شیوه زندگی.. ۲۰

نقص بدنی.. ۲۱

نقص روانی.. ۲۱

نقص اجتماعی.. ۲۲

۵. اصل علائق اجتماعی.. ۲۲

۶. خود خلاق. ۲۴

سلطه پذیری و سلطه جویی.. ۲۵

سلطه پذیری.. ۲۵

سلطه جویی.. ۲۵

فصل دوم: خلأ قدرت در منطقه. ۲۷

امریکا پس از انگلستان. ۲۹

حضور امریکا در خلیج فارس... ۳۲

سیاست دو پایه ای نیکسون. ۳۳

دلایل انتخاب ایران در استراتژی امریکا ۳۷

۱. موقعیت استراتژیک... ۳۷

۲. جلوگیری از گسترش فعالیت های شوروی در منطقه. ۳۹

۳. تثبیت حاکمیت مجدد امریکا ۴۰

۴. ثبات و آرامش نسبی داخلی.. ۴۱

۵. توسعه طلبی سیاست خارجی ایران. ۴۲

۶. گسترش پیوندهای عمیق دوستی.. ۴۲

فروپاشی دکترین نیکسون. ۴۳

دکترین امنیتی کارتر. ۴۶

تشکیل نیروهای واکنش سریع. ۴۸

کمر بند امنیتی منطقه. ۴۹

عربستان سعودی.. ۵۰

پاکستان. ۵۱

عمان. ۵۲

بحرین.. ۵۳

مصر. ۵۳

شورای همکاری خلیج فارس... ۵۴

دلایل تشکیل شورا ۵۵

مصر، رهبر سنتی جهان عرب.. ۶۱

رهبری جمال عبدالناصر. ۶۱

مؤلفه های ناصریسم. ۶۳

۱. اتحاد اعراب.. ۶۳

۲. سوسیالیسم. ۶۴

۳. تقابل با استعمار و امپریالیسم. ۶۴

۴. عدم تعهد. ۶۵

افول رهبر جهان عرب.. ۶۵

۱. شکست جمهوری متحده عربی.. ۶۶

۲. ناکامی در جنگ یمن.. ۶۷

۳. شکست در جنگ شش روزه ۱۹۶۷. ۶۸

عراق و خلأ قدرت در منطقه. ۷۱

شخصیت صدام. ۷۹

ویژگی های اخلاقی صدام. ۸۰

۱. برتری قوم عرب.. ۸۱

ایران ستیزی.. ۸۲

شیعه ستیزی.. ۸۵

۲. سلطه گری.. ۸۷

۳. خودشیفتگی.. ۹۰

۴. خود بزرگ پنداری.. ۹۱

۵. روحیه انتقام جویی.. ۹۵

۶. خشونت طلبی.. ۹۶

ویژگی های روحی - روانی صدام. ۹۸

۱. سوء ظن به دیگران. ۱۰۰

۲. تکیه بر وفاداران تکریتی - بعثی.. ۱۰۱

۳. تمایل به نظامی گری.. ۱۰۲

۴. تشکیلات امنیتی گسترده ۱۰۵

۱. تفحص و معاینات دقیق روزمره در دفتر شخصی کار روزانه صدام. ۱۰۸

۲. حفظ امنیت و حفاظت از جاده ها و نقاط انجام دیدار ۱۰۸

شیوه های نفوذ امنیتی.. ۱۰۹

۱. نفوذ فنی.. ۱۰۹

۲. نفوذ انسانی.. ۱۱۰

تاریخچه حزب بعث.. ۱۱۱

روند قدرت یابی حزب بعث عراق. ۱۱۳

اصول حزب بعث.. ۱۱۴

۱. وحدت عربی.. ۱۱۵

سرزمین عربی.. ۱۱۶

زبان عربی.. ۱۱۷

ناسیونالیسم عربی.. ۱۱۷

۲. آزادی.. ۱۲۰

۳. سوسیالیسم. ۱۲۱

دین و حزب بعث.. ۱۲۲

فصل چهارم: ویژگی های شخصیتی صدام و وقوع جنگ تحمیلی.. ۱۲۴

حقارت شخصی و سیاسی صدام. ۱۲۶

حقارت قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر. ۱۳۱

جبران حقارت با حاکمیت مطلق بر اروند رود. ۱۳۳

اثر ترتیب تولد. ۱۳۵

۱. پدر صدام. ۱۳۶

۲. مادر صدام. ۱۳۷

۳. ناپدري صدام. ۱۳۸

زندگی صدام. ۱۳۹

زندگی شخصی.. ۱۴۰

زندگی سیاسی.. ۱۴۲

برتری جویی صدام با رهبری جهان عرب.. ۱۴۸

بازپس گیری جزایر سه گانه خلیج فارس... ۱۵۱

تنب بزرگ.. ۱۵۱

تنب کوچک... ۱۵۳

ابوموسی.. ۱۵۳

تجزیه خوزستان. ۱۵۸

علائق اجتماعی صدام. ۱۶۲

رقابت ایدئولوژیکی با ایران. ۱۶۳

ژاندارمی منطقه. ۱۶۷

خلاقیت صدام. ۱۷۱

سرنگونی دولت ایران. ۱۷۲

نتیجه گیری.. ۱۷۸

منابع و مأخذ: ۱۸۰

۱. کتاب ها و نشریات (مقالات، پایان نامه ها، مصاحبه ها، رساله دکتری): ۱۸۰

۲. رسانه ها ۱۹۱

۳. سایت ها ۱۹۲

English References (Books, Articles, Conference, Lacture, Thesis, Report): ۱۹۳.۴

ص: ۹

تقدیم به

همه مردان و زنان سرزمینم که قداست خاک وطن را عزیزتر از جان دانستند؛ در خاک و خون غلتیدند تا ایران، ایران بماند.

به نام او

که قلم را به قسم

به تقدس بر آورد

انقلاب اسلامی و دفاع مقدس، مقطعی مهم، اثرگذار و سرنوشت ساز در تاریخ درخشان ایران زمین و سرمایه ای عظیم از میراث فکری، فرهنگی و تمدنی کشور عزیزمان است که باید به درستی معرفی شود و برای نسل های آینده محفوظ و ماندگار بماند آیندگان باید این بازه بی نظیر تاریخ را به خوبی بشناسند و به طور ویژه بدانند که در نیم قرن اخیر چه ماجراهای تلخ و شیرین و چه حادثه هایی بر کشور و ملت ایران گذشته است این آگاهی، تضمین کننده انتقال فرهنگ و ارزش های پربار این سرزمین به نسلهای بعد و پلی برای انتقال تمدن بی نسلی به شمار می آید در واقع این آگاهی ضامن حفظ و بقای اهداف و آرمان های انقلاب اسلامی خواهد بود و ارزش هایی را که پاک ترین جوانان وطن، گرانباترین دارایی خود را به پای آن نثار کردند، پایدار و جاودانه خواهد نمود

مراکزی همچون موزه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس که ویژگی های کم نظیر و کارکردی فرا ملی، فرا جناحی و فرا دستگاهی دارند می توانند پیشتاز تحقق این رسالت تاریخی و ملی باشند این مهم مستلزم آن است که موزه از همه ظرفیت های بالقوه و بالفعل خود بهره گیرد و با ایجاد گفتمان نخبگانی و فرهنگ سازی عمومی، زمینه استفاده از تجارب و اندوخته های فکری، فرهنگی و ارزشی پیشکسوتان و

ایثارگران عرصه حماسه، مقاومت، استقلال و سربلندی کشور را برای بهره‌گیری نسل نو فراهم آورد

یکی از ظرفیت‌های راهبردی موزه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس که می‌تواند این مأموریت خطیر را با ظرافت، هنرمندی و مانایی انجام دهد، حوزه نشر، کتاب و مطالعه است. کتاب به عنوان میراث ماندگار فرهنگ بشری و قلم به مثابه بی‌همتاترین ابزار ثبت و ضبط دستاوردهای فکری و فرهنگی انسان، بهترین شیوه برای به‌تحریر و تصویر درآوردن گفتمان انقلاب اسلامی و عرضه آن به نسل‌های آینده است

از این رو، موزه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس با درک این مسئولیت‌گران سنگ و حساسیت‌های مترتب بر آن، به تدوین و انتشار مفاهیم اصیل و ناب انقلاب اسلامی و دفاع مقدس و فرهنگ مقاومت همت گماشته و میکوشد آثاری فاخر و در تراز مخاطبان فهیم و علاقه‌مند به این راه پر افتخار ارائه نماید امید که در پیشگاه خداوند متعال، اولیا و شهدای راه حق، به ویژه ایثارگران و شهیدان انقلاب اسلامی و دوران پر افتخار پس از آن رو سپید و سرافراز باشیم ان شاءالله

انتشارات موزه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس

پیشگفتار

جنگ رویدادی است که علی رغم ناخوشایندی هایی که به همراه دارد، ذهن بشر را به سوی تفکر، اندیشه، تحقیق و تفحص سوق می دهد؛ چنان که گریز از پاسخ گویی بدان اجتناب ناپذیر می نماید. چرایی وقوع جنگ، رخدادهای حین جنگ، چگونگی خاتمه و پیامدهای جنگ در زمره مواردی است که تا سال ها پس از پایان آن نیز هم چنان در ذهن اندیشمندان، محققان و مردمانی که این رخداد را تجربه نموده اند، ماندگار است. در این بین بررسی هر کدام از عوامل مذکور نیازمند کنکاش و بررسی همه جانبه و موشکافانه ای است تا بتواند پاسخ گوی پرسش های ذهنی و تجربی افراد حاضر در جنگ و نسل های پس از آن باشد. از آن جهت که جنگ ها را جزئی از راه کارهای سیاسی سیاستمداران در برخورد با دیگر کشورها می شناسیم، لذا بخش عمده ای از بررسی این مسئله به حوزه علوم سیاسی اختصاص می یابد. علمی که با رشته های بسیاری ارتباط مستقیم و غیر مستقیم دارد و می تواند پاسخ پرسش ها و وقایعی که پیرامون ما و جهان سیاست می گذرد را روشن گرداند.

در این بین آنچه انگیزه ای برای نگارش این کتاب شد تلفیق این علم با روانشناسی بود، تا بتوانم پاسخی بر پرسش های کودکی ام بیابم. سال هایی که با غرش هواپیماهای جنگی و آوارگی و فرار از موشکباران سپری شد. روزهایی تلخ که دوستانم در کلاس درس، هدف جنگنده های صدام قرار می گرفتند و پیش از آنکه معنای زندگی را دریابند با مرگ هم آغوش می شدند. در این سال ها همواره پرسشی از ذهنم می گذشت و آن اینکه چرا جنگ آغاز شد؟ در جریان آشنایی با کتاب های نوشته شده پیرامون جنگ تحمیلی، فیلم های سینمایی، مصاحبه ها و مستندها، هنوز این پرسش بی پاسخ که چرا جنگ با عراق شروع شد؟ ذهنم را

می آشفته. بدین روی سعی کردم تا در دوره تحصیلم به این پرسش و به طبع پرسش هایی از این دست پاسخ دهم. با این هدف نظریات اندیشمندان بسیاری را در حوزه های مختلف، جامعه شناسی، علوم سیاسی، تاریخ و غیره مورد توجه و بررسی قرار دادم، تا به مناسب ترین نظریه دست یابم و بتوانم پاسخی قانع کننده بیایم. از این رو حوزه روانشناسی را انتخاب کردم، علمی که در تلفیق با علوم سیاسی می تواند بسیاری از لایه های ناپیدای شخصیت سیاستمداران را از پس لبخندها و فریادهای آنان آشکار سازد و دریچه ای بگشاید رو به حقایقی که بی گمان در پس ذهن آنان حضور دارند و علی رغم همه انکارها دیر یا زود در تصمیم گیری هایشان رخ نشان می دهند. از این رو در قالب دیدگاه روانشناسانه، کالبد شکافی شخصیت صدام حسین را به عنوان آغاز گر دورانی سخت برای هزاران فرزند و پدر و مادر ایرانی برگزیدم. پیگیری شناخت شخصیت صدام موجب شد تا به حقیقتی دست یابم؛ همه ما فارغ از موقعیت اجتماعی که با آن شناخته می شویم، در بعدی دیگر از زندگی به سر می بریم که اتفاقاً در بسیاری از تصمیم گیری هایمان، ناخودآگاه نقش دارد و تصمیم گیرنده است. گذشته ای که هرگز نه از ما جدا می شود و نه فراموش، بلکه هم چون سایه ای بر حال و آینده ما احاطه دارد و گریز از آن هرچند محال نیست، اما اراده و درکی به عمق شناخت خویشتن می طلبد.

در اینجا ذکر دو نکته ضروری است نخست، علی رغم آنکه صدام، شخصیتی ناخوشایند در فرهنگ دفاع از نام ایران است اما در این کتاب سعی بر آن داشتم تا بدون غرض ورزی و تعصب ایرانی بودن، تنها آنچه روی داده است را تحلیل و بیان نمایم. بنابراین آنچه در تجزیه و تحلیل های کتاب مطالعه میکنید نتایجی است که نگارنده در پی تحقیقات خود به آن دست یافته است. دوم، اعتقاد نگارنده مبنی بر اینکه نظریه روانشناسی مناسب ترین گزینه برای پاسخ گویی به چرایی آغاز جنگ تحمیلی است، لزوماً بدان معنا نیست که آغاز جنگ تحمیلی را می بایست تنها از این منظر دید و سایر دلایل و انگیزه ها را مورد غفلت قرار داد.

در حقیقت نگارنده از آن جهت رویکرد روانشناسانه به جنگ را برگزید که تا کنون در این حوزه آثار قابل توجهی ارائه نگردیده و این در حالیست که علی رغم مهجور ماندن دیدگاه روانشناسی در جنگ تحمیلی، ظرفیت های بالای این حوزه می تواند راه گشای آشکار سازی بسیاری از دغدغه های جنگ برای سیاستمداران و پژوهشگران باشد. امید است این کتاب بتواند بخشی از پرسش های خوانندگان عزیز، به ویژه نسل پس از جنگ را تا حدودی پاسخ دهد.

در پایان از زحمات اساتید گرانقدرم آقایان دکتر رشید رکابیان، دکتر ناصر پورحسن، دکتر عبدالمجید سیفی و دکتر محمود علیپور به جهت راهنمایی های دلسوزانه و گرانبهای خود تشکر و قدردانی می نمایم و برایشان توفیقات روزافزون از باریتعالی آرزومندم. همچنین بر خود لازم می دانم از موزه دفاع مقدس به جهت حمایت های ارزشمند خود و کلیه کسانی که با کوشش خود امکان انتشار این کتاب را فراهم آوردند، تشکر و قدردانی کنم.

مرجان اسمعیل نژاد اردبیلی

کارشناس ارشد علوم سیاسی، شهریور ۱۳۹۷

مقدمه

جنگ ها را به لحاظ تأثیرات مادی و روانی که بر ملت ها به جا می گذارند می توان در زمره تأثیر گذار ترین وقایع بشری به شمار آورد. تجربیاتی که در این مقطع از تاریخ در اختیار کشورها و ملت ها قرار می گیرد به نوعی منحصر به فرد است چرا که هر جنگی به لحاظ مؤلفه های شکل دهنده آن، چگونگی آغاز، روند و نحوه پایان آن با جنگی دیگر متفاوت است؛ ضمن آن که تفاوت های ناشی از بسترهای وقوع جنگ و نیز موقعیت های جغرافیایی کشورها و دیگر عوامل دخیل در جنگ ها موجب تفاوت در نوع دیدگاه ها و درک تجربیاتی دیگر گونه می گردد. در این بین به دو نکته باید توجه داشت نخست آنکه پس از وقوع هر جنگی برای دو نسل سؤالاتی بر جای می ماند که تاریخ ناگزیر از پاسخ به آنهاست. یکی نسل حاضر در جنگ و دیگری نسل پس از جنگ.

نسل حاضر در جنگ از این جهت دچار پرسش می شود که خود به طور مستقیم و ملموس یا حتی غیر مستقیم با جنگ و وقایع مرتبط با آن در ارتباط بوده و معتقد است راه های بسیاری وجود داشته که از وقوع جنگ جلوگیری به عمل آید و حتی پیش از آن، پیشگیری از جنگ را مطرح می کنند. در حالی که نسل پس از جنگ علاوه بر پرسش های نسل نخست خواهان ارزیابی دستاوردهای جنگی نیز هست و به نوعی به برآورد هزینه ها و مزایا نیز توجه دارد. از این روست که در هر برهه ای از تاریخ، جنگ ها مورد نقد قرار می گیرند و از زاویه ای متفاوت و مطابق با دیدگاه های نسل جدید از آن صحبت به میان می آید؛ لذا پژوهش و کنکاش در خصوص

چرایی و چگونگی جنگ‌ها هرگز از دیدگاه محققان پایان نمی‌پذیرد زیرا که نسل بشر در تکامل دیدگاه‌ها و زوایای نگرش به وقایع به اشکال مختلفی از شناخت دست می‌یابد که پیش از آن برای نسل پیشین مطرح نبوده و یا کمتر مورد توجه قرار گرفته است. از آن جهت که تاریخ معاصر ایران ارتباطی تنگاتنگ با دوران هشت ساله جنگ تحمیلی دارد؛ لذا بدیهی است شناخت این دوره از تاریخ منوط به رمزگشایی از تحولات جنگ تحمیلی است. دوره ای که افزون بر تأثیراتی که بر ایران و ملت آن داشته است با فراز و فرودهای فکری نیز همراه بوده است. اصولاً هدف از مطالعه تاریخ، بررسی وقایعی است که در پی تحولات و شرایطی خاص بر گذشتگان رفته است و اکنون از پس گذر سال‌ها بر آن وقایع، آن‌چه برای خواننده در وهله اول ایجاد جذابیت می‌کند دلایل وقوع پدیده‌های تاریخی است، در ادامه نحوه عملکرد، بررسی نقاط قوت و کاستی‌های رفتاری و فکری افراد و نتایج و عواقب این حوادث نیز در جریان شکل‌دهی به تفکرات خواننده تاریخی دخیل است؛ اینها همگی ابزارهایی هستند تا ذهن آدمی با مقایسه دیروز و امروز، آینده را با تجربیاتی برابرتر در پیش بگیرد و در این بین هر کسی بنا بر نوع نگرش، الگوهای ذهنی و رفتاری، خلیات، باورها و ارزش‌های هنجارگونه‌اش از تاریخ می‌آموزد و می‌گذرد. در این بین آنچه محققان و پژوهشگران را به تحقیقات تاریخی به ویژه تاریخ جنگ ترغیب می‌کند ناگفته‌های بسیاری است که از پس گفتنی‌های بیشمار دیگران رخ‌نشان می‌دهد. شاید عجیب به نظر برسد اما هرچه در مورد موضوعی بیشتر اطلاعات داشته باشید، ذهن درگیر پرسش‌های بیشتری خواهد شد و این واقعیت انکارناپذیر یکی از دلایل نگارش این کتاب است.

بدین ترتیب کتاب حاضر که تحت عنوان صدام، رهبری جهان عرب و جنگ تحمیلی پیش روی شماست؛ به ارزیابی دلایل وقوع جنگ تحمیلی می‌پردازد. کتابی از دیدگاه نسل حاضر در جنگ که هم‌چنان برای نخستین پرسش جنگ، پاسخی قانع‌کننده نیافته است. از این رو در این کتاب بر شخصیت صدام

به عنوان برجسته ترین چهره آغازگر جنگ تحمیلی پرداخته شد. از آن جهت که در این کتاب از نظریات روان شناسانه بهره گرفته شده است لذا بر بعد کودکی صدام بیش از دیگر دوره های زندگی وی تأکید خواهیم داشت و بر پرسش هایی از این دست نظر داریم، بین گذشته صدام و وقوع جنگ تحمیلی چه ارتباط معناداری وجود دارد؟ اگر صدام حسین در مسند قدرت عراق قرار نمی گرفت باز هم وقوع جنگ تحمیلی اجتناب ناپذیر بود؟ بسترهای لازم جهت حمله صدام حسین چگونه فراهم گردید؟ مهم ترین هدف صدام در جنگ تحمیلی چه بود؟

در پاسخ به پرسش های فوق، کتاب حاضر مشتمل بر چهار فصل تنظیم گردیده است. در فصل اول نظریه روان شناسی آلفرد آدلر مورد بررسی قرار گرفته است. فصل دوم به بررسی زمینه ها و بسترهای وقوع جنگ تحمیلی می پردازد.

در فصل سوم کالبد شکافی شخصیت روانی و روحيات شخصی صدام حسین را تجزیه و تحلیل می کنیم.

و در فصل چهارم به چينش اهداف صدام از جنگ تحمیلی بر اساس نظریه آدلر می پردازیم.

فصل اول: نظریه روانشناسی فردی آلفره آدلر

اشاره

نظریه روانشناسی فردی

شناخت نفس و ذات وجودی انسان از دیرباز در زمره علاقمندی‌ها و دغدغه‌های بشری بوده است. در این راستا علوم انسانی پا به پای دیگر علوم در تلاش و تکاپو بوده تا هرچه بیشتر، نتایجی ملموس و جامع‌تر به دست آورد، همین واقعیت موجب گردیده تا بر اهتمام بشر برای شناخت خویشتن پایانی متصور نباشیم. بدیهی است انسان ذاتاً موجودی پیچیده و ناشناخته است، این واقعیت انکارناپذیر موجب گردیده تا اندیشمندان بیشماری در پی کشف راز و رمز آن برآیند. شوق بشر در راه شناخت ذات وجودی خویش موجب گردیده تا علوم بسیاری در حوزه‌های پیدا و ناپیدای انسان شناسی پدید آیند که هر کدام تنها قادر به درک بخشی از پیچیدگی‌های بشری هستند. در این بین یکی از شگفت‌انگیزترین علوم که لایه‌های درونی و نیمه‌پنهان وجودی انسان که همانا، روح بشر می‌باشد را مورد کنکاش قرار می‌دهد، علم روانشناسی است. روانشناسی منحصراً و نه مستقیماً با روح انسان در تماس است و ادراکات انسانی را که جزو زوایای پنهان نهاد بشری است، مورد بررسی قرار می‌دهد. تلاش روانشناسان در این راه سبب گردیده تا طی سال‌ها این علم به حوزه‌های متعددی تقسیم گردد که هر کدام به بررسی جنبه‌های مختلفی از زندگی، اجتماع، سیاست، محیط، انسان و غیره می‌پردازند. در این بین حوزه روانشناسی فردی را می‌توان نزدیک‌ترین شاخه این علم در شناخت شخصیت و خلیات انسانی دانست. روانشناسی فردی همان گونه که از عنوان آن بر می‌آید به بررسی و شناخت

افراد، تیپ‌های شخصیتی، خلیات، روحیات، تمایلات خودآگاه و ناخودآگاه و دیگر جنبه‌های فردی شخصیت انسان می‌پردازد، که در شناخت هر چه بیشتر افراد راه‌گشاست. در حوزه روانشناسی فردی نظریه پردازان بسیاری به تحقیق و نظریه‌پردازی پرداخته‌اند از جمله فروید، کتل، زاگرن، فروم، کلی و دیگران که البته در اینجا به هیچ‌روی قصد نداریم نظریات همه آنها را پیگیری کنیم. از میان نظریه‌پردازانی که در حوزه روانشناسی فردی به تحقیق پرداخته‌اند؛ نظریه روانشناسی فردی آلفرد آدلر به لحاظ الگوی انطباق، به عنوان مناسب‌ترین نظریه مد نظر این کتاب قرار گرفت. آدلر در حوزه روانشناسی فردی تلاش‌های گسترده‌ای را برای شناخت انسان‌ها انجام داده است. وی شناخت انسان را از جنبه فردی آن آغاز می‌کند و معتقد است شناخت افراد در فردیت یگانه آنها منجر به شناخت جامعه و بهبود کیفیت در روابط انسانی می‌شود. از این رو بر شناخت ذهنیات، خلیات، تمایلات، اهداف و انگیزه‌های ویژه افراد به عنوان مهمترین عامل تعیین‌کننده نگرش و رفتار انسان‌ها تأکید دارد. از آن جهت که انتخاب نظریه، بخشی از کار پژوهشی این کتاب بود و بخش تکمیلی آن مربوط به شناسایی شاخص‌های شخصیتی صدام حسین و تأثیر و تأثرات شخصیت وی در آغاز جنگ تحمیلی و گزینش استراتژی رهبری جهان عرب بود، لذا به نظریات آدلر استناد نمودیم.

بدیهی است علم روانشناسی را می‌بایست در راستای مطالعه و شناخت روان، رفتار و ادراکات افراد ارزیابی نمود. روان‌شناسی فردی سیستم و روش اکتشافی برای خود خلق می‌کند. رفتار انسان را مورد بررسی قرار می‌دهد، چنان‌که گویی رفتار انسان مجموعه نهایی از روابط است که تحت تأثیر تلاش برای نیل به هدفی مشخص شکل می‌گیرد. (آدلر، ۱۳۷۹، ۵۶ و ۵۵) در روانشناسی فردی بررسی زندگی روانی افراد در کودکی، محور اصلی دانش شناخت انسان است و

در این خصوص بسیاری از محققان سرشناس، به تحقیق و مطالعه سالهای اول زندگی افراد پرداختند؛ زیرا که مهمترین عوامل تعیین کننده ساختار زندگی روانی، از همان اوان کودکی شکل می گیرد. (آدلر، ۱۴، ۱۳۷۹-۱۲) از آنجا که دانش شناخت انسان از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است در دو وجه مورد کنکاش قرار می گیرد، وجه نخست دانش شناخت انسان، وجه فردی آن است و تنها هدف شایسته این دانش آن است که هر فردی خودش درصدد شناسایی خویشتن باشد. وجه دیگر، جنبه اجتماعی شناخت انسان است که اولین هدف آن، باید افزایش آگاهی انسانها نسبت به انسانهای دیگر باشد؛ به عبارت دیگر این دانش باید امکان پرورش رشد روانی بهتر و کامل تری را برای ما فراهم کند. (آدلر، ۱۷، ۱۳۷۹-۱۵) از آن جهت که نظریه روانشناسی فردی آدلر ویژگی های شخصیتی افراد را در انتخاب ها و تصمیمات بعدی زندگی مؤثر می داند و با توجه به اینکه بسیاری از اقدامات صدام در طول دوران زمامداری اش نشأت یافته از دوران کودکی و وقایع متأثر از آن بود، لذا در این کتاب از نظریه آلفرد آدلر بهره بردیم.

آلفرد آدلر، دومین کودک از شش فرزند خانواده، در هفتم فوریه ۱۸۷۰ متولد شده و فرزند یکی از بازرگانان حومه وین بوده است. آدلر برای مکتب روانشناسی خود نام «روانشناسی فردی و تطبیقی»^(۱) را انتخاب کرده است. با این اصطلاح و با توجه به ریشه کلمه (Individual) که به معنی غیر قابل تقسیم است می خواهد فرد را به عنوان کل و جوهری تقسیم ناپذیر معرفی کند که شناختش تنها در صورتی که در کلیتش در نظر گرفته شود امکان پذیر است. (شافه، بی تا، ۱۰۰-۹۷) آدلر نظریه خود را بر پایه شناخت انسان در دوران کودکی قرار داد. از این رو وقایع و اتفاقات زندگی فرد، چگونگی مواجهه و پذیرش اتفاقات و یا عدم پذیرش آن در شناخت بهتر افراد سهم بسزایی دارد. به همین دلیل است که مؤلفه های نظریه وی به صورت دومینو وار مطرح می شوند؛ به این معنا که هر مؤلفه سبب ساز پدید آمدن مؤلفه ای دیگر می شود و نظریه آدلر شکل می گیرد. در اینجا مؤلفه های نظریه آدلر را به صورت خلاصه بیان می کنیم: اصل حقارت، تأثیر ترتیب تولد، اصل برتری جویی، شیوه زندگی، اصل علایق اجتماعی و خودخلاق.

مؤلفه های نظریه آدلر

اشاره

آدلر در کتاب جنبه نظری و عملی روانشناسی فردی که در سال ۱۹۲۸ انتشار یافته اساس نظریه خود را توضیح داده است. آدلر، برخلاف فروید که غریزه ها را انگیزه اصلی رفتار می دانست، بر جنبه اجتماعی بودن انسان تأکید می ورزید. وی همچنین منبع اصلی انرژی و انگیزه های بشری را میل به قدرت می دانست و با نپذیرفتن مرز مشخص بین خودآگاه و ناخودآگاه، مکانیزم واپس زنی فروید را رد کرد. او همچنین امیال پرخاشگرانه را جانشین امیال جنسی، که مورد تأکید فروید بود، کرد. (کریمی، ۹۵، ۱۳۷۴) ویژگی های اصلی نظریه آدلر را می توان به صورت زیر خلاصه کرد:

۱. اصل احساس حقارت

اشاره

اصل احساس حقارت (۱)

بر حسب نظریه آدلر، احساس حقارت یکی از مهم ترین واقعیت های زندگی روانی بشر است و اهمیت آن از این جهت است که حقارت پدیده ای اتفاقی و تصادفی نیست بلکه با سرشت انسان درآمیخته است. انسان در برابر طبیعت تنها موجودی است که فاقد کلیه وسایل دفاع طبیعی است. موقعیت او این ناتوانی و محرومیت را کاملاً آشکار می سازد، پس برای کسب منافع و برتری خود، آدمی باید با زحمت بسیار این کاستی طبیعی را جبران کند. آنچه مسلم است انسان بدون احساس نارسایی و تهی دستی از وسایل دفاع در وجود خویش و ساختمان جسمانی اش، هرگز قادر نبود که در توسعه دانش و فن به چنین پیشرفت و پیروزی دست یابد. بنابراین موقعیت و امکان توسعه برای انسان را ترس از زندگی (هستی، پی آمدهای جهان واقع) یا احساس حقارت می سازد و انسان در راه سیر تکامل خود برای غلبه بر مشکلات مجبور است که دست به فعالیت های سازنده بزند. آدلر در کتاب «مفهوم زندگی» می گوید:

«راستی چه کسی می تواند در این امر تردید کند که طبیعت به جبران بی مهری اش در مورد انسان، نیرویی از احساس حقارت به او عنایت کرده تا بدین

وسيله پيوسته رو به جوانب مثبت زندگي داشته و براي تأمين خويش و غلبه بر مصائب زندگي بکوشد. من پيش از اين نيز بر اين موضوع تكيه کردم که انسان بودن، يعني احساس حقارت کردن ... احساس حقارت تسلط خاصي بر زندگي رواني داشته و مفهوم آن، همان درک نقص کمال يا ناتمام بودن و تلاش بي وقفه بشر و بشریت برای خاتمه بخشیدن به آن است.» (راتنر، ۴۱، ۱۳۹۰ و ۴۰)

اين احساس حقارت حاکم بر آدمي، در هر نوزاد تازه تولد يافته و هر کودک نوسال، سر برداشته و او را به جهت رشد و تکامل پيش مي برد. کودک در همان اوان نوزايي فقط با کوچک بودن جسم و احساس ناتواني اش پي مي برد که در برابر زندگي ضعيف است. در حقيقت جنبش رواني کودک به شرط قرار داشتن در شرايط مناسب، زير تأثير همين احساس ضعيف و کوتاه دستي قرار گرفته و به جريان در مي آيد و بر اثر همين فعل و انفعال است که جريان رشد و «شدن» (شکل گرفتن) او برقرار مي شود. ضمن اين جريان نيز احساس خستگي ناپذيري در کودک بيدار مي شود که راه را بر سير يادگيري هاي بي شمار او مي گشايد و بدین وسيله کودک مي تواند در مدتي کوتاه، توانايي هاي بسيار به دست آورده، مسایل روزانه اي را که يکي پس از ديگري به او رو مي آورد، تحمل نمايد. (راتنر، ۴۱، ۱۳۹۰ و ۴۰)

بدین ترتيب آدمي هم از نظر زيستی و هم از نظر روان شناسي موجودی است که پيوسته «احساس حقارت» را با خود دارد. اين احساس چه ناشی از نقص جسمي و چه ناشی از نقص رواني باشد، همه عمر با او همراه است. (راس، ۱۰۳، ۱۳۷۶) اگر ضعيف جنبه جسمي داشته باشد، فرد در طول زندگي يا آن را ابزاري برای «دليل تراشي» و توجه شکست هاي خود قلمداد مي کند و يا آنکه وادار مي شود که به «جبران» پردازد. برای نمونه دمستن در دوران يونان باستان دچار لکنت زبان بود اما با جبران آن، يکي از بزرگترين خطبای يونان و جهان شد. برای نمونه فرانکلين روزولت که در جواني بسيار ضعيف بود، در نتیجه تمرين منظم، قوی و در زندگي چنان پيشرفت کرد که به مقام رياست جمهوري رسيد. پس احساس حقارت يا کهتری در صورتی که از حد تجاوز نکند موجب ترقی می شود.

(آدلر، ۵۹، ۱۳۷۰-۵۵) آدلر عقیده داشت که همه افراد دارای احساس حقارت هستند و همین احساس باعث می شود برای بهتر و برتر شدن تلاش زیادی از خود نشان دهند و البته این تمایلی مثبت است برای غلبه بر نقص ها و کمبودها تا از این طریق به تکامل فردی دست یابند. کودک، بعد از تولد، به دنیای قوی بزرگسالان قدم می گذارد و همین موضوع باعث می شود که احساس حقارت کند و علاوه بر این ترتیب تولد و موقعیت کودک در خانواده نیز می تواند به مقایسه های خاص منجر شود که نهایتاً احساس حقارت را به دنبال خواهد داشت. (راس، ۱۰۳، ۱۳۷۶) آمادگی تربیتی کودک نیز نسبت مستقیم با احساس حقارت او دارد. دریافت ضعف و ناتوانی به او این قدرت را می دهد که پذیرای مقولات تربیتی گشته یا آنها را رد کند و طبیعی است که با یک روش آموزشکاری معیوب کودک وادار می شود که «ترس از زندگی» خود را به وسیله ستیزه ورزی و رد همه مقولات تربیتی، تعادل ببخشد. راتر یکی از شاگردان آدلر معتقد است احساس حقارت می تواند از تکامل طبیعی جلوگیری کند و آن هنگامی است که کودک کاملاً در این احساس غوطه ور شده با دست و پا زدن بی حاصل و غرض، بخواهد خود را از این وضع نجات بخشد. در این حالت، بدینی و وحشت راه بر «عقدۀ حقارت» می گشاید و کودک در حیطۀ اختلالات روانی قرار می گیرد. در این نقطه، حرکت روانی به حال سکون و سکوت در می آید؛ بدین معنی که کودک دیگر قادر به غلبه بر ضعف و نارسایی های خود نیست و به ناچار چاره ای جز این ندارد که با یک تعادل بخشی تخیلی (جبران کاذب (۱))

خود را در اختیار محیط بگذارد. باید به خاطر سپرد که هر مورد از عقدۀ حقارت، به منزله یک حالت هشدار است به اطرافیان که شخص از آن سوء استفاده می جوید. عقدۀ حقارت نیروی درونی خلق می کند که نتیجه فعالیتش بی ثمر گشتن زندگی و پشت کردن به موازین و مقررات است و وقتی کار بدین مسیر پیش برود، پیدایش صورت عصبی در شخص، اشکال گوناگون عدم تعادل روانی را حتمی می سازد. (راتر، ۴۱، ۱۳۹۰)

جبران احساس حقارت

احساس حقارت واقعی کودک آن چنان که برای اقتصاد روانی او مهم است، معیار اهمیت احساس حقارت یا ناامنی او نیست؛ چرا که این امر به شدت بستگی به برداشت فرد از خودش دارد. نمی توان انتظار داشت که کودک در موقعیت های ویژه، برآورد صحیحی از خود داشته باشد و حتی از بزرگترها نمی توان این انتظار را داشت! حقیقت این است که مشکلات با سرعت زیادی در حال افزایش است. کودک در موقعیت بسیار پیچیده ای رشد خواهد کرد که به طور حتم نمی توان میزان حقارت او را با اطمینان تعیین کرد. کودک دیگری بهتر می تواند موقعیت خود را تفسیر کند. اما در مجموع، اگر تفسیری را که کودک از احساس حقارت می کند در نظر بگیریم، می بینیم که تعبیر او روز به روز تغییر می کند تا زمانی که این تعبیرها به صورت واحدی در می آیند و کودک ارزیابی خود را به طور صریح بیان می دارد و در کردار خود این ارزیابی (دایمی) را حفظ می کند. مطابق با این هنجار متبلور شده یا (خود ارزیابی جاودانی)، روندهای جبران که کودک برای رفع احساس حقارت خود به کار می گیرد، به سمت این هدف و اهداف دیگر هدایت خواهد شد. مشابه این مکانیسم جبران کننده که روان انسان به کمک آن سعی در خنثی کردن احساس زجرآور حقارت دارد، در مورد اندام ها و اعضای بدن نیز به چشم می خورد. برای مثال وقتی یکی از اعضای حیاتی بدن انسان دچار آسیب می شود، اعضای دیگر رشد بی رویه پیدا می کنند و بیش از حد کار می کنند. از این رو، اگر قلب در جریان گردش خون دچار مشکل شود، برای به دست آوردن نیروی جدید از تمام اعضای بدن کمک می گیرد و به همین دلیل اندازه آن از یک قلب معمولی بزرگتر می شود. به همین شکل، وقتی فرد احساس حقارت می کند یا تصور کوچک و درمانده بودن او را عذاب می دهد، تمام هم و غم خود را برای غلبه بر این (عقدۀ حقارت) به کار می گیرد. (آدلر، ۱۳۷۹، ۵۷ و ۵۶)

مبحث «مکانیزم جبران» که آدلر در مقولۀ حقارت عضوی از آن سخن راند، در هدایت حرکت زندگی روانی نیز دخالت دارد، در اینجا هم همه چیز

به سوی تعادل بخشیدن به عدم کفایت‌ها و ناتوانی‌ها، پیش می‌رود و حتی در یک احساس حقارت پیشرفته که میزان اطمینان و اعتماد عادی برای شخص کافی و خشنود کننده نیست، آزمایشی در جهت مکانیزم «فوق جبران» ظاهر می‌شود. وقتی شخص در زمان کودکی پی به ارزش وجود خود نبرده باشد (بدین معنی که اشکالی فرا راه شناخت ارزش واقعی او از دید و داوری خودش به وجود آمده باشد) عضو روانی ناچار به هیجان آمده و به هر تقدیر (ولو به صورتی هیجان آمیز و مردد) از این وضع سرباز می‌زند. همان‌طور که پیشتر بیان کردیم، مکانیسم جبران حقارت یکی دیگر از مؤلفه‌های نظریه آدلر را بنیان می‌نهد، بدین گونه که جبران حقارت موجب پی افکندن بنای تلاشی مداوم بر «برتری جویی» خواهد شد که در صورت جبران افراطی گاهی صورتی از یک بیماری روانی را بروز می‌دهد. انتخاب هدف از سوی یک فرد نیز در جهت برتری جویی او، پاسخی است به احساس حقارتش که این هدف درست در نقطه‌ای مقابل احساس حقارت قرار گرفته و می‌تواند به شکل‌های مختلف آشکار و پنهان ظاهر شده، فرد آگاهانه یا ناآگاهانه به فعالیت پردازد. (راتنر، ۴۷، ۱۳۹۰ و ۴۶)

پر معناترین صورت‌های توفیق جبران در برابر نایمینی‌ها، خاصه در اوج رشد و توانایی نیروی تلاش، در کوششی آشکار است که فرد برای کسب معلومات، توانایی بیشتر و به دست آوردن مهارت ابراز می‌کند. باید دانست که زیر بنای فرایند تربیت و یادگیری را هم «ارزش جویی» می‌سازد. اگر کودک در مسیر اصلی خود، یعنی سود رساندن به همه و گسترش احساس هم زیستی و هم کاری باقی بماند، به هدف «نمود» خویش دست می‌یابد و نیازی احساس نمی‌کند که با محیط به جدال برخیزد. (راتنر، ۴۷، ۱۳۹۰)

۲. تأثیر ترتیب تولد

۲. تأثیر ترتیب تولد (۱)

از نظر آدلر، منظومه خانواده اولین محیط اجتماعی را تشکیل می‌دهد. هر کودکی، میکوشد در این منظومه، با رقابت و رزی، مورد توجه و اهمیت دیگران

قرار گیرد و موقعیتی برای خود دست و پا کند. یک همشیر ممکن است «بهترین» و همشیر دیگر «بدترین» باشد. مطلوب بودن، رضایت از جنسیت کودک، جذب کردن ارزش های خانوادگی، همانند سازی، یا قرار گرفتن در کنار یکی از والدین یا همشیران می تواند زمینه را برای احساس داشتن موقعیت مهیا کند. معلولیت ها یا یتیم بودن نیز برای بعضی از کودکان موقعیت ساز است. بنابراین، موقعیت کودک در منظومه خانواده بسیار حائز اهمیت است. (علیزاده، ۵۲، ۱۳۸۳ و ۵۱)

آدلر ترتیب تولد را از عوامل مؤثر اجتماعی در دوران کودکی می دانست که بر مبنای آن، فرد سبک زندگی خود را پدید می آورد. او بر سه موقعیت تأکید داشت: فرزند اول، فرزند دوم، و فرزند آخر. به نظر آدلر ترتیب تولد فرزندان ممکن است در رشد سیاسی - اجتماعی آنان مؤثر باشد. زیرا فرزندان اول، دوم و آخر به دلیل موقعیتشان در خانواده از تجارب اجتماعی متفاوتی برخوردارند و در نتیجه شخصیت های گوناگونی پیدا می کنند. (پروین، ۱۷۲، ۱۳۷۲) در اینجا موقعیت فرزندان را به ترتیب تولد آنها بررسی خواهیم کرد.

فرزند اول، آدلر دریافت که فرزندان ارشد خانواده اغلب گذشته نگر هستند و دیدی بدبینانه و حسرت بار به آینده دارند. از آنجا که آنها مزایای قدرت را در مقطعی از زمان تجربه می کنند و آن را فرا می گیرند، این حالت در تمام دوران زندگی در آنها می ماند. آنها هم چنین می توانند قدرت را تا حدودی بر خواهران و برادران کوچک تر خود اعمال کنند. نتیجه این جریان ها این است که فرزند اول میل به نگهداری برتری و اقتدار دارد. آدلر دریافت که این فرزندان به سازمان دهنده هایی بسیار خوب، با وجدان و وسواسی نسبت به جزئیات تبدیل می شوند و نگرشی اقتدار طلبانه و محافظه کارانه خواهند داشت. (شولتز، ۱۵۵، ۱۳۸۳-۱۵۲) او در آغاز کانون توجهات و محبت های والدین است و پس از آمدن فرزند دوم ناگهان احساس می کند موقعیت خود را از دست داده است و احساس ناامنی و خصومت و حسادت می کند. آنها علاقمند به حفظ نظم و اقتدار و در نتیجه محافظه کارند. البته حسادت و نفرت ایجاد شده ممکن است آنان را به سوی روان نزدی و رفتارهای

نابهنجار سوق دهد. به نظر آدلر بیشتر جنایتکاران، مجرمان، منحرفان و بیماران روانی فرزند اول خانواده اند. (شولتز، ۱۳۷۵، ۳۱۷)

فرزند دوم، فوق العاده جاه طلب، عصیانگر و حسود است و به طور دائم می کوشد از فرزند اول سبقت بگیرد. آدلر که خود فرزند دوم بود، همه عمرش چنین رابطه ای با برادر بزرگش داشت. با این همه وی معتقد بود که فرزند دوم از سایر فرزندان سازگاری اجتماعی بیشتری دارد. (سیاسی، ۱۳۷۷، ۸۹) بدین ترتیب فرزند دوم در رقابت با فرزند اول، حکم چاشنی راه انداز را برای فرزند دوم دارد و اغلب موجب رشد سریع تر وی می شود. فرزند دوم برانگیخته می شود تا از خواهر یا برادر بزرگتر پیشی بگیرد، هدفی که معمولاً رشد حرکتی و زبان را شتاب می بخشد از آنجا که دومین فرزند قدرت را تجربه نمی کند، پس در مقایسه با فرزند اول، چندان توجهی بدان ندارد و به آینده خوشبین تر است. (شولتز، ۱۳۸۳، ۱۵۵-۱۵۲)

فرزند آخر، آنان در محیط خانواده محبت و موفقیت فراوانی به دست می آورند، معمولاً لوس و پرتوقع و نازپرورده اند و در معرض آسیب پذیری اجتماعی اند؛ زیرا از وقتی که وارد مدرسه می شوند، ملاحظه می کنند که دیگر کانون توجه دیگران نیستند و دچار شکست و ناکامی می شوند. بنابراین بعد از فرزند اول بیشتر در معرض روان نژدی اند. (کریمی، ۱۳۷۴، ۹۶) آخرین فرزند هیچ گاه با ضربه خلع شدگی از سوی کودکی دیگر رو به رو نمی شود و بیشتر اوقات اصطلاحاً «عزیز دردانه» تمام خانواده است، به ویژه اگر فاصله سنی خواهر یا برادرانش از وی خیلی کم نباشد. بر اثر نیروی ناشی از نیاز به پیشی گرفتن از خواهر و برادران بزرگ تر، رشد فرزند آخر اغلب سرعتی چشمگیر دارد. در نتیجه، اکثر این کودکان در بزرگسالی، در هر کاری که به عهده می گیرند، کامیاب می شوند. از آنجا که تک فرزند، در مقایسه با کودکانی که دارای خواهر یا برادر هستند، زمان بیشتری را در کنار والدین سپری می کند، در نتیجه، اغلب خیلی زود می بالد و سریع تر به رفتارها و نگرش های بزرگ مآبانه دست

می زند. البته باید گفت تک فرزندان هنگامی که در می یابند در عرصه های زندگی بیرون از خانه (مانند مدرسه) دیگر مورد توجه نیستند، ضربه روانی شدیدی را تجربه می کنند. (حسام قاضی، ۲۷، ۱۳۹۳ و ۲۶)

۳. اصل برتری جویی

۳. اصل برتری جویی (۱)

آدلر همواره خاطر نشان ساخته است که فقر و احتیاج به وجود آورنده حالتی از بدبینی درباره زندگی و آینده، در طفل است. از این رو تربیت یکی از مهمترین عواملی است که در به وجود آمدن احساس حقارت کمک عمیق می کند. تمام عواملی که در بروز احساس حقارت نقش دارند می توانند به وسیله تربیت درست، از حالت بیماری خارج شوند. به عبارت دیگر هیچ دلیل ضروری وجود ندارد تا انسان مجبور شود به این که عقده حقارت را در خویش تن توسعه دهد. تمام عوامل عضوی (جسمانی)، اجتماعی و خانوادگی می توانند به وسیله یک روش درست تعلیم و تربیت و با ظرافت روانشناسانه، تصحیح و ترمیم شوند. در حالی که اگر روش یا محیط سالم تربیت وجود نداشته باشد، عوامل بیرونی فراوانی پیدا می شوند که سبب بروز اختلالات خطرناک شوند. چنین به نظر می رسد که احساس حقارت و عقده حقارت مانند رشته نخ رنگینی در تمام حالات اختلال روانی کشیده شده است. یک کودک عصبی یا بی استعداد، بزرگسالی فاقد نیروی تعادل روانی است، روان نژدها، بزهکاران، منحرفین جنسی (۲)

و بیماران روانی، همه به رنج از احساس نارسایی و ضعف خویش واقف اند و همواره در تردید و گمراهی به سر می برند و نقطه اتکایشان هم همان تردید و رنج خویش است که در آن برای خویش اتکاء و استواری می جویند. در این گونه مردم، به تدریج تلاشی روانی آغاز رشد می کند تا آنها به آن وسیله ترس و عدم کفایت خود را زیر سرپوش آن مخفی نگه دارند. آدلر این تلاش روانی را «برتری جویی» یا «ارزش طلبی (۳)» نام داده است و مطابق با این منظور، وظیفه این تلاش در زندگی روانی سالم یا وضعیت بیمار آن است که بر ضعف و عدم کفایت احساس شده،

۱- superiority

۲- Perverse

۳- Geltungsstreben

غالب شود و بدین وسیله تعادلی مجدد، به وجود آید. (راتنر، ۴۴، ۱۳۹۰-۴۲)

هدف برتری طلبی غالباً برای انسان، ناشناس مانده و از مناسبات خودشناسی فردی دور می ماند. آدمی فقط در فکر جلب سود و رد زیان های خویش است، باید دانست که شخصیت ایده آل در هر فرد، در سنینی به وجود می آید که هنوز بیان کودکانه اش رشد کامل نکرده و در حقیقت ارزش طلبی در ذهن او به کلمه در نمی آید بلکه این تمایل به شکلی نامعین و گسسته در تاریکی ذهنش سرگردان است. (راتنر، ۴۹، ۱۳۹۰ و ۴۸)

آنچه مسلم است تلاش برای بازشناسی و برتری هدف زندگی هر فرد بر اساس احساس حقارت، بی کفایتی و ناامنی مشخص می شود. کودک از همان ابتدا مایل است تا مورد توجه دیگران باشد و نظر والدین را به خود جلب کند. اولین علایم این میل بیدار برای بازشناسی خود، تحت تأثیر احساس حقارت سر بر می آورد و هدف و قصد فرد این است که بر محیط اطراف خود برتری پیدا کند. میزان و کیفیت احساس تعاون، برتری طلبی فرد را تعیین می کند. ما نمی توانیم در مورد افراد (چه کوچک، چه بزرگ) قضاوت کنیم، مگر اینکه هدف فرد را از برتری طلبی با مقدار احساس تعاون او مقایسه کنیم. هدف فرد به گونه ای است که دستیابی به آن، به او احساس برتری و تعالی شخصیت می دهد، تا آن درجه که زندگی را شایسته، زیستن می بیند. همین هدف احساسات ما را ارزشمند و هیجانات و عواطف ما را به هم مربوط می کند و تخیل ما را شکل می دهد و نیروهای خلاقه ما را هدایت می کند و معین می سازد که چه چیزی را باید به خاطر بسپاریم و چه چیزی را فراموش کنیم. (آدلر، ۵۵، ۱۳۷۹)

در حقیقت برتری جویی از احساس حقارت ناشی می شود و این دو از یکدیگر تفکیک ناپذیرند. مفهوم برتری جویی به معنای سلطه بر دیگران نیست، بلکه کوششی است برای آنکه شخص از آنچه هست، بهتر و کامل تر شود و استعدادهای بالقوه خود را بالفعل کند. برتری جویی در نزد آدلر یعنی گام برداری در راه کمال نفس که وی آن را جزو سرشت انسان و بلکه عین زندگی می داند. به نظر وی، همین انگیزه برتری جویی است که آدمی را از هنگام زادن تا واپسین دم زندگی

از مرحله ای به مراحل دیگر پیش می برد و جنبه اجتماعی او را تقویت می کند. (سیاسی، ۱۳۷۷، ۸۶) در این بین حقیقت این است که کودکان نمی توانند آشکارا بگویند در پی برتری هستند، بلکه با بلند نظری و مهربانی این میل خود را بیان می کنند و کار خود را در پشت پرده انجام می دهند. آنها متواضعانه از افشای این روش طفره می روند. برتری طلبی بی پروا و صریح در رشد روانی کودک انحطاط ایجاد می کند و کشاننده اغراق آمیزی از امنیت و قدرت است که برای غلبه بر دنیا، شجاعت را به گستاخی و بی شرمی، اطاعت را به بزدلی و مهربانی را به ریاکاری هوشمندانه تبدیل می کند. انسانها در بروز احساسات و حالات طبیعی باز فکر ریاکارانه ای در سر می پروراندند که هدف نهایی آن، تحت انقیاد در آوردن محیط است. در امر آموزش، به موجب میل آگاه و ناخودآگاه، کودک برای جبران ناامنی خویش، تحت تأثیر قرار می گیرد، روش زندگی را می آموزد، درک و شناخت پیدا می کند و احساس اجتماعی (تعاون) نسبت به هموعانش در او به وجود می آید. تمام این اقدامات را با هر هدفی که دنبال کند، ابزاری هستند که به کودک در حال رشد کمک می نماید تا خود را از احساس حقارت و ناامنی رها سازد. (آدلر، ۱۳۷۹، ۵۶) باید در نظر گرفت که پیامدهای عملی احساس حقارت لزوماً به کمال و سعادت فرد نمی انجامد. گاه این اتفاق می افتد و فرد با تلاش خود آن حقارت را بر طرف می کند؛ اما در صورتی که فرد، هدفهای دست نیافتنی برگزیند، به رغم تلاش ها نمی تواند بر حقارت غلبه کند و دچار «نوروز» می شود. (بلوم، ۱۳۵۲، ۲۰۴)

۴. اسلوب زندگی یا شیوه زندگی

اشاره

۴. اسلوب زندگی یا شیوه زندگی (۱)

خود خلاق و اصل برتری طلبی موجب می شود که هرکس به وجهی خاص، دست به عمل بزند و شیوه خاص زندگی خود را پی ریزی کند. شیوه زندگی تکیه کلام آدلر است و در تمام نوشته هایش مکرر به کار رفته و مشخص ترین بُعد روان شناسی فردی است. (شفیع آبادی، ۱۳۸۶، ۹۳) به نظر آدلر چگونگی تلاش

فرد برای کنار آمدن با احساسات حقارت آمیز بخشی از «سبک زندگی» خاص وی می شود، یعنی به صورت یک جنبه از کارکردهای شخصیتی وی در می آید. (پروین، ۱۷۱، ۱۳۷۲) سبک زندگی، یعنی کلیت بی همتا و فردی زندگی که همه فرایندهای عمومی زندگی، ذیل آن قرار دارد. (Adler, ۱۹۵۶, ۱۹۱) سبک زندگی خلاقیتی است حاصل از کنار آمدن با محیط و محدودیت های آن. زین سبب افراد از این حیث مختلف اند؛ زیرا علاوه بر احساس حقارت و برتری طلبی که میان همه آدمیان مشترک است، سه عامل بدنی، روانی و اجتماعی، که به ترتیب در ساختمان بدنی و عمل اعضای آن صفات و استعداد های روانی و ارتباطات اجتماعی نهفته است، در آدمیان متفاوت اند. همین امر شیوه خاص هر فرد برای جبران احساس حقارت و برتری طلبی را تعیین می کند. شیوه زندگی پیروزی طلبانه ناپلئون شاید علتش جثه نسبتاً کوچک وی بوده است. سیادت طلبی و اعمال وحشیانه آقا محمد خان قاجار ریشه در پیامدهای اجتماعی اختگی وی داشته است و حرص هیتلر برای تسلط بر عالم، شاید از نقص جنسی وی سرچشمه گرفته باشد. (سیاسی، ۸۶، ۱۳۷۷) بدین ترتیب اگر تمام روابط انسانها را در نظر بگیریم، به تدریج منش و ویژگی های دیگر آنها را هم خواهیم شناخت که هر کدام یک مهر ضد اجتماعی بر خود خواهد داشت. مهمترین این ویژگی ها، تکبر، نخوت و میل غلبه بر دیگران به هر قیمت ممکن است. فرهیختگی نسبی فرد و تقبیح تمام کسانی که با آنها در ارتباط است، ویژگی برتری بر دیگران را نشان می دهد که در آن مهمترین چیز «فاصله» است که فرد را از هموعانش جدا می سازد. محیط و اطرافیان فرد از نوع رویکرد او ناراحت هستند؛ چرا که پیوسته جنبه تاریک زندگی را می نگرد و از هر شادی و شادمانی محروم است. بعضی کودکان با میل افراطی که برای کسب قدرت دارند، می خواهند اعتبار خود را در محیط پیرامون تثبیت کنند و این میل آنها را وادار می کند تا در مقابل وظایف و تکالیف زندگی روزمره مقاومت نمایند. (آدلر، ۵۸، ۱۳۷۹) نکته اینجاست که شیوه زندگی هر فرد به اعتقاد آدلر در پنج یا شش سالگی پایه گذاری می شود. وی سه مثال برای سه

عامل بدنی، روانی و اجتماعی می زند که همگی تحت تأثیر محیط خانوادگی اند.

نقص بدنی

کودکی که معلولیت جسمی دارد و خود را در قیاس با همسالانش عقب مانده می بیند، می تواند به کمک پدر و مادر فهمیده و مریبان کارآزموده به جبران آن پردازد و احساس حقارت خود را به احساس نیرومندی تبدیل کند. (شولتز، ۳۱۵، ۱۳۷۵) افرادی که ضعف بدنی خود را به قدرت تبدیل کرده اند فراوان اند. حقارت های عضوی می تواند دو واکنش را در افراد برانگیزد. نوع اول آنکه عضو دیگری جانشین عضو ضعیف شود، به طور مثال شخص نابینا بکوشد تا با تقویت شنوایی خود آن را جبران کند. نوع دوم تمرکز بر عضو ضعیف تا جایی است که آن ضعف برطرف شود؛ مانند غلبه بر لکنت زبان تا جایی که شخص سخنران گردد. (بلوم، ۲۰۴، ۱۳۵۲)

نقص روانی

از سوی دیگر کودکان نازپرورده که مورد حمایت زیاد و افراطی والدین ناآگاه خود قرار می گیرند، ممکن است خود محور شوند و علائق اجتماعی در آنان ضعیف شود و از دیگران انتظار دارند که خواسته هایشان را برآورده سازند. (شولتز، ۱۳۷۵، ۳۱۵) آدلر این کودکان را بالقوه خطرناک می داند. بالفعل شدن این خطر در صورتی است که به موقع راهنمایی نشوند و به حال خود رها گردند. (سیاسی، ۸۸، ۱۳۷۷)

نقص اجتماعی

کودکان به خود رها شده و طرد شده ممکن است گونه ای از سبک زندگی برای خود به وجود آورند که مستلزم انتقام جویی از جامعه باشد. (شولتز، ۳۱۵، ۱۳۷۵) این کودکان مثال نوع نقص عامل اجتماعی اند. آنان بر اثر جدایی پدر و مادر از یکدیگر، یا بر اثر غفلت و بی اعتنایی نسبت به تربیت آنها از راهنمایی و تشویق محروم بوده اند و نمی توانند شیوه زندگی خود را گسترش دهند. افرادی که در کودکی مورد بی مهری و بدرفتاری بوده اند، در بزرگسالی دشمنان اجتماع می شوند و شیوه زندگی آنان بر اساس نیاز به انتقام جویی در می آید. (سیاسی، ۸۸، ۱۳۷۷) مفهوم «سبک زندگی» نیز متأثر از عوامل سه گانه بدنی، روانی و اجتماعی

است. وضعیت نقایص سه گانه در شخص و استعدادهای وی و نیز زمینه های اجتماعی و امکانات آن، راه های گوناگونی را پیش روی هر فرد قرار می دهد و وجه خاصی برای جبران احساس حقارت رقم می زند و شیوه زندگی معینی تحقق می یابد. (منصور، ۲۶، ۱۳۶۹-۲۴) در چنین چارچوبی تأکید روزولت بر انجام دادن «کارهای بزرگ» و «شدت عمل» احتمالاً نشانه ای از سازوکارهای دفاعی او علیه احساس حقارت مربوط به ضعف های دوره کودکی است. در حقیقت چگونگی تلاش برای کنار آمدن با احساسات حقارت آمیز خود یا غلبه بر آنها بخشی از سبک زندگی ویژه شخص و بخشی از کارکردهای شخصیتی وی می شود. (پروین، ۱۷۱، ۱۳۷۲)

۵. اصل علائق اجتماعی

به نظر آدلر انسان با علاقه اجتماعی به دنیا می آید و اجتماعی بودن در فطرت و ذات بشر است؛ اما این امر به صورت بالقوه است و مانند سایر غرایز فطری برای پرورش و به فعلیت درآمدن نیازمند است که این امر از طریق تماس با عالم خارج صورت می گیرد. این تماس ابتدا از طریق مادر و خانواده و سپس مدرسه، معلمان، همکلاسی ها و سرانجام افراد دیگر در جامعه انجام می شود. حس برتری طلبی نیز ابتدا جنبه شخصی دارد؛ اما بعدها به صورت اجتماعی در می آید. (کریمی، ۹۳، ۱۳۷۴) کودکانی که در محیط نازپرورد و یا فاقد محبت بزرگ می شوند و فضایی کامل از استقلال نفس و آزادی نمی بینند، به زودی کاشف وسیله ای می شوند که قالبی از ترس دارد و این دستاویزی است تا در کاربرد آن بتوانند توجه افراد پیرامون خویش را به خود جلب نمایند و به اصطلاح آنها را به خدمت خویش وادارند. (راتنر، ۱۳۷، ۱۳۹۰) آدلر به نکته ای اشاره می دارد که سیر تکامل علاقه فردی به اجتماع تا علاقه جمعی اجتماعی را مشخص می نماید. وی معتقد است حس برتری جوئی هر فرد موجب می گردد که وی از یاری دیگران دریغ نورزد و در این راه قدم بردارد و همین امر به نوبه خود سبب تقویت حس اجتماعی فرد شود؛ اما از آنجا که برتری جوئی آدمی هیچگاه ارضاء نمی شود؛ چرا که اهداف بشر بصورت سلسله مراتبی و سلسله وار

یکی پس از دیگری پیش می آیند، احساس ناتمامی را در همه افراد بشر پدید می آورند که خواه ناخواه تحقق آن مستلزم تحقق شخصیت اجتماعی و کمال اجتماعی است. از این رو آدمیان به مصلحت اجتماع قدم بر می دارند، یعنی علاوه بر همکاری با هموعان و حس تفاهم، آنان مصلحت اجتماع را بر مصلحت خویشتن ترجیح می دهند. از این روست که آدلر کمال اجتماع را متضمن کمال فرد می داند و می گوید: «مصلحت اجتماعی جبران واقعی و اجتناب ناپذیری است برای همه ضعف ها و نارسائی های افراد بشر» (سیاسی، ۱۳۹۰) حاصل اینکه برتری جوئی آدمی که نخست شخصی و خصوصی است به تدریج جنبه اجتماعی پیدا می کند و نفع شخصی تحت الشعاع قرار می گیرد. آدمی که برای خیر عموم کار می کند ضعف شخصی خود را بدین وسیله جبران می کند و نتیجه این می شود که علاقه مندی به اجتماع و دنبال کردن مصلحت آن بر شیوه زندگی و خود خلاق آدمی اضافه می گردد و در آنها اثر می گذارد، یعنی رفتار، مؤثر واقع می شود. (سیاسی، ۱۳۹۰)

در این راستا مهر مادری از بزرگ ترین و مهم ترین سرچشمه های احساس تعاون است با این حکم، کودک از طریق مادر برای بار اول در زندگی، همکاری می آموزد و می توان گفت که مادر، خود نگاهبان دروازه «هم نوع جویی» است و تأثیراتی که او به نسبت نیاز هر دو طرف، بر طفل می گذارد نه تنها علائق اجتماعی را در کودک بیدار می کند، بلکه او را برای انتقال این تمایلات به دیگر اعضای خانواده نیز آماده می سازد. (راتنر، ۱۳۹۰، ۵۳) بدین گونه اصل علایق اجتماعی وجود یک احساس اجتماعی همگانی است، احساس اجتماعی، پایه و اساس تمام پیشرفت های مهم تمدن است. علاقه اجتماعی در نوع احساسات ما نسبت به دیگران و روابط با آنها تأثیر بسزایی دارد. (شفیع آبادی، ۹۳، ۱۳۸۶) در ویژگی بعدی، آدلر از اصطلاح «خود خلاق» استفاده کرد. خود

خلاق بدین معنی است که انسان، برای ارضای میل برتری جویی اش، عوامل زیستی و اجتماعی را در تجارب تازه و فعالیت های ابتکاری به کار می گیرد. این گونه ابتکارات مظاهری از خود خلاق هستند. (کریمی، ۹۹، ۱۳۷۴-۹۶)

۶. خود خلاق

۶. خود خلاق (۱)

مطالعات آدلر او را به این عقیده رساند که شخصیت آدمی فقط حاصل استعدادهای غریزی و ارثی و تأثیرات محیط خارجی و فعل و انفعالات آن نیست، بلکه خلاقیت و ابتکار شخصی هم در کار است. به این معنا که آدمی برای ارضای تمایل برتری جویی خود، عوامل زیستی و اجتماعی را در تجارب جدید و فعالیت های ابتکاری مورد استفاده قرار می دهد. این ابتکار و خلاقیت، مظاهر و جلوه های بیرونی «خود خلاق» است؛ زیرا خود خلاق

دیده نمی شود و فقط از طریق آثارش به وجود آن پی می بریم. طبق این نظریه هر کس معمار و سازنده شخصیت خویش است و این «بناء» را با مواد خام وراثت و تجارب زندگی به وجود می آورد که هم پدید آورنده هدف است و هم ایجاد کننده وسایل نیل بدان هدف. به عبارت دیگر آدمی می تواند حاکم بر سرنوشت خود باشد و نه محکوم آن. (سیاسی، ۱۳۷۷، ۹۳)

زمانی که احساس حقارت تا آن درجه شدت پیدا کند که کودک واهمه شکست در مقابل این احساس و عدم جبران را پیدا کند، آنگاه در زمان توانایی برای غلبه بر این احساس هم راضی نمی شود و خواستار فوق جبران خواهد بود. ممکن است قدرت طلبی و برتری جویی فرد آن چنان زیاد شود و تشدید یابد که به شکل یک بیماری آسیب شناسی درآید. وقتی این اتفاق می افتد، دیگر فرد از روابط عادی زندگی راضی نخواهد شد. حرکاتی که در این موارد انجام می شود و حالت متکبرانه خاصی که نسبت به آنها نشان می دهد، کاملاً در جهت سازگاری با اهدافشان است، در مواردی که با نیروهای کشاننده آسیب شناسی سروکار داریم با اشخاصی رو به رو می شویم که بدون ملاحظه دیگران با تلاش فوق العاده، شتاب زیاد و انگیزه های آنی شدید می خواهند موقعیت خود را در زندگی حفظ کنند. اینها کودکانی هستند که افعال آنها، به دلیل حرکات اغراق آمیزشان برای نیل به هدف برتری بر دیگران، بسیار محسوس است، اینان با تجاوز به حقوق دیگران سعی دارند از حیات و زندگی

۱- ۱. ترجمه فارسی creative self را برخی «خود خلاق» (سیاسی، ۹۳، ۱۳۷۷) و برخی «قدرت خلاق فرد» (از جمله کریمی) معادل یابی کرده اند.

خود دفاع کنند. آنها در مقابل دنیا ایستاده اند و دنیا در مقابل آنها. قدرت طلبی بعضی کودکان به حدی است که در تعارض با دیگران قرار نمی گیرند و جاه طلبی آنها نابهنجار به نظر نمی رسد. با وجود این، وقتی فعالیت ها و موفقیت های آنها را بررسی می کنیم، متوجه می شویم که جامعه از پیروزی های آنها بهره ای نمی برد؛ چرا که جاه طلبی آنها امری غیر اجتماعی است. جاه طلبی آنها همیشه باعث خواهد شد آنها به عنوان عناصر آشوبگر، بر سر راه انسان های دیگر قرار بگیرند. (آدلر، ۵۸، ۱۳۷۹ و ۵۷)

سلطه پذیری و سلطه جویی

اشاره

آدلر در مورد شخصیت های شکل گرفته از نظریه اش دو سنخ شخصیتی را تحت عنوان شخصیت سلطه پذیر و سلطه جو معرفی می کند که در ادامه به آن می پردازیم.

سلطه پذیری

افرادی که روح بندگی دارند، در موقعیت هایی هم که به قوه ابتکار عمل نیاز است، سازگاری ندارند. فرد ذلیل با قوانین و مقررات دیگران زندگی می کند و به ناچار در پی موقعیت های ذلیل کننده است. در بسیاری از روابط مختلف زندگی، این نگرش بنده وار دیده می شود. وجود این صفت در شخص، او را در حالتی خمیده و قوز کرده نشان می دهد. آنها را می بینیم که در مقابل دیگران خم و راست می شوند و به حرف آنها به دقت گوش می دهند، بدون آن که حرف های آنها را بسنجند و یا مورد بررسی قرار دهند، فقط آن دستورات را اجرا می کنند و احساسات آن افراد را بروز می دهند و تأیید می نمایند. آنها گاه سلطه پذیری را به طرزی باور نکردنی برای خود افتخار می دانند. این افراد، وقتی تحت انقیاد دیگران هستند، احساس رضایت دارند. البته قصد نداریم افراد سلطه جو، افراد ایده آلی هستند. افرادی وجود دارند که آن چنان پست و زبون شده اند که تنها وقتی از دیگران تشکر می کنند، رضایت دارند و خوشحال هستند؛ به ظاهر آنها برای

خود در دنیا، همواره شرمنده هستند. البته ما نباید فریب بخوریم که آنها این کار را با خوشحالی انجام می دهند. در بسیاری موارد آنها خودشان هم احساس ناراحتی می کنند. (آدلر، ۱۷۸، ۱۳۷۹-۱۷۶)

سلطه جویی

در مقابل فرد پست و سلطه پذیر که در بالا توضیح دادیم، فرد متکبر و سلطه جو هم وجود دارد که باید همیشه نقش بهتر را داشته باشد و دوست دارد نقش برتر را ایفا کند. تنها فکر او در زندگی این است که «چگونه می توانم از دیگران برتر باشم؟» این نقش با نومیادی های بسیاری همراه است. اگر نقش آمرانه او رنگ تهاجمی و خشونت زیادی نداشته باشد و در یک میزان معین باشد، سودمند است. این افراد به دنبال موقعیتی هستند که دستورات آنها به اجرا در بیاید. وقتی ملتی انقلاب می کند و ناآرام می شود این ماهیت های مستبدانه و سلطه جویانه ظاهر می شوند و قابل درک است که همین افراد به جهت حرکات و نگرش ها و امیال مناسب و نیز آمادگی بیشتر برای ایفای نقش رهبری، سر کار بیایند. آنها به دستور دادن در خانه های خود عادت کرده اند. در بازی هیچ نقشی آنها را راضی نمی کند، مگر اینکه نقش پادشاه، فرمانده یا ژنرال داشته باشند. در میان این افراد تعدادی هم هستند، که اگر کسی چیزی به آنها دیکته نکند، نمی توانند کاری انجام دهند و به هنگام الزام اطاعت از دستورات دیگران نیز هیجان زده و عصبانی می شوند. در دورانی که جنگ و ناآرامی در میان نباشد چنین افرادی یا در زمینه تجارت یا در جامعه، رهبری گروه های کوچک را عهده دار می شوند تا زمانی که قوانین زندگی را بر هم نمی زنند، نمی توانیم به آنها اعتراض کنیم با وجود اینکه جامعه ارزش زیادی برای این افراد قائل است، نمی توانیم بر ارزشمندی آنها صحه بگذاریم. در تمام زندگی هم و غم آنها در این است که به بالاترین درجه برسند و تا زمانی که برتری خود را ثابت نکنند به تلاش ادامه می دهند و آرام و قرار ندارند. (آدلر، ۱۷۹، ۱۳۷۹ و ۱۷۸)

ص: ۴۳

فصل دوم: خلأ قدرت در منطقه

اشاره

انگلستان سالها حضوری همه جانبه در منطقه خاورمیانه داشت و با اتکا بر قدرت نظامی و ناوگان خود به عنوان اصلی ترین قدرت منطقه به شمار می رفت. بدین ترتیب انگلستان تا سال ۱۹۶۸ نقش داور و مدیر را در خاورمیانه داشت و بر درگیری های محلی و دخالت های خارجی نظارت می کرد. (اسدیان، ۲۳، ۱۳۸۱) موقعیت و قدرت انگلستان در مستعمرات و به ویژه منطقه خاورمیانه، پس از جنگ جهانی دوم در مقایسه با دوران قبل از جنگ و نیز شرایط ویژه دوران پس از جنگ جهانی اول بسیار تغییر کرد. تحمل هزینه های سرسام آور و خسارات فراوان ناشی از جنگ، حملات گسترده نیروی هوایی آلمان به تأسیسات صنعتی و اقتصادی، ویرانی شهرهایی که بمباران شده بودند و نابودی بخش قابل ملاحظه ای از ناوگان نظامی، از جمله عواملی بودند که شرایط نابسامان و بسیار نامطلوبی را به ویژه از نظر اقتصادی برای انگلستان ایجاد کرده بود. (پالمر، ۱۳۴۰، ۶۰۵) همین شرایط ویژه اقتصادی پس از جنگ، به عنوان یک زمینه ساز مهم باعث شد تا توازن قدرت سیاسی موجود قبل از جنگ در عرصه سیاست بین الملل به هم بخورد و نظام جدیدی پس از جنگ شکل بگیرد. (اسدی، ۳۱۱، ۱۳۹۳) البته وقایعی دیگر همچون ملی شدن نفت ایران (۱۹۵۱)، ملی شدن کانال سوئز (۱۹۵۶)، کودتای ژنرال عبدالکریم قاسم در عراق (۱۹۵۸) و استقلال کویت (۱۹۶۱) در تحدید هر چه بیشتر انگلستان در منطقه نیز مؤثر بود. (جزء محمد پور، ۲۲، ۱۳۸۵)

پایان جنگ دوم جهانی، موجب تحول در ساختار نظام بین الملل و جایگزینی نظام دو قطبی به جای نظام چند قطبی گردید، با این تفاوت که در نظام قبلی، سرمایه داری بدون رقیب بود اما در دوره جدید، کمونیسم به عنوان رقیب و دشمن جدی سرمایه داری مطرح شد. (اردستانی، ۷۰، ۱۳۸۸ و ۶۹) در سایه سلاح های

هسته ای، نقش جدید دو ابر قدرت بسیار جدی و خطرناک بود. این دوره به دوره «جنگ سرد» نیز مشهور شد. (الهی، ۱۳۸۸، ۲۵۵) در این دوره، خلیج فارس از مناطق اصلی رقابت امریکا و اتحاد شوروی بود و هریک از دو ابر قدرت سعی داشتند تا نفوذ خود را از طریق جذب بازیگران منطقه ای در خلیج فارس افزایش دهند. ایران در دوران قبل از انقلاب و کشورهای عربی حاشیه جنوبی خلیج فارس در شمار متحدین امریکا قرار داشتند و رژیم بعثی عراق، مصر زمان ناصر، سوریه و یمن جنوبی روابط بسیار نزدیکی با اتحاد جماهیر شوروی برقرار ساخته بود. (اسدی، ۶۳، ۱۳۹۳)

روند خروج انگلستان از خاورمیانه را دولت جدید کارگری انگلیس به رهبری هارولد ویلسن در ۱۶ ژانویه ۱۹۶۸ در مجلس عوام آن کشور اعلام کرد، بدین ترتیب انگلستان اعلام کرد تمامی واحدهای نظامی خود را تا پایان سال ۱۹۷۱ (۱۳۵۰) از منطقه خلیج فارس و شرق سوئز (مالزی و سنگاپور) خارج خواهد کرد. تصمیم انگلستان دایر بر خروج از منطقه، مسأله مهم و بحث انگیزی به نام «خلاء قدرت» را در پاره ای از نقاط اقیانوس هند و به ویژه خاورمیانه مطرح کرد. (اسدی، ۱۱۶، ۱۳۹۳-۱۱۴) در این دیدگاه مفهوم عملی «خلاء قدرت» آن است که اولاً کشورهای منطقه به علت فقر اقتصادی و ناپایداری سیاسی قادر به دفاع از خویش نیستند و بنابراین برای «حفظ ثبات» بایستی حداقل یکی از قدرت های بزرگ در منطقه حضور داشته باشد. ثانیاً این بدان مفهوم بود که کشورهای منطقه به محافظ و سرپرست احتیاج دارند. ثالثاً در صورت بروز اختلاف بین کشورهای منطقه، چنین تصور می رفت که قدرت های بزرگ خارجی، به دلیل برتری نیروی نظامی بتوانند در مواقع لزوم نقش داور را بازی کنند، رابعاً هر وقت قدرت های بزرگ خارجی مناسب بدانند در امور داخلی کشورهای منطقه نفوذ نمایند. (میرزا، ۱۳۵۵، ۹) بدین ترتیب با خروج انگلیس از خاورمیانه این منطقه دچار نوعی خلاء قدرت شد که کشورهای بسیاری در رقابت با یکدیگر در پی پر کردن این خلاء برآمدند که در ادامه موضوع بررسی خواهد شد.

امریکا پس از انگلستان

خروج نیروهای انگلیس از شرق سوئز و خلیج فارس در واقع پایان یک دوره بلند مدت استعمار در منطقه تلقی می شود و عمده دلایل خروج را می توان چنین برشمرد:

۱. بروز مشکلات و فشارهای مالی که دولت کارگری انگلیس با آن رو به رو بود.

۲. کاهش تعهدات بین المللی و توجه بیشتر دولت انگلیس به مسائل اروپا و عضویت در جامعه اقتصادی اروپا. در حقیقت انگلیس می خواست قدرت جهانی خود را برای به دست آوردن مسئولیت جدید از حد یک قدرت جهانی به یک قدرت اروپایی کاهش دهد.

۳. دولت انگلیس معتقد بود استفاده از منابع منطقه تنها حق کشورهای منطقه نیست، بلکه باید همه کشورهای صنعتی پیشرفته به شکلی از منابع نفتی سود ببرند و اصل عدالت و انصاف اقتضاء می کند همه دولت های صنعتی در حفظ آن شریک باشند.

۴. با توجه به ترتیب پایان استعمار و گسترش حرکت های ملی گرایی در منطقه، مصالح و منافع انگلیس اقتضاء می کرد پیش از اینکه با مسائل بیشتری رو به رو شود، به صورتی معقول از مهلکه احتمالی سیاسی رها شود، از این رو دولت انگلیس خود را از درگیری خارج و منافع خویش را حفظ کرد. (طبرسا، ۸۴، ۱۳۹۰ و ۸۳)

دولت انگلیس پیش از خروج نهایی از خلیج فارس سه روش متفاوت زیر را در مناطق تحت نفوذ خویش در پیش گرفت:

الف) اعلام استقلال مناطقی که به عنوان تحت الحمايه اداره می شدند، مانند کویت و قطر.

ب) درباره سرزمین ها و یا جزایر مورد اختلاف دو روش زیر را می توان اتخاذ کرد:

۱. مناطق یا جزایر مسکونی که در طول اداره استعماری، بافت اجتماعی آن عوض شده بود. انگلیس برای آن مناطق، مانند بحرین، اصل آزادی سرنوشت را برای حل اختلاف پیشنهاد کرد.

۲. برای جزایری که خالی از سکنه بودند و یا تعداد کمی سکنه داشتند، اصل بازگشت به پیش از استعمار یا شرایط «قبل از وضع موجود (۱)» را

پیشنهاد و عمل

کرد؛ مثل اعاده حاکمیت ایران بر جزایر سه گانه ابوموسی، تنب کوچک و تنب بزرگ. (باوند، ۴۵، ۱۳۷۷)

البته در خصوص خروج انگلستان از منطقه گمانه زنی های بسیاری صورت گرفت و از این رو تصمیم دولت انگلیس مبنی بر خروج از شرق سوئز و خلیج فارس در اکثر محافل دیپلماتیک عجیب و غیر مترقبه تفسیر شد و فقط عده ای ژرف اندیش سیاسی آن را ناشی از جبر زمان و مانوری ماهرانه برای به دست آوردن منافع جدید و بهره برداری های آتی قلمداد کردند. از آن جمله لرد پالمستون، سیاستمدار انگلیسی، در این خصوص گفت: «بریتانیا دوستان پایداری ندارد، ولی منافع پایدار و همیشگی دارد.» دولت انگلیس هزینه های ۳۵ تا ۴۰ میلیون دلاری سالیانه بابت حضور نیروهای خود را تقلیل داده و به خزانه اش واریز کرد؛ از سوی دیگر برای حفظ تصدی مشاغل حساس کشورهای جنوبی خلیج فارس حدود چهار هزار نفر از افسران بازنشسته خود را اعزام کرد. به این ترتیب قدرت و سیطره انگلیس در این کشورها نه تنها کاسته نشد، بلکه در برخی از کشورهای عرب خلیج فارس مانند سلطنت عمان بیشتر شد. به عبارت دیگر انگلیسی ها از در بیرون رفتند و از پنجره به خلیج فارس بازگشتند. (جناب، ۴۰۲، ۱۳۴۹)

اما بر چه اساس، امریکا کاندید جانشینی انگلستان در منطقه گردید، به طور کلی امپراتوری انگلیس از زیر آوارهای جنگ جهانی دوم ضعیف و مقروض بیرون آمد، در حالی که امریکا شکوفا و نیرومند بود. در این دوره، این گونه به نظر می رسید که مرکز ثقل رهبری جهان سرمایه داری بایستی دیر یا زود از امپراتوری کهن به مستعمره تازه به دوران رسیده اش نقل مکان کند؛ اما این فرایند مستلزم زمان بود و اتخاذ سیاست جدیدی را در برخورد با کشورهای زیر سلطه ایجاب می کرد.

از سوی دیگر ساختار اقتصادی انگلیس به گونه ای بود که به جزیره ای کوچک امکان می داد بر نیمی از جهان حکمرانی کند. این ساختار بر نظام ساده تولید، توزیع کالا و خدمات در ارتباط با مستعمرات قرار داشت، خرید مواد اولیه از مستعمرات به بهای نازل، حمل آن با کشتی های انگلیسی به بنادر این کشور،

تولید کالاهای صنعتی و حمل دوباره آنها با کشتی های انگلیسی برای فروش به قیمت بالا در مستعمرات. این گردش پرسود مواد و کالا- تا زمانی می توانست ادامه یابد که این تخصیص دو جانبه (مواد اولیه در مستعمرات و تولید کالا در انگلیس) پایدار بماند و کسی در مستعمرات به فکر صنعتی شدن یا بالا- بردن قیمت مواد اولیه نیفتد؛ در حالی که ساختار اقتصادی امریکا تا حدی مقابل ساختار انگلیس بود؛ کشوری پهناور و به نسبت غنی از نظر مواد اولیه و انرژی و دارای بازارهای داخلی. در نتیجه نسبت تجارت خارجی به تولید ملی در امریکا ناچیز بود و سود عمده تجارت خارجی امریکا، به خاطر سطح بالای تکنولوژی تولیدات آن، از مبادلات با کشورهای پیشرفته اروپا به دست می آمد، نه از مبادله با کشورهای فقیر مستعمره و نیمه مستعمره. بنابراین افزایش درآمد سرانه کشورهای فقیر و حتی نوع صنعتی شدن آنها از نظر امریکا نه تنها نامطلوب نبود، بلکه دقیقاً در جهت منافع امریکا قرار داشت. (وودهاوس، ۱۳۴، ۱۳۶۴)

بدین ترتیب در واپسین روزهای حضور نظامی - سیاسی انگلیس در خلیج فارس، انگلیس و امریکا برای دیپلماسی درازمدت در خلیج فارس در ۵ اصل زیر با هم توافق کردند:

اول: استقلال کشورهای عربی تازه استقلال یافته باید دست نخورده و محفوظ باقی بماند.

دوم: دستیابی آزاد کشورهای غربی به ذخایر نفتی خلیج فارس فراهم و تسهیل گردد.

سوم: ثبات سیاسی بر اساس ایدئولوژی محافظه کارانه این کشورها یک مسئله حیاتی است.

چهارم: افراط به هر شکل چه در چارچوب رژیم ها و چه از سوی جنبش های آزادی بخش پذیرفتنی و تحمل کردنی نیست.

پنجم: برتری نظامی و دیپلماتیک ایران به عنوان ضامن اصلی ثبات منطقه ای. (نخله، ۷۲، ۱۳۵۹ و ۷۱)

این گونه بود که پس از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده امریکا از انزوا درآمد

و الگوی سیاست خارجی خود را جهانی ترسیم کرد. از این رو در منشور پیمان آتلانتیک شمالی که اروپا و امریکا برای مبارزه با توسعه طلبی اتحاد جماهیر شوروی و تهدیدهای جنبش‌های کمونیستی آن را منعقد کردند یک بند مهم گنجانده شد و آن حضور امریکایی‌ها در منطقه بود که قرار شد انگلیسی‌ها منطقه نفت خیز خلیج فارس را تحویل امریکایی‌ها بدهند و به تدریج از منطقه خارج شوند. (روحانی، ۱۳۸۴، ۸) بدین ترتیب در پی اعلام انگلستان مبنی بر خارج کردن نیروهای خود از منطقه خلیج فارس و خاتمه دادن به حضور نظامی خود در منطقه، امریکا درصدد برآمد تا این خلأ قدرت را پر کند. از این زمان امریکایی‌ها دو گزینه در پیش رو داشتند.

۱. حضور نظامی مستقیم امریکا در منطقه خلیج فارس

۲. اجرای سیاست دو پایه ای نیکسون

حضور امریکا در خلیج فارس

سیاستمداران امریکایی بعد از بررسی وضعیت منطقه و اوضاع جهانی از حضور مستقیم نیروهای خود در حوزه خلیج فارس به دلایل ذیل امتناع کردند که عمده این دلایل عبارتند از:

۱. افکار عمومی شناور مردم امریکا به دلیل تلفات انسانی و خسارت‌های مالی ناشی از جنگ ویتنام آمادگی پذیرش جنگ در نقطه دیگر دنیا را نداشت؛ از سویی دیگر حضور نیروهای امریکایی در منطقه خلیج فارس موجب می شد احساسات ضد امریکایی در منطقه تحریک شده و احتمال پیدایش درگیری با نظامیان امریکایی و حتی جنگ تشدید یابد.

۲. حضور آشکار نیروهای امریکایی در منطقه باعث می شد که شوروی‌ها این حق را برای خود مجاز و مشروع بدانند تا آنان نیز به صورت گسترده نیروهای خود را وارد منطقه خلیج فارس کنند، که این امر با منافع امریکایی‌ها ناسازگار بود. آنان علاقمند نبودند چنین بهانه‌ای را در اختیار شوروی قرار دهند.

۳. امریکا سعی داشت با بومی کردن مسائل منطقه، هزینه برقراری امنیت را به دولت های محلی تحمیل کند، تا از این طریق جریان آزاد نفت به چرخه صنایع جهان غرب تضمین شود.

همه این عوامل باعث شد تا سرانجام رویکرد ایالات متحده برای اجرای برنامه های خود در حوزه خلیج فارس به گزینه دوم متمایل شود. (جزء محمدپور، ۲۵، ۱۳۸۵ و ۲۴)

سیاست دو پایه ای نیکسون

با توجه به دلایل مطرح شده در خصوص عدم حضور مستقیم امریکا در منطقه، اکنون می بایست یک قدرت منطقه ای خلأ قدرت به وجود آمده را پر کند؛ بدین ترتیب از زمان به قدرت رسیدن ریچارد نیکسون (ژانویه ۱۹۶۹) رئیس جمهوری امریکا، تغییر جهتی در سیاست امریکا در خلیج فارس مشاهده شد. بدین ترتیب که امریکا از سیاست پیشین خود مبنی بر ایجاد کمربندهای دفاعی و پیمان های نظامی - امنیتی منطقه ای با مشارکت مستقیم خود (نظیر پیمان سنتو) به سوی روش حفظ و کنترل ثبات و امنیت منطقه ای به وسیله مشارکت مستقیم دولت های منطقه و به هزینه آنها حرکت کرد. (اسدی، ۳۵۶، ۱۳۹۳) بر این اساس بود که امریکا، با شروع زمزمه های خروج انگلیسی ها، بر استفاده و همکاری های منطقه ای تأکید ورزید. در ۱۹۶۸ (۱۳۴۷) مدیر کل اداره شبه جزیره عربی، قسمت خاور دور در آسیای جنوبی وزارت امور خارجه امریکا در کنفرانسی که پیرامون مسائل خاورمیانه تشکیل شده بود گفت: «رهبران محلی باید و خواهند توانست بعد از خاتمه نقش تاریخی انگلستان، جای آنان را بگیرند، امریکا هم چنان هر کاری که قادر باشد برای کمک به آنها انجام خواهد داد، لیکن نمی توان از هیچ گونه نقش ویژه ای برای امریکا در مسائل خلیج فارس صحبت کرد.» (Young, 1968, 174) در این راستا، البته ایران به عنوان مقتدرترین و بزرگترین دولت منطقه ای مورد نظر امریکا بود. شاه نیز با توجه به رابطه خیلی نزدیک و دوستانه اش با شخص نیکسون و آمال سیاسی خود، تمایل زیادی

به ایفای نقش برتر و چشمگیرتری در منطقه داشت. مقامات امریکایی نیز معتقد بودند که پس از خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس، امریکا نمی تواند به شکل فیزیکی و نظامی در منطقه حضور دائم داشته باشد. بلکه بیشتر علاقمند به همکاری ایران و عربستان در منطقه است. (اسدی، ۳۵۷، ۱۳۹۳ و ۳۵۶)

الیزابت مونرو نویسنده امریکایی در این رابطه می نویسد: «از آنجا که هیچ قدرت بزرگ، نقش نگهبانی انگلستان را دنبال نکرد ایران از لحاظ سیاسی نظامی، جمعیتی، آموزشی و وجود طبقه متوسط در آن کشور، قدرتمندترین دولت خلیج فارس است و در اثر تجربیات طولانی توازنی را بین شوروی و غرب برقرار کرده و از قدرتی برخوردار است که تنها نیروهایی توانایی مقابله با آن را دارند که از خارج تقویت شوند.» (Monroe, ۱۹۶۳, ۱۷۸)

بدین ترتیب ریچارد نیکسون در ۲۲ ژوئیه ۱۹۶۹ در راه سفرش به فیلیپین، و در زمان اقامتش در جزیره گوام (۱)

دکترین خود را اعلام کرد. بر اساس دکترین نیکسون (یا «دکترین نیکسون - کیسینجر» یا «گوام») امریکا منافع منطقه ای خود را با استفاده از دوستان و متحدان منطقه ای و بدون مشارکت مستقیم خود تأمین و حفظ خواهد کرد. بر همین اساس، پس از خروج کامل نیروهای انگلیسی از خلیج فارس در پایان دسامبر ۱۹۷۱ (دی ماه ۱۳۵۰)، یک ترتیب جدید امنیت منطقه ای به نام «سیاست دو ستونی» (۲)

با مشارکت مستقیم ایران و عربستان سعودی شکل گرفت. (Olson, ۱۹۸۷, ۲۰۷)

در اجرای سیاست دو ستونی امریکا در خلیج فارس، ایران به عنوان «ستون نظامی» و عربستان سعودی به عنوان «ستون مالی و پشتیبان» ایفای نقش می کردند. انتخاب این دو کشور با دلایل محکمی همراه بود. ایران دارای بیشترین ساحل مشترک با خلیج فارس (کل ساحل شمالی)، پر جمعیت ترین کشور منطقه، دارای ارتشی بزرگ و قدرتمند و به ویژه آموزش دیده غرب، دارای سابقه تاریخی طولانی و درخشان و بعضاً قدرتمند

۱-۱. جزیره گوام در غرب اقیانوس آرام و در جنوب جزایر ماریناس قرار دارد و در مالکیت و کنترل امریکا می باشد.

۲-۲. Twin (Tow) Pillars Policy

در خلیج فارس و بالاخره روابط دوستانه و نزدیک شاه با نیکسون بود. (اسدی، ۳۵۸، ۱۳۹۳) از بین دو ستون، انتخاب اول، ایران بود و به عربستان در درجه دوم، بیشتر از دیدگاه تأمین کننده مالی برنامه های امنیتی، توجه می شد؛ چرا که عربستان به علت کمی جمعیت و عقب ماندگی صنعتی و فقدان سازمان های اداری و سیاسی مستحکم، با وجود ثروت ناشی از نفت نمی توانست ژاندارم باشد. (فونتن، ۴۰۶، ۱۳۶۲) در خصوص دلیل انتخاب عربستان می توان گفت، عربستان سعودی به عنوان بزرگترین تولید کننده نفت منطقه و اوپک، دارای توان مالی قابل توجه با نفوذ سیاسی زیاد میان کشورهای عرب خلیج فارس و خاورمیانه، بزرگترین کشور منطقه از نظر وسعت و به ویژه دارای روابط نزدیک با امریکا مطرح بود. مشارکت عربستان سعودی در این ترتیب جدید امنیتی عاملی بود در رفع کاهش مشکلات بعدی سیاسی میان ایران و کشورهای عرب؛ زیرا بروز عکس العمل ها و عدم پذیرش و هضم ایران از سوی کشورهای عرب در این طرح به خاطر تمایزهای نژادی (عرب و عجم) بسیار محتمل بود. چنانکه بعداً نیز عربستان سعودی به عنوان میانجی و پشتیبان، برخی مسائل پیش آمده را حل کرد. (اسدی، ۳۵۸، ۱۳۹۳)

بدین ترتیب اساس دکترین نیکسون بر تقویت قدرت نظامی ایران و عربستان قرار داشت. به نحوی که به ویژه ایران بتواند با موافقت و همکاری عربستان سعودی به صورت یک قدرت منطقه ای «ژاندارم یا پلیس منطقه» وارد عمل شود. (لابروس، ۶۶، ۱۳۵۲-۶۳) پس از آنکه ایران به عنوان یک نیروی قوی منطقه به عنوان ژاندارم انتخاب شد. دولت ایران در فروردین ۱۳۴۴ (۱۹۶۵) اعلام کرد که از آن پس در عملیات نظامی بیشتر به ناحیه خلیج فارس توجه خواهد نمود و در پائیز همان سال مجلس ایران قانونی را به تصویب رسانید که بر اساس آن، حدود ۴۰۰ میلیون دلار به تقویت نیروهای مسلح تخصیص داده شد. سهم قابل توجهی از این مبلغ به تشکیل یک نیروی دریایی مؤثر تخصیص یافت. هم چنین یک پایگاه دریایی جدید در بندرعباس ساخته شد. (Cottrell, ۱۹۸۲, ۹۸۶-۹۸۸) در همین راستا بود که در مهرماه ۱۳۴۹ (نوامبر ۱۹۷۰) قدرت نیروی نظامی ایران در

خلیج فارس به نمایش گذاشته شد تا خود را برای جایگزینی انگلیس آماده نشان دهد. (الهی، ۲۶۰، ۱۳۸۸ و ۲۵۹)

نیکسون از آن پس سیاست چهارگانه زیر را برای منطقه خلیج فارس تعیین کرد: ۱. همکاری نزدیک با ایران و عربستان به عنوان پایه های ثبات منطقه ۲. حضور نظامی نیروی دریایی امریکا به مقدار اندک در حد سه کشتی از واحد فرماندهی خاورمیانه ۳. افزایش فعالیت های دیپلماتیک در منطقه و توسعه کمک های تکنولوژی به آن کشورها ۴. کاستن از توجه کشورهای کوچک منطقه به انگلستان در جهت تأمین نیازهای امنیتی آنان. (حافظ نیا، ۱۱۷، ۱۳۷۱) نیکسون معتقد بود که همکاری بین ایران و عربستان و کمک به آنها وسیله ای برای ایجاد ثبات و امنیت منطقه ای و جلوگیری از نفوذ خارجی و به ویژه ایدئولوژی کمونیسم (به وسیله شوروی) در منطقه خواهد شد. در این رابطه امریکا (با همکاری انگلستان) در زمینه سازی تحقق سیاست جدید منطقه ای خود پس از اعلام دکترین نیکسون، تلاش کرد که روابط ایران و کشورهای عرب منطقه بهبود یافته و حتی الامکان اختلافات جاری فیما بین را کاهش دهد. (اسدی، ۳۵۷، ۱۳۹۳ و ۳۵۶) در همین راستا است که اختلاف ایران با همسایگانش به سرعت مرتفع می گردد.

۱. ایران برای نشان دادن حسن نیت خود در جنگ ژوئن ۱۹۶۷ (۱۳۴۶) بین اعراب و اسرائیل از قطعنامه ۱/۹/۱۳۴۶ (۲۲ نوامبر ۱۹۶۷) سازمان ملل متحد در خصوص تخلیه نواحی اشغالی توسط اسرائیل حمایت کرد.

۲. در شهریور ۱۳۴۹ (۲۹ اوت ۱۹۷۰) روابط ایران و مصر، پس از ده سال قطع رابطه، بار دیگر برقرار شد.

۳. ایران از بحرین صرف نظر کرد و این کشور در سال ۱۳۵۰ (۱۹۷۱) مستقل شد.

۴. در ۱۳۴۷ (اکتبر ۱۹۶۸) قرارداد ایران و عربستان سعودی به اختلاف دو کشور در مورد فلات قاره و خلیج فارس خاتمه داد.

۵. ایران و کویت در خصوص فلات قاره در ۱۳۴۸ (۱۹۶۹) به توافق رسیدند.

۶. در این زمان فقط اختلاف ایران و عراق باقی ماند (آنهم البته در سال

۱۳۵۴ (۱۹۷۵) حل شد. (الهی، ۲۶۲، ۱۳۸۸ و ۲۶۱)

۷. بر اساس همین سیاست بود که نیروهای شاه، جزایر تنب و ابوموسی را تصرف کردند و به (قابوس) سلطان جدید عمان در سرکوبی شورشیان ظفار یاری رساندند. (فونتن، ۴۵۷، ۱۳۶۲)

در راستای تحقق دکترین نیکسون امریکا به تدریج کمک های نظامی قابل توجهی را به هر دو کشور ارائه کرد. (لابروس، ۶۶، ۱۳۵۲-۶۳) و به ایران اجازه داد هرگونه و هر مقدار سلاح غیر هسته ای را که مایل باشد بدست آورد. (فونتن، ۴۵۷، ۱۳۶۲) با یک برنامه حساب شده، امریکا شروع به تحویل انواع تسلیحات و مسلح کردن گسترده ایران و عربستان سعودی کرد. همچنین تعداد نظامیان ایرانی آموزش دیده در امریکا در مقایسه با سال های قبل چند برابر شد. برای نمونه در فاصله سالهای ۱۳۵۱-۱۳۲۸ در حدود ۱۱ هزار نفر از نفرات نظامی ایران در امریکا آموزش دیده بودند. (اسدی، ۳۵۹، ۱۳۹۳) از طرف دیگر، تنها دو ماه پس از سفر نیکسون به تهران (در ماه مه ۱۹۷۲) ایران سفارش خرید سلاح هایی به مبلغ ۱/۲ میلیارد دلار را به امریکا داد. تا آن زمان، این بزرگترین معامله ای بود که یکجا و در یک مرحله به وسیله یک کشور صورت گرفته بود و شامل ۱۷۵ فروند جت جنگنده، ۵۰۰ هلیکوپتر و تعداد زیادی موشک های هوا به زمین می شد. روند افزایش قیمت نفت از اوایل دهه ۱۹۷۰ و به ویژه بعد از جنگ اکتبر (رمضان ۱۹۷۳) که قیمت هر بشکه نفت به چهار برابر افزایش یافت (حدود ۱۲ دلار)، و نیز جنگ اخیر اعراب و اسرائیل (در مورد کشورهای عرب) و سیله ای شد برای خرید بیشتر تسلیحات از امریکا در راستای تحقق دکترین نیکسون و سیاست دو ستونی و ژاندارمی ایران در منطقه. بر اساس اعلام رسمی وزارت دفاع امریکا، کل فروش جنگ افزارهای امریکایی به ایران در خلال سالهای ۱۹۷۷-۱۹۷۲ جمعاً مبلغ ۴/۱۶۷۴۲ میلیون دلار (۷۴/۱۶ میلیارد دلار) بوده است، مثلاً ایران در سال ۱۹۷۴ (بلافاصله پس از افزایش قیمت نفت) بیشترین خرید را به مبلغ ۲/۴۳۷۳ و کمترین خرید را یک سال قبل از افزایش قیمت، جمعاً

به مبلغ ۱/۵۱۹ میلیون دلار انجام داده است. (مهدوی، ۲۷۵، ۱۳۶۸ و ۲۷۴)

بدین گونه ایران در خلال این سالها به تقویت هر سه نیروی نظامی خود پرداخت. برای نمونه در نیروی دریایی یکی از بزرگ ترین ناوگان های هاورکرافت جهان را تأسیس کرد. (اسدی، ۳۵۹، ۱۳۹۳) و به تشکیل بزرگ ترین نیروی دریایی در این منطقه پرداخت، بندر بزرگ جدیدی در بندرعباس در دهانه خلیج [فارس] بنا نهاد و با ساختن بندرهای جدید، بندرهای شاهپور [امام خمینی] گناوه و بوشهر را از طریق جاده و راه آهن به خلیج [فارس] متصل کرد. این اقدامات، نیروی دریایی ایران را که به سرعت در حال گسترش بود از وابستگی به شط العرب [اروند رود] بی نیاز ساخت. (کردزمن، ۷۰، ۱۳۹۰) افزون بر این، ایران با هزینه ای معادل ۸۰۰ میلیون دلار ساختن بندر نظامی (پایگاه وسیع) در منطقه چابهار را آغاز کرد. از این پایگاه عظیم نه تنها حکمرانی بر دریای عمان و خلیج فارس ممکن بود؛ بلکه در کشمکش منطقه اقیانوس هند نیز مؤثر می افتاد و همچنین پیشرفت احتمالی شوروی به سمت اقیانوس هند را از راه خشکی می توانست سد نماید. (الهی، ۱۳۸۸، ۲۷۰) سیاست دو ستونی با ویژگی هایی که برشمردیم و با همکاری مطلوب سیاسی - اقتصادی ایران و عربستان تا سال ۱۳۵۷ یعنی زمان رخداد انقلاب اسلامی ایران در خلیج فارس جاری بود. در ادامه مهمترین دلایل انتخاب ایران برای اجرای سیاست دو ستونی نیکسون را بررسی می کنیم.

دلایل انتخاب ایران در استراتژی امریکا

اشاره

اصل نیکسون در کشورهایی اجرا شد که از توانمندی های لازم برای حفظ منافع امریکا و تحکیم نفوذ این کشور برخوردار بودند. ایران نیز بر اساس ملاحظات زیر، توانایی اجرای وظیفه مورد نظر سیاست امریکا را دارا بود:

۱. موقعیت استراتژیک

یکی از شرایط مهم ایالات متحده در این انتخاب، برخورداری هم پیمان منطقه ای از موقعیت استراتژیکی مهم در حوزه مورد نظر بود. (الحسنی، ۱۳۷۴، ۸۱) تلفیقی از نفت در جنوب و کمونیسم شوروی در شمال، مفاهیم بنیادی و اساس

آشکار اهمیت استراتژیکی ایران بود. ایران در میان کشورهای عرب منطقه، تنها کشوری است که برخلیج فارس اشراف کامل داشت، در حالی که در ساحل جنوبی خلیج فارس، کشورهای متعدد عرب قرار داشتند که کوچک و ناتوان بودند. این وضعیت بدان مفهوم بود که ایران می تواند بیش از سایر کشورهای منطقه، در کنترل خلیج فارس مؤثر باشد. بنابراین رژیم شاه می بایست به طور انحصاری هر تصمیم سیاسی یا موضع گیری نظامی را در مورد وضعیت منطقه اتخاذ می نمود. در صورتی که این وظیفه به دولت های حاشیه جنوبی خلیج فارس واگذار می شد، واشنگتن برای پیشبرد استراتژی امریکا در منطقه باید با شش کشور هماهنگی برقرار می کرد. به علاوه از لحاظ جغرافیایی، ایران در مرز جنوبی اتحاد جماهیر شوروی واقع شده بود که از نظر منافع امریکا حائز اهمیت بسیار بود. اهمیت استراتژیکی ایران از پایان جنگ دوم جهانی و شروع جنگ سرد در برنامه های امریکا افزایش یافت. رؤسای ستاد مشترک نیروهای مسلح امریکا در ۱۱ اکتبر ۱۹۴۶ میلادی، ضمن تأکید بر اهمیت استراتژیکی ایران اعلام کردند که حمایت از ایران، برای حفظ منافع ملی امریکا ضروری است. ایران یک مانع طبیعی در برابر نفوذ شوروی بر منابع نفت خاورمیانه بود و با تقویت و حمایت از این کشور، امریکا در واقع منابع نفتی خود را در عربستان حفظ و حراست می کرد. (روبین، ۱۳۶۳، ۴۴)

در نتیجه استراتژی «دفاع از پیرامون» آیزنهاور، با توجه به عواملی چون جایگاه ایران در خط شمالی خاورمیانه، دفاع از منطقه مدیترانه با استفاده از پایگاه شمالی برای حملات هوایی یا زمینی به شوروی، دسترسی به منابع نفت ایران و دیگر کشورهای خلیج فارس برای تغذیه اروپا و غرب در یک جنگ طولانی و همچنین امکانات بهره برداری جاسوسی از شوروی، توجه ویژه ای به موقعیت ایران شد. (گازپورسکی، ۱۳۷۶، ۱۶۵) بر اساس نظریات پژوهشگر امور نظامی «جاشوا اپستین» با استناد به مدارک متعدد منتشر شده از سوی ناتو و پنتاگون و دستگاه نظامی شوروی در پنجاه سال گذشته، ایران به طرز حیرت آوری در استراتژی های نظامی امریکا اهمیت محوری یافته

بود. در استراتژی نظامی امریکا، حتی استفاده از سلاح های هسته ای برای دور نمودن شوروی از ایران نیز مد نظر قرار گرفته بود. در این راستا انفجار محدود اتمی در ایران برای نابودی ارتباطات و خطوط راه ها و حمله به اهداف شوروی در خارج از ایران برای خروج شوروی و استفاده از نیروهای واکنش سریع در حفظ دستاوردهای غرب از دیگر برنامه های استراتژیکی امریکا بوده است. (اپستین، ۱۱، ۱۳۷۰-۸) هارولد براون، وزیر اسبق دفاع امریکا، در مقایسه ای میان تصرف ایران به دست شوروی با تصرف اروپا به وسیله همین کشور، نظر می دهد که امتیاز به دست آمده از ایران به همان اندازه بزرگ خواهد بود، زیرا کنترل نفت خلیج فارس، تسلط بر اروپای غربی و ژاپن را ممکن خواهد ساخت. (اپستین، ۲۸، ۱۳۷۰)

بدین ترتیب ایران مرکز کمربند امنیتی پیرامون شوروی در حاشیه آن کشور بود و آن را با کمک پیمان سنتو در چارچوب سیاست جلوگیری از توسعه و پیشرفت شوروی مستحکم می نمود، چرا که ضعیف گشتن ایران و خلیج فارس، سبب تسلط شوروی بر اروپا و شرق آسیا می گردید. (چمنکار، ۴۷، ۱۳۸۵) ریچارد نیکسون، ریاست جمهوری امریکا، می گوید که اگر خطی ژئوپلیتیک میان خاورمیانه رسم شود، آن خط مستقیماً از عربستان، ایران، امارات و تنگه هرمز عبور خواهد کرد؛ تنگه ای استراتژیک که چهل درصد از نفت جهان آزاد از آن می گذرد و روزی بیست میلیون بشکه نفت، به قرار ساعتی هشتصد هزار بشکه، از آن عبور خواهد کرد. (نیکسون، ۱۴۷، ۱۳۶۴ و ۱۴۶) ایران همچنین وظیفه اتصال ناتو را به پیمان سنتو بر عهده داشت. این زنجیره دفاعی به منظور سد نفوذ کمونیسم، از اروپای غربی و شمال مدیترانه شروع، و در کنار هم به منتهی الیه جناح شرقی در ترکیه ختم می شد و از طریق ایران و پاکستان به جنوب شرقی آسیا منتهی می گشت. (سهرابی، ۱۳۶۹، ۳۳۷) شاه نیز با درک موقعیت استراتژیک ایران و به منظور پیشبرد اهداف برون و درون مرزی خود بر آن تأکید می کرد. شاه در ۱۷ بهمن ۱۳۴۰ (فوریه ۱۹۶۲) در مصاحبه ای گفت: «امریکا باید در ارزیابی ارزش سوق الجیشی ایران تجدید نظر کند و مسلم سازد که ایران و سایر نقاط حساس

در جنگ سرد فعلی به بوته فراموشی سپرده نخواهد شد، ایران بالنسبه از برلین یا افریقا برای امریکا حساس و ارزشمندتر است و افتادن ایران به دامان کمونیسم برای وحدت جهانی خطرناک است.» (کرباسچی، ۱۳۷۱، ۷۹)

۲. جلوگیری از گسترش فعالیت های شوروی در منطقه

خروج نیروهای بریتانیا از خلیج فارس که سد نفوذ توسعه شوروی در این منطقه بود، امریکا را به شدت با مشکل رو به رو ساخت. بر اساس توافقات دوره تنش زدایی و تلاش ابرقدرت ها در تحریک نکردن یکدیگر، امریکا با دو معضل عمده رو به رو بود: ۱. خروج نیروهای انگلیسی، خلأ قدرت و احتمال نفوذ شوروی ۲. ناتوانی در جانشین ساختن مستقیم نیروهای امریکا به جای انگلیس.

در سال ۱۳۴۷ (۱۹۶۸) با اعلام انگلستان مبنی بر تخلیه نیروهای خود از شرق کانال سوئز، شوروی یک ناوگان دریایی که شامل دو ناوشکن موشک انداز و کشتی های اسکورت تدارکاتی بود، به بازدید از هند فرستاد که این ناوگان، قبل از بازگشت به پایگاه های خود در ولادی وستک، از بنادر پاکستان، عراق و سومالی بازدید کرد. منابع مطلع بیان می کنند که از آن تاریخ، به جز یک روز در سال ۱۳۴۸ (۱۹۶۹)، هر روز حداقل یک کشتی نیروی دریایی شوروی در منطقه اقیانوس هند حضور داشته و این امر به معنی تشدید بحران و احتمال مسابقه تسلیحاتی بین ابرقدرت ها در منطقه بوده است. (الهی،، ۱۳۷۰، ۱۰۸ و ۱۰۷) احتمال توسعه قدرت شوروی در منطقه خلیج فارس یا به اصطلاح اهتزاز ستاره سرخ بر اقیانوس هند و خلیج فارس، لزوم توجه به نیروی سوم بومی را که خارج از رقابت های تسلیحاتی ابرقدرت ها، بتواند مانع از نفوذ بیشتر شوروی شود، افزون کرد. بدین ترتیب امریکایی ها احساس کردند که رژیم شاه به عنوان سدی در برابر کمونیسم و ستونی برای ثبات منطقه و سپر دفاعی در مقابل اهداف شوروی نسبت به خلیج فارس و منابع عظیم آن، شایستگی انجام دادن این کار را دارد. (هرمن، ۱۳۷۴، ۸۹)

۳. تثبیت حاکمیت مجدد امریکا

در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ جنبش‌های ملی‌گرایی و سپس ناصریسم، و ظهور دولتهای عرب رادیکال، پایه‌های تسلط امریکا را لرزان، و صحنه خاورمیانه را به نفع رقیب سنتی، یعنی شوروی، دگرگون ساخته بود. اسرائیل پناهگاه و سنگر اصلی امریکا در این مناطق بود که وظیفه داشت با جنبش‌های منطقه مبارزه کند و آنها را سرکوب نماید، اما قرائن معکوس بود. حضور اسرائیل نه تنها استقرار آرامش را در منطقه تأمین نکرد، بلکه بر عکس ناآرامی و تشنج را افزایش داد و نه تنها نتوانست جنبش‌های آزادیخواهانه ملی اعراب را سرکوب کند، بلکه، گسترش بیشتری به آن بخشید و آن را اصیل‌تر و ریشه‌دارتر کرد و از همه خطرناک‌تر، احساسات خصمانه علیه غرب را در بین توده‌های مردم عرب افزایش داد. زیرا اعراب، غرب را مسئول و حامی تجاوز اسرائیل می‌دانستند و در نتیجه شهرت و حیثیت غرب در کشورهای عربی در هم فرو ریخت و حکومت‌های رادیکال عرب را به دامان شوروی افکند. با وجود نتایج درخشانی که نیروهای مسلح اسرائیل در جنگ ۱۹۶۷ به آن دست یافتند، کشورهای عربی به زانو درنیامدند و این اقدامات پیامدهای معکوسی به همراه داشت که مشهودترین آن توسعه نقش اقتصادی، سیاسی و نظامی شوروی در خاورمیانه بود. در نتیجه، شوروی در مصر عصر جمال عبد الناصر، عراق و یمن جنوبی به شدت نفوذ کرد و با آنان در طی سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۷۱ قراردادهای دوستی و کمک‌های تسلیحاتی امضا نمود. (چمنکار، ۱۳۸۵، ۴۸)

ایران با بررسی تحولات خاورمیانه و ترس دولت امریکا از پیامدهای سوء آن، سعی کرد که از آن در سیاست مداخله و نقش ژاندارمی خود استفاده کند. شاه در مصاحبه با واشنگتن پست در ۷ تیر ۱۳۴۵ (۲۸ ژوئن ۱۹۶۶) گفت: «ایران در خلیج فارس باید آماده دفاع باشد، چرا که جمال عبد الناصر می‌خواهد پس از تخلیه انگلستان از عدن نیروهای خود را از یمن به طرف شبه جزیره عربستان و شیخ نشین‌های خلیج [فارس] بکشانند. (کرباسچی، ۲۶۷، ۱۳۷۱) در ۲۹ بهمن

۱۳۴۵ (۱۸ فوریه ۱۹۶۷) رادیو لندن طی تفسیری از قول روزنامه گاردین اعلام کرد که نیروهای ایران به سواحل خلیج فارس منتقل می شوند. این شبکه خبری چنین اظهار کرد که تهدیدی که از جانب ناصر متوجه جنوب ایران است، بیش از تهدیدی است که در شمال احتمال آن می رود، در نتیجه ایران نیروهای خود را در جنوب کشور تقویت می کند. (کرباسچی، ۱۳۷۱: ۲۸۱) همچنین شاه طی مصاحبه ای با خبرگزاری آلمان در ۲۱ اردیبهشت ۱۳۴۶ (۱۱ آوریل ۱۹۶۷) گفت: «ایران حضور ناصر را در خلیج فارس تحمل نمی کند.» (کرباسچی، ۱۳۷۱، ۳۹۱) خشم و نفرت ملت عرب نسبت به امریکا و اسرائیل، ایران را به بهترین و مهم ترین پناهگاه برای امریکا و غرب تبدیل کرد. ایران از دو دیدگاه، برای امریکا حائز اهمیت بود: ۱. ایران یک کشور عربی نبود و در نتیجه در مسائل پیچیده اعراب و اسرائیل هم درگیر نبود. ۲. ایران یک کشور اسلامی بود و می توانست تحت لوای دین، ضمن رهبری اعراب مسلمان، به تثبیت منافع غرب نیز مدد رساند. ایران پیرو همین شرایط، در دوران جنگ اعراب و اسرائیل و قطع صدور نفت اعراب، به فروش نفت و رابطه با اسرائیل ادامه داد؛ چنان که پس از شکست اعراب از اسرائیل در ۱۹۶۷ و به مخاطره افتادن جان اتباع غربی، تهران به عنوان امن ترین پایتخت خاورمیانه از آنان پذیرایی نمود. بدین ترتیب، ایران نسخه بدل اسرائیل در منطقه گردید و بدون آن که خشم و نفرت اعراب را شعله ور سازد، منافع امریکا را تثبیت کرد. (چمنکار، ۴۹، ۱۳۸۵)

۴. ثبات و آرامش نسبی داخلی

دولت امریکا در پی ریزی استراتژی منطقه ای خود همواره در جستجوی متحدانی بود که برای تداوم قدرت خود از ثبات و امنیت لازم برخوردار باشند، به عبارت روشن تر، امریکا نمی توانست در سیاست های منطقه ای خود به هم پیمانانی متکی باشد که اوضاع داخلی آنها به سادگی دستخوش ناآرامی شود یا به دلیل درگیر شدن با مشکلات داخلی، نتوانند به منافع امریکا خدمت کنند.

از دیدگاه استراتژیست های امریکا، ایران نیز در اوایل دهه ۱۹۷۰ (۱۳۵۰) دارای

این ویژگی های مهم بود و شاه می توانست با ثبات کامل در صورت بروز خطرهای داخلی، بر اوضاع کشور مسلط شود، در حالی که رژیم های عربی از ثبات و امنیت لازم برای به عهده گرفتن مأموریت حفظ منافع ایالات متحده در منطقه برخوردار نبودند. مجموع رویدادهایی چون خاموشی تبعات جنبش ملی گرایی صنعت نفت و مرگ آخرین رهبر بازمانده آن، مصدق در ۱۳۴۵، سقوط کابینه دکتر علی امینی در ۲۷ تیرماه ۱۳۴۱، که مهره عمده امریکا و تا اندازه ای نیروی مقاوم در برابر شاه بود، سرکوبی جنبش اسلامی مردم ایران در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، اجرای انقلاب سفید، بر سر کار آمدن امیر اسد الله علم و امیر عباس هویدا با کابینه های خدمتگزار به منظور ایجاد ثبات و آرامش داخلی، کاهش تدریجی فشارهای امریکا بر ایران برای اجرای برنامه اتحاد برای پیشرفت کندی در دوران ریاست جمهوری جانسون و کمک های اقتصادی و نظامی به ایران، ثبات و آرامش نسبی را برای رژیم شاه هدیه آورد که البته آرامش قبل از توفان بود. شاه در اوایل دهه ۱۹۷۰ در قوی ترین شکل خود بسر می برد و مجموعه ای از سازمان های امنیتی و ابزار نظامی، آن را تقویت می کرد. شاه به منظور نشان دادن آرامش داخلی و تثبیت پایه های رژیم، سفرهای گوناگونی به اقصی نقاط جهان، سفر به شرق اروپا در سال ۱۳۴۴ شامل یوگسلاوی، بلغارستان، لهستان، مجارستان و رومانی و همچنین سفر به برزیل، آرژانتین، کانادا، اتریش، انگلستان و آلمان غربی و به خصوص امریکا، انجام داد تا جایی که ایران لقب جزیره ثبات را یافت. (چمنکار، ۴۹، ۱۳۸۵)

۵. توسعه طلبی سیاست خارجی ایران

ایران به رهبری محمدرضا پهلوی، اشتیاق شدیدی به اجرای نقش سرپرستی و حاکمیت سیاسی و نظامی بر پیرامون خود داشت. تشریح دکترین نیکسون در مشارکت جمعی، عظمت طلبی های شخصی شاه را ناگزیر ساخت و او به صورت یک امپریالیسم کوچک، جاه طلبی را در لفافه ژاندارمی و همکاری های منطقه ای ظاهر کرد. (چمنکار، ۴۹، ۱۳۸۵) هدف عمده شاه، تثبیت پایه های حکومت

با گسترش توانایی های خود به خارج از مرزها و داشتن یک کارکرد بین المللی بود. تاجگذاری شاه در ۲۹ اکتبر ۱۹۶۷ (۱۳۴۶) در کاخ گلستان و لقب آریامهر و سپس مراسم تخت جمشید با حضور گسترده رهبران جهان مخصوصاً شیوخ خلیج فارس نشان دهنده این امر بود که ایران به صحنه سیاسی بین المللی وارد گشته است و باید بر منطقه خود تأثیر بگذارد. شاه در مصاحبه با آرنودو برچگوییو، سردبیر مجله نیوزویک، در سال ۱۹۷۳ بر این امر تأکید کرد: «من در سال ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ در این باره فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که امریکا نمی تواند مدت زیادی نقش ژاندارم بین المللی را بازی کند. در سال ۱۹۷۱، با خروج انگلیسی ها از خلیج فارس خلأ پدیدار شد. امریکایی ها نیز برای اجرای نقش ژاندارم بی میل بودند، دیگر ما چاره نداشتیم.» (واسیلیف، ۱۳۵۸، ۱۴۴) شاه با افزایش قیمت نفت، اطمینان حاصل کرد که در آینده یکی از پنج قدرت بزرگ جهان می گردد و عنوان منجی جهان سوم را بر خود نهاد. اقدامات شاه در کمک به رژیم های مختلف منطقه خاورمیانه و حتی افریقا و اروپا نشان دهنده حس عظمت طلبی و اشتیاق سیری ناپذیر در قدرت و سلطه بود. (چمنکار، ۱۳۸۵، ۵۰)

۶. گسترش پیوندهای عمیق دوستی

رابطه شاه با نیکسون بسیار نزدیک و بر اساس دوستی قدیمی بود. هر دو رهبر همدیگر را عمیقاً تحسین و پشتیبانی می کردند. در فهرست نیکسون از رهبران بزرگ دنیا، نام شاه همیشه در ردیف سوم یا چهارم بود. نیکسون در این مورد می گوید: «من با شاه زمانی که چهل ساله بودم و از عمر وی فقط سی و چهار سال می گذشت، در تهران ملاقات کردم، او را زیرک، تیزهوش، متین و مؤثر، آرام و نه چندان مطمئن تشخیص دادم. او مستمع خوبی بود و سپس بارها با هم دیدار کردیم و با هم دوست شدیم. در دهه ۱۹۶۰ که مسئولیتی نداشتم، چهار بار به تهران سفر کردم. (نیکسون، ۱۳۶۴، ۴۵۷) همچنین در جای دیگری می گوید:

«شاه از با استعدادترین زمامداران خاورمیانه و بهترین سیاست پیشه بود. او زمامدار لایقی بود. شاه متحد کلیدی امریکا در خاورمیانه و عامل ثبات در منطقه جغرافیایی از مدیترانه تا افغانستان گردید.» (نیکسون، ۴۱۱، ۱۳۶۴-۴۰۹) به قراری شاه ایران نیز برای انتخاب نیکسون در انتخابات ریاست جمهوری مبالغی را مستقیم و غیر مستقیم پرداخت. (چمنکار، ۵۰، ۱۳۸۵) بدین گونه طراحان سیاست خارجی امریکا، منافع ایران و امریکا را هم مرز و قرین یکدیگر می دیدند. به گفته کسینجر در تمام مسائل بزرگ بین المللی، سیر سیاسی امریکا و ایران به موازات همدیگر بود، بنابراین به طور متقابل به یکدیگر استمرار می بخشیدند. از دیدگاه کسینجر، شاه از رهبران نادر دنیا و یک متحد واقعی و بی چون و چرا و کسی بود که درک او از دنیا، نظریات امریکا را تقویت می کرد. (بیل، ۱۳۷۱، ۲۷۹) همچنین در تقدیر از سیاست های شاه می گوید: «ایران در میان کشورهای منطقه، صرف نظر از اسرائیل، دوستی با امریکا را نقطه آغاز سیاست خارجی خود قرار داده بود. نفوذ ایران همواره در حمایت از ما اعمال می شد. امکانات و کمک های ایران حتی در برخی از معادلات و قراردادهای گوشه و کنار جهان باعث تقویت امکانات و کمک های خود ما نیز می شد. او یکی از بهترین و مهم ترین و وفادارترین دوستان ما در جهان بود.» (کدیور، ۹۳، ۱۳۷۴)

فروپاشی دکترین نیکسون

انقلاب اسلامی ایران در اوج جنگ سرد بین امریکا و شوروی که نظام دو قطبی را در جهان به وجود آورده بودند به پیروزی رسید. پس از فروپاشی نظام پادشاهی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، تحولی اساسی در ساختار حکومتی و نیز روابط خارجی ایران پدید آمد. حکومت شاهنشاهی ایران متکی بر قدرت موروثی خانواده سلطنتی بود و مردم نقشی در تشکیل حکومت و تعیین پادشاهان و رؤسای کشور نداشتند. این حکومت به جمهوری اسلامی

تبدیل گردید که متکی بر آرای مردم و با محتوایی اسلامی است. (علایی، ۳۷، ۱۳۹۵) با پیروزی انقلاب اسلامی، اسلام به شکلی جدی به عنوان یک مکتب و ایدئولوژی قدرتمند در برابر مکتب ها و اصول اعتقادی جاری در منطقه نظیر ناسیونالیسم های گوناگون بعثیسم، پان عربیسم و ملی گرایی عرب، سوسیالیسم، کمونیسم و سکولاریسم (اعتقاد به جدایی دین از سیاست) قد برافراشت و به چالش با آنها پرداخت. (اسدی، ۴۲۶، ۱۳۹۳ و ۴۲۵) در همین راستا نوع ارتباط و تعامل جمهوری اسلامی با جهان سلطه و نیز دیگر دولت ها، نسبت به دوران رژیم وابسته شاهنشاهی تفاوت یافت و «استقلال» یکی از شعارهای اساسی ملت ایران، در دستور کار سیاست خارجی کشور قرار گرفت. ایران از حوزه حمایت و پشتیبانی امریکا و هم سوئی و همراهی با این کشور خارج گشت و به منزله کشوری مستقل که نظریه حکومتی جدیدی را تجربه می کرد، در صحنه سیاسی غرب آسیا ظاهر شد. تغییر حکومت در ایران موجب تحول ساختاری در تمام ارکان حاکمیت ایران شد. بافت و ارکان قدرت به طور اساسی در ایران تغییر کرد. تکیه بر «قدرت های خارجی» و «سازمان های امنیتی» و «توانمندی های نظامی» به تکیه بر ظرفیت های دینی و فرهنگی و ملی و منطقه ای تبدیل شد. (علایی، ۳۷، ۱۳۹۵)

انقلاب ایران از همان بدو امر، شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» را پایه اصلی سیاست خارجی خود قرار داد و بدین ترتیب به نحو آشکار ابرقدرت های شرق و غرب را نفی کرد. چنین ویژگی بدان معنی بود که امریکا و همین طور شوروی نیز از این تاریخ به بعد در راه حفظ و توسعه علائق منطقه ای خود با مشکلات جدی برخورد خواهند کرد. در همین راستا بود که «هنری کیسینجر» نظریه پرداز اصلی سیاست خارجی و عضو شورای روابط خارجی امریکا، در برشمردن خطرهایی که منافع امریکا در خاورمیانه را تهدید می کند، مهم ترین آنها را ناشی از انقلاب ایران دانسته و آن را کابوسی برای همسایگانش می داند. (محمدی، ۱۶، ۱۳۷۰) بدین ترتیب انقلاب ایران توازن قدرت و ترتیب امنیت منطقه ای را که بر پایه دکترین دو ستونی نیکسون بود، به هم زد و در کیفیت روابط دو ابر قدرت در خلیج فارس

تغییراتی ایجاد کرد. انقلاب ایران به عنوان پرچمدار یک نهضت احیاگر اصول اسلامی در اواخر قرن بیستم و در چالش با روندهای سکولاریستی در خاورمیانه، نمونه و الهام بخش ظهور یا گسترش بسیاری از گروه های اسلامی شیعه و سنی مذهب در کشورهای خلیج فارس و خاورمیانه شد. تا آنجا که نگرانی خاطر و وحشت رهبران میانه رو و حتی رادیکال کشورها را نسبت به بی ثباتی و دوام پایه های حکومت خود برانگیخت. قبل از وقوع انقلاب اسلامی ایران، نظام شاهنشاهی به عنوان یکی از پایه های دوگانه استراتژی امریکا در خاورمیانه و یکی از ستون های دوگانه ترتیب امنیت منطقه ای (نظام دو ستونی) دارای آن چنان اهمیتی بود که حتی روابط امریکا با کشورهای دیگر مانند پاکستان، ترکیه و شیخ نشین های خلیج فارس را تحت الشعاع خود قرار داده بود. اما انقلاب ایران روند اجرای استراتژی منطقه ای امریکا را مختل ساخت و از دیدگاه آن کشور خلأ قدرت قابل توجهی در منطقه ایجاد کرد که باید هر چه زودتر با آن برخورد مناسب کرد. (اسدی، ۴۲۸، ۱۳۹۳-۴۲۶)

افزون بر آن سقوط شاه، نظام «سد شمالی (۱)»

را که در جهت سد کردن نفوذ شوروی از طریق پیمان نظامی سنتو و اتصال آن به پیمان های «ناتو» و «سیتو» به مرحله اجرا درآمده بود، مختل کرد. به این شکل که با خروج ایران (و یک ماه پس از آن پاکستان) از پیمان سنتو در تاریخ ۵ فروردین ماه ۱۳۵۸ (مارس ۱۹۷۹) این پیمان مهم امنیتی - نظامی عملاً متلاشی گردید و پیرو آن دفتر مرکزی آن در آنکارا نیز رسماً در ۲۶ سپتامبر ۱۹۷۹ بسته شد. ایران از اتحاد و نزدیکی با غرب و برخی کشورهای منطقه خارج شده و به جنبش غیر متعهدها پیوست و نیز با اسرائیل قطع رابطه کرد. با وجود آنکه پس از پیروزی انقلاب ایران، امریکا در زمره اولین کشورهایی بود که دولت جدید انقلابی ایران را به رسمیت شناخت؛ ولی روابط دو کشور با خروج ایران از پیمان سنتو و سپس انحلال آن، لغو قراردادهای نظامی دو جانبه، اخراج مستشاران نظامی و غیر نظامی امریکایی از ایران، عدم پذیرش سفیر جدید امریکا از سوی دولت موقت ایران و تقلیل روابط سیاسی

دو کشور به سطح کاردار، خودداری امریکا از تحویل سلاح ها و تجهیزات نظامی و غیر نظامی خریداری شده در زمان شاه، موضع گیری های غیر دوستانه و خصمانه کنگره و رسانه های جمعی امریکا علیه ایران، فرار بسیاری از مهره های اصلی نظام شاه به امریکا و مشارکت برخی از آنان در فعالیت های ضد انقلابی ایران، تحریکات و اقدامات امریکا در برخی نقاط حساس ایران مانند کردستان و بلوچستان، ملاقات برخی از مقامات و سیاستمداران امریکایی (از جمله ریچارد نیکسون) با شاه مخلوع و بالاخره اجازه ورود شاه و خانواده پهلوی به امریکا، و در پی آن اشغال ساختمان سفارت امریکا در تهران به وسیله دانشجویان و گروگانگیری کارکنان آن، به تدریج از سردی به تیرگی و سپس به وخامت و بالاخره به درگیری و خصومت آشکار تبدیل شد. بعد از جریان گروگانگیری در ۱۳ آبان ۱۳۵۸، دولت امریکا پیرو شکست تمامی اقدامات دیپلماتیک خود در راه آزادی گروگان ها، بالاخره در فروردین ماه ۱۳۵۹ روابط سیاسی خود را با ایران قطع کرد. مدتی بعد در اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ عملیات نظامی نجات گروگان های امریکایی در ایران معروف به (عملیات دلتا) را در خاک ایران انجام داد که به شکست انجامید. چندی بعد با شکست کودتای نوژه در ایران، امریکا در تیر ماه ۱۳۵۹ اقدام به مسدود کردن و توقیف کلیه ذخایر ارزی و دارایی های ایران در امریکا کرد. ضمناً سیاست محاصره و تحریم اقتصادی ایران را با همکاری نسبی برخی کشورهای اروپای غربی به مرحله اجرا گذاشت. (اسدی، ۴۲۹، ۱۳۹۳ و ۴۲۸) بدین ترتیب وقوع انقلاب اسلامی در ایران موجب شد که یک قدرت عمده منطقه ای از سلطه امریکا خارج و از نفوذ امریکا در خلیج فارس کاسته شود و تعامل بازیگران منطقه ای و قدرت های فرامنطقه ای در این منطقه در دهه ۱۹۸۰، پیچیده تر شود. (اسدی، ۶۳، ۱۳۹۳) با پیروزی انقلاب اسلامی ایران بار دیگر خلأ قدرت در منطقه پدیدار شد و عملاً دکتورین نیکسون و ژاندارمی ایران دیگر کارایی نداشت بنابراین کارتر در مقام رئیس جمهوری امریکا دکتورین جدیدی

را جایگزین دکترین نیکسون کرد تا خلأ قدرت در منطقه را پوشش دهد.

دکترین امنیتی کارتر

جیمز ارل کارتر با نام مخفف جیمی کارتر در ۲ نوامبر ۱۹۷۶ به عنوان دوازدهمین رئیس جمهور امریکا وارد کاخ سفید شد. (غرایاق زندگی و دیگران، ۵۹، ۱۳۹۰) کارتر در عرصه سیاست خارجی معتقد بود دنیا با توجه به پدیده جهانی و گسترده ضد امریکایی گرایی (۱)،

باورش به امریکا را از دست داده است و از این رو، دولت ایالات متحده، می بایست اهداف سیاست خارجی خود را با ارزش های اصولی تر خود همچون صلح و حقوق بشر دنبال کند. (Spanier, ۱۹۹۵, ۱۷۴) اما با پیروزی انقلاب اسلامی در منطقه در چرخشی آشکار سیاست خارجی خود را تغییر داد. در فوریه ۱۹۷۹ (۱۳۵۷) انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید. شاه، ژاندارم منطقه و متحد قدرتمند امریکا در خاورمیانه، سرنگون شد و ایران، قدرتمندترین کشور حاشیه خلیج فارس، از حیطة نفوذ غرب خارج شد. بدین ترتیب سیاست خارجی امریکا در منطقه با بزرگترین شکست رو به رو شد زیرا در پی سرنگونی شاه، پیمان سنتو، لغو و حلقه مرکزی کمربند امنیتی غرب به دور کمونیسیم گسسته شد و راهبرد منطقه ای امریکا (دکترین نیکسون) بازوی قدرتمند نظامی خود را از دست داد و ایالات متحده در رسیدن به هدف اصلی سیاست خارجی خود یعنی حفظ ثبات، امنیت و برقراری توازن بین شرق و غرب در خاورمیانه ناکام ماند. (مرکز مطالعات استراتژی امریکا، ۵، ۱۳۶۴) افزون بر این، با انحلال دو مرکز مراقبت استراتژیکی امریکا در بهشهر و کبکان، موقعیت ایالات متحده در نظارت بر فعالیت های اتمی شوروی و تحرکات نظامی آن کشور در شمال ایران نیز به طور کامل تضعیف شد. (کاردانکوس، ۲۳۸، ۱۳۶۷)

در حالی که دولت کارتر هنوز از گرفتاری ناشی از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران آسوده نشده بود، دو حادثه مهم دیگر در اواخر سال ۱۹۷۹ ضربه شدیدی

بر اعتبار سیاسی امریکا وارد آورد و توازن قوا در منطقه را به سود شوروی تغییر داد؛ واقعه نخست در ۴ نوامبر ۱۹۷۹ (۱۳ آبان ۱۳۵۸) در تهران روی داد و طی آن، دانشجویان پیرو خط امام سفارت امریکا را تسخیر کردند و اعضای آن را به گروگان گرفتند. این حادثه نه تنها به سرنگونی دولت متمایل به غرب بازرگان انجامید و امید امریکا را برای نزدیکی به ایران به یأس مبدل کرد، بلکه به روند بهبود مناسبات بین شوروی و کشورهای منطقه که از خطر انقلاب اسلامی در هراس بودند، سرعت بخشید. اشغال سفارت ایالات متحده در تهران نشانه افول اراده سیاسی در امریکا تعبیر شد و حرمت و اعتبار آن کشور را خدشه دار کرد. (هالیدی، ۱۳۶۴، ۳۱) حادثه دوم در ۲۴ دسامبر ۱۹۷۹ (۳ آذر ۱۳۵۸) روی داد که طی آن، نیروهای ارتش سرخ به بهانه پشتیبانی از دولت افغانستان، آن کشور را به اشغال خود درآوردند. روس ها که از مدت ها پیش در پی تثبیت موقعیت خود در افغانستان بودند، با سرنگونی شاه در ایران و تضعیف قدرت امریکا در منطقه، به فرصتی استثنایی دست یافتند و برای نخستین بار، از نیروهای نظامی در مناطق غیر اقماری خود استفاده کردند. و با این عمل، ضربه نهایی را به سیاست تشنج زدایی وارد ساختند. (هالیدی، ۱۳۶۴، ۳۱) حضور نیروهای روسی در خاک افغانستان نگرانی های زیادی در امریکا پدید آورد. این نگرانی ها ناشی از آن بود که امریکایی ها اشغال افغانستان را نتیجه برنامه هماهنگ شوروی برای نفوذ در جهان سوم (هالیدی، ۱۳۶۴، ۱۴۱) و تلاش آنان برای رسیدن به آب های گرم خلیج فارس با استفاده از خلأ قدرت موجود در خاورمیانه می دانستند. (یکتا، ۱۳۹۵، ۶۰ و ۵۹)

در پی وقوع این تحولات، در امریکا نیاز به اتخاذ یک استراتژی جدید منطقه ای و بین المللی بیش از پیش احساس می شد. با آغاز دهه هشتاد، امریکا برای تحکیم ثبات و امنیت در منطقه و حفاظت از متحدان منطقه ای خود و ایجاد اطمینان در آنان و پاک سازی نقطه های تاریک و تردید آمیز ناشی از سقوط شاه و اشغال افغانستان، تهاجم خود را به دو کانون منطقه یعنی انقلاب اسلامی ایران و شوروی آغاز کرد. شروع این تهاجم در دکترین کارتر تجلی یافت. جیمی کارتر

در نطق سالیانه خود با عنوان «وضعیت کشور» در ۲۳ ژانویه ۱۹۸۰ در کنگره، دکترین خود را این گونه اعلام کرد: «بگذارید موضع ما کاملاً مشخص باشد؛ هر تلاشی از طرف هر نیروی بیگانه برای در اختیار گرفتن کنترل منطقه خلیج فارس به عنوان حمله به منافع حیاتی ایالات متحده تلقی خواهد شد و در نتیجه با استفاده از تمام وسایل ضروری از جمله نیروی نظامی با آن مقابله خواهد شد.» (سروان شرایبر، ۱۱۱، ۱۳۶۲) در ادامه کارتر عنوان کرد: «ما آماده ایم با همکاری دیگر کشورهای منطقه به شکل دهی چارچوب همکاری آمیز امنیتی اقدام کنیم که به ارزش ها و باورهای سیاسی متفاوت ارجح گذارد و به افزایش وابستگی متقابل، امنیت و کامیابی همه بیانجامد.» (Nutter, ۲۰۰۲, ۷۳) این دکترین، عزیمتی از دکترین نیکسون به حساب می آمد و امریکا متعهد می شد بدون واسطه در خلیج فارس و بحران های آن دخالت کند. این دکترین، در واقع خلیج فارس را به منزله مجموعه امنیتی مستقلی تعریف می کرد که گرایش کلی آن حفظ یکپارچگی در برابر نفوذ جماهیر شوروی سوسیالیستی بود و در مقام خط مقدم مهار کمونیسم از سوی غرب ایفای نقش می کرد. ضمن آنکه حفره ای عظیم به نام «جمهوری اسلامی ایران» در این گرایش، خلأ ایجاد می کرد که دکترین مزبور با سه تمهید اساسی درصدد بود آن را جبران کند. این تمهیدات به ترتیب عبارت بودند از:

۱. دخالت مستقیم نیروهای نظامی ایالات متحده ۲. تشکیل نیروهای واکنش سریع ۳. توسعه پایگاه ها و معاهدات نظامی - امنیتی در منطقه و کشورهای درگیر هلال بحران که انعقاد معاهدات امنیتی با شیخ نشین های حوزه جنوبی خلیج فارس و تشکیل شورای همکاری خلیج فارس در همین جهت بود. (غرایاق زندی و دیگران، ۸۶، ۱۳۹۰) در خصوص هدف نخست کارتر، باید گفت جنگ یا تهدید به جنگ و گزینه توسل به زور به مهم ترین و نمایان ترین ابزار تأمین منافع امریکا تبدیل شد. در واقع تا آن هنگام همواره از جنگ سرد به مثابه جنگی بدون جنگیدن یاد می شد، اما جیمی کارتر در دستورالعمل خود به شماره PD۵۹، اعلام کرد دوره جدید جنگ سرد، جنگی است که با جنگیدن همراه است. در مدت باقیمانده از

ریاست جمهوری وی، دو رویداد در این چارچوب به وقوع پیوست که موضوع هر دو جمهوری اسلامی ایران بود. مداخله نظامی ایالات متحده در ایران با هدف نجات گروگان های مستقر در سفارت این کشور و هجوم نظامی رژیم بعث عراق به مرزهای کشورمان که با حمایت و تأیید پنهانی کاخ سفید انجام شد، در این قالب معنا می یافت. (غرایاق زندی و دیگران، ۱۳۹۰، ۸۷) به طور کلی می توان گفت دکترین کارتر در قالب ۳ طرح تحقق یافت.. تشکیل نیروهای واکنش سریع به منظور مداخله نظامی مستقیم امریکا در منطقه که در صورت نیاز تحقق پذیرد. ۲. ایجاد کمر بند امنیتی از کشورهای منطقه شامل عربستان، پاکستان، عمان، بحرین، مصر. ۳. تشکیل شورای همکاری خلیج فارس با هدف همکاری های نظامی و اقتصادی منسجم تر کشورهای منطقه. اکنون ۳ طرح مورد نظر کارتر را مورد بررسی قرار می دهیم.

تشکیل نیروهای واکنش سریع

فکر ایجاد نیروهای واکنش سریع طبق گزارش هفته نامه نیوزویک مورخ ۲۳ تیرماه ۱۳۵۹ (۱۴ ژوئیه ۱۹۸۰) در اوت ۱۹۷۷ (۱۳۵۶) یعنی یک سال و نیم قبل از انقلاب ایران و دو سال و نیم قبل از ورود نیروهای شوروی به خاک افغانستان در دولت امریکا به عنوان یک طرح پیشنهادی مطرح بوده است. (روزنامه کیهان ۱۴/۳/۱۳۶۳) بحران انرژی سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) موضوع را وارد مرحله جدی تری ساخت. در نهایت وقایع بین المللی سال های ۱۹۸۰-۱۹۷۹ (۱۳۵۹-۱۳۵۸) زمینه کافی برای اقدام عملی در این زمینه را به امریکایی ها داد. (الهی، ۲۹۷، ۱۳۸۸)

در پی تحولات منطقه، مک فارلین که بعداً به عنوان مشاور رئیس جمهور امریکا در امور مربوط به امنیت ملی انجام وظیفه می کرد در سال ۱۹۷۸ مداخله نظامی را در خاورمیانه از نقطه نظر اهداف استراتژیک و سیاست داخلی پیشنهاد کرد. وی می نویسد: « اتخاذ روش های خشن نظامی در جریان بحران های محلی برای فهماندن مقاصد امریکا به ابرقدرت ها و مخالفان این کشور در منطقه حائز اهمیت است.» (روزنامه کیهان ۳۰/۵/۱۳۶۳) نیویورک تایمز در شماره ۲۸ ژانویه

۱۹۸۰ (۱۳۵۹) می نویسد: «برژینسکی در فوریه ۱۹۷۸ (بهمن ۱۳۵۶) کارتر را به ضرورت اجرای برنامه حضور دریایی امریکا در اقیانوس هند و ایجاد پایگاه هایی در آن منطقه متقاعد ساخته بود.»

(روزنامه کیهان ۱۴/۳/۱۳۶۳) با توجه به این دیدگاه ها است که تشکیل نیروی واکنش سریع در سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۸) به هنگام ریاست جمهوری کارتر جنبه عملی به خود گرفت. (الهی، ۲۹۶، ۱۳۸۸)

بدین ترتیب کارتر رئیس جمهور وقت امریکا طی فرمان شماره ۱۸ به تشکیل نیروهای سریع الانتقالی که بدون برهم زدن توان رزمی نیروهای امریکایی در مواضع معمول آنها در اروپا و آسیا قادر به واکنش فوری در جنگ های محلی باشد، فرمان داد. (روزنامه کیهان ۱۴/۳/۱۳۶۳) به دنبال این تحولات در اول مارس ۱۹۸۰ (۱۱/۱۲/۱۳۵۸) مرکز فرماندهی نیروهای واکنش سریع تحت فرماندهی آمادگی امریکا تأسیس گردید. (الهی، ۲۹۷، ۱۳۸۸)

هدف اصلی ایجاد این نیروها، یکپارچه کردن شاخه های مختلف نیروهای مسلح امریکا در یک ارگان نظامی واحد با حداکثر تحرک به منظور دخالت نظامی فوری بخصوص در کشورهای جهان سوم می باشد. هدف سیاسی - نظامی نیروهای واکنش سریع نیز جلوگیری از حمله دشمن به نیروهای امریکایی و نیروهای متحد وی در «مناطق حیاتی» می باشد. این نیروها باید دارای چنان ظرفیتی باشند که در هر کجا و به هر طریق و هر وقت که منافع امریکا ایجاب کند وارد عمل شوند و طبق اصل «حداکثر تحرک» بایستی از لحظه شروع جنگ ابتکار عمل را در دست گیرند. این نیروها از چهار شاخه نیروی زمینی، دریایی، هوایی و تفنگداران دریایی تشکیل شده است. ساختار این نیروها تابع مدل استاندارد واحدهای جنگی امریکا نیست، بلکه هر واحد شامل تعداد نیرویی می شود که جهت اجرای عملیات ویژه بدان احتیاج است. (روزنامه کیهان ۵/۴/۱۳۶۳) بخش عملیاتی نیروهای واکنش سریع، ۱۹ کشور را تحت پوشش قرار می دهد و مسئولیت آنها تنها دفاع از این کشورها نبوده، بلکه وظیفه قدرتمند کردن متحدان و اشنگتن را از نظر سیاسی و نظامی به عهده دارد. (روزنامه کیهان ۵/۴/۱۳۶۳) این

نیروها در این راستا بایستی به سرکوب جنبش‌های سیاسی و اسلامی در کشورهای منطقه خلیج فارس پردازند و در موقع لزوم از حوزه‌های نفتی منطقه حفاظت کنند. (روزنامه کیهان ۸/۱/۱۳۶۴) ویژگی‌های اصلی نیروهای واکنش سریع، استقلال عمل، سرعت عمل و توانایی بقاء، به منظور دفاع از منافع آمریکا و متحدانش در هر زمان و مکان می‌باشد. این نیروها تا زمانی که مورد نیاز باشند در موقعیت مورد نظر باقی می‌مانند. (روزنامه کیهان ۲۰/۸/۱۳۶۴)

کمر بند امنیتی منطقه

اشاره

آمریکا با تجربه‌ای که از سقوط محمد رضا شاه پهلوی بدست آورده بود برای رسیدن به مقصود، ضمن تقویت عربستان می‌بایست ترتیبی اتخاذ می‌کرد که سایر کشورهای منطقه به نوعی به عنوان پشتوانه عربستان تجلی کنند. بدین ترتیب می‌بایست یک «کمر بند امنیتی» از پاکستان تا مصر به وجود آید، تا ضمن ایجاد یک «پرده آهنین» به دور انقلاب اسلامی، حمایت دولت‌های منطقه را، به هنگام وقوع بحران برای عربستان تأمین کند. تقویت پاکستان، بازگرداندن مصر به جامعه عرب، تلاش در حل و فصل مسأله فلسطین - اسرائیل و تشکیل شورای همکاری خلیج فارس که در مجموع انعقاد یک پیمان «دفاع دسته جمعی» را ممکن می‌ساخت، در راستای به ثمر رسانیدن این سیاست بود. دستیابی به این هدف دقیقاً در راستای اجرای دکترین کیسینجر - نیکسون بود که بکارگیری منابع محلی را تجویز می‌کرد. (روزنامه اطلاعات ۴/۵/۱۳۶۱)

عربستان سعودی

پیروزی انقلاب اسلامی به ویژه در ارتباط با عربستان سعودی برای ایالات متحده بسیار پرهزینه بود. در واقع، با بروز بحران و ناآرامی در ایران، موقعیت عربستان سعودی در مجموعه امنیتی خلیج فارس به لحاظ استراتژیک افزایش یافت؛ زیرا با سقوط شاه، تنها پایه باقیمانده دکترین نیکسون در منطقه محسوب

می شد. (غرایاق زندی و دیگران، ۷۹، ۱۳۹۰) اما امریکا برای حفظ این کشور تحت نفوذ خود می بایست موانع متعددی را که بیشتر آنها معلول شکست امریکا در مقابل انقلاب اسلامی ایران بود، از سر راه بردارد.

اولاً: ادامه نفوذ بر این کشور فقط زمانی میسر می گردید و یا حداقل مطمئن تر می شد که کوشش امریکا برای سلطه، فقط به عربستان محدود نشود بلکه بعد گسترده تر یافته و محدوده جغرافیایی وسیع تری را در بر گیرد، زیرا اتفاقاتی نظیر انقلاب ایران در هر یک از کشورهای منطقه می تواند به حضور امریکا در عربستان ضربه وارد آورد.

ثانیاً: پس از شکست های پیاپی امریکا در ایران، حیثیت سیاسی امریکا در منطقه بسیار تنزل کرده و دولت های وابسته نسبت به توانایی امریکا در حمایت آنها به هنگام بروز بحران دچار شک و تردید فراوان بودند. این دو عامل اصلی ذکر شده می توانست روابط عربستان با امریکا را محدود کرده و یا گسترش بیشتر روابط را با اشکال مواجه سازد. هرچند در جهت رفع این نظر منفی، امریکا اقدامات هماهنگی را به عمل آورد. از آن جمله می توان از نمایش حضور نیروی دریایی امریکا و ایجاد توسعه پایگاه های آن کشور در منطقه نام برد. همزمان ایجاد «نیروهای واکنش سریع» به عنوان نشانی از تمایلات و آمادگی امریکا برای مداخله سریع در منطقه و نجات وابستگان خود و همچنین توسعه و تکمیل هواپیماهایی با برد طولانی تر برای حمل نیروها که بیان کننده ازدیاد توان بکارگیری نیروهای واکنش سریع بود و همچنین ایجاد ذخایر سوخت و لوازم و تسلیحات جنگی در پایگاه های امریکا از کنیا تا عمان همگی در آرامش بخشیدن به دولت های متکی به امریکا در منطقه و بخصوص عربستان بسیار مؤثر بوده اند.

در حقیقت نگرانی عربستان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در مورد توان و خواست امریکا برای دخالت به هنگام بحران در کشورهای به اصطلاح «دوست» (تحت انقیاد) با این اقدامات امریکا به طور اساسی رفع گردید. این امر را در برخورد رژیم عربستان با مسائل منطقه به خوبی می توان مشاهده کرد. در همین رابطه قبول

عربستان برای پذیرش چهار هواپیمای جاسوسی آواکس آمریکا در این دوره نشانی از ادامهٔ تعهد این کشور در قبال آمریکا بود. در حالی که بعد از وقایع ایران و با توجه به وضع آمریکا، عربستان تمایلی به داشتن آواکس در خاک خود نداشت، ولی با توجه به اقدامات آمریکا برای حضور نظامی گسترده در خلیج فارس بود که عربستان به همکاری بیشتر با آمریکا پرداخت. هرچند همکاری های موجود بین عربستان و آمریکا را نمی توان در قالب یک «اتحاد نظامی» خواند ولی نتایج حاصل از آن و روابط موجود تفاوت چندانی با آن نداشت. (الهی، ۲۷۸، ۱۳۸۸ و ۲۷۷)

بدین ترتیب عربستان پیشرفته ترین تکنولوژی را در اختیار گرفت. سیستم فرماندهی، کنترل و ارتباطات عربستان را قادر می ساخت تا عملیات خود را با نیروی هوایی در ناوهای هواپیمابر و پایگاه های زمینی آمریکا از عمان تا قاهره هماهنگ کند، تا بدین ترتیب قدرت تهاجمی نیروهای امریکایی و عربستان از این هماهنگی افزایش یابد. در واقع مهم تر از نتایج و فوائد نظامی برای عربستان و نیروهای منطقه ای آمریکا، نتایج سیاسی حاصل از همکاری نظامی دو کشور بود. از طریق این همکاری، تقویت حضور نظامی دولت های سلطه گر در خلیج فارس ممکن گشته و با ازدیاد توان رزمی، آمریکا قدرت فشار بیشتری را در منطقه بدست آورد. البته آمریکا سعی داشت با تقویت عربستان و ازدیاد حضور نظامی در خلیج فارس، حیثیت خدشه دار شدهٔ خود را نیز بهبود بخشد و رژیم های وابسته را به حمایت خود امیدوار نماید و همین طور علیه کشورهای مخالف دولت های سلطه گر در صورت نیاز وارد عملیات شود و سرانجام از قدرت نظامی خود به عنوان یک عامل بازدارنده در مقابل اهداف توسعه طلبانهٔ شوروی استفاده کند. (الهی، ۲۸۱، ۱۳۸۸)

پاکستان

تحقق دکترین کارتر برای حفظ سلطهٔ خود در خلیج فارس بر اساس یک

استراتژی «گستره قابل اطمینان» بنا نهاده شده بود. به مفهوم دیگر در حالی که عربستان به عنوان کلید ادامه نفوذ امریکا و متحدان وی در منطقه بود در عین حال برای حفظ عربستان، امریکا باید از نظر جغرافیایی حوزه وسیع تری را تحت سلطه و نفوذ خود نگه می داشت. از جمله مناطقی که در این رابطه برای امریکا اهمیت داشت (گذشته از سایر ارزش ها) پاکستان بود. امریکا به اهمیت استفاده از پایگاه ها و به خصوص بنادر پاکستان و فرودگاه کراچی برای عملیات نیروی دریایی ضربتی خودش در دریای عرب واقف بود. (روزنامه کیهان ۹/۲/۱۳۶۱)

در استراتژی دکترین کارتر همکاری بین پاکستان و امریکا، توان نظامی منطقه ای امریکا را افزایش می داد و امریکا را به استفاده از زنجیره ای از امکانات و تجهیزات نظامی از کنیا تا جنوب آسیا قادر می نمود و امریکا با استفاده از این امکانات و تجهیزات می توانست نفوذ و سلطه خویش را بر منطقه اعمال کند و از این توان برای تحت فشار قرار دادن «رژیم های مستقل» منطقه استفاده نماید. بدیهی است این توان امریکا و این همکاری با پاکستان می توانست حیثیت امریکا را در نظر عربستان افزایش دهد و این کشور آمادگی بیشتری برای در اختیار قرار دادن کامل امکانات خود به امریکا بیابد. عربستان بسیار مایل بود که خود را از یک همکاری یک به یک با امریکا در منطقه برهاند و سایر دول منطقه را نیز در این مسأله شریک خود قلمداد کند. همکاری نزدیک و علنی امریکا و پاکستان برای روابط عربستان و امریکا یک اثر مثبت دیگر نیز داشت و آن، این که همکاری نظامی پاکستان و عربستان را ممکن ساخته، می توانست منجر به ایجاد یک اتحاد نظامی منطقه ای شود. خلاصه این که حرکت تدریجی امریکا به سوی روابط مستقیم نظامی نزدیک تر با عربستان باید با وسعت دادن به حوزه جغرافیایی همکاری نظامی امریکا در سایر مناطق اقیانوس هند هماهنگ شود. (Cottrell, ۱۹۸۴)

عمان

از جمله دیگر کشورهای منطقه که در سیستم کمر بند امنیتی امریکا از نظر

موقعیت جغرافیایی اهمیتی ویژه داشت، کشور عمان بود. رژیم عمان معتقد بود که ثبات در خلیج فارس بدون حمایت کشورهای غربی ممکن نیست. به دنبال همین برداشت آمادگی همکاری نظامی (حتی به صورت محدود) با امریکا را پیدا کرد. هرچند مذاکرات برای همکاری امریکا و عمان مشکلاتی را به همراه آورد، زیرا مسقط با اینکه در مواردی برداشت امریکا را از تهدید قبول داشت، ولی اختلاف نظر در رابطه با وسعت و حجم این همکاری و همین طور تعداد پرسنل امریکایی که برای این کار مورد نیاز بود، نیز وجود داشت. بدین ترتیب قراردادی در سال ۱۹۸۰ (۱۳۵۹) بین عمان و امریکا به امضاء رسید که طبق آن تجهیزات نظامی نیروهای امریکایی مانند تانک و غیره اجازه یافتند در خاک عمان مستقر شوند و از خدمات تعمیراتی برخوردار گردند. (الهی، ۲۸۹، ۱۳۸۸) طبق این قرارداد تصمیم گیری نهایی در مورد استفاده امریکا از تجهیزات و امکانات نظامی در خاک عمان در موقع بحران به عهده رژیم عمان قرار گرفت. در چارچوب این همکاری ها، انجام مانورهای مشترک بین دو کشور (که در اصل مانور نیروهای واکنش سریع بود که در دیماه ۱۳۶۲ (ژانویه ۱۹۸۳) نام آن به فرماندهی مرکزی ایالات متحده امریکا تبدیل و مسئولیت نظامی منطقه از پاکستان تا مصر را عهده دار شد) بطور سالانه در عمان آغاز گردید. (الهی، ۱۳۸۸، ۲۹۰ و ۲۸۹) طبق گزارش روزنامه جمهوری اسلامی ایران، امریکا در ۱۰ سال از سال ۱۳۶۱ (۱۹۸۲) حدود یک تا یک و نیم میلیارد دلار صرف ایجاد تسهیلات نظامی در عمان برای تجهیز و گسترش ۴ پایگاه در جزایر مصیره، ثمریت، منسدم، سیب و دیگر بنادر خواهد نمود. (روزنامه جمهوری اسلامی ۴/۸/۱۳۶۱)

بحرین

امریکا در پایگاه جفیر این کشور طبق موافقتنامه ای که چهار ماه پس از اعلام استقلال بحرین و خروج انگلستان از آنجا در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۷۱ (۱۰ دیماه ۱۳۵۰) منعقد شد، حضور داشت. هرچند این امر با مخالفت

و تظاهرات ضد امریکایی در داخل بحرین ر و به رو شد که این ضدیت ها با وقوع جنگ اعراب - اسرائیل در سال ۱۳۵۲ (اکتبر ۱۹۷۳) به اوج خود رسید که در نتیجه آن بحرین موافقتنامه نظامی با امریکا را یک جانبه فسخ کرد. با وجود این، بحرین یکی از مراکز مهم نیروهای دریایی امریکا در خاورمیانه باقی ماند. (گریزیک و دلاژ، ۲۰۹، ۱۳۶۶ و ۲۰۸)

مصر

با مرگ ناصر در شهریور ۱۳۴۹ (سپتامبر ۱۹۷۰) و به قدرت رسیدن سادات تغییری کلی در جهت گیری های سیاست داخلی و خارجی مصر به وجود آمد. (الهی، ۲۸۴، ۱۳۸۸) در راستای اجرای دکترین کارتر سیاست امریکا بر این قرار گرفت که با بازگشت دادن کامل مصر به بلوک غرب، کشورهای عربی حوزه خلیج فارس از طریق کمک های مالی خود، مصر را در ایجاد یک قدرت نظامی یاری دهند. این قدرت می بایست ژاندارم منطقه شود، جایگزینی ایران توسط مصر حتماً لازم بود، زیرا کشورهای عربی شبه جزیره عربستان با وجود قدرت مالی عظیم خود از نظر ساختار و بنیادهای اقتصادی - اجتماعی بسیار ضعیف بودند و با توجه به محدودیت جمعیت، امکان بکارگیری مطلوب قدرت مالی را در راه توسعه قدرت اقتصادی و نظامی نداشتند. کوشش های کارتر برای حل مسأله اعراب با اسرائیل که می بایست منتهی به یک صلح پایدار در منطقه شده و در نتیجه به مصر فرصت رهبری جهان عرب را بدهد، به انعقاد یک صلح جداگانه بین مصر و اسرائیل انجامید که البته این خود سد راه انجام نقشه های امریکا شد. انعقاد پیمان صلح جداگانه بین مصر و اسرائیل در ۶ فروردین ۱۳۵۸ (۲۶ مارس ۱۹۷۹) خشم عمومی اعراب را نسبت به مصر برانگیخت. مصر از جامعه عرب طرد و کلیه کشورهای عربی (بجز عمان) مصر را تحریم و روابط دیپلماتیک خود را با وی قطع کردند. با وضعی که برای مصر پیش آمد اکنون بار دیگر سیاست دو ستونی امریکا در منطقه دچار مخاطره شده بود. (الهی، ۲۸۶، ۱۳۸۸ و ۲۸۵)

انعقاد قرار داد کمپ دیوید و انزوای سیاسی مصر و سادات در جهان عرب موجب شد که مصر (و نه فقط جمال عبدالناصر) نقش سنتی خود را به عنوان رهبر جهان عرب از دست بدهد و این موضوع، فرصتی طلایی برای صدام فراهم کرد تا عراق را جانشین مصر کند. (حسینی، ۱۳۹۵، ۳۴)

شورای همکاری خلیج فارس

در پی رخداد انقلاب اسلامی در ایران و نگرانی دولت های جنوبی خلیج فارس و سفر دو نفر از مقامات عالی نظامی امریکا به عربستان سعودی، در سال ۱۹۸۱، شش کشور عربی حوزه خلیج فارس (امارات متحده عربی، بحرین، عربستان، عمان، قطر و کویت) شورای همکاری خلیج فارس را بدون حضور ایران و عراق تأسیس کردند. (حافظ نیا و ربیعی، ۲۵۴، ۱۳۹۲) البته فکر تشکیل چنین شورایی در سال های اولیه دهه ۱۹۷۰ (۱۳۵۰) نیز وجود داشت که ایران دوره پهلوی نیز می بایست در آن عضو باشد. ولی به علت مخالفت رژیم عراق و بدبینی برخی رژیم های عربی شبه جزیره، نسبت به نقش شاه، این شورا تشکیل نگردید. (الهی، ۴۲۱، ۱۳۸۸)

از آنجا که این کشورها، به جز عربستان، طی دهه های ۵۰ و ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ قرن بیستم به استقلال رسیدند. یکی از مشترکات این کشورها نوپا بودن و وابستگی امنیتی و اقتصادی به خارج است و طبیعی است که برای دستیابی به امنیت، اقداماتی را به صورت مشترک و مجزا انجام دهند. (حافظ نیا و ربیعی، ۲۵۴، ۱۳۹۲) پس از انقلاب اسلامی و در طول سال ۱۳۵۹، در پی حمله همه جانبه عراق به ایران، کشورهای عربی منطقه خلیج فارس مقدمات پیش نویس پیمان «امنیت دسته جمعی» را تهیه کردند و در اسفند ماه همان سال، اتحادیه ای فنی مأمور پی ریزی اساسنامه شورای همکاری شد. اساس این طرح با محورهای ذیل مطرح گردید.

۱. تحقق امنیت دسته جمعی در گرو امنیت فراملی است.

۲. به خطر افتادن امنیت هر کدام از کشورهای منطقه امنیت دیگران را نیز تحت الشعاع قرار می دهد.

۳. برای برقراری امنیت، کشورهای منطقه باید در صورت درخواست هر کشوری از میان خودشان به کمک او بشتابند.

۴. وارد شدن آسیب به امنیت هر کشور لطمه به امنیت دیگر کشورها محسوب می شود.

۵. عربستان برای کمک به کشورهای عربی منطقه برای مقابله با توطئه آماده است.

بدین ترتیب در ۲۲ اسفند ۱۳۵۹، سران این شش کشور در ریاض گرد هم آمدند و در ۲۶ اسفند همان سال، طی انتشار بیانیه ای رسمی، موجودیت شورای همکاری خلیج فارس را رسماً اعلام کردند (حافظ نیا و ربیعی، ۲۵۵، ۱۳۹۲)

دلایل تشکیل شورا

علت وجودی شورای همکاری خلیج فارس احساس نیاز به امنیتی بود که کشورهای منطقه را به هم گرایی و اتحاد منطقه ای در چهارچوب ساخت جغرافیایی متجانس فراخواند، تا از این طریق به امنیت دست یابند. شکل گیری اندیشه ایجاد اتحادیه منطقه ای در خلیج فارس، با توجه به وجود تجانس جغرافیایی در شبه جزیره عربستان، به دوره پایان حضور انگلستان در منطقه خلیج فارس باز می گردد؛ بعد از خروج نیروهای انگلستان از منطقه و به منظور متشکل کردن واحدهای عشیره ای سواحل جنوبی خلیج فارس، که سال ها تحت استعمار و نفوذ انگلیس بودند، انگلستان در سال ۱۹۷۱ طرح اولین تشکل منطقه ای را در قالب فدراسیون یا اتحادیه مطرح کرد؛ این طرح شامل بحرین و قطر و هفت شیخ نشین متصلحه ابوظبی، دبئی، شارجه، عجمان، رأس الخیمه، فجیره و ام القوین بود، که بحرین و قطر به صورت دو کشور مستقل و تحت نفوذ انگلستان باقی ماندند، ولی مجموعاً طرح تشکیل امارات متحد عربی را امضا کردند و سال بعد، انگلستان عقب نشینی خود را از پایگاه ها و مراکز شرق کانال سوئز، از جمله خلیج فارس، اعلام کرد. (Sandwick, ۱۹۸۷, ۸)

در سال ۱۹۷۶، با پیشگامی سلطان قابوس، شاه عمان، وزرای امور خارجه

ایران، عراق، کویت، بحرین، قطر، امارات متحد عربی، عربستان سعودی و عمان در مسقط برای بحث دربارهٔ پیشنهاد عمان در زمینه اتخاذ سیاستی دفاعی و امنیت منطقه ای هماهنگ با همدیگر ملاقات کردند که چون وزرای حاضر اختیارات لازم را نداشتند، نشست بدون نتیجه خاتمه یافت و کسی پیشنهاد عمان را پیگیری نکرد. در همان سال تلاش دیگری به منظور تجمع اعراب منطقه انجام شد و شیخ جابر الاحمد، امیر کویت، در سفری به کشورهای خلیج فارس، موضوع وحدت عمل آنها را در حفظ امنیت و ثبات منطقه در مواجهه با مسائل سیاسی، اقتصادی و تهدیدات استراتژیکی به بحث گذاشت. این گونه تلاش ها و تشکیل جلسات و ملاقات ها به منظور گروه بندی و تشکل های منطقه ای بیش از پنج سال ادامه یافت، تا اینکه منطقه خلیج فارس وارد عصر جدیدی شد و آن وقوع انقلاب اسلامی و پیروزی آن در ایران بود که منافع حیاتی غرب را به خطر انداخت و ایران را از اردوگاه غرب بیرون کشید و مستقل کرد. از طرفی، امریکا برای حفظ تسلط خود بر منطقهٔ خلیج فارس، به دو کشور ایران و عربستان امید بسته بود. عربستان از مدت ها قبل عرصهٔ نفوذ امریکا بود و سابقهٔ آن به سال ۱۹۳۳، که آرامکو امتیاز نفت عربستان را به دست آورد، بر می گشت؛ به دنبال این امر، قراردادهای اقتصادی و امنیتی بین عربستان و امریکا بسته شد، مانند قرارداد همکاری نظامی بین ابن سعود و روزولت در سال ۱۹۴۵، قرارداد تأسیس پایگاه نظامی امریکا در ظهران عربستان و در مجاورت تأسیسات نفتی شرکت آرامکو، و تصدی دانشکدهٔ افسری ریاض به وسیله هیئت نظامی امریکا. اکنون که امریکا به اهمیت عربستان پی برده بود، سرمایه گذاری زیادی در مورد آن انجام داد. از این رو آیزنهاور، رئیس جمهور امریکا در سال ۱۹۵۱، در کنگرهٔ امریکا اعلام کرد: «دفاع از عربستان سعودی برای امریکا به منزلهٔ دفاع از خود تلقی می شود.» (انصاری، ۱۳۶۴، ۳۸) اهمیت موقعیت و نفت عربستان در راستای اهداف امریکا به دخالت در عربستان و امریکایی کردن ساختار نظامی و اقتصادی این کشور منجر و متقابلاً دولت عربستان نیز به پشتیبانی امریکا

دلگرم شد. از آنجا که عربستان به تنهایی نیاز امریکا را مرتفع نمی کرد و از طرفی ایران عوامل و مبنای قدرت چشمگیری در منطقه داشت، امریکا و انگلیس در پی خلأ قدرت ناشی از خروج قوای انگلیس از منطقه، ایران را با حمایت بی شائبه امریکا نامزد قدرت منطقه ای کردند و اولین مأموریت را هم زمان با خروج انگلیس در سال ۱۹۷۱ به شاه ایران دادند. (Sandwick, ۱۹۸۷, ۱۰) سیاست امریکا نیز، بعد از گرفتاری جنگ ویتنام، بر این مدار قرار گرفت که قدرت های منطقه ای خاصی را برای کنترل امنیت منطقه ای تعیین و سازماندهی کند تا در چهارچوب سیاست های امریکا و غرب عمل کنند. از این حیث، حکومت شاه ایران برای اهداف و نیات امریکا در خلیج فارس مناسب بود؛ از آنجا که دادن امکان مانورهای نظامی به شاه مستلزم تقویت قدرت نظامی بود، در سال ۱۹۷۲ (یک سال پس از خروج انگلیس)، یک سوم بودجه کشور صرف خرید سلاح شد و ایران در مجموع، بیش از یک سوم اسلحه مورد معامله جهان سوم را خریداری کرد و به دنبال شوک نفتی و افزایش درآمدهای نفت، قرارداد ۲۵۰۰ میلیون دلاری خرید اسلحه با امریکا و خرید تانک های مدرن از انگلیس منعقد گردید و پایگاه های نظامی متعددی ایجاد و مأموریت های برون مرزی به ارتش ایران محول شد. (مانند سرکوبی شورش ظفار در عمان) (حافظ نیا و ربیعی، ۱۳۹۲، ۲۵۸ و ۲۵۷)

در مجله تایمز در سال ۱۹۷۱، چنین نوشتند: «محمد رضا پهلوی مسئولیت امنیت خلیج فارس را از سوی امریکا به عهده گرفته است و بعد از خروج بریتانیا از منطقه و کامل شدن آموزش نظامی و تحویل جنگ افزارهای جدید تا سال ۱۹۷۵، پیش بینی می شود که ایران به قدرتی بزرگ و رکن ثبات در خلیج فارس مبدل شود»؛ امریکا این موضوع را بارها تأیید کرد و ریچارد هلمز، رئیس سازمان «سیا»، را به عنوان سفیر خود در تهران برگزید. بدین ترتیب امریکا زمینه اقتدار شاه ایران را در تنگه هرمز نیز فراهم کرد و علاوه بر بستر سازی تنظیم قرارداد واگذاری حفظ امنیت آن به ایران، استفاده از جزیره الغنم را در دهانه تنگه هرمز در اختیار ایران قرار

داد. (انصاری، ۳۴، ۱۳۶۴ و ۳۳) علاوه بر مواردی که ذکر شد و توجه خاص امریکا به ایران، موقعیت جغرافیایی ایران نیز اهمیت این کشور را دوچندان کرده بود. موقعیت جغرافیایی ایران در ریملند باعث شده بود که این کشور در بخش مرکزی کمربند ابتکاری امریکا در چهارچوب پیمان «ستو»، متشکل از کشورهای ترکیه، ایران و پاکستان در چهارچوب سیاست کانتینمنت (۱)

امریکا قرار گیرد. پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ رکن اصلی استراتژی منطقه ای امریکا را در خلیج فارس در هم شکست و کمربند امنیتی و حصار بازدارندگی او را در حاشیه جنوبی شوروی متلاشی کرد و ایران را به پایگاه قوی ضد امریکا در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس و کل جهان تبدیل کرد. بدین ترتیب پیروزی انقلاب اسلامی سیمای امنیتی منطقه را متحول و امیرنشین ها و شاهان منطقه را به شدت دچار نگرانی و احساس خطر کرد. (Sandwick, ۱۹۸۷, ۳۶)

به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی و احساس خطر شوروی از اوضاع داخلی افغانستان و تأثیرپذیری شدید آن از فرهنگ انقلاب اسلامی، و نیز به دلیل بهره برداری از فرصت ایجاد شده، شوروی خاک افغانستان را در سال ۱۹۷۹ اشغال کرد و باعث شد امریکا و غرب در خصوص حفظ منافعشان در منطقه خلیج فارس، به طور جدی، احساس خطر و به چاره اندیشی و ترتیبات امنیتی جدیدی اقدام کنند که دو ویژگی داشت:

۱. حضور مستقیم نیروهای نظامی امریکا و غرب به منظور اجرای استراتژی بازدارندگی در برابر انقلاب اسلامی و جلوگیری از گسترش شوروی به جنوب، که در قالب طرح هایی چون طرح نیروی «واکنش سریع (۲)»

و طرح «فرمان دهی مرکزی امریکا (۳)»

تجلی یافت.

۲. تکیه بر توانایی ها و قابلیت های محلی موجود در منطقه خلیج فارس

۱- ۱. Containment، یعنی جلوگیری از توسعه و پیشرفت دولت شوروی در ناحیه حاشیه و ریملند.

۲- ۲. RDF:Rapid Deployment Forces.

۳- ۳. CENTCOM:Central Command.

و سازماندهی آنها در راستای استراتژی منطقه ای آمریکا که تشکیل «شورای همکاری خلیج فارس» و ترتیبات امنیتی محلی، نظیر طرح دفاع استراتژیک عربستان (سپر صلح) و «سپر صحرا»، از جلوه های آن به شمار می رود.

بدین ترتیب، مشخص می شود که شورای همکاری خلیج فارس ماهیتی دفاعی و امنیتی دارد و شکل گیری آن در ابتدا به دلیل احساس نیاز امنیتی آمریکا و کشورهای منطقه برای رسیدن به اهداف و حفظ موجودیت خودشان در مقابل تهدیدات انقلاب اسلامی، به عنوان قدرتی نوظهور و در حال گسترش، و نیز نگرانی از نفوذ شوروی به جنوب و سواحل دریای عمان و تنگه هرمز و خلیج فارس بود. (حافظ نیا و ربیعی، ۲۵۹، ۱۳۹۲)

ساندویک، نویسنده کتاب شورای همکاری خلیج فارس، که تحقیق عمیقی در خصوص این اتحادیه انجام داده است، چنین می نویسد: «در سال ۱۹۷۹، ایجاد رژیم انقلابی آیت الله خمینی تماماً تصویر امنیتی منطقه خلیج را تغییر داد ... و به نظر رسید که رژیم جدید ایران علیه کشورهای خلیج، خواه به صورت تجاوز مستقیم برای براندازی ... یا حمایت از طرف داران بومی، نظیر آنچه در سال ۱۹۸۱ در بحرین اتفاق افتاد، عمل خواهد کرد...».

سپس، در دسامبر ۱۹۷۹، شوروی به افغانستان تجاوز کرد و مناطق امنیتی نازک شد ... آن گاه، در سپتامبر ۱۹۸۰، جنگ ایران و عراق شروع شد ... در مجموع، در این هنگام، آسیب پذیری کشورهای شبه جزیره عربستان به طور یأس آوری عیان شده بود ... در نتیجه، در اوایل فوریه ۱۹۸۱، وزرای امور خارجه امارات، بحرین، کویت، قطر، عمان و عربستان در ریاض گرد هم آمدند و متفقاً برای تأسیس شورای همکاری خلیج فارس موافقت کردند... و اگر چه مواد اصلی اساسنامه درباره همکاری اقتصادی بین آنها تأکید می کرد، مباحث اضطراری داخل شورا بیشتر بر محور دفاع و امنیت داخلی آنها دور می زد. (Sandwick, ۱۹۸۷, ۱۰)

قبل از تشکیل رسمی شورای همکاری، وزیر خارجه عربستان اعلام کرد که وقایع دیروز افغانستان نشان داد که شوروی به عصر تجاوز نظامی و

امپریالیسم رو کرده است و کشورهای خلیج باید برای حفاظت از استقلال و ثروتشان به خود متکی باشند و با تهیه سلاح در چهارچوب همکاری و ارتباط منطقه ای، برای تحقق منافع و اهداف خود بکوشند. (حافظ نیا و ربیعی، ۱۳۹۲، ۲۶۰) در مراحل اولیه تشکیل شورا، پادشاهی عمان پیشنهاد همکاری نظامی بین اعضا را برای پاسداری و حفظ امنیت تنگه هرمز ارائه داد؛ این پیشنهاد با اعلام آمادگی برای پذیرش مداخله نیروهای خارجی در خلیج توسط عمان و ارائه تسهیلات و پایگاه های نظامی به امریکا همراه بود، به همین دلیل، و هم چنین به دلیل رعایت افکار عمومی مردم منطقه، با مخالفت رو به رو شد. دبیر کل شورای همکاری نیز اعلام داشت که ما چیزی شبیه ناتو نخواهیم بود، ولی اوضاع خاص منطقه (که ما را احاطه کرده است) باعث می شود که به ترتیبات امنیتی بیندیشیم. (حافظ نیا و ربیعی، ۱۳۹۲، ۲۶۱ و ۲۶۰) دکتر احمد احراری، استاد دانشگاه می سی سی پی امریکا، اظهار داشت که: «شورای همکاری خلیج فارس به مثابه عامل موازنه منطقه ای در مقابل سلطه ایران و عراق است و هدف از تشکیل آن، جلوگیری از بی ثبات شدن اوضاع داخلی، مقابله با طرح های استراتژیک منطقه ای، و پویا شدن در روابط با ابرقدرت هاست.» (حافظ نیا و ربیعی، ۱۳۹۲، ۲۶۱)

یک سال پس از تشکیل شورای همکاری خلیج فارس، اعضای این شورا، طی دومین نشست سران که اجلاس وزرای دفاع و رؤسای ستاد ارتش را در پی داشت، به ایجاد یک سیستم دفاعی هوایی متمرکز و افزایش نیروهای مسلح کشورهای عضو و ایجاد یک فرماندهی مشترک نظامی تصمیم گرفتند و تصمیم طرح «سپر صلح» را به همه کشورهای عضو اعلام کردند و با مانورهای معروف «سپر شبه جزیره» در امارات متحد عربی طرح مذکور را به این نام تغییر دادند و مقدمات اتخاذ استراتژی را با هماهنگی کامل غرب به وجود آوردند. (انصاری، ۱۳۶۴، ۳۸) در حقیقت تشکیل شورای همکاری خلیج فارس سیاستی بود که غرب، به ویژه امریکا، بر اساس زمینه های موجود در منطقه و تشدید

احساس نگرانی دولت های منطقه از انقلاب اسلامی و تجاوز شوروی، مطرح کرده و پرورش داده بود و با توجه به وجود زمینه های تاریخی در خصوص نیاز به اتحاد منطقه ای، که قبلاً به آن اشاره شد، مقدمات تشکیل شورا فراهم گردید. برای تشکیل شورای مزبور، علاوه بر توجیحات امنیتی و تاریخی، توجیحات دیگری از قبیل مشترکات جغرافیایی، زبانی، مذهبی، اجتماعی، سطح توسعه اقتصادی، سیستم های حکومتی و فرهنگ جمعی در منطقه موجود بود؛ در نتیجه، با پیشگامی دولت های کویت و عربستان، به عنوان کارگزاران سیاست منطقه ای امریکا پس از پیروزی انقلاب اسلامی، سه ماه بعد از جلسه وزیران امور خارجه، در ۲۵ ماه مه ۱۹۸۱، سران شش کشور شبه جزیره عربستان در ابوظبی گرد هم آمدند و منشور شورای همکاری خلیج فارس را امضا کردند و موجودیت آن را رسماً اعلام داشتند. (Sandwick, ۱۹۸۷, ۱۰) تأسیس شورای همکاری خلیج فارس کشورهای عضو آن را هر چه بیشتر در حوزه نفوذ امریکا قرار داد. (Sandwick, ۱۹۸۷, ۴۲)

جالب اینکه در بیانیه ای که در سال ۱۹۸۱ در ریاض منتشر شد، هدف از تأسیس شورا اشتراک مساعی کشورهای عضو در امور فرهنگی، آموزشی، بازرگانی، اقتصادی، بهداشتی، اجتماعی، جهانگردی، امور علمی، فنی، کشاورزی و صنایع و امور اطلاعاتی و غیره اعلام شد. (انصاری، ۱۳۶۴، ۴۱) و از امور نظامی و دفاعی ذکری به میان نیامد. اهداف رسمی و تصویب شده شورا، که در ماده ۴ اساسنامه آن آمده، به شرح ذیل است: (Sandwick, ۱۹۸۷, ۲۱۸)

۱. هماهنگی، همکاری و همبستگی بین کشورهای عضو در تمامی حوزه ها برای به وحدت رسیدن در آنها.
۲. تعمیق و تقویت روابط، پیوندها و حوزه های همکاری متداول کنونی بین مردمانشان در حوزه های مختلف.
۳. تنظیم مقررات مشابه در حوزه های مختلف شامل موارد ذیل:

الف) امور اقتصادی و مالی

ب) تجارت، حقوق و عوارض گمرکی و ارتباطات

ج) فرهنگ و تعلیم و تربیت

د) امور اجتماعی و بهداشتی

ه) اطلاعات و جهانگردی

و) قانون گذاری و امور اداری

۴. توسعه علمی و فناوریانه در حوزه های صنعتی، معدن شناسی، آب و منبع حیوانی، تأسیس مراکز تحقیقات علمی، همکاری در پروژه های عمومی، تشویق به همکاری بخش خصوصی برای رفاه حال مردمانشان.

همان طور که مشاهده شد، در شرح اهداف شورا، اثری از همکاری امنیتی و دفاعی دیده نمی شود. در واقع، اهداف یادشده، بیشتر به پوششی می ماند که توجیه کننده وجود شورای مزبور از نظر افکار عمومی مردم منطقه و نیز قدرت های منطقه ای چون ایران و عراق است. البته، شورا فعالیت های خود را صرفاً در زمینه های دفاعی و امنیتی محدود نکرده و در زمینه های اقتصادی، اجتماعی و ایجاد هماهنگی های لازم بین آنها نیز فعالیت هایی داشته است.

مهم ترین دستاورد این شورا ارائه قالب جدید هویت ساز برای ساکنان شبه جزیره عربستان است، به طوری که آنان قبل از این که هویتشان را به کشورشان منتسب بدانند، به شورای همکاری خلیج فارس مرتبط می کنند. البته، نهادی شدن و تحقق این مسئله برای کشورهایی که فاقد سابقه طولانی در زمینه نظام سیاسی مستقل هستند و در مراحل اولیه، از حیث مراحل شکل گیری کشورها، مبتنی بر ارزش ها و عناصر بومی هویت ساز هستند، کار مشکلی نیست! (حافظ نیا و ربیعی، ۲۶۳، ۱۳۹۲ و ۲۶۲)

بدین ترتیب برخلاف آن چه به صراحت در اهداف شورا آمده است، فلسفه وجود آن نقش سیاسی و دفاعی و ضرورت های امنیتی برای مواجهه با تهدیدات منطقه ای بود. این تهدیدات به نظر اعضای شورا دو سرچشمه دارد: ۱. انقلاب اسلامی ایران ۲. روسیه شوروی

از نظر بیشتر اعضای شورا، مسئله روسیه بعد از روی کار آمدن گورباچف و

اجرای اصلاحات ساختاری در قالب «گلاس‌نوست» و «پرسترویکا»^(۱) حل شد و شوروی نیز از سال ۱۹۸۵ سیاست منطقه‌ای خود را با کشورهای خلیج فارس بر مبنای نزدیکی سیاسی و همکاری متقابل اقتصادی بنا نهاد و پس از فروپاشی نیز ادامه داده است. (Sandwick, ۱۹۸۷, ۱۹۳) امروزه، روسیه با کشورهای عضو شورا، حتی با عربستان و عمان، روابط اقتصادی و سیاسی دارد و لذا به نظر اعضای شورا تهدید اصلی خارجی از ناحیه ایران است.

البته بعد از بحران اشغال کویت توسط عراق (۱۹۹۰)، نگرانی کشورهای شورا از ناحیه ایران کاهش و روابط سیاسی آنان با ایران توسعه یافت، چنان که بعد از بحران مزبور، هیئت‌های سیاسی کشورهای یادشده به تهران آمدند و وزیر امور خارجه عضو شورای همکاری در دفتر نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد به ملاقات وزیر امور خارجه ایران رفتند و خواستار گسترش روابط ایران با این کشورها، به خصوص در زمینه امنیت و ثبات منطقه‌ای در خلیج فارس شدند. ولی پس از اشغال نظامی عراق توسط آمریکا و سقوط رژیم بعث و صدام حسین، نگرانی‌های دولت‌های جنوبی خلیج فارس از ایران افزایش یافته است. (حافظ نیا و ربیعی، ۲۶۵، ۱۳۹۲ و ۲۶۴)

مصر، رهبر سنتی جهان عرب

اشاره

جمهوری عربی مصر از لحاظ وسعت، موقعیت جغرافیایی، تعداد جمعیت و پیشرفت، مهمترین کشور عربی می‌باشد. از این رو در میان کشورهای عربی، مصر به خاطر قدرت نظامی، قدرت اقتصادی و تجلی فرهنگی، نقش رهبری را داشت. به خصوص تعداد جمعیت آن از اهمیت بسزایی برخوردار بود. (الهی، ۲۸۴، ۱۳۸۸) مصر یک کشور حقیقی ریشه دار با سابقه تمدنی چند هزار ساله و غیر از کشورهایی است که تاریخ و تمدن و هویت ندارند؛ در حقیقت مصر مرکز ثقل و نماد دنیای عرب است. (کدیور، ۱۹، ۱۳۷۳) این کشور در تقاطع سه قاره آسیا،

۱- فضای باز سیاسی و اصلاحات بنیادی اقتصادی

اروپا و آفریقا قرار گرفته است و سواحل آن در دریای مدیترانه و دریای سرخ به آن اهمیت ویژه ای می بخشد. همین موقعیت ویژه موجب گردیده تا این کشور به عنوان پلی برای انتقال تمدن ها و فرهنگ ها به نقاط دوردست عمل کند. (تکیه ای، ۱۳۷۵، ۸۵) افزون بر آن طی سال های سال هر حادثه مهمی که در قاهره رخ داده، نتایج اجتناب ناپذیری بر تمام جهان عرب داشته است. مانند ۱. زمانی که ناصریسم در مصر در اوج خود بود و جهان عرب متأثر از اندیشه های ناصر به فروش آمد ۲. رشد جریان اسلام گرایی در مصر با سابقه طولانی آن ریشه در اوایل قرن ۲۰ دارد و تأثیر آن در پیدایش جریان های فکری اسلام گرا در کشورهای عربی ۳. رهبری جهان عرب در مقابله با اسرائیل در مقطعی از تاریخ ۴. صلح طلبی این کشور با اسرائیل و پذیرش این سیاست پس از گذشت یک دهه توسط سایر اعراب همگی نشان از نقش محوری مصر در تحولات جهان عرب و منطقه خاورمیانه و اثر پذیری بقیه اعراب از این کشور دارد. (کدیور، ۱۹، ۱۳۷۳) از این رو جهت گیری سیاسی رهبران مصر همیشه برای سایر کشورهای عربی مهم بوده است و اینکه مصر موافق یا مخالف این رژیم ها باشد برای آنها پشتیبان یا خطر محسوب می شده است. (الهی، ۲۸۴، ۱۳۸۸) در اینجا به بررسی تحولات مصر در دوره جمال عبدالناصر می پردازیم؛ دورانی که مصر به عنوان رهبر جهان عرب برگزیده شد و ناصر رهبری اعراب را بر عهده گرفت. کشورهای عربی در سایه ناصریسم تلاش کردند تا به نوعی خلأ قدرت در منطقه را پر کنند و وحدت، استقلال و استعمار ستیزی خود را به رخ امپریالیسم بکشانند.

رهبری جمال عبدالناصر

رهبری ناصر در زمانی متبلور شده بود که رقابت شدید نظامی و دیپلماتیک بین بلوک کمونیست و غرب در جریان بود. (Dekmejian, ۱۹۷۱, ۴۳) جنگ ۱۹۴۸ اعراب و اسرائیل و شکست آسان ارتش های عربی، وارفتگی نظام سیاسی عرب را آشکار کرد. موضوع شکست از اسرائیل برای بسیاری از رهبران عربی که

در این نبرد شرکت داشتند تبدیل به یک نوع سرخوردگی عمیق شد، ارتش های شکست خورده آنان یکی پس از دیگری به انتقام جویی این شکست پرداختند و دشمن رهبرانی شدند که بی کفایت و فاسد بودند. این نسل از اعراب نه فقط از شرم شکست نظامی بلکه از حس همبستگی با برادران فلسطینی شان انگیزه می گرفتند که حالا در اردوگاه های آوارگان در سراسر منطقه پراکنده شده بودند. (کامروا، ۱۱۶، ۱۳۸۸) در جریان تحولات دنیای عرب، جمال عبدالناصر به عنوان پرنفوذترین رهبری که توانایی اتحاد اعراب در مقابل اسرائیل و استعمار را داشت ظهور کرد. جمال عبدالناصر ۱۵ ژانویه ۱۹۱۸ در اسکندریه به دنیا آمد. (Vatikiotis, ۱۹۷۸, ۴۹)

با تحصیل [در رشته] حقوق آغاز کرد، ولی آن را رها کرد تا وارد آکادمی نظامی شود و به رده سرهنگ دوم وابسته به ستاد ارتش ارتقا یافت. او، نخست به عنوان یک آموزگار در آکادمی نظامی، و سپس در کالج ستاد، خدمت کرد، تا اینکه خود را در طول جنگ ۱۹۴۸ فلسطین، شناساند. (عبدالملک، ۱۴۱، ۱۳۸۴) نسل وی در زمان بی ثباتی عمیق سیاسی به بلوغ رسید، یعنی دوره ای که متناظر تحولات تاریخی ای بود که نه فقط در فلسطین بلکه بسیار نزدیک تر به کشورش، در خود مصر رخ می داد. حکومت پادشاهی مصر در آن زمان تحت رهبری فاسد و بی کفایت ملک فاروق بر کشوری حکم می راند که فقط اسماً مستقل بود و انگلیس حضور جابرانه ای در زندگی اقتصادی و سیاسی مصر داشت. (Vatikiotis, ۱۹۷۸, ۴۹) ناصر پس از بازگشت از جنگ فلسطین در اواخر سال ۱۹۴۹ یک گروه کوچک نظامی سرّی موسوم به افسران آزاد تشکیل داد که هدف مشخص آن تسخیر قدرت سیاسی بود. ناصر در این باره می گوید: «ما در فلسطین می جنگیدیم اما رؤیاهایمان در مصر بود. گلوله های ما دشمنی را نشانه رفته بود که در سنگرهای مقابل ما در کمین بود، اما قلب هایمان بر فراز مام میهن در دور دست پر می زد.» (Nasser, ۱۹۵۹, ۲۸)

این گروه که عمدتاً از افسران جوان و تازه کار تشکیل شده بودند حول برخی

اصول عمده گرد آمده بودند: خلاص شدن از دست پادشاه و اطرافیانش، پایان دادن به امپریالیسم انگلیس و استفاده از نیروهای مسلح برای تحقق اهداف ملی. سرانجام در صبحگاه ۲۳ جولای ۱۹۵۲، افسران آزاد، اداره کشور را نسبتاً بدون خونریزی و به سرعت به دست گرفتند. (کامروا، ۱۱۸، ۱۳۸۸) که در مصر به «انقلاب جولای» مشهور شد. (حسینی و دیگران، ۱۳۸۱، ۱۶۴) دولت سرنگون و شورای فرماندهی انقلاب متشکل از هسته جنبش افسران آزاد جایگزین آن شد. در عرض چند روز ملک فاروق مجبور شد کناره گیری کند و نظامی جدید اعلام موجودیت کرد. اعضای شورای فرماندهی انقلاب که به علت جوانی از اعتبار خود در برابر مردم مصر نا مطمئن بودند، از محمد نجیب، که از ژنرال های مسن و محبوب ارتش بود، خواستند در مقام نخست وزیر خدمت کند. ماه ژانویه بعد، تمام احزاب سیاسی غیر قانونی و یک «دوره گذار» سه ساله اعلام شد تا شورای فرماندهی انقلاب، حکومت را به دست بگیرد و انقلاب کشور را تسهیل کند. (کامروا، ۱۱۸، ۱۳۸۸)

در فوریه ۱۹۵۴، شورای فرماندهی انقلاب، نجیب را خائن اعلام و وی را از کار برکنار کردند. در همه پرسى ژوئن ۱۹۵۶ قانون اساسی جدید تصویب شد که بر اساس آن، شورای فرماندهی انقلاب به طور رسمی منحل و ناصر به ریاست جمهوری انتخاب شد. تا سال ۱۹۵۶، ناصر آشکارا به عنوان چهره مسلط در شورای فرماندهی انقلاب ظاهر شده بود. یک سال پیش از آن، وی از جانب مصر در نشست سران کشورهای غیر متعهد مستقر در باندونگ اندونزی شرکت کرده بود، جایی که از وی به عنوان رهبر مصر و جهان عرب تجلیل شد. (کامروا، ۱۱۹، ۱۳۸۸) بدین ترتیب در نشست سران جنبش غیر متعهدها ناصر به عنوان سخنگوی جهان عرب در مقام حامی اصلی و حافظ کشورهای عرب در برابر نیروهای جهانی سلطه استعماری ظاهر شد. (کامروا، ۱۳۸۸، ۱۲۲)

اشاره

کودتای ۲۳ ژوئیه مصر، فی نفسه چندان قابل توجه نبود ولی چون کودتا در پر جمعیت ترین کشور عربی اتفاق افتاده بود و نیز به جهت اوضاع و احوال بین المللی، ماهیت رژیم جدید مصر و بیش از همه شخصیت رهبر آن بود که آن را در کانون سیاست عرب قرار داد. پس از مدتی موج ناصریسم سراسر جهان عرب را در بر گرفت و بر همه کشورهای منطقه تأثیر گذاشت. در بررسی جریان «ناصریسم» مهمترین مؤلفه های آن را این گونه می توان برشمرد:

۱. اتحاد اعراب

در این دوران که ملت های عرب سال ها سیطره استعمار را تجربه کرده بودند، به وجود آمدن اسرائیل به عنوان یک دشمن مشترک که پشت سر آن یک اختلاف تاریخی بود و از طرف دیگر جای پای استعمار در منطقه محسوب می شد و هم چنین مظلومیت آوارگان فلسطینی زمینه را برای وحدت ملت های عرب فراهم آورد. (فیض الهی، ۱۳۸۷، ۹۳) ناصر در این زمینه موفقیت هایی به دست آورد که مهم ترین آن اتحاد با سوریه بود و نهضت او در میان ملت های عرب محبوبیت فراوانی پیدا کرد. (رودنسون، ۱۰۷، ۱۳۶۱) فرایند وحدت، در هفته های پایانی سال ۱۹۵۷ به خواست گروهی از افسران جوان نظامی سوریه که شیفته سیاست های اجتماعی مرفی و پان عربیسم ناصر بودند، آغاز شد. بیشتر آنان عضو یا طرفدار حزب سیاسی جدیدی به نام بعث (نوزایی) بودند که آرمان ها و دستور کار آن شباهت نزدیکی با سیاست های خارجی و داخلی ناصر داشت. سوریه پس از استقلال نظام سیاسی، ریاست جمهوری کارآمد اما کودتا زده ای داشت. (کامروا، ۱۳۸، ۱۳۸۸)

جناح های موجود در ارتش با یکدیگر برای دستیابی به قدرت و نفوذ و نیز با سیاستمداران غیر نظامی رقابت می کردند. بنابراین، سوریه از یک بحران داخلی و بین المللی به بحران دیگری کشیده می شد و رهبرانی داشت که عموماً بی کفایت

و منفعت جو تلقی می شدند. (کامروا، ۱۴۱، ۱۳۸۸) در چنین شرایطی از نظر ملی بود که عناصری از نیروهای مسلح درصدد برآمدند اتحادیه ای با مصر تشکیل دهند. (Taylor, ۱۹۹۱, ۴۰) بدین ترتیب در اواخر سال ۱۹۵۷ افسران بعثی ارتش سوریه موضوع اتحاد را با ناصر مطرح کردند. در این وضعیت که سوریه از تمام جوانب تهدید و درخواست برای وحدت از درون کشور مطرح می شد. اول فوریه ۱۹۵۸ ناصر و شکری قوتلی رئیس جمهوری سوریه در قاهره وحدت دو کشور را با نام جدید جمهوری متحده عربی اعلام کردند و ناصر رئیس جمهور، جمهوری متحده عربی شد. (کامروا، ۱۴۱، ۱۳۸۸)

۲. سوسیالیسم

ناصر از نیاز به اصلاح اجتماعی به خوبی آگاه بود و بر انقلاب اجتماعی که در آن «طبقات جامعه علیه یکدیگر مبارزه خواهند کرد تا عدالت برای همه هم میهنان به دست آید» تأکید می کرد. (فیض الهی، ۹۵، ۱۳۸۷) در اثر بحران سوئز که به بسته شدن تمام تجارتخانه ها، بانک ها، و شرکت های بیمه فرانسوی و انگلیسی در مصر منجر شد؛ دست دولت در اموال اقتصادی باز شد و در نتیجه اصلاحات ارضی شرکت های تعاونی تشکیل گردید که زیر نظر دولت اداره می شد و دولت ۱۰ درصد زمین ها را در اختیار گرفت. از زمان بحران سوئز بخش دولتی توسعه یافت و کلمه سوسیالیسم بیش از پیش در سخن پردازی های رژیم ظاهر شد. (فیض الهی، ۹۶، ۱۳۸۷)

۳. تقابل با استعمار و امپریالیسم

برای ناصر و مصریان آرزوی پایان دادن به وضعیت نیمه مستعمره و انقیاد در برابر بریتانیا در درجه اول بود. نیروهای بریتانیایی مستقر در کانال سوئز، ارتش اشغال گر خاک مصر بودند. شرکت کانال نیز به استناد خود، در پاریس یک بیگانه بود؛ این شرکت در فاصله چند هزار کیلومتری عبور کشتی ها را از کانال سوئز اداره می کرد و سامان می داد. از این رو مصریان، شرکت و حامیانشان را به منزله جانشینان امپریالیست هایی تلقی می کردند که برای اولین بار در دهه ۱۹۸۰ مصر را اشغال

کرده بودند. (گرنویل، ۱۳۷۸، ۸۳۷) در ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۶ سالروز سقوط سلطنت در مصر، ناصر طی یک سخنرانی در اسکندریه، شرکت کانال سوئز را ملی اعلام کرد و این تصمیم را مقابله به مثل، علیه کشورهای غربی و وسیله تأمین درآمدهایی برای ایجاد سد «آسوان» بر رود نیل دانست. بدین ترتیب برای دیگر کشورهای عربی، سیاست مصر یک نمونه بود و ناصر الگو و سرمشق همه کسانی شد که هدفشان پایان بخشیدن به حضور سیاسی و اقتصادی استعمار بود. (درینک، ۲۶۱، ۱۳۶۸)

۴. عدم تعهد

پایان یافتن جنگ دوم جهانی و استقرار صلح، اردوگاه فاتحان به تدریج به سوی یک همزیستی خصمانه گرایید. از این رقابت دو بلوک سیاسی - نظامی پدید آمد؛ یکی در شرق به رهبری مسکو و دیگری در غرب به رهبری واشنگتن. نادیده انگاشتن منافع ملل محروم و رعایت نکردن حقوق کشورهای توسعه نیافته موجب ظهور نهضت های آزادی خواهانه و رشد تشکیلات و سازمان های استقلال طلبانه شد. موج مبارزه های ضد استعماری، آسیا و سپس آفریقا را در بر گرفت؛ به این ترتیب فکر تشکیل کنفرانسی متشکل از کشورهای آسیایی و آفریقایی به وجود آمد و پس از یک رشته تحولات موجب پیدایش جنبش عدم تعهد شد. عدم تعهد یا عدم وابستگی، سیاست رهبران کشورهای شد که صرف نظر از نظام ها و ایدئولوژی های متفاوت، هدف و آرمان مشترکی را دنبال می کردند، و آن رهایی از حلقه نفوذ شرق و غرب بود در رأس این جریان، مارشال تیتو رهبر یوگسلاوی، جواهر لعل نهرو، نخست وزیر هند، جمال عبد الناصر رهبر مصر و احمد سوکارنو رئیس جمهور اندونزی قرار داشت. (رشیدی، ۱۵، ۱۳۶۵)

افول رهبر جهان عرب

اشاره

در سال ۱۹۵۶، اوج محبوبیت ناصر چه از نظر داخلی و چه از نظر بین المللی بود. تقریباً بلافاصله پس از آن، رئیس جمهوری مصر یکی پس از دیگری با

شکست هایی رو به رو شد. سراسر دهه ۱۹۵۰ و تا اواخر دهه ۱۹۶۰، وی قهرمان توده های عرب و حافظ اصلی «ملت عرب» باقی ماند. اما وی که سرمست از پیروزی در برابر «امپریالیسم جهانی» بود، به طور فزاینده ای فدای موفقیت های خود شد. مسلماً بیشتر معضلاتی که به زوال ناصر انجامید، توسط دیگران برایش ایجاد شده یا ناشی از رویدادهایی بود که از اراده اش خارج بود. این امر خصوصاً در مورد پیشنهاد سوریه برای تشکیل اتحادیه با مصر در اوایل ۱۹۵۸ و درخواست انقلابیون یمنی برای کمک نظامی و دیگر آشکال کمک در سال ۱۹۶۲ صدق می کند. ناصر در مقام رهبر پان عربیسم، به هیچ وجه نمی توانست هیچ یک از درخواست ها را رد کند. هر دو تعهد یاد شده بدیاری های پرهزینه ای بود که پیامدهای فاجعه باری به همراه داشت. این دام خود ساخته سبب شد ناصر در سال ۱۹۶۷ با اکراه در مسیر رویارویی با اسرائیل قرار بگیرد که نتیجه آن، شکست نظامی ویرانگر و تحقیر وی در جنگ شش روزه در ماه ژوئن بود. در ادامه دلایل افول رهبری جهان عرب را بررسی می کنیم. (کامروا، ۱۳۷، ۱۳۸۸)

۱. شکست جمهوری متحده عربی

سرآغاز افول ناصر را به سال ۱۹۵۸ می توان ردیابی کرد که او با تشکیل شتاب زده اتحادیه میان مصر و سوریه موافقت کرد. طرح وحدت از همان ابتدا به دلیل شتاب زدگی در اجرا و به دلیل روشی که ناصر شروع به حکومت کرد، محکوم به فنا بود. پیش از تحقق اتحاد، دو کشور اقدامات محسوس چندانی برای تسهیل این فرایند انجام نداده بودند. آنها یک رشته موافقت نامه تجاری و اقتصادی امضا کرده بودند و مصر در جریان درگیری مرزی سوریه با ترکیه، سربازانی به حلب گسیل داشته بود؛ اما جزئیات این که پس از وحدت، دولت چگونه عمل خواهد کرد و چگونه خواهد بود، آن گونه که باید و شاید مورد توجه قرار نگرفته بود. این امر بر عهده قوه مجریه جمهوری جدید به زعامت ناصر و بقیه رهبران مصر بود که جزئیات دولت جدید را معلوم کنند. ناصر ریاست جمهوری بسیار متمرکزی

طراحی کرد. جمهوری متحده عربی یک ناحیه مصری و یک ناحیه سوری داشت. هر کدام دارای شورای اجرایی بودند که اختیارات آن را رئیس جمهوری تعیین می کرد. هم چنین، یک مجمع قانون گذاری با چهارصد عضو وجود داشت که رئیس جمهوری آنان را منصوب می کرد و نیمی از آنان عضو مجالس هر کشور بودند. سرانجام، قرار بود دستگاه قضایی مستقلی قانون مصر و سوریه را به طور جداگانه در هر ناحیه اجرا کند. طولی نکشید که معلوم شد وحدت در واقع به معنای تصرف سوریه به دست ناصر بود. با وجودی که در کابینه وی، دو سوری در کنار دو مصری معاون رئیس جمهوری بودند، تقریباً تمام وزارتخانه های مهم در اختیار مصریان بود و بسیاری از سوریان معروف از جمله قوتلی رئیس جمهوری سابق یا تنزل مقام یافتند یا کلاً از کابینه کنار گذاشته شدند. (کامروا، ۱۴۲، ۱۳۸۸، ۱۴۱)

نگرشی که افسران بعثی نسبت به جمهوری عربی متحده داشتند، با آن چه که ناصر در ناحیه سوری اجرا می کرد، سازگار نبود. بعثی ها معتقد بودند در دوره پس از وحدت، می توانند آرمان های خود را در سوریه تحت حکومت فدرال اجرا کنند. اعضای حزب بعث به دلیل حاشیه نشینی فزاینده خود، از این اتحاد دلزده شده بودند. چنبره دیوان سالاری مصر، میل وافر ناصر برای احاطه شخصی بر امور سیاسی و طرح های نابخردانه اش برای اجرا کردن سیاست های اقتصادی دولتی در سوریه فقط باعث شد خشم مردم سوریه نسبت به فرآیند وحدت بیشتر شود. همچنین افسران نظامی سوریه از امتیازاتی که همتایان مصری آنان در گرفتن مقام و ترفیع درجه داشتند، رنجیده خاطر شده بودند.

در تابستان ۱۹۶۱ که ناصر تنش ها را حس کرده بود، تعدیلاتی را با هدف فرونشاندن مخالفت های در حال شکل گیری در سوریه به عمل آورد. وی دستور داد یک فرمانده نظامی نامحسوب سوری (عبدالحمید سراج) از دمشق به قاهره منتقل شود، قول داد چهار ماه از سال را در دمشق سپری کند و به سوری ها مناصب مشهودتری در حکومتش داد؛ اما این تلاش ها بسیار اندک و دیر هنگام بود. سرانجام در ۲۱ سپتامبر، واحدهای

ارتش سوریه به سمت دمشق به حرکت در آمدند و در یکی دیگر از کودتاهای پرشمار کشور، استقلال سوریه را از جمهوری متحده عربی اعلام کردند. کودتا و جدایی سوریه از جمهوری متحده عربی نخستین ضربه خرد کننده به ناصر بود. (کامروا، ۱۳۸۸، ۱۴۳)

۲. ناکامی در جنگ یمن

چیزی از افتضاح وحدت با سوریه نگذشته بود که ناصر خود را در سردرگمی دیگری، این بار در یمن دید. ناصر به یک پیروزی دیپلماتیک، نیاز فوری داشت. جدایی سوریه از جمهوری متحده عربی در شرایطی رخ داد که نوعی «جنگ سرد» عربی جریان داشت و در واقع آن را تشدید کرد. (کامروا، ۱۳۸۸، ۱۴۴ و ۱۴۳) امام احمد، حاکم یمن، در ابتدا تا به آن اندازه مجذوب آرمان های عرضه شده توسط ناصر شده بود که در روز تأسیس جمهوری متحده عربی، یمن نیز در چارچوب کنفدراسیون نامنسجمی به نام «ایالات عربی متحده» به این دو کشور پیوست. اما این کنفدراسیون فراتر از تعارفات دیپلماتیک، محتوای چندانی نداشت و یمن در کنار سوریه در سال ۱۹۶۱ وابستگی خود را به جمهوری متحده عربی قطع کرد.

در ۲۶ سپتامبر ۱۹۶۲ گروهی از افسران یمنی به امید پایان بخشیدن به نظام پادشاهی محافظه کار در کشورشان و جایگزینی آن با حکومت مرفقی و جمهوری، دست به یک براندازی نظامی زدند. به رغم اعلام تأسیس جمهوری یمن، کودتاگران فوراً موفق به سرنگونی حکومت سلطنتی نشدند. روز پس از کودتا، ناصر سربازان مصری را برای کمک به افسران جمهوری خواه به منظور جنگ با نیروهای وفادار اعزام کرد. اما یمن در آستانه فرو رفتن در کام جنگ داخلی دنباله دار بود که ۵ سال طول کشید، کابوسی برای مردم یمن و معضلی لاینحل برای ناصر. یمن «ویتنام ناصر» شد. (کامروا، ۱۳۸۸، ۱۴۵) در حقیقت گسیل سرباز توسط ناصر برای تقویت جمهوری نوپای عربی یمن محصول تلاش های او برای بازیافتن موقعیت وی در مقام رهبر بی چون و چرای جهان عرب بود. (Rahmy, 1983, 96)

اما اگر ناصر یمن را به عنوان فرصت طلایی خود می دید، سعودی ها آن را تهدیدی مرگبار می دیدند و می ترسیدند که پیروزی، جمهوری خواهان در یمن، الهام بخش اتباع آنان برای به چالش کشیدن سلطنت سعودی شود. بنابراین طولی نکشید که جنگ داخلی یمن تبدیل به جنگ غیر مستقیم بین مصر از یک سو و عربستان سعودی و برخی متحدانش (همچون اردن، ایران و پاکستان) از سوی دیگر شد. تعداد نیروهای مصری در یمن در اوج خود به حدود هفتاد هزار نفر رسید. (۱۳۸-۱۳۹, ۱۹۸۵, Hasou) اما ارتش مصر که برای جنگ های متعارف تربیت و تجهیز شده بود، خود را در زمینی نا آشنا و در برابر دشمنی زبردست در به کارگیری تاکتیک های چریکی یافت. این در حالی بود که عربستان سعودی از طریق مرزهای پر رخنه شمال یمن تدارکات برای متحدان خود می فرستادند. جنگ یمن تا سال ۱۹۶۶ ادامه پیدا کرد و ناصر سرسختانه حاضر نبود از تعهدش نسبت به جمهوری خواهان یمن دست بردارد. سرانجام ناصر مجبور شد موافقت نامه ۱۹۶۵ را با عربستان سعودی برای خروج مشترک همه نیروهای خارجی از یمن بپذیرد و در تابستان ۱۹۶۷ حضور نظامی مصر در یمن به طور چشمگیری کاهش یافت. (کامروا، ۱۴۶، ۱۳۸۸)

۳. شکست در جنگ شش روزه ۱۹۶۷

دلایل اصلی جنگ ۱۹۶۷ را می توان به سه گروه کلی تقسیم کرد: بی ثباتی شدید در فضای منطقه در سراسر سال های ۱۹۶۶ و ۱۹۶۷ که یک سلسله سخنان جنگ طلبانه که از دمشق و قاهره به گوش می رسید، حالت انفجار آمیزی به آن داده بود؛ گرفتاری های منطقه ای و بین المللی ناصر و وضع سیاسی نامناسب داخلی لوی اشکول (۱)

نخست وزیر وقت اسرائیل. پس از جدایی سوریه از جمهوری متحده عربی در سال ۱۹۶۱ فلسطینی ها

به طور فزاینده ای به پایبندی کشورهای مختلف عربی نسبت به آرمان آنان بدگمان شده بودند. بسیاری از آن بیمناک بودند که اگر جغرافیای سیاسی کل منطقه تغییر نکند، کشور اسرائیل به یک واقعیت دائمی بدل شود. بسیاری از آنان استدلال می کردند تنها راه ایجاد چنین تغییری، تشویق کشورهای عربی به بر پا کردن جنگ دیگری با اسرائیل بود. در جهت رسیدن به این هدف (افزایش امکان بالقوه منازعه) کماندوهای فلسطینی موسوم به چریک ها از اوایل دهه ۱۹۶۰ یک رشته عملیات کم شدت نفوذی و حملات جنگ و گریز علیه اهداف اسرائیلی را آغاز کردند. (کامروا، ۱۴۷، ۱۳۸۸) مدت کوتاهی پس از آن اسرائیل حمله ای شدید به یک روستای اردن کرد که تلفات زیاد و ویرانی یک مسجد را به همراه داشت. در سراسر این ماه ها و تا سال ۱۹۶۷ ناصر به خوبی آگاه بود که ارتش های عربی برای جنگ با اسرائیل آماده نیستند. (khouri, ۱۹۸۵, ۲۴۷)

از ناصر در همین حال و احوال نقل قول شد که: «من در وضعیتی نیستم که وارد جنگ شوم. این را صراحتاً به شما می گویم و بیان این مسأله به صورت علنی باعث شرمساری نیست. رفتن به جنگ، بدون داشتن تدارکات کافی هم چون هدایت کشور و مردم به سوی فاجعه است.» (Sharbi, ۱۹۶۷, ۵۳) زیرا بخش اعظم نیروهای ناصر در یمن گرفتار بودند و آنانی که در مصر بودند، هنوز زمان کافی برای آموزش و آشنایی با تسلیحات پیشرفته ای که از شوروی دریافت می کردند، نداشتند. هنگامی که در ۷ آوریل ۱۹۶۷ نیروهای دفاعی اسرائیل شش فروند جت جنگنده سوری را بر فراز قلمرو سوریه سرنگون کردند، سوریه و اردن هر دو از ناصر به دلیل انجام ندادن کاری برای دفاع از سوریه انتقاد کردند. در این زمان، رئیس جمهوری مصر عملیاتی را برای اربعاب اسرائیل شروع کرد. در ۱۵ ماه مه، با حداکثر تبلیغات، سربازان مصری شروع به عزیمت به سوی مرزهای کشور با اسرائیل در صحرای سینا کردند. سپس ناصر تنگه تیران را در رأس جنوبی صحرای سینا روی ناوگان کشتیرانی اسرائیل بست. این اقدامی بود که اسرائیل وعده کرده بود که تحمل نمی کند. (Khouri, ۱۹۸۵, ۲۴۳)

بدین ترتیب در ۵ ژوئن، اسرائیل عملیات تهاجمی هوایی بی‌امانی را به مصر آغاز کرد. (کامروا، ۱۴۹، ۱۳۸۸) ظرف چند ساعت اول جنگ، نیروی هوایی اسرائیل توانست تقریباً همهٔ هواپیماهای مصری را که در پایگاه‌های هوایی در برد جت‌های جنگنده آن پارک شده بود، نابود کند. (O'Ballance, ۱۹۷۲, ۶۷) نیروهای مصری در نبود پشتیبانی هوایی در نوار غزه در پایان دومین روز از پا درآمدند و تا پایان سومین روز کل صحرای سینا که از غرب به کانال سوئز می‌رسید، به دست اسرائیلی‌ها افتاد. در روز سوم (۷ ژوئن) نیروهای رژیم اسرائیلی توجه خود را به سوی کرانهٔ باختری تحت کنترل اردن معطوف کردند که بار دیگر با توجه به کنترل کامل هوایی، تا غروب بر نیروهای اردنی غلبه کردند. شهر بیت‌المقدس که اهمیت تاریخی و مذهبی زیادی برای یهودیان داشت، اکنون در دست اسرائیل بود. در روز پنجم جنگ، اسرائیل حملهٔ وسیعی را به سوریه آغاز کرد که در پایان آن بلندی‌های استراتژیک جولان را به تصرف درآورد (O'Ballance, ۱۹۷۲, ۲۳۲). سوری‌ها در ابتدا مقاومت سختی کردند، اما تا ابتدای بعدازظهر روز بعد، خطوط دفاعی آنان فروپاشید و عقب نشستند. در روز ۷ و ۸ ژوئن، اردن و مصر به ترتیب با آتش بس پیشنهاد شده از سوی سازمان ملل موافقت کردند و سوریه هم در ۹ ژوئن با آتش بس موافقت کرد و اسرائیل نیز پس از آنکه جولان را به طور کامل تسخیر کرد روز ۱۱ ژوئن با توقف همهٔ عملیات خصمانه موافقت کرد. (کامروا، ۱۵۲، ۱۳۸۸ و ۱۵۱) پس از شش روز حملات بی‌امان، جنگ اسرائیل با همسایگان عرب به پایان رسید. اسرائیل ظرف شش روز توانسته بود نیروی هوایی کشورهای عربی را قلع و قمع کند، ارتش‌های عربی را تارومار کند و صحرای سینا، کرانهٔ باختری و بلندی‌های جولان را به تصرف درآورد. این در حالی بود که تلفات اسرائیلی‌ها روی هم رفته کمتر از هزار نفر بودند چه نظامی و چه غیر نظامی اما تلفات و خسارات اعراب تکان‌دهنده بود: کشته شدن بیست هزار سرباز، از دست دادن ۲۶ هزار مایل مربع زمین و دادن هزاران اسیر جنگی. (کامروا، ۱۵۲، ۱۳۸۸)

برای مصر، جنگ ۱۹۶۷ به معنای پایان ناصریسم بود. این رخداد شکستی

حسابی بود. نیروی هوایی مصر قلع و قمع شده بود، ارتش به طور کامل مغلوب شده و قلمرو مصر اشغال شده بود. (O'Ballance, ۱۹۷۲, ۱۴۲) برای مردم مصر این شکست یک ضربه روانی عظیم بود. همان طور که یک ناظر خاطر نشان کرد «ظرف فقط یک هفته، نظامی که تدریجاً حس اعتماد، اطمینان و سطح مشخصی از تعهد را در میان بخش های وسیعی از جامعه برانگیخته بود.» (Beattie, ۱۹۹۴, ۲۰۹) فرو پاشید. ناصر با حقارت کناره گیری خود را از ریاست جمهوری در ۹ ژوئن اعلام کرد، در حالی که جنگ هنوز در جبهه سوریه ادامه داشت. در پی تظاهرات و درخواست های گسترده مردم، ناصر روز بعد استعفایش را پس گرفت. و در عوض اختیارات خود را بسط داد و دست به پاکسازی عمده ای در نیروهای مسلح زد که برخی از دوستان نزدیکش از جمله فیلد مارشال عبدالحکیم عامر فرمانده ارتش و شمس الدین بدران وزیر دفاع را در بر گرفت. با این همه ناصر و ناصریم هیچ گاه به شکل سابق برنگشت. (کامروا، ۱۵۳، ۱۳۸۸) سرانجام در ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۰ ناصر ۵۲ ساله به محض اینکه مذاکره بر سر موافقت نامه آتش بس بین کماندوهای در حال جنگ فلسطینی و شاه حسین اردن را به پایان برد، دچار حمله قلبی مرگباری شد و جنبش ناصریم با او مرد. (کامروا، ۱۵۴، ۱۳۸۸) با مرگ ناصر در سال ۱۹۷۱ «انور سادات» معاون وی قدرت را به دست گرفت. (حسینی و دیگران، ۱۳۸۱، ۱۶۴) آنچه مسلم است دوره سادات و سال ۱۹۷۹ نقطه عطفی در استراتژی و دکترین نظامی - پدافندی مصر به شمار می رود. (حسینی و دیگران، ۱۳۸۱، ۳۴۳) صحنه پایان آمدن سادات از هواپیما در فرودگاه بن گوریون، سپس امضای چارچوب صلح در خاورمیانه و چارچوب توافق صلح میان مصر و اسرائیل در کاخ سفید در واشنگتن، همگی نشانه مرحله جدیدی در تاریخ منطقه بود. از این رو زمانی که کنفرانس کمپ دیوید در تاریخ ۵ الی ۱۷ سپتامبر ۱۹۷۸ برگزار شد، مهمترین واقعه قرن لقب گرفت؛ چرا که کمپ دیوید در حقیقت یک نقطه عطف در جریان نزاع عربی - اسرائیلی بود. (عبدالمجید، ۱۲، ۱۳۷۹ و ۱۱) که منجر به امضای معاهده صلح مصری - اسرائیلی در مارس ۱۹۷۹ شد. (عبدالمجید، ۱۳۷۹، ۱۳۳)

بدین ترتیب مصر با امضای پیمان صلح با اسرائیل، به حالت نبردی که از زمان اعلام موجودیت دولت اسرائیل در ۱۹۴۸ میان دو کشور فراهم شده بود و هر چند سال یک بار شعله های جنگ را فروزان می ساخت، پایان بخشید. این پیمان مبتنی بر اصول و روندهای پذیرفته شده در قرارداد کمپ دیوید در سپتامبر ۱۹۷۸ بود. با سپری شدن یک سال از امضای پیمان صلح، دو طرف با مبادله سفیر، به عادی سازی روابط با یکدیگر پرداختند و اسرائیل دو سوم از اراضی اشغالی صحرای سینا را به مصر باز پس داد و متعهد شد، نیروهایش را به تدریج در طول دهه ۸۰ از دیگر زمین های اشغالی صحرای سینا بیرون برد. (حسینی و دیگران، ۱۳۸۱، ۳۴۳) در این شرایط در می ۱۹۷۹، در نشستی در شهر فاس (۱) در کشور مراکش، مصر به دلیل امضای توافقنامه صلح با حکومت اسرائیل از جمع ۴۳ کشور عضو کنفرانس سران کشورهای اسلامی اخراج شد؛ و به جز سه کشور، بقیه روابط خود را با مصر قطع کردند و روابط اقتصادی رسمی اعراب با این کشور نیز قطع شد. (لطفیان، ۱۳۹۰، ۱۰) با این همه منافع و سودمندی های درازمدت و کوتاه مدتی که دولت مصر در پایان دادن به حالت جنگی با اسرائیل می دید، باعث گردید که به رغم لطمه دیدن روابطش با دیگر کشورهای عربی و اخراج از اتحادیه عرب، هم چنان به راه تازه ای که در پیش گرفته بود، ادامه دهد. (حسینی و دیگران، ۱۳۸۱، ۳۴۳)

عراق و خلأ قدرت در منطقه

با افول جایگاه مصر در جهان عرب و در شرایطی که منطقه به دلیل خروج انگلستان از منطقه با خلأ قدرت مواجه شده بود؛ رقابت میان کشورهای سوریه، عراق و عربستان سعودی بر سر رهبری منطقه آغاز شد. سوریه به واسطه استحکام حاکمیت داخلی خود و نفوذ گسترده در لبنان و سازمان آزادی بخش فلسطین در این زمینه به موفقیت های نسبی دست یافت، اما هنوز شرایط کافی برای در اختیار گرفتن جایگاه رهبری در منطقه را نداشت. از سوی دیگر عربستان سعودی با تکیه بر ثروت های نفتی و نقش مرکزی خود به عنوان دولت

اسلامی، تلاش خود را جهت گسترش نفوذ در منطقه و رواج تفکر اسلامی خاص خود در میان علما و سازمان ها و مؤسسات دینی به کار گرفت. اما این کشور هم از نظر میزان جمعیت و نیروی انسانی و پایگاه مردمی در حد و اندازه ای نبود که بتواند رهبری جهان عرب را در دست بگیرد. در سال های پایانی دهه هفتاد میلادی، عراق در صدد برآمد تا نقش رهبری در منطقه را از آن خود کند، البته این کشور تا حدی صلاحیت های لازم از نظر وسعت سرزمینی و جمعیت و منابع را به این منظور در اختیار داشت، مضافاً بر اینکه از تفکر ملی گرایی عربی نیز به خوبی بهره می برد. (حاتمی، ۲۱۵، ۱۳۹۰) از این رو برای صدام هدف اصلی پس از جنگ سال ۱۹۶۷، انتقام و اعاده حیثیت کشورهای عربی بود؛ و تلاش می کرد تا موضوع را داغ ننگه دارد و مصر را بابت امضای پیمان صلح با اسرائیل سرزنش نماید. (حمدانی، ۶۲، ۱۳۹۱-۶۰) در این بین این پرسش نزد اعراب مطرح بود که پس از مطرح شدن خلأ رهبری جهان عرب کدام یک از کشورها از توان لازم جهت برعهده گرفتن این نقش برخوردار است؟ (اسدی، ۲۱۳، ۱۳۹۳) بر همین اساس دیدار صدام حسین از عربستان در مرداد ماه ۱۳۵۹ (اوت ۱۹۸۰) بیان کننده تغییر گروه بندی در جهان عرب بود. سادات روابط و کوشش های جدید عربستان به خصوص فهد را کوششی برای بدست گیری رهبری جهان عرب توسط عربستان تلقی می کرد و علناً این سیستم های حکومتی را به باد انتقاد می گرفت. واقعه تسخیر کعبه در آبان ماه ۱۳۵۸ (نوامبر ۱۹۷۹) خطر سقوط رژیم سعودی را بسیار جدی می نمود. عربستان معتقد به دخالت جاسوسان مصری در این امر بود. به نظر می آید در این دوره صدام حسین در عراق می بایست به جای سادات خواست قدرتهای بزرگ برای مقابله و سرکوب انقلاب اسلامی و ایجاد ستون نظامی حامی شیوخ منطقه را به انجام برساند. (الهی، ۲۸۶، ۱۳۸۸ و ۲۸۵) آنچه مسلم است رژیم عراق همیشه و به خصوص بعد از جمال عبدالناصر داعیه رهبری جهان عرب را داشته است. عراق برای قبولاندن رهبری خود به جهان عرب می بایست هم صاحب قدرت کافی باشد (داشتن

سواحل مناسب، قدرت اقتصادی، قدرت نظامی) و هم توان به کارگیری آنها به نمایش گذارد. (اسدی، ۱۳۹۳، ۳۴۰) از این رو پس از سرنگونی شاه، عراق از اوایل سال ۱۳۵۸ تحرک تبلیغاتی گسترده ای را علیه ایران آغاز کرد، مبنی بر اینکه دیگر، ایران ژاندارم منطقه نیست و باید از سه جزیره تنب کوچک و بزرگ و ابوموسی خارج شود، در حالی که کشورهای حوزه خلیج فارس ادعایی نسبت به این جزایر نداشتند. روزنامه الثورة در سر مقاله خود نوشت: «ایران باید برای نشان دادن حسن نیت خود در قبال اعراب که ساکنان واقعی آنها هستند، از این سه جزیره خارج شود و از این طریق نشان دهد که این کشور دیگر ژاندارم منطقه نیست. (روزنامه بامداد ۲۳/۳/۱۳۵۸) اقدامات بعدی و شواهد و قرائن موجود نشان می داد که عراق از این تبلیغات دو هدف عمده را تعقیب می کرد: اول، خود را تنها مدافع منافع اعراب معرفی کند و آنان را برای پذیرش رهبری عراق آماده سازد و دیگر اینکه، برای دامن زدن به اختلافات خود با ایران در راستای اهدافش، دلایل کافی داشته باشد. (درویشی، ۱۳۴، ۱۳۹۵) در آن جلسه، بعد از بحث و بررسی پیرامون نقش شاه و رابطه آن با امریکا در دفاع از منافع غرب و ژاندارمی خلیج فارس، مطرح شد که در حال حاضر رژیم نوپای ایران با از بین رفتن ارتش و تأسیسات اصلی آن، قادر به انجام این نقش نخواهد بود و عراق تنها کشوری است که با استفاده از این موقعیت می تواند خلأ ایجاد شده را پر نماید و این کار باید با برنامه ریزی، دقت، سرعت و مداومت انجام گیرد. (پارسا دوست، ۱۳۶۵، ۳۴) در این دوره برای اولین بار تعادل قوای نظامی به نفع عراق متمایل گردیده و از جنبه اقتصادی نیز عراق در بهترین شرایط قرار داشت. به واقع، چشمگیرترین پیروزی این کشور در زمینه اقتصادی و اجتماعی به وقوع پیوسته بود. در آن زمان درآمد نفتی به شدت افزایش یافت و بر اثر این عامل، تولید ناخالص ملی عراق به رقم بی سابقه ۳۱ میلیارد دلار رسید. درآمد سرانه واقعی که در سال ۱۹۷۸ برابر ۱۸۴۰ دلار بود، در سال ۱۹۷۹ به ۲۴۵۰ دلار افزایش یافت. از نظر تولید نفت در اوپک، عراق در سال ۱۹۸۰ با تولید روزانه ۴۷/۳ میلیون بشکه، در

مقامی پس از عربستان قرار گرفت. (الهی، ۲۹۷، ۱۳۸۸) درآمد ارزی این کشور از ۷/۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۴ به رقم تقریبی ۲۱ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۹ افزایش یافت. قبل از آغاز جنگ در سپتامبر ۱۹۸۰، درآمد نفت آن سال عراق به ۲۵ میلیارد دلار رسید. (جونز، ۷۲، ۱۳۷۳ و ۷۱)

درآمد جدید ارزی، عراق را قادر ساخت تا در جهت استراتژی حمله به ایران به میزان عمده ای خود را تجهیز کند، از این رو، در حد فاصل پیروزی انقلاب اسلامی در ایران تا قبل از شروع جنگ، ۴۰ فروند هلی کوپتر، ۹۰۰ دستگاه تانک، ۸۰۰ خودروی جنگی و حدود ۱۰۰ قبضه توپ خریداری کرد. تهیه تجهیزات مزبور این امکان را برای عراق به وجود آورد تا سازمان رزمی خود را توسعه داده و تعداد یگان هایش را از ۱۰ به ۱۲ لشکر افزایش دهد. (اردستانی، ۸۹، ۱۳۸۸) هزینه نظامی عراق که در دهه هفتاد به شدت در حال افزایش بود، در سال ۱۹۷۹ به بیش از ۱ میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار رسید. بر اساس آمار منتشر شده، هزینه های نظامی عراق در سال ۱۹۸۰؛ یعنی سال آغاز جنگ، بیش از ۳ میلیارد دلار بوده که این هزینه صرف تأمین نیروهای نظامی این کشور شامل ۲۴۲ هزار نفر نیروی انسانی، ۲۶۰۰ تانک، ۲۵۰۰ خودرو زرهی و ۱۰۴۰ توپخانه سنگین و ۳۳۲ هواپیمای جنگی می شده است. (Zacherl, 1986, 42) در چنین شرایطی و با در نظر گرفتن شخصیت صدام و انگیزه جاه طلبی و خود بزرگ بینی وی که در پی گسترش قدرت و حوزه نفوذ خود به خارج از عراق بود، حمله به ایران مناسب ترین وسیله برای تأمین هم زمان این اهداف به شمار می رفت. (حسینی، ۳۴، ۱۳۹۵) از این رو پس از شکست کودتای نوژه، حمله نظامی به ایران مورد توجه قرار گرفت. (اردستانی، ۸۹، ۱۳۸۸)

ص: ۱۰۷

فصل سوم: ویژگی های شخصیتی صدام

اشاره

در آستانه یازدهمین سالگرد کودتای بعثی ها مصادف با ۱۶ ژوئیه ۱۹۷۹ (۲۵ تیر ۱۳۵۸) صدام، رئیس شورای فرماندهی انقلاب، مقام ریاست جمهوری عراق و هم چنین دبیر کلی فرماندهی منطقه ای حزب بعث را تصاحب کرد. این موضوع برای مردی ۴۲ ساله که در ۲۸ آوریل ۱۹۳۷ در خانواده ای فقیر، متعلق به فرقه بگکان از طایفه آل بوناصر سنی مذهب، ساکن روستای العوجه در نزدیکی تکریت (شهری در ۱۶۰ کیلومتری شمال بغداد) به دنیا آمده بود، موفقیتی بزرگ به حساب می آمد. موجودیت پدر صدام در هاله ای از ابهام قرار داشت و دایی وی به نام خیرالله طلفاح سرپرستی او را به عهده گرفت، این در حالی بود که طلفاح در طول جنگ جهانی دوم به خاطر حمایت از رشید عالی گیلانی ملی گرا، مقام نظامی خود را از دست داده بود. صدام در ۱۸ سالگی در سال ۱۹۵۵ برای ادامه تحصیل به بغداد رفت و به فعالیت های سیاسی در مخالفت با حکومت پرداخت و در ۲۰ سالگی به حزب بعث پیوست. او پس از کودتای ۱۹۵۸ در درگیری های بین بعثی ها و طرفداران نخست وزیر قاسم شرکت می کرد. (هیرو، ۵۷، ۱۳۹۱)

صدام در دوران حکومت عبد السلام عارف در یک تلاش ناموفق برای سازماندهی کودتای بعثی شرکت نمود و به همین دلیل به زندان افتاد، اما در ژوئیه ۱۹۶۶ فرار کرد. چندی بعد به سمت معاون دبیر کل حزب بعث عراق انتخاب شد و به مدت دو سال برای تجدید سازمان حزب، سخت به فعالیت پرداخت و نیروی شبه نظامی بازسازی شده حزب را سرپرستی نمود. هنگامی که حزب بعث در سال ۱۹۶۸ به قدرت رسید، وی تنها ۳۱ سال داشت. صدام عضو شورای حاکم فرماندهی انقلاب نبود، اما به دلیل رابطه نزدیکش با احمد حسن البکر،

رئیس ۵۴ ساله این شورا و خویشاوند خیر الله طلفاح (دایی صدام) از نفوذ زیادی برخوردار بود. در اواخر سال ۱۹۶۹ وی در شورای فرماندهی انقلاب دارای سمت و مقام گردید. از آن زمان به بعد، صدام و البکر عمدتاً به واسطه کنار زدن توطئه وار همکاران خود در شورای فرماندهی انقلاب بر حزب تسلط یافتند. بر این اساس، صدام برای به کارگیری توانایی های توطئه گرانه قابل ملاحظه خود از فرصت های بسیاری برخوردار شد. این توانایی ها در طول سال هایی که وی به عنوان یکی از فعالان زیر زمینی بعث در حال فعالیت و تلاش بود، رشد کرد. او هم چنین وقت خود را صرف تجدید ساختار و تقویت حزب و نیز حل مشکل کردها نمود. (هیرو، ۵۸، ۱۳۹۱ و ۵۷)

صدام به عنوان یک شخصیت پر طراوت و پر جنب و جوش مورد توجه آن دسته از افراد حزب بعث قرار داشت که به داشتن ایدئولوژی قدرتمند و نیز پایبندی به پیشرفت اجتماعی و اقتصادی معتقد بودند. وی تا قبل از اواسط دهه ۱۹۷۰ از نظر توانایی رهبری، زیرکی، شقاوت، توانایی سازمانی و جذبه بر البکر پیشی گرفت و قرارداد الجزایر را در سال ۱۹۷۵ بین ایران و عراق امضاء کرد، اما هنوز به البکر نیاز داشت. البکر افسر نظامی با سابقه، دارای شخصیتی پدران، مهربان، معتدل و مصالحه کار بود که مورد پذیرش افراد قدیمی و محافظه کار جامعه قرار داشت، اما هنگامی که مشکل شیعیان با ورود به مجموعه ای از بحران ها تشدید شد، اتحاد دیرپای بین آن دو آسیب دید، زیرا البکر طرفدار مصالحه و صدام طرفدار مقابله بود. صدام که در این زمان در اوج قدرت به سر می برد، زمان را برای تحکیم موقعیت و رفع هرگونه چالش در برابر قدرت خود از دست نداد. وی در اواخر ژوئیه ۱۹۷۹ یک «توطئه ضد دولتی» را که در آن، ۶۸ نفر از رهبران نظامی و غیر نظامی ارشد حزب بعث حضور داشتند، خنثی نمود. (هیرو، ۵۹، ۱۳۹۱ و ۵۸) به دنبال محاکمه نیمی از متحدان قبلی و نزدیک صدام در شورای فرماندهی انقلاب که در یک دادگاه ویژه صورت گرفت، ۲۱ نفر از آنها در ماه آگوست اعدام شدند. در بین این افراد، اسامی پنج نفر از بیست و دو عضو شورای فرماندهی انقلاب از

جمله محیی عبدالحسین مشهدی دیده می شد که یکی از عوامل اصلی این طرح به شمار می آمد. وی شجاعانه پیشنهاد کرد که جانشین رئیس جمهور البکر باید از طریق برگزاری انتخابات آزاد بین اعضای شورای فرماندهی انقلاب برگزیده شود. (هیرو، ۵۹، ۱۳۹۱)

صدام که قبلاً پیش بینی های لازم را کرده بود با کمک طرفداران خود در شورای رهبری که تعداد عضوهای آن ۲۱ نفر بود، موفق به خنثی کردن پیشنهاد محیی عبدالحسین گردید و شورا با استعفای البکر موافقت کرد. روز بعد، محیی عبدالحسین به اتهام توطئه علیه انقلاب و حزب بازداشت گردید و در همان روز، در جلسه مشترک شورای رهبری انقلاب و شورای رهبری حزب بعث که به ریاست صدام تشکیل گردید، او به ریاست جمهوری عراق انتخاب شد. (پارسا دوست، ۱۹۲، ۱۳۸۵) پس از قدرت گیری صدام در عراق، وی در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ (۳۱ شهریور ماه ۱۳۵۹) در یک اقدام جنون آمیز با شلیک یک گلوله توپ به سوی خاک ایران، رسماً آغاز جنگ با ایران را اعلام کرد. (غفاریان، ۱۳۰، ۱۳۸۴)

سرانجام صدام با یک رشته تحولات پس از وقوع حملات تروریستی در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ (۲۰ شهریور ۱۳۸۰) گره خورد. جرج بوش پسر، رئیس جمهور امریکا، شبکه «القاعده» را مسئول این عملیات معرفی کرد. پس از این سخنان، نشریات امریکایی همچون تایم و نیوزویک در نوشته های خود، بر ارتباط شبکه القاعده با رژیم عراق تأکید کردند. کارشناسان و مفسران سیاسی، همان هنگام دریافتند که افغانستان و عراق، دو هدف اصلی امریکا خواهند بود. به زودی افغانستان مورد هجوم قرار گرفت و دولت طالبان سرنگون شد. پس از فراغت از افغانستان، نوبت صدام بود. در گام نخست و بر اثر فشار امریکا و انگلیس، قطعنامه ۱۴۴۱ شورای امنیت درباره خلع سلاح عراق صادر شد و عراق نیز در تاریخ ۱۳ نوامبر ۲۰۰۲ (۲۲ آبان ۱۳۸۱) به ناچار آن را پذیرفت. بر اساس مفاد این قطعنامه، مأموران ویژه آژانس بین المللی انرژی اتمی به ریاست «محمد البرادعی» و نیز هیأت خلع سلاح سازمان ملل متحد به ریاست «هانس بلیکس» این اختیار را پیدا

می کردند تا با هدف یافتن سلاح های اتمی، شیمیایی و میکروبی عراق، هر نقطه از خاک عراق را بازدید کنند یا حتی با دانشمندان اتمی عراق به گفت و گو بنشینند. به رغم بازرسی های پیوسته و حتی ورود به کاخ های صدام، اثری از سلاح های کشتار جمعی به دست نیامد، با این حال امریکا و انگلیس بر ادعاهای خود پای می فشردند. آن ها حتی برای اثبات گفته های خود، به کمک های تسلیحاتی غرب به عراق در طول سال های جنگ تحمیلی عراق علیه ایران استناد می کردند. در همین رابطه روزنامه واشنگتن پست در شماره ۲۹ دسامبر سال ۲۰۰۲ خود نوشت: ریگان نام کشور عراق را از فهرست کشورهای تروریست خارج کرد و در همان هنگام «دونالد رامسفلد» به بغداد رفت تا پشتیبانی امریکا از عراق را در جنگ بر ضد ایران به اطلاع صدام برساند. از آن هنگام دست عراق برای خرید سلاح های کشتار جمعی یا تولید آن ها باز شد. با این همه، عراقی ها مدعی بودند که سلاح های شیمیایی و میکروبی آن ها به دلیل مصرف گسترده در جنگ بر ضد ایران و متعاقب آن، در پی بازرسی های مأموران هیأت خلع سلاح، کشف و نابود شده است و دیگر هیچ سلاح کشتار جمعی در اختیار ندارند. (غفاریان، ۱۴۵، ۱۳۸۴ و ۱۴۴)

با این وجود، امریکا همچنان بر خواسته خود تأکید می ورزید. روز ۱۸ مارس ۲۰۰۳ (۲۷ اسفند ۱۳۸۱) جرج بوش، ۴۸ ساعت به صدام مهلت داد تا از قدرت کنار رود، اما او این اولتیماتوم را نپذیرفت. (۱)

صدام از مقاومت سخن می گفت و بر نابودی متجاوزان تأکید می کرد. رژه های نمایشی ارتشیان عراقی و شبه نظامیان طرفدار صدام و نیز سخنان پرهیجان صدام و دیگر مقامات عراقی، کارشناسان سیاسی و نظامی را به این باور رسانده بود که بر خلاف جنگ گذشته، این بار امریکا نبردی سخت و طولانی پیش رو خواهد داشت و صدام نیز برای دفاع از حیثیت خود، با سر سختی در مقابل آن ها می ایستد. ساعت ۲ بامداد روز ۲۰

۱- ۱. سیاسیون روسیه و بلاروس به صدام پیشنهاد کردند که عراق را ترک نماید و تأکید کردند که پناهندگی صدام و خانواده اش را می پذیرند. پریماکف رسماً اعلام کرد که صدام می تواند از روسیه تقاضای پناهندگی سیاسی نماید. اما صدام باور نمی کرد که امریکایی ها درصدد حذف او باشند. صدام خیال می کرد که پایان این ماجرا مانند جنگ سال ۱۹۹۱ خواهد شد که امریکایی ها با صدام معامله کردند و او را در مسند قدرت باقی گذاردند. اما این بار با میانجی گری قدرت های اروپایی، صدام بدون آن که مقاومتی کند، از قدرت کنار رفت.

مارس ۲۰۰۳ (۲۹ اسفند ۱۳۸۱) هجوم همزمان هوایی و زمینی به عراق آغاز شد و به رغم برخی مقاومت های محلی، امریکایی ها و انگلیسی ها از نقاط ضعف خطوط دفاعی عراق، حداکثر استفاده را برده، در عمق مواضع عراقی ها نفوذ کردند. بدیهی است ناخرسندی مردم از حکومت صدام، بی انگیزه بودن نیروهای نظامی برای دفاع از رژیم بعثی و سرانجام تسلیم شدن فرماندهان عالی رتبه ارتش عراق، موجب فروپاشی سریع حکومت صدام شد. بغداد بی هیچ دفاع مؤثری، روز ۹ آوریل ۲۰۰۳ (۲۰ فروردین ۱۳۸۲) به آسانی سقوط کرد و نیروهای اشغالگر وارد شهر شدند. (غفاریان، ۱۴۶، ۱۳۸۴) به گفته «عابد حمید محمود» یکی از منشیان صدام، پس از خروج صدام و خانواده اش از کاخ های محله المنصوره بغداد، صدام حسین به محلی نامعلوم گریخت. پسران صدام نیز همراه مادر و خواهرانشان وارد سوریه شدند، اما دولت سوریه عدی و قصی را اخراج کرد، لذا آن دو به موصل بازگشتند و در منزل عموزاده پدرشان پنهان شدند. ساجده طلفاح همسر صدام، همراه با یک دختر خود از سوریه به انگلستان رفت و از دولت آن کشور، پناهندگی سیاسی گرفت. «رعنا» و «رغدا» دو دختر دیگر صدام نیز از دولت اردن پناهندگی سیاسی گرفتند. (غفاریان، ۱۵۴، ۱۳۸۴) پس از پنهان شدن صدام، و بعضی از نزدیکانش، امریکا اعلام کرد که برای یافتن او، تلاش گسترده ای را آغاز کرده است. در این مقطع زمانی، یافتن صدام، به ویژه به دلیل پیدا نشدن سلاح های کشتار جمعی در عراق، اهمیت ویژه ای یافته بود. وجود چنین سلاح هایی، اصلی ترین بهانه امریکا و انگلیس برای حمله به عراق بود و نیافتن حتی بخش کوچکی از آن سلاح های کذایی، بحران سیاسی و تبلیغی خطرناکی را برای اشغالگران موجب شده بود. در چنین شرایطی، دستگیری صدام می توانست ضمن خنثی کردن این بحران، نشان اقتدار و پیروزی امریکا و انگلیس نیز تلقی شود. به رغم دستگیری گروهی از افراد تحت تعقیب، هیچ خبری از دستگیری صدام و پسرانش به دست نیامده بود، حتی برخی رسانه ها از خروج صدام از کشور خبر می دادند. تا این که روز ۲۳ ژوئیه ۲۰۰۳ (۳ تیر ۱۳۸۲) مخفیگاه پسران صدام

فاش شد. گویا عموزادهٔ صدام، صاحب منزلی که عدی و قصی در آن پنهان شده بودند، میان حفظ جان آن دو، و جایزهٔ پنجاه هزار دلاری لو دادن آنان، تصاحب جایزه را برگزیده بود. به زودی امریکایی‌ها به این محل هجوم بردند و آن جا را آماج حملهٔ هوایی و هدف سلاح‌های سنگین خود قرار دادند. در پایان این حمله، جسد سوختهٔ فرزندان صدام در چنگ امریکایی‌ها بود. (غفاریان، ۱۵۹، ۱۳۸۴)

پس از آن نوبت دستگیری صدام فرا رسید. محمد المسلط بهترین، وفادارترین و قوی‌ترین محافظ صدام حسین بود که تا پیش از سقوط بغداد تا روزهای آخر جنگ، صدام را همراهی می‌کرد. او در زمانی که نیروهای امریکایی در ۹ آوریل ۲۰۰۳ همه جا را مراقبت می‌کردند، با صدام سوار اتومبیل سفید کهنه‌ای شده بود و از جادهٔ تکریت فرار کردند. حتی بیشتر پناهگاه صدام را آماده کرده بود. از این رو امریکایی‌ها المسلط را با تلاش دقیق و دشوار اطلاعاتی و سیاسی توانستند پیدا کنند و او در تاریخ ۱۵ دسامبر ۲۰۰۳ خود را به نیروهای امریکایی تسلیم کرد و مخفیگاه صدام را به بازجویان لو داد. (سیمپسون، ۱۳۹۴، ۱۹ و ۲۰)

ساعت هشت شب شنبه ۱۳ دسامبر ۲۰۰۳ (۲۲ آذر ۱۳۸۲) نیروهای مشترک امریکایی و تُگرد به این روستا حمله می‌کنند و با محاصرهٔ خانهٔ مورد نظر، به سرعت وارد منزل می‌شوند. صدام حسین در چاله‌ای حفر شده شبیه به دخمه و سرداب، خود را پنهان کرده بود اما به محض رسیدن سربازان به دهانهٔ این چاله، او فریاد می‌کشد: «شلیک نکنید! من صدام حسین، رئیس جمهور عراق هستم و می‌خواهم مذاکره کنم.» (غفاریان، ۱۶۰، ۱۳۸۴) با خروج پل برمر و آغاز کار رسمی دولت علاوی در اول ژوئیهٔ ۲۰۰۴ (۱۱ تیر ۱۳۸۳) محاکمهٔ صدام و دوازده تن از همکارانش مانند برادرانش و همچنین طارق عزیز، در یکی از قصرهای باشکوه صدام به ریاست سالم چلبی، آغاز شد. این دادگاه کاملاً سَری بود و گفت و گوهای صدام حسین پخش نمی‌شد و فقط تصاویر او به وسیلهٔ خبرنگارانی که در اتاق مجاور بودند، دیده می‌شد. (غفاریان، ۱۷۰، ۱۳۸۴) پس از اعدام صدام به اتهام جنایات علیه بشریت موفق الربیعی، مشاور سابق نخست وزیر عراق در تأیید مرگ

صدام، ضمن مصاحبه با خبرگزاری فرانسه (۱)

گفت: صدام حسین رئیس جمهور پیشین عراق پس از اشغال کشورش توسط امریکا در ۱۳ دسامبر ۲۰۰۳ از سوی نیروهای امریکایی دستگیر و در ۳۰ دسامبر ۲۰۰۶ توسط دولت جدید عراق اعدام شد. (شاه غنی زاده، ۱۳۹۲) او را در گورستانی بیرون از تکریت در کنار عدی و قصی دفن کردند. (سیمپسون، ۳۹۹، ۱۳۹۴)

شخصیت صدام

کودکی سخت و پرفراز و نشیب صدام تأثیرات مخربی بر روحیه وی داشت. صدام در روستایی به دنیا آمده بود که از لحاظ امکانات زندگی در پایین ترین درجه فقر قرار داشت، لذا وی از همان اوان کودکی طعم گرسنگی، فقر، تلاش برای زنده ماندن و خشونت را چشید. از آنجا که صدام پدر نداشت، خیلی زود معنای بی سرپرستی و طرد اجتماعی را درک کرد و کودکی خود را در محیطی گذراند که هیچ علاقه ای به آن نداشت. زندگی در این روستا و به ویژه رفتار اهالی آن، او را بیش از دیگر همسالانش با رنج و مرارت مواجه ساخت. همین موضوع تحمل زندگی فلاکت بار در آن محیط را برای صدام سخت تر می کرد، تجربه ای که تا پایان عمر از خاطر صدام نرفت. این دوره از زندگی تا آن اندازه اهمیت دارد که آدلر تأثیرات ناشی از حوادث و خاطرات تلخ کودکی را در زمره مهم ترین عامل شکل گیری ذهن و آمال کودکان در دوره های بعدی زندگی می داند. بدیهی است هر چه این گذشته رنج آورتر و حقارت آمیز تر باشد، تأثیرات مخرب تری بر افراد می گذارد، آنچه تأثیر حقایق تلخ کودکی را دو چندان می سازد این است که در دوره های بعدی زندگی این تجربیات ناخواسته جبران نشوند و در پس زمینه ذهنی افراد باقی بمانند. در مورد صدام باید گفت، همین تجربیات ناخوشایند کودکی که آدلر آن را مهمترین دوره زندگی هر فردی می داند، موجب گردید تا وی از مسیر طبیعی زندگی خارج شود و تمایلات برتری جویانه و جاه طلبانه در وی برانگیخته شود. از این رو صدام زمانی که توانست در سرنوشت

خویش، نقش آفرین باشد به هر ابزاری متوسل شد تا زندگی خود را تغییر دهد. با ورودش به بغداد به همراه دایی اش «خیرالله پللفاح» نقطه عطفی در زندگی وی پدیدار شد. بغداد محیط جدیدی بود که به صدام آزادی عمل داد و فرصت های تازه ای در اختیارش قرار گرفت، به ویژه آنکه این دوران همزمان با قدرت گیری حزب بعث در عراق بود. پیوستن صدام به حزب بعث مقارن با دوره جوانی اش بود، از این رو در نخستین تجربه دوری از زادگاهش تلاش بسیار کرد تا در حزب به عنوان یک عضو مؤثر و سرآمدتر از سایر اعضا شناخته شود. در این بین روحیات شخصی صدام به همراه حوادث و جریاناتی که منجر به قدرت گیری و تثبیت قدرت بعثیسم در عراق شد، سبب گشت تا او فرصتی برای جبران گذشته اش به دست آورد. عضویت فعال در حزب به او نشان داد که بسیاری از آرمان های بعثیسم در راستای دغدغه های زندگی او قرار دارد، از این رو هر چه بیشتر در خدمت حزب قرار گرفت. روحیات جاه طلبانه و خشن صدام موجب گردید تا وی در مدت کوتاهی به عنوان یکی از اعضای جوان و فعال حزب شروع به فعالیت کند. هرچند دوران عضویت صدام در حزب بعث پیش از دستیابی به ریاست حزب با فراز و نشیب ها و دشواری هایی همراه بود اما صدام در طول این دوران هرگز هدف خود، که تغییر گذشته حقارت آمیزش بود را فراموش نکرد و تا پایان عمر تلاش کرد در مقام قدرت فائقه عراق باقی بماند و بدین ترتیب گذشته حقارت آمیز خود را جبران کند. در ادامه به بررسی ویژگی های شخصیتی صدام می پردازیم، جهت سهولت در این امر خصوصیات شخصیتی صدام را به دو دسته تقسیم کردیم ۱. ویژگی های اخلاقی ۲. ویژگی های روحی - روانی صدام

ویژگی های اخلاقی صدام

اشاره

صدام در نهاد خود بسیار جاه طلب و قدرت طلب بود و در راه دستیابی به این دو خواسته خود از هیچ اقدامی دریغ نمی کرد. اما در این بین برخی از خصوصیات شخصیتی صدام ناشی از القائات آموزه های بعثیسم عراقی بود که از دوران جوانی در روح و جان صدام ریشه دوانده بود. یکی از این خصوصیات اعتقاد به

ناسیونالیسم عربی است. در همین رابطه صدام به گونه ای نژاد پرستانه، قوم عرب را می ستود و برتر از سایر اقوام می دانست؛ بدین ترتیب سخت به ناسیونالیسم عربی پایبند بود و خصومت شدیدی با ایرانیان و شیعیان داشت. از این رو در دوران زمامداری وی، شیعیان و ایرانیان عراق شدیدترین خشونت ها را متحمل می شدند و از کمترین امکانات بهره مند بودند. از دیگر خصوصیات اخلاقی صدام می بایست به سلطه گری او اشاره کرد. صدام به نحوی بیمارگونه فزون خواه بود. به طوری که تنها به این که قدرت برتر در عراق باشد، اکتفا نکرد بلکه در پی دستیابی به قدرت مطلق در عراق و منطقه بود. به همین روی همه دستگاه ها و نهادهای سیاسی و نظامی عراق تحت امر و نظارت صدام قرار داشتند. خودشیفتگی و خود بزرگ پنداری از دیگر خصوصیات اخلاقی صدام است که ارتباط مستقیمی با وقایع دوران کودکی وی دارد. بدین ترتیب صدام در دستیابی به خواسته های خود رعایت اعتدال را نمی کند و تمامیت خواه است. همین روحیه افراطی گری موجب می گردد تا بخشش و گذشت در ویژگی های اخلاقی صدام معنایی نداشته باشد. به همین روی او کوچکترین انتقاد یا اهانت یا شوخی را با شدیدترین مجازات ها پاسخ می داد. اکنون به تفصیل بررسی ویژگی های اخلاقی صدام را پی می گیریم.

۱. برتری قوم عرب

اشاره

نوع ناسیونالیسم عربی ساطع الحُصری، سامی شوکت، میشل عفلق یا خیر الله طلفاح به همان اندازه ضد غربی است که ضد ایرانی است. ساطع الحُصری، در کنار دیگر متفکران پان عرب، چون میشل عفلق، هویت امروزی پان عربیستی در سده بیستم را شالوده ریزی کرد. شیوه تفکر پان عربیستی، مانند دیگر فلسفه های شووینیستی، همچون نازیسم، پان ترکیسم، شووینیسم فارسی، نوردیسیسم، ناگزیر به خشونت و برخورد (در این مورد ضدیت با غربی ها و ایرانیان) می انجامد. میشل عفلق معتقد بود فضیلت ها در نژاد عرب است و بروز آنها را در گروه بیداری و نیرومندی احساسات ملت گرایی (ناسیونالیستی) در مردم عرب می دانست. به

اعتقاد او، ملت گرایی (ناسیونالیسم) یک واقعیت جاودانی و یک نیروی ریشه دار درونی است که نگهدارنده کشور و حافظ آن است و «دقیقاً همان احساسی است که شخص را به خانواده اش پایبند می کند، زیرا سرزمین پدری ما نیز یک خانه بزرگ است و ملت نیز یک خانواده بزرگ است.» (Gordon, ۱۹۶۹, ۴۵۰) بر اساس همین دیدگاه بود که صدام برای مردم عرب که آنان را «ملت عرب» خطاب می کرد رسالت ابدی برای رستگاری ابنای بشر قائل بود، و در یکی از سخنرانی هایش اظهار داشت: «ملت عرب منبع همه پیامبران و مهد تمدن است.» (Matter, ۱۹۸۱, ۲۲۹)

تحت تأثیر ایدئولوژی حزب بعث، صدام همانند خلیفه های اموی در سده های اول هجری (۱۳۰۰ سال قبل) با کنایه ای که همراه با اعتقاد او درباره برتری عرب نسبت به ایرانی بود، اعلام داشت: «اگر ممکن بود که تهران موطن رسالت [از جانب پروردگار] باشد خداوند قادر متعال یکی از پیامبران خود را از تهران ... انتخاب می کرد.» (Matter, ۱۹۸۱, ۲۲۹) و بی درنگ اضافه نمود «محدود ساختن ظهور پیامبران و رسولانی که احکام مذهب های آسمانی را تبلیغ می کردند تنها به همین سرزمین [موطن اعراب] به هیچ عامل دیگری جز اصرار خداوندی نمی تواند توجیه شود.» (پارسا دوست، ۱۹۵، ۱۳۸۵) او آن گاه با صراحت بیشتری اضافه کرد: «برای من کافی است بگویم آنچه را در این مورد خاص گفته شد فقط می تواند مبین آن باشد که خداوند قادر متعال به درستی توجه داشت آن کسانی که شایستگی اجرای رسالت انسانی را در تمام مفاهیم آن دارند اعراب هستند ... خداوند توجه خاص داشت که مبلّغ [احکام الهی]، کسی که به عنوان نماینده خداوند در روی زمین عمل می کند باید یک عرب باشد.» (Matter, ۱۹۸۱, ۲۲۹)

صدام، آن گاه در تأیید نظرهای بالا و اینکه عرب برگزیده خاص خداوند و متمایز از کلیه نژادها و ملتهاست بیان داشت: «قرآن، [کتاب خداوند] به زبان عربی است. محمد پیامبر [اسلام (ص)] یک عرب است. وسیله ارتباط در عرش خدا به زبان عربی است و درس هایی که در قرآن داده شده است، حتی آن درس هایی

که برای امور بشری چاره جویی‌هایی می‌کند، اساساً مشتق از رابطه‌های انسانی است که در سرزمین موطن اعراب وجود داشته است.» (Hossein, ۱۹۸۱, ۱۰) بدین ترتیب واضح است که صدام با اظهار این مطلب خواست مانند میشل عفلق بگوید که خداوند در قرآن فقط روش‌های زندگی و آداب و سنت‌های عرب را چون مخلوق برگزیده‌اش بود بیان کرده است. (پارسا دوست، ۱۹۵، ۱۳۸۵) بر همین اساس، صدام که تحت تأثیر ایدئولوژی بعثیسم قرار داشت با ایرانیان و شیعیان ضدیت داشت و اعراب را به عنوان قوم برتر پذیرفته بود، در ادامه به چگونگی ضدیت صدام با ایرانیان و شیعیان می‌پردازیم.

ایران ستیزی

از آنجا که صدام پرورش یافته‌ی حزب بعث و متأثر از تفکرات بعثیسم عراق بود، از این جهت وی به گونه‌ی افراطی نژاد پرست بود و به شدت روحیه‌ی ضد ایرانی و ضد شیعی داشت. البته این روحیه علاوه بر آنکه با رویکردهای پان عربیستی و آموزه‌های حزب بعث تقویت می‌شد، از احساس حقارت صدام نیز تأثیر می‌پذیرفت. آدلر در مورد یکی از تأثیرات اجتناب ناپذیر احساس حقارت چنین اعتقاد دارد: «فرد دچار عقده‌ی حقارت برای بالا بردن سطح ارزشی که خود برای خویشتن قائل است، سعی می‌کند با هر عملی از جمله بدگوئی، دیگران را بی‌ارزش سازد. او بی‌ارزش ساختن دیگران را راهی برای اثبات برتری خویش به خود و اطرافیان می‌داند. آدلر این ویژگی را ناشی از احساس حقارت شدید، منفی بافی و بدبینی پنهان و آشکار دانسته است.» (آدلر، ۱۷۴، ۱۳۶۱) به نظر می‌رسد نفرت بی‌دلیل صدام از ایرانیان را می‌توان در این راستا تعبیر نمود، زیرا همان طور که در ادامه خواهیم گفت صدام، علاوه بر احساس حقارت شدید به بدبینی نیز مبتلا بود. در راستای تحقق هدف برتری طلبی قوم عرب، نظام سیاسی و آموزشی عراق توانست اندیشه‌ی ضد ایرانی را به جریان اصلی آموزش و رسانه‌های گروهی عرب وارد کند و بدین ترتیب ضدیت با ایرانیان به عنوان ابزاری در جهت توجیه مقابله با

ایران قرار گرفت. (موسوی، ۱۳۹۱، ۷۵، حمدانی (۱))

در صحت این موضوع می گویند: «اطلاعات صدام از امور نظامی یا آنچه که می تواند کارایی سازمان های نظامی را افزایش دهد، بسیار اندک بود. آن چیزی که برای صدام اهمیت داشت «جنگجوی عرب» بود که به اعتقاد او همیشه در میدان نبرد شایستگی ها و لیاقت خود را به اثبات رسانده بود و بنابراین دوباره می توانست پیروز شود. (حمدانی، ۱۳۹۱، ۵۲) افزون بر آن صدام مصرانه مایل بود از جنگ با ایران «پیروزی بر فارس ها» را به دست آورد.» (حمدانی، ۱۳۹۱، ۳۳)

البته باید توجه داشت که ضدیت با ایرانیان و شیعیان به طور خاص و دشمن تراشی به طور عام تحت تأثیر ایدئولوژی بعثیسم اهداف دیگری را نیز دنبال می کرد. از آنجا که عراق، کشوری فاقد ملت و هویت تاریخی مستقل بود، که تنها ویژگی اش، پذیرش آن به عنوان یک کشور مستقل از سوی جامعه جهانی بود. (کوهستانی نژاد، ۱۳۹۱، ۱۳۲) از این رو یکی از برنامه های دولت های عراق، به ویژه پس از برقراری رژیم جمهوری در آن کشور برای فائق آمدن بر مشکلات ناشی از ضعف انسجام ملی، دشمن تراشی در روابط خارجی بود. دولت عراق از این طریق می توانست هم مستمسکی برای ایجاد نوعی وحدت در مقابل دشمن خارجی پیدا کند و هم با توسل به اجرای برنامه های توسعه بخش نظامی، قدرت لازم را برای سرکوبی حرکت های قومی و مذهبی داخل کشور به دست آورد. (احمدی، ۱۳۸۴، ۶۶)

بدین ترتیب تأکید بر ناسیونالیسم عربی، تلاش سازمان یافته ای برای جبران نقص اساسی در هویت ملی عراق و عدم انسجام ملی آن کشور محسوب می شود. (کوهستانی نژاد، ۱۳۹۱، ۱۳۲) در این میان، ضدیت با ایران می توانست

۱-۱. سپهبد راعد حمدانی، آخرین فرمانده گارد ریاست جمهوری عراق و یکی از قدیمی ترین نظامیان عراقی است که مدتی را در لشکر و سپاه گارد ریاست جمهوری که در زمره عالی ترین سطوح نظامی عراق بود، به فعالیت پرداخته است. وی در کتاب جنگ صدام به بیان دیدگاه های خود می پردازد؛ این کتاب در واقع بخشی از پروژه دیدگاه های عراقی ها (IPP) یکی از طرح های مطالعاتی مؤسسه تجزیه و تحلیل دفاع (IDA) می باشد که در سال ۲۰۰۳ و با پشتوانه مالی فرمان دهی نیروهای مشترک امریکا و در قالب تاریخ شفاهی و مطالعه آرشیوی برای اطلاع از دیدگاه طرف عراقی در مورد عملیات های نظامی اخیر [جنگ اول خلیج فارس] شروع گردیده است..

مهم ترین و بهترین فرصت را به دولت عراق برای القای وجود تهدید خارجی نسبت به آن کشور در اذهان مردم عراق فراهم کند. در این راستا، پس از روی کار آمدن حزب بعث در عراق در اواخر دهه ۱۹۶۰ (۱۳۴۰) اجرای سیاست سنتی ضدیت با ایران به منظور (هویت سازی داخلی) شدت بیشتری یافت و به یکی از محورهای عمده دو سویه داخلی و خارجی دولت های بعثی عراق تبدیل شد. با وجود اینکه از گذشته های دور تاریخی، ایرانیان در بین النهرین و دیگر مناطق شمالی و جنوبی آن ساکن بودند، اما در چند قرن گذشته، انگیزه های مذهبی سبب مهاجرت تعداد زیادی از ایرانیان به اماکن مذهبی شیعه شده بود. با این همه حزب بعث عراق بر اساس ایدئولوژی پان عربیستی خود، در راستای دشمن سازی و ضدیت با ایران و ایرانی، به مقابله با اتباع ایرانی الاصل عراق و تحریف حقایق تاریخی در خصوص تمدن ایران پرداخت. تکرار تعبیری هم چون «فارس های مجوس» توسط رهبران عراقی و بهره گیری وسیع از رخدادهای تاریخی هم چون «جنگ قادسیه» و ایجاد موزه عربی در محل طاق کسری در شمال بغداد و به طور کلی راه اندازی و تقویت شعوبی گری در آن کشور، در این راستا صورت گرفت. صدام حسین در یکی از سخنرانی هایش صراحتاً اعلام کرد: «ترکیه زمانی فرهنگ و زبان ترکی را بر ما تحمیل کرد، ترکیه می رود و ایران می آید، ایران می رود و ترکیه می آید. دیگر بس است ما عراقی و جزئی از میهن عربی و ملت عرب هستیم.» (احمدی، ۶۶، ۱۳۸۴ و ۶۵)

بر اساس تفکر ضدیت با ایرانیان بود که حکومت صدام حتی به عراقی هایی که دارای همسر ایرانی بودند وعده داده بود اگر همسرشان را طلاق بدهند ۲۵۰۰ دلار پاداش اعطا کند. صدام هم چنین در دهه ۱۹۷۰ ده ها هزار عراقی ایرانی الاصل را از عراق اخراج کرد. (محمدی، ۲۵۸، ۱۳۷۹) در نهایت نیز متأثر از این نگاه ضد ایرانی، این جنگ را جنگ قادسیه نامید تا یادآور شکست ایرانی ها از اعراب مسلمان در اوایل ظهور اسلام باشد. (مسعودی، ۱۳، ۱۳۸۸) هم چنین در راستای این سیاست، فشار بر ایرانیان مقیم عراق و اخراج آنها و مصادره اموال شان شدت گرفت. اجرای قانون شناسنامه های رده بندی شده «الف - ب - ج» در عراق، بخشی

از این فشارها بود. بر اساس این سیاست کسانی که اجدادشان صد در صد عرب بوده از شناسنامه های رده «الف» استفاده می کردند. افرادی که خودشان و پدرشان در عراق متولد شده ولی اجدادشان ایرانی بودند از شناسنامه رده «ب» استفاده کرده و کسانی که خودشان در عراق متولد شده اما پدر و مادر و اجدادشان ایرانی بودند، صاحب شناسنامه های رده «ج» شدند. اجرای چنین سیاست هایی با تبلیغات شدیدی در داخل عراق همراه شد و کار به جایی رسید که در فاصله سال های اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ طرح یکسان سازی ملی «در بخش عرب نشین» در آن کشور با موفقیت اجرا شد. (کوهستانی نژاد، ۱۳۱، ۱۳۹۱)

شیعه ستیزی

دومین خصوصیت اخلاقی صدام پس از ایران ستیزی، شیعه ستیزی است. در حالی که بیش از نیمی از جمعیت عراق (حدود ۶۰ تا ۶۵ درصد آن) شیعه می باشند. (کریمیان، ۱۶۷، ۱۳۸۲) اما شیعیان عراق از ابتدای به وجود آمدن کشوری به نام عراق در ۱۰ اوت ۱۹۲۰ تا سرنگونی صدام و نظام بعثی عراق همواره زیر استیلای سنیان قرار داشتند. به گونه ای که از ۱۹۳۲ که عراق از قیومیت انگلستان خارج شد و مستقل گردید تا ۱۹۵۸ که با کودتای قاسم نظام پادشاهی در عراق سرنگون شد، در طول ۲۶ سال، ۴۵ هیأت دولت در عراق تشکیل گردید که مقام نخست وزیری آن بین ۱۲ نفر معین که عموماً سنی بودند در حال گردش بود. (۱۹۷۹، ۵، American University)

در مورد انگیزه های مخالفت صدام با شیعیان عراق، نخستین علت، ریشه در مخالفت او با ایران و ایرانی داشت. (پارسا دوست، ۱۹۳، ۱۳۸۵) در این راستا یکی از اتهامات تاریخی حکومت های سنی در عراق که در زمان حکومت ستم گرانه صدام حسین به صورت وسیعی وجود داشت و در واقع عملی شد، متهم ساختن شیعیان به ایرانی بودن آنان است. (ابوالحسن شیرازی و طارمی، ۱۶۴، ۱۳۸۴) بدین ترتیب حکومت سنی عراق منشأ عرب بودن شیعیان را مورد تردید قرار می داد و شیعه را به فرهنگ فارسی و تاریخی

ایران نسبت می داد. (نکاست، ۹۹، ۱۳۸۷)

از این رو دولت های عراق، به ویژه دولت بعثی که با داشتن تمایلات افراطی ملی گرایی، خشن ترین شیوه استبدادی را در خاموش کردن هر نغمه مخالفی به کار می برد، به شیعیان اعتماد نداشت. آن دولت ها عموماً و دولت بعثی عراق خصوصاً چون در بسیاری اوقات با دولت ایران روش غیر دوستانه و گاهی خصمانه داشتند به شیعیان عراق به عنوان هواخواهان کشور شیعی مذهب ایران نگاه می کردند و به آنان بدگمان و آنان را «ستون پنجم» ایران در عراق تلقی می کردند. (پارسا دوست، ۱۳۸۵، ۱۹۱) به همین دلیل بود که در زمان صدام، تبلور هر نوع گرایش سیاسی نزد شیعیان با شدت تمام سرکوب می شد، به شکلی که مجازات های برابر شامل بستگان رده سوم نیز می گردید که این مسأله در تمام جهان بی سابقه بوده است. علاوه بر آن یکی دیگر از سیاست های مبارزه با شیعیان در عراق، تلاش برای توسعه نیافتن و فقیر باقی ماندن مناطق شیعی بود. از این رو مناطق جنوبی عراق که قریب به اتفاق آن شیعی نشین است، از کم ترین استانداردهای رشد یافتگی نیز بی بهره هستند. (ابوالحسن شیرازی و طارمی، ۱۶۳، ۱۳۸۴)

بدین ترتیب در دوران حکومت دولت بعثی، شیعیان عراق از هر جهت مورد ستم و آزار آن دولت قرار داشتند. هرگاه مخالفت دولت بعثی عراق با دولت ایران بحرانی می گردید، دولت عراق هزاران نفر از شیعیان عراق، به ویژه آنان را که ایرانی تبار بودند با روش غیر انسانی از خانه هایشان بیرون می کشید، بسیاری از اموال آنان را ضبط می کرد و آنان را، پیر و کودک و زن و مرد را با کامیون های بارکش تا نزدیکی های مرز ایران در تابستان در مرزهای بیابانی بدون آب و آذوقه، و در زمستان در نقاط کوهستانی پر برف رها می کرد که مسافتی با پای پیاده به طرف مرز ایران راه بروند. (پارسا دوست، ۱۳۸۵، ۱۹۱ و ۱۹۲) خصوصت دولت عراق با شیعیان به حدی رسیده بود که دولت بعثی عراق در اخراج شیعیان عراقی از ارتکاب هیچ گونه اقدام ضد انسانی ابایی نداشت. به همین دلیل بود که نماینده ایران در جلسه ۱۵ فوریه ۱۹۷۴ شورای امنیت که برای رسیدگی به اختلاف دو

کشور تشکیل شده بود در حضور نماینده عراق اظهار داشت: «دو سال قبل، ده ها هزار تبعه ایران و عراقی های ایرانی تبار که اغلب افراد خانواده آنان چندین نسل در عراق زندگی می کردند از طرف پلیس عراق بازداشت شدند و بدون آنکه به آنان فرصت [جمع آوری اموال و دارایی] داده شود، همه را سوار کامیون ها و اتوبوس ها کردند و در مرزهای ایران ... رها نمودند. هنوز هم اخراج ایرانیان از طرف عراقی ها ادامه دارد ... مقام های عراقی بی رحمی را به جایی رساندند که قربانیان خود را در منطقه هایی رها کردند که زنان، کودکان و پیران می بایست از جاهای مین گذاری شده عبور نمایند و بعضی از آنان پیش از آنکه به اولین پاسگاه مرزی ایران برسند زخمی شدند و یا عضوی را از دست دادند.» این اقدام های ضد انسانی دولت بعثی عراق بارها از طرف ایران به دبیر کل سازمان ملل و به دبیرخانه کمیسیون حقوق بشر آن سازمان اعلام و اعتراض گردید، ولی نتیجه ای نبخشید. (پارسا دوست، ۱۹۱، ۱۳۸۵)

یکی دیگر از دلایل مقابله حزب بعث با شیعیان عراق، وجود تباین و گسل میان دو خط شیعی و بعثی است. ایدئولوژی حزب بعث مبتنی بر اومانیسیم، سکولاریسم و سوسیالیسم است، در حالی که خاستگاه تشیع، متافیزیک و ماوراء الطبیعه است. شیعیان با الهام از معصومان (ع) و اعتقاد به عنصر غیبت، خواهان حاکم نمودن مقررات مترقی الهی بر زمین هستند، در حالی که رژیم بعثی به شدت با این تئوری مخالف است. در برنامه فرهنگی مرکزی این حزب آمده است: «احزاب امروز نمی خواهند که قومیت آنان دینی باشد، زیرا دین دارای محیطی دیگر است و پیوند دهنده امت نیست، بلکه حتی ممکن است میان قومی واحد، تفرقه و اختلاف بیندازد!» در این راستا صدام علاوه بر آزار و اذیت جمعیت شیعیان، برخورد با مرجعیت دینی را نیز در پیش گرفت. با توجه به این که مرجعیت دینی، مغز متفکر و پویای شیعیان بوده، همواره از جایگاهی ارزشی در نزد شیعیان برخوردار است، از این رو رژیم بعثی با تمام توان به مقابله با این نهاد پرداخته، خسارت های جبران ناپذیری به پیکر شیعیان وارد ساخت. (ابوالحسن شیرازی و

طارمی، ۱۶۱، ۱۳۸۴ و ۱۶۰) از آن جمله در یکی از وحشتناک ترین جنایت های دولت بعثی، آیت الله صدر و خواهرش بنت الهدی صدر در ۹ آوریل ۱۹۸۰ (۱۹ فروردین ۱۳۵۹) به شهادت رسیدند. (فوزی، ۱۶، ۱۳۹۲)

افزون بر آن در اقدامی دیگر صدام، خمس به عنوان مهم ترین اهرم مالی پشتیبانی کننده از مرجعیت دینی و حوزه های علمیه را مورد تعرض قرار داد. از آن جا که خمس بستگی کاملی با رونق اقتصادی و شکوفایی طرح های مالی دارد، بنابراین در صورتی که تجار شیعه توانایی انجام معاملات تجاری را نداشته باشند، مهم ترین پشتوانه مالی شیعیان از بین خواهد رفت. بر این اساس رژیم عراق در چارچوب برنامه ای سازمان یافته بیش از ۳۰۰۰ تاجر بزرگ شیعه در عراق را دستگیر نمود و بسیاری از آنان را به اتهام ایرانی بودن از عراق اخراج و اموال آنان را مصادره کرد. (ابوالحسن شیرازی و طارمی، ۱۶۲، ۱۳۸۴ و ۱۶۱)

۲. سلطه گری

یکی دیگر از خصوصیات شخصی صدام، سلطه گری و قدرت طلبی بی حد و مرز وی می باشد. بسیاری از نظریه پردازان معتقدند تربیت دوران کودکی و محرومیت های این دوران، صدام را عاشق قدرت کرده است. (محسنی فرد، ۱۳۷۶) از آنجا که نظام سیاسی عراق از دو بخش جداگانه حزب بعث (حزب عربی سوسیالیستی بعث) و دولت (شورای فرماندهی انقلاب) تشکیل شده است. برتری سیاسی از لحاظ نظری و عملی با حزب بعث است. (جمشیدی، ۱۱۵، ۱۳۹۵) از این رو در دوران حزب بعث، رئیس جمهور در عراق همه کاره بود و به عنوان رئیس دولت، نخست وزیر، دبیر کل حزب بعث، فرمانده کل نیروهای مسلح و رئیس شورای فرماندهی انقلاب عراق، حق تصمیم گیری های ویژه و اختیارات مطلق داشت. شورای انقلاب مقامی برتر از دولت در کشور داشت و عالی ترین مرجع تصمیم گیری در عراق بود. هرگاه تناقضی بین قوانین جاری کشور و تصمیمات شورا به وجود می آمد، حرف آخر را شورای انقلاب می زد. (شهید زاده،

۱۳۷۸، ۲۸۹) با ریاست جمهوری صدام در ۱۹۷۹ حکومت تک حزب و «ریاست جمهوری اقتدارگرایانه» بر عراق حاکم شد، اما وی نشان داد که علاقه ای به رهبری جمعی ندارد و خواهان سلطه بر قدرت است. (Owen, ۱۹۹۲, ۲۶۳) پس از مطرح شدن صدام و کودتای او علیه حسن البکر، قدرت رئیس جمهور در عراق باز هم افزایش یافت. حتی او مجلس را به عنوان ابزار مؤید تصمیماتش به صورت تمام عیار در خدمت خود درآورد. در آغاز جنگ تحمیلی، تمرکز قدرت و تصمیم گیری سیاسی، نظامی و اداری در کنترل مطلق رژیم بعث عراق بود و صدام در رأس همه آنها قرار داشت. تا آنجا که ساختار ارتش بعثی به گونه ای بود که صدام خودش با فرماندهان لشکرها و سپاه ها مستقیماً ارتباط می گرفت و سلسله مراتب عمودی گسترده ای وجود نداشت. (علایی، ۱۳۹۵، ۱۰۵) در رابطه با سلطه صدام بر قدرت، وی در یکی از سخنرانی هایش صراحتاً اعلام می کند که از کلمه (حکومت) نفرت دارد، زیرا کلمه حکومت یک واژه سنتی است و با وضع و حال عراق تطبیق نمی کند. صدام این باور را در اذهان مردم ایجاد می کند که اصولاً در عراق، حکومت، رهبری و تشکیلاتی به معنی واقعی کلمه وجود ندارد و تنها وجود او برای کشور کافی است. (النقیب، ۱۳۶۸، ۵۱) به همین دلیل است که با وجود اینکه در دوره صدام بیش از ۲۰ سال از وقوع کودتای ۱۹۶۸ سپری گردیده بود، ولی تا آن زمان قانونی دایمی در عراق تدوین نشده بود و تمامی اختیارات به شورای رهبری انقلاب تفویض گردیده است که رئیس آن شخص صدام حسین بود. توضیح صدام در این رابطه جالب است «ما مردمانی انقلابی هستیم و نیاز به پیشرفت سریع داریم بنابراین به جای اینکه طرحی به مجلس ملی ارائه دهیم که ممکن است تصویب آن شش ماه به طول بینجامد می توانیم در شورای رهبری انقلاب ده قانون را در یک روز تصویب نماییم.» (النقیب، ۱۳۶۸، ۸۷ و ۸۶) تمایل صدام به قدرت مطلق موجب گردید تا او از همان اولین روزهای

دستیابی به حکومت، توجه خاصی به دستگاه‌های امنیتی و اطلاعاتی و نظامی نشان دهد. چنین بینشی متناسب با آمال و آرزوهای فردی اش در او به وجود آمده بود. از این جهت اولین شعاری که سر داد، این بود که «آمده ایم تا بمانیم» (السامرای، ۱۳۸۸، ۴۰۷) از این رو السامرای (۱)

در کتاب ویرانی دروازه شرقی در مورد رؤیای صدام این گونه می نویسد: «صدام در راستای آرزوهای قدیمی خود در زمینه ثبت شدن نامش در تاریخ از طریق یک اقدام بزرگ نظامی، مایل بود با ایران وارد جنگ شود.» (السامرای، ۱۳۸۸، ۵۹) در جای دیگری در رابطه با تمایل اصلی صدام به رهبری بر اعراب می نویسد: «صدام می خواست عراق را به ابرقدرتی تبدیل کند که رهبر آن خود او باشد.» (السامرای، ۱۳۸۸، ۲۹۲)

در این راستا، صدام اشتیاق شدیدی به تاریخ دارد. او ده ها مزدور و بیچاره را اجیر نمود تا تاریخ تحریف شده ای را برای او بنگارند و وی را الهی جلوه دهند. آنها چیزی را می نویسند که او دوست دارد. گویی دیوار آهنینی ایجاد کرده و تمام صدهای آزادی را در نطفه خفه کرده است. (السامرای، ۱۳۸۸، ۲۹) سامرای در خصوص دلایل آغاز جنگ عراق علیه ایران معتقد است، صدام بنا به ملاحظات تاریخی و از جمله جبران اشتباه بزرگ قبلش در زمینه واگذار کردن نیمی از اروندرود که با امضای شخص خود او صورت گرفته بود و هم چنین آرزوهای قدیمی وی در زمینه ثبت شدن نامش در تاریخ، مایل بود با ایران وارد جنگ شود. (السامرای، ۱۳۸۸، ۵۹ و ۵۸) افزون بر آن، صدام شیفته رهبری جمال عبدالناصر بر مصر بود؛ از این رو تمایل بسیاری داشت که به گونه ای جانشین ناصر در جهان عرب شناخته شود و بدین جهت به اقدامات نمادینی که تداعی کننده نقش ناصر در جهان عرب بود، دست می زد. بر همین اساس به دستور صدام در ۲۲ سپتامبر

۱-۱. وفیق السامرای، از اهالی سامرای عراق و یکی از فرماندهان عالی رتبه صدام در جنگ تحمیلی است. او که فعالیت های نظامی خود در ارتش عراق را از درجات پایین در دستگاه اطلاعات نظامی عراق (بخش ایران) آغاز می کند، به تدریج مراحل ترقی را طی می کند و در ادامه تا درجه سرلشکری پیش می رود و بعدها در سال ۱۹۹۷ خاطرات خود در ارتش عراق را در کتابی تحت عنوان ویرانی دروازه شرقی به چاپ می رساند.

۱۹۸۰ رأس ساعت ۱۲ تعداد ۱۹۲ هواپیمای جنگنده نیروی هوایی عراق به طرف اهدافشان در خاک ایران پرواز کردند. هدف از اولین عملیات هوایی، بمباران هوایی تهران در «مهرآباد»، «دوشان تپه»، پایگاه هوایی «تبریز»، پایگاه هوایی «شاهرخی» در حوالی همدان در منطقه کبوترآهنگ، پایگاه هوایی دزفول، بوشهر، شیراز، اصفهان و فرودگاه های اهواز، کرمانشاه، سنندج و ارومیه بود. بدین ترتیب همه پایگاه های هوایی ایران و پایگاه هوایی بندرعباس که در حوالی تنگه هرمز و دورتر از خلیج فارس بود، هدف قرار گرفتند؛ اما با فرار رسیدن شب معلوم شد که نتیجه حمله هوایی ناامید کننده بوده است و همه زیانی که به ایران وارد شده بود، انهدام یک هواپیمای جنگنده و یک هواپیمای مسافربری بود. ناکامی اولین حمله هوایی گسترده، معلول علل و عواملی از جمله بی تجربگی خلبانان عراقی بود. (السامرای، ۱۳۸۸، ۶۷-۶۴) نکته اینجاست که صدام با این حمله هوایی در واقع در رؤیای تکرار حمله هوایی اسرائیل به پایگاه های هوایی مصر در ۵ ژوئن سال ۱۹۶۷ بود. (حمدانی، ۱۳۹۱، ۸۵) در این روز نیروی هوایی اسرائیل، ۶۵ درصد نیروی هوایی مصر را روی باند فرودگاه ها نابود ساخت. (السامرای، ۱۳۸۸، ۶۷)

در نمونه ای دیگر روز ۲۸ سپتامبر ۱۹۸۰ صدام اعلام کرد که قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل، درباره برقراری آتش بس بین ایران و عراق را پذیرفته است. بدین ترتیب صدام حتی در زمینه تعیین روز پذیرش آتش بس نیز سعی در تقلید از دیگران نمود. از آنجا که شدیداً شیفته جنگ ۶ روزه بود که طی آن اسرائیل در سال ۱۹۶۷ تعدادی از کشورهای عربی را مورد تجاوز قرار داده بود، وی نیز قصد داشت جنگ خود را به جنگ ۶ روزه تبدیل نماید. ولی ایران قطعنامه را نپذیرفت و بر لزوم عقب نشینی عراق، بدون آتش بس تأکید نمود. (السامرای، ۱۳۸۸، ۷۴)

آنچه مسلم است هر آن چه در عراق به اجرا در می آمد چیزی نبود جز مقدمه ای برای بسط قدرت صدام حسین برای آینده ای که قرار است در آن پیشوا شود، تنها پیشوا! به زودی شواهد تاریخی عراق نشان داد، وی تشنه قدرت است و هیچ شریکی را نمی پذیرد، به چیزی کمتر از این که تنها خود فرمان دهد، راضی نمی شود

و می خواهد رهبر عراق و رهبر امت شود. (شربل، ۲۸، ۱۳۹۵) در همین راستا بود که اعضای حزب بعث موظف بودند اصل «اجرا کن سپس بحث کن» را همواره محترم بشمارند. به عبارتی یک عضو حزبی موظف است به دستورات صادره از سوی مافوق خود بدون چون و چرا عمل کند و بعد از اجرای دستور، علت را جویا شود! طبق این اصل وقتی حزب، کسی را به کشتن فرد بخصوصی مأمور می کند اول موظف است او را از بین ببرد و سپس علت قتلش را جویا شود. (النقیب، ۸۹، ۱۳۶۸) بدین ترتیب شیوه حکومتی عراق، استبدادی مطلق و اقتدارگرایانه و دیکتاتوری کامل بود. تمام تصمیمات مهم را شخص رئیس جمهور می گرفت و تمام سازمان های دولتی خود را مطیع اوامر او می دانستند. وجود علائمی از مخالفت در هر شخص یا در هر سازمانی موجب حذف آن از حیات سیاسی، اجتماعی یا حتی از زندگی می شد. این خفقان حاکم بر مردم و دولت عراق، دست رئیس جمهور و سازمان های امنیتی او را برای هر نوع اقدامی باز می گذاشت. صدام سلطه خود بر قدرت را عمدتاً از طریق نهادهای امنیتی و سازمان های نظامی صورت می داد. بدین ترتیب خودکامگی حزبی و فضای نامطمئن و توطئه گر حاکم بر جامعه عراق، همراه با خشونت و سنگدلی موجب شده بود، گونه ای ترس و ترور و ناامنی فردی بر جامعه عراق سایه بيفکنند، به نحوی که مردم به راستی از یکدیگر و به خصوص از بیگانگان و بالأخص از ایرانیان گریزان و خوفناک بودند. (شهیدزاده، ۲۹۰، ۱۳۷۸)

۳. خودشیفتگی

دکتر جرولد پست (۱) که تمام تمرکز خود را بر روی روانشناسی سیاسی قرار داده معتقد است، صدام یک خودشیفته بد طینت است که دچار خطرناک ترین نوع اختلالات شخصیتی می باشد. چنین شخصیتی برای دستیابی به اهدافش از هر وسیله ای برای سرکوب بهره می گیرد، بدون آنکه ذره ای وجدان از خود نشان دهد. وی همیشه در رؤیای داشتن شکوه و عظمت غوطه ور است. بدین ترتیب پست معتقد است، صدام خودپرستی و بزرگنمایی شدیدی از خود نشان می دهد، توجهی به درد و

۱- ۱. دکتر جرولد پست رئیس انجمن روانشناسی سیاسی در تبسدا (مریلند)

رنج مردم عراق ندارد و قادر نیست مخالفان خود را درک کند، ولی در مورد شانس موفقیت خود بسیار خوش بین است که این بخشی از بیماری اوست. صدام ذره ای وجدان ندارد و دچار عذاب ذهنی نمی شود وی دیوانه نیست، اما اختلالات شدید پارانوئیدی (۱)

دارد و معتقد است که دشمنانش در هر جایی که وی حضور دارد آماده اند تا اسیرش کنند. پست علت این ویژگی شخصیتی صدام را چنین ارزیابی می کند. پس از آنکه مادر صدام با مردی به نام «ابراهیم الحسن» ازدواج می کند ناپدری اش به طور مداوم وی را از لحاظ بدنی و روحی مورد اذیت و آزار قرار می داد. این امر، تأثیرات مخربی را بر روی صدام گذاشت و تمام دوران جوانی وی با احساس عدم امنیت و «روح زخمی» که از مادرش به یادگار مانده بود، تحت تأثیر قرار گرفت. تنها با نگاهی به عراق می بینید که تمام خیابان ها به اسم وی نامگذاری شده اند و تعداد بی شماری نقاشی های بزرگ، مجسمه ها و پوسترهای صدام، خیابانها و ادارات را تسخیر کرده اند که تمام این ها نشانه ای از روح ضعیف و بیماری وی است. پست معتقد است وی زمانی که کودک بود مورد سوء استفاده قرار گرفت ولی دیگر نمی توانست به کسی اجازه چنین کاری را بدهد و آزارهای گذشته را با نشان دادن خشونت بی حد و مرزی جبران می کرد. (پست، ۱۳۸۱)

سمیر الخلیل در کتاب بنای یادبود در مورد خودشیفتگی صدام پس از پایان جنگ تحمیلی، علی رغم عدم دستیابی به اهداف از پیش تعیین شده خود چنین می نویسد: «در ۸ آگوست ۱۹۸۹ (۱۷ مرداد ۱۳۶۸)، از یک بنای یادبود جالب توجه در عراق پرده برداری شد. صدام طاق نصرت را در سال ۱۹۸۵ (زمانی که تصور می کرد در جنگ پیروز خواهد شد) سفارش داده بود. در این ماکت گچی، صدام بازوهای خود را گشوده و دو شمشیر در مشت های خود داشت. پنج هزار کلاهخود ایرانی که به تازگی از میدان جنگ جمع آوری شده بود، در دو تور صیادی (در هر کدام ۲۵۰۰ عدد) زیر پای او قرار داشت و چند کلاهخود هم در محلی که صدام شمشیر خود را بالا برده بود، بر زمین افتاده بود. (Khalil, ۱۹۹۱, ۱-۳)

بازوهای این تندیس در کارگاه های ریخته گری انگلستان قالب ریزی شده بود، اما شمشیرها که در عراق تهیه شده بود، شمشیرهایی واقعی بودند که فولاد خام مورد نیاز این شمشیرها از ذوب سلاح های عراقی های کشته شده در جنگ به دست آمده بود. در این بنای یادبود، صدام هم یک هنرمند بود و هم یک رهبر و افسانه، جای تاریخ را گرفته بود که این امر از ویژگی های توسعه جوامع بحران زده است، اما ملت عراق که از پیروزی واقعی سرخورده شده بودند، ترجیح دادند دروغ های حکومت بعث را باور کنند، زیرا آنها نیز همانند هر ملت دیگری در نهایت مجبور بودند به چیزی اعتقاد داشته باشند. همه چیزهای دیگر از بین رفته بود و تنها خیالی از نبرد قادسیه صدام باقی مانده بود. (Khalil, ۱۹۹۱, ۱۷)

۴. خود بزرگ پنداری

صدام حسین علاوه بر بهره جویی از عنصر وحشت و ترور، برای تحکیم هر چه بیشتر سلطه خویش بر عراق، به یک میراث تاریخی مشترک و هویت تاریخی واحد نیاز داشت. عراق بر خلاف کشورهای یکپارچه ای نظیر عربستان و یمن، به دست بیگانگان و از به هم پیوستن قبایل مختلف و مردمی با ریشه نژادی متفاوت پدید آمده است و با این حال، صدام می خواست از چنین کشور چهل تکه ای، کشوری واحد و حتی مرکزی برای رهبری پان عربیسم پدید آورد. بدین ترتیب صدام برای در اختیار گرفتن زمام پان عربیسم، می کوشید از گذشته ای که به قومیت، زبان و آداب و رسوم او مربوط نبود، بهره گیرد. اگر چه اعراب، اکدی ها، بابلی ها و آشوری ها، جملگی سامی نژادند، ولی اعرابی که همراه با اسلام، وارد بین النهرین شدند و صدام نیز از نظر نژادی با آنان ریشه مشترک دارد در زیر مجموعه ضعیفی از کل سامی نژادها قرار دارند و کسانی چون حمورابی، آشور بانی پال و بخت النصر به او و اجدادش مربوط نیستند. با این همه به دستور صدام و پس از صرف بودجه های هنگفت، ساختمانی به تقلید از بابل قدیم تهیه شد، میلیون ها آجر پخته شده مخصوص آماده شد که روی آن ها این جمله حک شده بود: «بابل بخت النصر، در

عصر صدام حسین دوباره ساخته شد.» (غفاریان، ۱۱۷، ۱۳۸۴)

در حقیقت تأکید صدام بر نقش خود در زمره فرمانروایان اسطوره ای عراق علاوه بر آنکه ناشی از سلطه گری بی حد و مرز وی بود از حس خود بزرگ پنداری صدام نیز نشأت می گرفت. در راستای ارضای همین حس خود بزرگ پنداری بود که در سال ۱۹۸۳ (۱۳۶۲) صدام حسین در مصاحبه ای رادیو و تلویزیونی اظهار داشت: «اولین مرد فاتح، بخت النصر بود. پس از او، نبرد قادسیه [برای فتح ایران توسط مسلمانان] بود. اکنون نیز من هستم که خود را بعد از بخت النصر می دانم.» (غفاریان، ۱۳۸۴، ۱۱۸) در این بین دستگاه های تبلیغاتی عراق، چنان تصویری از صدام ارائه می کردند که گویا بخت النصر دوباره زنده شده و مشغول ایجاد امپراتوری قدرتمند تازه ای است. (غفاریان، ۱۱۸، ۱۳۸۴) صدام برای اثبات خود بزرگ پنداری خود از هیچ اقدامی فرو گذار نمی کرد. در نتیجه همزمان با افزایش درآمد نفت از ابتدای دهه هفتاد میلادی، بر تجمعات دستگاه ریاست جمهوری خود اضافه کرد. متخصصان و معماران آلمانی و ایتالیایی برای صدام و خانواده اش، کاخ های گران قیمت ساختند. همه این کاخ ها با تونل های زیرزمینی به یکدیگر متصل بودند. صدها میلیون دلار هزینه ساخت این کاخ ها شده بود. روزی نبود که برای آرایش و تزئین قصرهای صدام، یک وسیله تجملی جدید ساخته نشود. دستگاه صنایع نظامی عراق که زیر نظر ژنرال حسین کامل حسن المجید داماد صدام فعالیت می کرد، برای تزئین کاخ های او شمشیر و کلاه صلاح الدین ایوبی، مسلسل های دستی و هفت تیرهایی که با طلا مزین شده بود و انواع اشیای گران قیمت دیگر را می ساخت و هدیه می کرد. مجسمه های برنزی بسیار بزرگی از صدام ساخته شده بود، در نزدیک در ورودی یکی از کاخ ها، مجسمه بزرگی از صدام به شکل صلاح الدین ایوبی نصب شده بود که کلاه خود او به شکل گنبد مسجد قدس بود. از شمالی ترین نقطه عراق تا بصره در جنوب عراق، هزاران مجسمه و کتیبه از صدام در ژست های متفاوت و ابعاد گوناگون ساخته و نصب شده بود. (غفاریان، ۱۱۶، ۱۳۸۴)

بدین ترتیب صدام در جریان جبران حقارت گذشته خود تمایل شدیدی داشت

تا خود را در زمره فرمانروایان تاریخی عراق قرار دهد. در همین رابطه صدام بارها در سخنرانی هایش می گفت که وارث مدرن پادشاهی نوکد نصر است. (یحیی و وندل، ۱۳۸۳، ۴۵) افزون بر بخت النصر، سردار قادسیه نیز از جمله فرمانروایان مورد علاقه صدام بود که وی تمایل داشت آنان را الگو قرار دهد و به تأسی از آنان در زمره فرمانروایان تأثیرگذار جهان عرب قرار گیرد. «بخت النصر» نخستین فرمانروای مقتدری بود که بر سرزمین عراق امروزی حکومت می کرد و در تاریخ نام او برده شده است. بخت النصر در قرن ۶ (ق. م) بر سرزمین های بابل و عراق حکومت می کرده و از اقتدار بسیاری برخوردار بوده است. در راستای تحقق این هدف بود که صدام دستور داد تا بر سر در بنای بزرگی این جمله نوشته شود: «صدام عظمت و اقتدار دوران بخت النصر را در دوران زمامداری خود تجدید و احیا کرده است.» همچنین دستور داده است تا تصویر بزرگ این پادشاه را طوری نقاشی کنند که شباهت زیادی به او داشته باشد. دستگاه تبلیغاتی عراق، صدام را چنان نشان می دهد که گویی بخت النصر قرن ۲۰ است. عقده خود بزرگ پنداری صدام به همین جا ختم نشد، بلکه صدام برای نمایش اراده برتری خود به دیگران، دستور داد در یک جشن و ضیافت شبانه در بغداد، وقتی مهمان های خارجی به دل آسمان تاریک خیره شده بودند، دو تصویر عظیم از صدام و بخت النصر به کمک اشعه لیزر در صفحه آسمان ترسیم شود تا تداعی گر شباهت هر چه بیشتر صدام با بخت النصر باشد! البته در این نمایش مخصوصاً صدام را نخراشیده و خشن تر از حد معمول ترسیم کرده بودند تا بیشتر به قیافه بخت النصر عبوس شبیه باشد. (محسنی فرد، ۱۳۷۶)

یکی دیگر از قهرمانان مورد علاقه صدام سردار قادسیه بود. صدام حسین ماه ها قبل از آغاز جنگ رسمی علیه ایران، در جریان دیدار از پادگان «قهرمانان اقدام ملی قادسیه» چنین می گوید: «شما در پادگان قادسیه، انقلاب خود را پیش روی دارید که شما را به مفهوم قادسیه رهبری می کند. شما اکنون در اینجا نه تنها نام قادسیه را بر خود دارید بلکه شرف، مفهوم و روح آن را نیز با خویش دارید. شما آمادگی

والای گذشت و ایثار را همان گونه که صفت مردان قادسیه نخستین، در رهایی امت عرب و رهایی تمام میهن عربی بوده، دارا هستید و تنها برای پاسداری و نگهبانی از عراق آزاد و سرافراز مبارزه نمی کنید.» این سخنرانی در هشتم ژوئن ۱۹۸۰ برابر با ۱۸ خرداد ۱۳۵۹ ایراد شد. آنچه بعدها قادسیه صدام نامیده شد، به گونه ای آشکار و روشن، از این سخنرانی در پادگانی بدین نام، الهام گرفته بود. از این رو صدام با انتخاب لقب فرمانده قادسیه برای خود، جنگ علیه ایران را آغاز کرد. (درویشی، ۳۰، ۱۳۸۸ و ۲۹)

در جای دیگری صدام حسین در ۲۸ سپتامبر ۱۹۸۰ خطاب به مردم عراق گفت: «ما باید شمشیرهای علی، خالد و سعد ابن ابی وقاص را برای مبارزه با این گروه ستمگر (ایرانیان) و آموختن درس های تاریخی جدید به آنها، همانند نبرد با شکوه قادسیه از نیام در آوریم. نبرد با شکوه قادسیه تکبر و خودخواهی خسرو پرویز را نابود کرد.» (جعفری ولدانی، ۱۳۷۷، ۸۰) با شروع جنگ، صدام این جنگ را با نبرد قادسیه در صدر اسلام مقایسه کرد و مدعی ادامه راه مسلمانان نخستین، برای در هم کوبیدن ایرانیان مجوس شد، به همین دلیل بود که صدام جنگ خود علیه ایران را قادسیه ای دیگر خواند و خود را قهرمان قادسیه قرن بیستم! از روز آغاز جنگ، جراید و رسانه های عراقی، لقب تازه ای بر القاب فراوان صدام افزودند؛ «بطل القادسیه» یا «قهرمان قادسیه» لقب جدیدی بود که به کرات و در کنار برخی نام های مشهور دیگر همچون «سعد بن وقاص»، «خالد بن ولید»، «هارون الرشید» و سرانجام «صلاح الدین ایوبی» برای صدام استناد می شد و بر زبان گویندگان برنامه های رادیویی و تلویزیونی یا بر قلم نویسندگان نشریات دولتی عراق جاری بود. جالب این که، در همان زمان که صدام خود را قهرمان قادسیه می خواند، به بخت النصر نیز افتخار می کرد و خود را ادامه دهنده راه بخت النصر جلوه می داد. گویی عقده خود بزرگ پنداری صدام را، هیچ چیزی سیراب نمی کرد. (غفاریان، ۱۳۱، ۱۳۸۴ و ۱۳۰)

افزون بر این در یک سخنرانی صدام تمایل خود به خود بزرگ پنداری را

اینگونه ابراز می کند، «من همیشه خواسته ام که کاری متفاوت از دیگران انجام دهم و می خواهم همه مردم مرا بشناسند و از من به عنوان یک مرد یاد کنند؛ مردی که مرد مردان است و همانندی مثل او نیست!» (سیفی، ۱۳۸۸) بدین ترتیب در میان زمامداران عرب طی دهه های اخیر، حتی آنهایی که داعیه رهبری جهان عرب را داشتند، تنها کسی که جرأت کرد خود را «مرد مردان» نام نهد، صدام بود. این روحیه چنان در وجود صدام ریشه دوانیده بود که پیش از هر انتخاباتی در عراق (هرچند صوری و فرمایشی برگزار می شد) اعلام کرده بود، باید ۱۰۰ درصد مردم به او رأی بدهند و شخص دیگری در رقابت با او شرکت نکند. (سیفی، ۱۳۸۸) از القاب صدام نیز می توان پی به خود بزرگ پنداری او برد؛ از جمله این القاب «مهیّب الرکن» (۱) صدام حسین، رئیس جمهور فرمانده کل قوا، دبیر کل حزب بعث، پدر ملت عرب، قهرمان قادسیه، فرزند صلاح الدین، وارث بخت النصر، دنباله رو حمورابی، شهسوار عرب و غیره. (غفاریان، ۱۱۳، ۱۳۸۴)

۵. روحیه انتقام جویی

صدام بسیار انتقام جو بود و این ویژگی اخلاقی او، ریشه در حقارت های دوران کودکی وی داشت. صدام علی رغم تحصیلات دانشگاهی معتقد به «شستن خون با خون» بود. وی با تمسک به این اصل، در سراسر زندگی خود یک لحظه از انتقام جویی دست برنداشت. از این رو در جلسه سوگند ریاست جمهوری خود در سال (۲۰۰۱) در پاسخ به تهدید امریکا مبنی بر خلع سلاح عراق با حمله نظامی، این تفکر را که از سال های کودکی تا به آن روز باور داشت، اینگونه به زبان آورد «انتخاب راه خونریزی شمارا وادار می کند خون بیشتری بریزید و کسی که تلاش می کند خون دیگران را بریزد، باید انتظار این را داشته باشد که کس دیگری نیز خون او را بریزد!» (محسنی فرد، ۱۳۷۶) او در نوجوانی برای اولین بار به دستور دایی خود «خیرالله طلفاح» دست خود را به خون دایی دیگرش «سعدون تکریتی» آلوده

۱- ۱. صدام وقتی رئیس جمهور شد یک درجه نظامی بالاتر از ارتشبد برای خود ایجاد کرد و آن را «المهیّب الرکن» نامید؛ عنوانی لبریز از هیبت و ترس.

ساخت و قتل را صرفاً به دلیل حقارت هایی دانست که او از کودکی تحمل کرده بود. این حس تا سال های جوانی و میانسالی با او بود. (سیفی، ۱۳۸۸)

صدام بر اساس همین روحیه انتقام جویی خود هر گونه توهین و بی احترامی به خود را، به شدید ترین وجهی پاسخ می داد و در حقیقت در اقدامی کینه توزانه از توهین کنندگان و منتقدین به خود و خانواده اش انتقام می گرفت. در راستای تأمین خواست صدام مبنی بر کنترل همه جانبه افراد تحت امر او، ژنرال ها و افسران عالی رتبه ارتش و نیز مقامات رده بالای دولتی، ناچار بودند در منازل سازمانی مشخصی سکونت داشته باشند. در این منازل، دستگاه های شنودی را کار گذاشته بودند تا سخنان و اظهارات این افراد، ضبط و در اختیار دستگاه های امنیتی رژیم قرار گیرد. ژنرال عمر، از جمله نخستین افسرانی بود که با استفاده از همین روش، اسیر سازمان امنیت عراق شد. او در حال مستی وارد منزل شده و با فریادهای بلند، علیه صدام و مادر او فحاشی کرده بود، سخنان ضبط شده او، به اطلاع صدام رسید و به زودی حکم اعدام او و پسرش (که در گارد ریاست جمهوری خدمت می کرد) صادر شد. (غفاریان، ۱۱۲، ۱۳۸۴ و ۱۱۱) مهمترین منتقد صدام پس از حمله شیمیایی به حلبچه، رئیس پلیس «فیصل بارات» بود. وی به شکلی رسمی از بی رحمی صدام در ماجرای حمله شیمیایی انتقاد کرد. او را با ۲۸ نفر از همراهانش از بین بردند. در موردی دیگر، وزیر بهداشت «ماجد ابراهیم» که استفاده از گاز سمی علیه کردها در جنگ عراق علیه ایران را مورد سرزنش قرار داد، نیز سرنوشتی مشابه داشت. بدین گونه که او در پارلمان، استعفای صدام را خواستار شد. صدام اسلحه کمربند خود را کشید و موهای ابراهیم را در چنگ گرفت و گلوله را به دهان او شلیک کرد و بدین ترتیب انتقاد از صدام پایان یافت. (یحیی و وندل، ۱۳۱، ۱۳۸۳) چند سال بعد، پس از آن که رژیم بعثی در جبهه های نبرد، به ویژه در شهر خرمشهر متحمل سنگین ترین شکست ها شد و هزاران نفر از ارتشیان عراقی کشته و اسیر شدند، صدام حسین برای اطمینان از میزان وفاداری اعضای شورای انقلاب و وزیران کابینه دولت خود، به اقدامی شگفت انگیز دست زد. وی در یکی

از جلسات هیأت دولت، خطاب به آنان اظهار داشت که اگر کسانی از اعضای کابینه معتقدند که با استعفای من، جنگ تمام می‌شود، با کمال آزادی نظریات خود را بگویند تا به نتیجه ای برسیم. در آن جلسه، دکتر «ریاض ابراهیم» وزیر بهداشتی، به خود جرأت داد و گفت: بهتر است جناب صدام حسین استعفا کنند. به محض شنیدن این حرف، صدام شخصاً دستور داد تا ریاض ابراهیم را از جلسه به بیرون هدایت کرده، در اتاق مجاور زندانی کنند. آن گاه با خشم از جای خویش برخاست و به اتاق مجاور رفت. اعضای کابینه ناگهان صدای یک گلوله را شنیدند. همه از جای خود تکان خوردند و جرأت بیرون رفتن نداشتند. در همان لحظه، صدام دستور داد تا ریاض ابراهیم را در حالی که در خون خود می‌غلتید از اتاق بیرون بیندازند. وحشت سراپای وجود همه را فرا گرفت. (غفاریان، ۱۱۳، ۱۳۸۴، ۱۱۲) بدین ترتیب طی سال‌های زمامداری صدام در عراق هر گونه انتقاد، توهین و بی‌احترامی به صدام به شدیدترین شکل ممکن پاسخ داده می‌شد.

۶. خشونت طلبی

تا آنجا که به صدام مربوط می‌شد خشونت نه تنها سرزنش‌آمیز نبود بلکه موضوعی مثبت به شمار می‌رفت. به همین روی صدام عاشق فیلم‌های شکنجه و اعدام بود. (یحیی و وندل، ۱۵۱، ۱۳۸۳) در زمینه خوی تجاوزگری در رفتار و اندیشه رهبران عراق می‌توان گفت که توجه به شخصیت صدام در روشن شدن موضوع، اهمیت ویژه‌ای دارد. بررسی‌های به عمل آمده درباره شخصیت صدام نشان می‌دهد که وی شخص دیکتاتور، خشن، بی‌رحم، ماجراجو و جاه‌طلبی است. برای این توصیف مصداق‌های بارزی چون تهدید ایران، اخراج ایرانیان مقیم عراق، هجوم سراسری به سرزمین ایران در سال ۱۳۵۹، حمله به کویت در سال ۱۳۶۹، کشتار بی‌رحمانه کردها و شیعیان، کشتار مردم مظلوم حلبچه، بمباران مکرر و گسترده مناطق مسکونی و غیر نظامی ایران، استفاده گسترده از سلاح‌های شیمیایی، پای بند نبودن به اصول انسانی و مرتکب شدن هر گونه جنایت ممکن به

دستور صدام و زمامداران عراق را می توان ارائه کرد. بررسی دقیق نحوه رفتار صدام با شیعیان و کردهای عراق و نیز ایران در طول هشت سال جنگ و پس از آن به خوبی نشان می دهد که برای دولتمردان بعثی هیچ یک از اصول اخلاقی و انسانی ارزشی نداشت و آنها خود را به رعایت اخلاق ملزم نمی دانستند. صدام در طول سه دهه گذشته در مناسبات جهانی، حتی برای حل کردن اختلافات خود با همسایگان همواره از قدرت نظامی استفاده کرد. موضوعی که نشان دهنده بی اعتمادی او به دیگران و اولویت مطلق زور در دیدگاه وی، برای رسیدن به مقاصدش است. (قربانی، ۲۶، ۱۳۸۲) صدام از ابتدای دستیابی به قدرت، شیوه حکومتی همراه با رعب و وحشت را برگزیده بود به نحوی که سه ماه پس از کودتای ۳۰ ژوئیه ۱۹۶۸ برای بی آبرو کردن سیاستمداران قدیمی، اکثر آنان را بازداشت کرد. عبدالرحمان بزاز، نخست وزیر پیشین که تحمل شکنجه را نداشت، فوت کرد. نفر بعدی «عبدالهادی بچاری» از نمایندگان سابق مجلس عراق در رژیم سابق بود. وقتی او را بازداشت کردند، صدام به او گفت که اگر در تلویزیون بغداد اعتراف نکند که جاسوس خارجی است، به همسر او تجاوز خواهد شد. «بچاری» پس از اعتراف نیز اعدام شد. عدنان الحمدانی یکی دیگر از نزدیکان صدام بود و در جریان کلیه قراردادهای تسلیحاتی رژیم بعثی با کشورهای خارجی قرار داشت. او از همین طریق توانسته بود مبالغ هنگفتی را که تحت عنوان پورسانت از شرکت ها و کمپانی های اسلحه سازی دریافت می کرد، به حساب های بانکی صدام در کشور سوئیس واریز کند. با این حال، او در جریان تصفیه گسترده ای که در ژوئیه ۱۹۷۹ (تیر ۱۳۵۸) انجام شد، از کلیه مشاغل خود برکنار و اعدام شد. (غفاریان، ۱۱۲، ۱۳۸۴)

از آنجا که در بسیاری از تجزیه و تحلیل هایی که درباره وضعیت آن زمان ارائه می شد، عراق مساوی با شخص صدام بود و این دو مترادف هم بودند؛ از زمانی که صدام در سال ۱۹۷۹، رئیس جمهور عراق شد، نام او با هویت این

کشور گره خورد. هر چند سیاست های فرد گرایانه در جوامع دیکتاتوری امری متداول است، در مقایسه با جوامع کمونیستی می توان گفت سیاست های خرد و کلان عراق به طور بی سابقه ای تبدیل به سیاست های شخصی صدام شده بود، بدین ترتیب تمایلات ایدئولوژیکی و ساختاری حزب بعث کاملاً با خصوصیات صدام و جاه طلبی های او برای رهبری همخوانی داشت. از این رو از زمان به قدرت رسیدن حزب بعث، سیاست خارجی و داخلی عراق به سیاستی تنگ نظرانه، خود محور، فرصت طلبانه و خشونت آمیز تبدیل شد. بنابراین صدام ثمره اجتناب ناپذیر نظام سیاسی-اجتماعی عراق و حزب بعث بود. (سریع القلم، ۱۹۴، ۱۳۹۰-۱۹۱) در همین راستا بود که صدام حسین به شکنجه هایش افتخار می کرد و آنها را به این نام می خواند (شمشیر تیز حکومت)! از جمله شکنجه های صدام در زندان های عراق، بستن قربانی به بخاری گازی، آویزان کردن زندانی از پنکه و سپس چرخش پنکه، سوزاندن بدن با اسید، سوراخ کردن دندان های زندانیان و یا یک مرتبه کشیدن دندان، باز کردن دهان زندانی به حدی که فکش بشکند که البته این مجازات مختص ناسزا دهندگان به صدام نیز بود. سوزن کردن زیر ناخن، کتک زدن تا سرحد مرگ با چماق، تزریق تالیوم (۱) به زندانیان، استفاده از گاز اعصاب و خردل در طول جنگ تحمیلی (۲)، بیرون آوردن چشم با چاقو یا دستگاه های مخصوص، بریدن زبان با تیغ، ریختن آب جوش بر بدن، خرد کردن بینی قربانی، رها کردن سگ های درنده در سلول زندانیان، سوراخ کردن زبان زندانیان با سوزن، کشیدن

۱-۱. تالیوم نوعی سم مهلک است که به تدریج انسان را از پای در می آورد. در ابتدا موها شروع به ریزش می کند، بعد دستها شروع به لرزیدن می کنند و سم بر همه حرکات بدن تأثیر می گذارد سپس با حمله های تب و رعشه و ناتوانی در گفتار و بینایی قوای بدن تخریب می شود، در آخر توانایی خوردن از انسان سلب می شود و فرد به صورت یک مرده متحرک در می آید و نهایتاً ۳-۳ ماه پس از تزریق، انسان می میرد.

۲-۲. همین موضوع باعث گردید تا در حلبچه ۵ هزار نفر کشته شوند.

ناخن های دست، سوراخ کردن دست ها با مته و غیره. (یحیی و وندل، ۱۳۸۳، ۸۱-۸۴) برای نمونه زندانیان در زندان قطیه در بغداد و در محل های دیگر در صندوق های فلزی به اندازه کارتن چای قرار داده می شدند. افزون بر این صدام فرمان هایی صادر می کرد که مجازات های شدیدی برای جرایم سیاسی در پی داشت. این مجازات ها قطع کردن اعضای بدن، داغ زدن، بریدن گوش ها و دیگر روش های قطع کردن اعضای بدن را شامل می شد. از آن جمله، زبان هر فردی که گناهش ناسزا گفتن به رئیس جمهور تشخیص داده می شد، قطع می شد. (گروه ترجمه فصلنامه، ۱۱۷، ۱۳۸۴)

ویژگی های روحی - روانی صدام

اشاره

صدام به دلیل سبک زندگی خاصی که داشت همواره از نوعی ترس مبهم رنج می برد. در واقع این فقط گذشته نبود که او را نگران می کرد از آینده مبهم نیز می ترسید. (شربل، ۲۸، ۱۳۹۵) در اینجا لازم است برای توضیح بهتر شرایط روحی- روانی صدام، چگونگی شکل گیری ترس در افراد را توضیح می دهیم. ترس انواع گوناگون دارد، که ما تنها به دو نوع آن می پردازیم: یکی «ترس همراه با مخاطب اجتماعی» که تأثیر آشکار دارد و روشی است برای جبران نقاط ضعف از طریق تحمیل تکالیف خود به محیط اجتماعی. در این نوع ترس، وضعیت ترس آفرین، هرگز به طور بنیادی برطرف نمی شود و هر بار که عود می کند، برای رفع موقتی آن، باید از دیگران طلب دستگیری کرد. انسان مبتلا به «ترس با مخاطب اجتماعی» در جستجوی مقام و منزلت است و به این معنی، البته جویای قدرت، چرا که هر ارج و اعتباری شامل اندکی قدرت نیز هست.

دومین نوع ترس مورد نظر ما در این کتاب، «ترس تهاجمی» است. انسانی که گرفتار ترس تهاجمی است، یکسره طالب قدرت است، آن هم قدرت تام، چرا که در قاموس او قدرت تقسیم شده معنی ندارد. او یا باید صاحب تمام قدرت باشد،

یا عاجز و ناتوان می شود. وضعیت دوم چیزی است که او قادر به تحملش نیست، هم چنان که هر فرد دیگری نیز حاضر به انکار شخصیت خود نیست. «ترس تهاجمی» معترف به وجود خویش نیست و به صورت ترس هم جلوه نمی کند، ظهور آن به شکل ترس هیجانی است. برای رهایی جستن از شرّ چنین ترسی، باید برای نابودی هر آنچه ترس آفرین است، کمر همت بر بست. اما این شخص جبون را هر چیزی می تواند به ترس اندازد. در نتیجه، هدف نا آگاهانه این ترسوی مهاجم و پرخاشجو همانا کل قدرت متعال و همتراز خداوندگار است. او آماده است هر عاملی را که ارزش ذاتی اش را زیر سؤال ببرد یا حتی تزلزلی در احساس او نسبت به ارج و قرب اش به وجود آورد، متزلزل و نیست و نابود کند یا برای همیشه به صورت دست نشاندگی و اجیر خود در آورد. اراده قدرت جوی او حد و مرزی نمی شناسد، حتی مرگ هم نمی تواند عطش او را سیراب کند. (اشپربر، ۶۹، ۱۳۶۳-۶۵)

آنچه مسلم است کسی که از ارج و ارزش خویش مطمئن باشد، ترس تهاجمی نمی شناسد. همچنین، کسانی که با کاستی های خود سر آشتی دارند و در واقع نوع دوست و مردم دار هستند، با این نوع ترس آشنایی ندارند و از بند آن آزادند. انسانی که از زندگی عادی خرسند و از همدریف دیگران بودن راضی است، از ترس تهاجمی آزاری نخواهد دید و کسی که به آدم ها دل می بندد و انسان دوست است، از شرّ چنین بلایی محفوظ خواهد ماند. فرد مبتلا به ترس تهاجمی عشقی ندارد؛ نه به نوع انسان، نه به یاری و نه به خودش. احساس بی قدرتی و عجز هیچ گاه دست از سر این آدم بر نمی دارد؛ حتی یکه تازی دیوانه وار او پس از کسب قدرت هم نقطه پایانی بر این حالت نمی گذارد. مرگ در هر زمانی به سراغ او رود، زودرس تلقی می شود، چرا که او هنوز به غایت مقصودش دست نیافته است. در اعماق روح فرد جبون مهاجم و پرخاشجو، آن قدر احساس خفت و ذلت نسبت به خودش انبار شده است که به هیچ روی قابل بازگویی و اقرار نیست. از این روست که او همه کسانی را که ناخودآگاه از آنها می ترسد، حقیر و ذلیل می شمارد. اراده معطوف به قدرت، اراده ای است برخاسته از عطش و تقلای کسب قدرت و اعمال

سلطه بر دیگران؛ پس دیگران را باید خوار و بی مقدار کند، تا خود به مقصود و منظور خویش نائل آید. (اشپربر، ۷۱، ۱۳۶۳-۶۹) بدین ترتیب صدام با توجه به کودکی رنج آور خود و آزارهای روحی - روانی و جسمی که از مادر، ناپدری و اهالی زادگاهش (تکریت) متحمل شده بود، همواره ترس تهاجمی را در وجود خویش احساس می کرد. بنابراین بسیاری از اعمال و تصمیمات صدام در دوران زمامداری اش در واقع نشأت گرفته از همین ترس بود. نگرانی از بابت تکرار گذشته حقارت آمیزش! از این رو وی، پس از دستیابی به قدرت، تمام توان خود را به کار گرفت تا قدرت مطلق را به دست آورده و حفظ نماید. در ادامه ویژگی های روحی - روانی صدام را بررسی می کنیم.

۱. سوء ظن به دیگران

از خصوصیات روحی - روانی صدام، عدم اعتماد به دیگران حتی اطرافیان خود است. تا حدی که صدام به ندرت به کشورهای خارجی سفر می کرد و در مسافرت های ضروری به خارج از کشور نیز فقط غذای تهیه شده توسط آشپز مخصوص خود را می خورد و در ضیافت های رسمی نیز لب به غذا نمی زد. برای نمونه در یکی از جلسات شورای همکاری خلیج فارس، لامپی ترکیه و صدام با یک واکنش کاملاً غیر ارادی از جا پرید و به زیر میز پناه برد و تا دقایقی آن زیر ماند. (غفاریان، ۱۱۸، ۱۳۸۴) همین روحیه موجب گردیده تا صدام به دستگاه پلیسی - امنیتی مخوفی متکی باشد. سخت گیری و بی اعتمادی صدام، تنها شامل افراد غریبه نبود بلکه اعضای خانواده را نیز شامل می شد. رغد دختر بزرگ صدام می گوید: «پدرم را فقط در روزهایی از هفته و ساعت معینی که او خود تعیین می کرد، می توانستیم ملاقات کنیم و اگر یک دقیقه از ساعت تعیین شده زودتر یا دیرتر می رفتیم، مورد بازخواست رئیس دفتر پدرم واقع می شدیم و باید پاسخ گوی علت زود آمدن یا دیر آمدن می بودیم. زیرا پدرم به رئیس دفتر خود توصیه کرده بود که اگر ملاقات کنندگان زودتر یا دیرتر به ملاقات او بیایند حتماً نقشه ای برای ترور

او در سر دارند؛ حتی فرزندان!» (سیفی، ۱۳۸۸) از آنجا که صدام در مورد همه کس و همه چیز سوء ظن داشت، لذا قبل از ملاقات با وی، ملاقات کنندگان را برهنه داخل استخری می انداختند و سپس بدن آنها را با دتول (۱) آغشته می کردند. زیرا صدام همواره نگران این بود که مبادا دیدار کنندگانش ناقل میکروبی سمی باشند که فقط از طریق دست سرایت کند. بدین ترتیب همه باید معاینه ای دردناک را قبل از ملاقات رئیس جمهور انجام می دادند. (یحیی و وندل، ۱۳۸۳، ۹۸) در رابطه با زندگی سیاسی نیز، صدام حسین هرگز به کسی اعتماد نداشت و فقط به تفکر خود اعتماد می کرد. مشورت را می شنید اما شخص او بود که تصمیم می گرفت. (العلی، ۲۳، ۱۳۸۳) صدام بسیار دوست داشت که اطرافیان همواره از او تعریف کنند. شاعری مثل «العکاشی» در وصف شجاعت و قهرمانی های صدام، هزار بیت شعر سرود و در اشعارش او را به منزلتی فوق بشری ارتقا داد. او پاداش مجیز گویی های خود را با وزارت اعلان و تبلیغات گرفت و سپس جزئی از کادر رهبری حزب شد، ولی از آن جایی که دوستی با صدام به بخت، اقبال و شانس زیاد احتیاج داشت، زمانی رسید که صدام به او مشکوک شد. این شاعر به فراست دریافت که دیر یا زود به دست صدام به قتل خواهد رسید و در اقدامی نافرجام، آماده فرار شد. او و فرزندش در حال فرار از عراق بودند که به وسیله مأموران تعقیب و مراقبت به قتل رسیدند. (غفاریان، ۱۱۶، ۱۳۸۴)

افزون بر این صدام از هرکسی که قدرتمند می شد نیز می ترسید حتی اگر آن شخص از مقربان درگاهش می بود. هنگامی که عدنان خیرالله طلفاح (پسر دایی و برادر زنش) قوی شد و تا اندازه ای در میان افسران ارشد ارتش محبوبیتی پیدا کرد علیه او توطئه سانحه هوایی را طراحی کرد. پس از عدنان خیرالله، حسین کامل، داماد صدام قدرتش رو به افزایش بود. از این رو سناریوی فرار او به اردن طراحی شد. صدام با او به توافق رسید که در خارج با معارضین عراقی مذاکره کند و سعی کند آنها را تحت کنترل درآورد. حسین کامل به اردن رفت و برخی اسرار مربوط به تسلیحات

کشتار جمعی عراق را افشاء کرد. او قبلاً با صدام دربارهٔ اطلاعاتی که می‌بایست افشاء کند به توافق رسیده بود. معارضین عراقی که از همان ابتدا موضوع را دریافته بودند هیچ اعتنایی به طوفانی که حسین کامل به راه انداخته بود، نکردند. صدام که می‌دانست کسی به حسین کامل اعتماد نمی‌کند او را به بغداد فرا خواند. سرانجام حسین کامل به دلیل شورش علیه رژیم کشته شد. (رمضان، ۴۶، ۱۳۸۱ و ۴۵)

۲. تکیه بر وفاداران تکریتی - یعنی

سوء ظن صدام به دیگران موجب گردیده بود تا وی در خارج از دایرهٔ خانواده، طایفه و قبیلهٔ خود، آن هم به شکل محدود به هیچ کس اعتماد نداشته باشد. به همین روی حزب بعث که از لحاظ سنتی با اقلیتی سنی شناخته می‌شد و اعضای طایفهٔ تکریت نیز که از همین اقلیت بود، عملاً بر کشور حکومت می‌کرد. (زنجانی، ۲۶۸، ۱۳۹۰) در دایره ای محدود تر هرچند زندگی عمومی در عراق، تحت تسلط حزب بعث قرار داشت، اما تمام قدرت واقعی در دست صدام و محفل نزدیک به او بود. خانواده، قبیله و تعداد کمی از همراهانش وفادارترین حامیان وی بودند و صدام از آنها برای انتقال دستورات خود، از جمله به اعضای دولت، استفاده می‌کرد. رئیس جمهور عراق برای برانگیختن حامیان خود و کنترل یا از بین بردن مخالفت‌ها، از شیوهٔ سرسپردگی تا خشونت استفاده می‌کرد. (گروه ترجمه فصلنامه، ۱۱۵، ۱۳۸۴) از آنجا که مبنای وفاداری [به حکومت عراق] طایفهٔ [تکریت] بود، اعتماد و در نتیجه امنیت را تنها می‌شد از طریق این ساختار جست و جو کرد. بنابراین، نوعی قرارداد اجتماعی - طایفه ای در عراق شکل گرفته بود که در آن صدام حسین، حمایت اقتصادی و رهبری را به عهده داشت و مردم وظیفهٔ حمایت سیاسی و اطاعت از رهبر را انجام می‌دادند. (Chubin, ۱۹۹۲, ۴-۲۳) از این روی صدام مهمترین و حساس ترین پست‌ها را به بستگان خود می‌داد. بدین شکل کل خانوادهٔ التکریتی همراه با او قدرت را به دست گرفتند، در نتیجه عراق ملک خصوصی آنها شد. مثل پیمانی نانوشته، عراق، به عراق تکریتی‌ها تبدیل شد. کشور رسماً توسط ۱۵ مرد قدرتمند شورای رهبری انقلاب اداره می‌شد

که در رأس آنها صدام حسین قرار دارد البته در موازات آن شورا، دایره خاصی وجود داشت که چیزی بیش از همان شورای خانوادگی نبود که کل کشور را کنترل می کرد. (یحیی و وندل، ۱۳۸۳، ۱۰۷)

حمدانی در خصوص دل بستگی صدام به حزب بعث چنین معتقد است. در حالی که در اوائل حکومت حزب بعث تأکید می شد که «یک سرباز خوب از یک بعثی خوب بهتر است» صدام پس از دستیابی به قدرت آن را عملاً به این شعار تغییر داد که «یک بعثی خوب از یک سرباز خوب بهتر است.» (حمدانی، ۱۳۹۱، ۳۱ و ۳۰) بدین ترتیب فرهنگ غالب ارتش عراق با دخالت صدام دچار تغییر شد. او سیاستیون را در امور جنگی دخیل کرد و خود را تا درجه سپهبدی بالا برد. او هم چنین بر یک اصل بسیار خطرناک تأکید داشت که «تا زمانی که یک فرمانده، بعثی باشد می تواند فرمان دهی کند، چون یک بعثی ذاتاً یک فرمانده است» (حمدانی، ۱۳۹۱، ۶۵) نتیجه این تأکید و اصرار صدام در زمان حکومت حزب بعث به تبعیت بی چون و چرا تبدیل شده بود و سبب شد تخصص حرفه ای نظامی به فراموشی سپرده شود. (حمدانی، ۱۳۹۱، ۳۱)

نتیجه منطقی این ساختار موجب گردیده بود تا نظام سیاسی عراق، متکی به رهبری صدام و هم چنین به وفاداری تعداد اندکی از اعضای حزب بعث و طایفه تکریت باشد. بدین ترتیب نظام عزل و نصب و اعطای مزایای اقتصادی وابسته به خواست صدام بود و همین امر سبب شکل گیری و توسعه طبقه ای مرفه از بعثیون و تکریتی ها در کشور شده بود. (زنجان، ۲۶۹، ۱۳۹۰) بر همین مبنا چارلز تریپ (۱)

معتقد است که سیاست عراق در دهه پیش از جنگ به یک کیش شخصی تبدیل شده بود. بنابراین طبیعی بود که فرمانروای دیکتاتوری مانند صدام باید تشکیلات داخلی چنین نظام قدرتی را مدیریت کند و خود در فروپاشی این شبکه اعتماد شخصی پیش قدم باشد. (Tripp, 1989, 58, 59)

۳. تمایل به نظامی گری

یکی دیگر از ویژگی های شخصیتی صدام، علاقه فراوان او به اسلحه بود. در همین راستا هنگام افتتاح یکی از نمایشگاه های نظامی حزب که سلاح هایی را در معرض دید گذاشته بودند، صدام با اشاره به یکی از کلت ها گفته بود: «من در سن ۱۲ سالگی مشابه این کلت را با خود حمل می کردم.» (النقیب، ۲۸، ۱۳۶۸) از این رو پیوند صدام با اسلحه از دوره کودکی آغاز شده بود. پس از نخستین فرار صدام از خانه، خانواده رولوری در اختیارش قرار می دهد احتمالاً صدام در آن موقع دیگر با هیچ گونه اسباب بازی دیگری سرو کار نداشته و رولورش را بی نهایت دوست داشته است؛ زیرا امیر اسکندر نویسنده کتاب «صدام حسین در نقش یک مبارز، یک متفکر و یک منزوی» با اشاره به برخی ماجراها در زندگی صدام حسین نتیجه گیری می کند که وی به عنوان یک عاشق بزرگ اسلحه، در صحنه همیشه پیش قدم و جلوتر از دیگران ایستاده و برای خونین ترین مبارزات آماده است. ممکن است چنین تصور شود که قضاوت این نویسنده هرگز مورد تأیید صدام نباشد، اما در یکی از صفحات کتاب، عکس صدام را در حالی نشان می دهد که دست این نویسنده را می فشارد و این خود می تواند گویای این باشد که اولاً صدام قلم و نظر امیر اسکندر را قبول داشته است و دیگر این که صدام از پذیرفتن چنین واقعیت هایی طفره نمی رود و معمولاً با این قضاوت ها به راحتی کنار می آید. (محسنی فرد، ۱۳۷۶) بدین ترتیب علاقه صدام به سلاح تا حدی است که حرص عجیبی به حمل سلاح دارد و همیشه کلتی به کمر می بندد و لباس ضد گلوله می پوشد. (النقیب، ۴۶، ۱۳۶۸)

همین علاقه به اسلحه موجب گردید تا بعدها خوی نظامی گری در صدام پرورش یابد. از این رو به محض روی کار آمدن صدام در سال ۱۹۷۹ هیئت های نظامی به منظور خرید سلاح ها و تجهیزات مورد نیاز راهی کشورهای صنعتی شدند. (النقیب، ۱۴۴، ۱۳۶۸) البته از زمان روی کار آمدن حزب بعث، عراق همواره در پی تقویت توان نظامی و توسعه نیروهای مسلح خود بود. اما از این تاریخ مرتباً

کمیت و کیفیت ارتش بعثی عراق فزونی یافت. (علایی، ۱۱۲، ۱۳۹۵)

همین میل به نظامی گری موجب گردید تا صدام در سال ۱۹۷۰ (۱۳۴۹) و در زمان ریاست جمهوری احمد حسن البکر، به مسکو سفر کند و قراردادی در زمینه خرید سلاح های ساخت شوروی به امضا رساند. افزون بر آن بر اساس قرارداد دوستی دو جانبه نیز که در ۱۹۷۲ (۱۳۵۱) بین طرفین به امضا رسید، دولت اتحاد جماهیر شوروی سلاح هایی از قبیل تانک، هواپیماهای توپولف، میگ، انواع کاتیوشا، ناوچه های سریع السیر «اوزا» و موشک های دوربرد به دولت عراق تحویل داد. بیشترین موشک دورپرواز اسکاد در زمان گورباچف به صدام حسین تحویل داده شد. (غفاریان، ۱۰۳، ۱۳۸۴)

بدین گونه عراق در این دوران بیشتر نیازمندی های تسلیحاتی، آموزشی، تدارکاتی و سازماندهی ارتش بعثی را از شوروی تأمین کرد. پس از انعقاد معاهده ۱۹۷۵ الجزایر بین ایران و عراق، سیر تقویت نیروهای مسلح عراق نه تنها متوقف نشد، بلکه ادامه و افزایش یافت. از این هنگام تا آغاز جنگ با ایران، استعداد نیروی زمینی ارتش عراق تقریباً دو برابر شد. این کشور توانست با برخی دولت های اروپایی مانند فرانسه و ایتالیا نیز قراردادهایی برای تأمین جنگ افزار و تجهیزات نظامی منعقد کند. (علایی، ۱۱۲، ۱۳۹۵) علاوه بر آن، صدام حسین با «یوری آندروپوف» رئیس K.G.B شوروی و مقامات امنیتی آلمان شرقی قراردادی امضا کرد که طبق آن، دو طرف همکاری های امنیتی داشته باشند و پس از آن مأموران استخبارات عراق برای گذراندن دوره های ویژه، به شوروی و آلمان شرقی می رفتند. (غفاریان، ۹۳، ۱۳۸۴)

فرانسه یکی دیگر از کشورهای بود که قراردادهایی در امور نظامی و غیر نظامی با صدام منعقد کرد. طی سال های ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۵ طارق عزیز نماینده ویژه صدام بارها با مقامات فرانسوی پیرامون فروش اسلحه از جانب فرانسه گفت و گو کرد و در نهایت عراق و فرانسه قرارداد بیست میلیارد دلاری خرید سلاح و تأسیسات

اتمی را با یکدیگر امضا کردند. مدتی بعد در ۱۵ مایلی جنوب بغداد، در محلی به نام «تویتا» تأسیسات یک مرکز هسته ای به نام «اوزیریس» یا «اوزیراک»^(۱) بر پا شد. در این مرکز علاوه بر تأسیسات اتمی، آزمایشگاه های سلاح های بیولوژیک (باکتریال) و گازهای سمی نیز مستقر شد. از سال ۱۹۸۰ مذاکره با شرکت ها و مقامات آلمانی برای خرید اسلحه از آن کشور به ویژه دریافت فناوری، تجهیزات و مواد مورد نیاز برای ساخت سلاح های شیمیایی آغاز شد. بدین ترتیب شرکت های آلمانی در یک پروژه بیست میلیون مارکی، مؤسسه ای در استان «دیاله» تأسیس کردند که در آن گازهای مختلف از جمله گاز هیدروژن سیانید تولید می شد. در سال ۱۹۸۲ «ویلیام کیسی» رئیس سازمان سیا به اردن رفت و با برادر ناتنی صدام و رئیس سازمان امنیت عراق ملاقات کرد و قول مساعدت به صدام حسین داد. در راستای تحقق همین وعده، بطور پنهانی پنج فروند بوئینگ به عراق فروخته شد و در طول جنگ عراق علیه ایران نیز، انواع سلاح های سبک و سنگین در اختیار عراق قرار گرفت. (غفاریان، ۱۰۸، ۱۳۸۴-۱۰۴)

در حقیقت به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی و افزایش بهای نفت، عراق به مقادیر معتناهی ارز خارجی و درآمد سرشار دست یافت و به خرید تسلیحات روی آورد. در این میان کشورهای بزرگ صنعتی به ویژه امریکا و هم پیمانانش، عراق را در جهت تحقق اهداف خود یاری نمودند. سلاح هایی از اتحاد شوروی، فرانسه، اسپانیا، ایتالیا، برزیل، چسلواکی و یوگسلاوی خریداری و انبارهای تسلیحاتی و مهمات در تمامی نقاط عراق مملو از انواع جنگ افزارها گردید. همچنین شرکتها، به احداث انبارهای تازه ای معادل دو برابر انبارهای موجود مبادرت ورزیدند. با تمامی اینها رژیم مجبور شد مهمات را در ساختمان های عادی نیز انبار کند. (النقیب، ۱۴۵، ۱۳۶۸ و ۱۴۴)

نخستین چرخش عراق به سوی غرب، به ابتکار جناح میانه رو در حزب بعث

۱-۱. این دو واژه مشخص کننده این است که شیراک بیشترین تلاش را در راه مسلح نمودن عراق به انواع سلاح های متعارف و غیر متعارف نموده بود.

به رهبری صدام حسین و با امضای موافقت نامه الجزایر در سال ۱۹۷۵ میلادی شروع شد و تا آنجا پیش رفت که صادرات آمریکا به عراق که در سال ۱۹۷۱ میلادی (۱۳۵۰) کمتر از ۲/۳۲ میلیون دلار بود، در سال ۱۹۷۵ میلادی به بیش از ۳۰۰ میلیون دلار رسید. سفر نخست وزیر فرانسه به عراق در سال ۱۹۷۷ نشان داد که غرب به شرط پشت کردن عراق به مسکو، حاضر به سرمایه گذاری در این کشور است. در این سفر، در مورد فروش ۷۰ جنگنده میراژ F۱ فرانسوی در مقابل دریافت نفت توافق شد و این توافق، سرآغاز فصلی نو در روابط عراق با غرب بود. به طور کلی، سال های ۱۹۷۵-۱۹۸۰ میلادی را باید دوره ای از تلاش غرب، به ویژه آمریکا، برای جلب نظر بعثی های عراق به شمار آورد. (علایی، ۲۱۳، ۱۳۹۵) البته در اینجا می بایست نکته ای را مد نظر داشته باشیم، علاوه بر روحیه خشونت طلب و علاقمندی صدام به سلاح، بعثی ها همواره در عراق از طریق کودتا (و نه انقلاب توده ای گسترده) و به شکلی اتفاقی قدرت را به دست گرفته بودند. بدین ترتیب، بین بعثیسم و نظامی گری پیوند برقرار شد و صدام با استفاده از ویژگی های شخصیتی خود این پیوند را مستحکم تر نمود. (ادواردز، ۸۰، ۱۳۹۲)

۴. تشکیلات امنیتی گسترده

اشاره

حزب بعث در زمان حسن البکر، یک رژیم خشن پلیسی تمام عیار را بر سر کار آورد که ستون فقرات آن را دستگاه امنیتی صدام تشکیل می داد. (علایی، ۱۰۷، ۱۳۹۵) بدین ترتیب صدام با استفاده از «جهاز حنین» که خود پس از ۱۹۶۳ آن را سازماندهی کرده بود، تشکیلات پیچیده امنیتی و استخباراتی خود را پایه ریزی کرد. صدام بعد از بیماری پسر عمویش «سعدون شاکر»، برادران ناتنی و دوستان بسیار نزدیک خود را در رأس شعبات سازمان امنیت عراق قرار داد. مدتی «فاضل سلفیک» پسر خاله خود را به ریاست آن گمارد و سپس برادر ناتنی اش برزان التکریتی را در رأس این سازمان قرار داد و برادران دیگر خود از جمله «وطبان التکریتی» را که مدتی وزیر کشور بود، متصدی امنیت داخلی کرد. «سبعای التکریتی» رئیس بخش سرّی پلیس عراق شد و اداره امنیت ریاست جمهوری (امن الخاص) به پسر عموی صدام، حسین کامل

المجید سپرده شد. همه این سازمان‌ها و شعبات آن‌ها به استخبارات معروف بودند. صدام حسین برای اطمینان از کارکرد این سازمان، یکی از اقوام نزدیک خود به نام «هانی اللطیف طلفاح» را به عنوان رئیس سازمان ویژه امنیت انتخاب کرد که بر کلیه شعبات سازمان استخبارات نظارت می‌کرد. علاوه بر این، کلیه وابستگان نظامی و کسانی که در پوشش دیپلماتیک به خارج از کشور اعزام می‌شدند، باید طبق دستور العملی، کلیه مخالفان را شناسایی و به مرکز استخبارات گزارش می‌کردند. حتی زمانی که برزان التکریتی در بخش اروپایی سازمان ملل متحد کار می‌کرد، در واقع وظیفه اش شناسایی مخالفان رژیم بعث در سراسر اروپا بود. (غفاریان، ۱۳۸۴، ۸۹ و ۸۸)

بدین ترتیب دستگاه عریض و طویل امنیتی صدام و شبکه حزب بعث نظارت بر جامعه عراق را تأمین می‌کرد. این دستگاه در سازمان‌های اجتماعی، دولتی و نظامی خبرچین داشت. صدام شکنجه می‌داد، اعدام می‌کرد و علیه دشمنان واقعی خود یا آنان که در مکان دشمنی قرار می‌گرفتند، ابزار اجبار را به کار می‌برد. هدف‌های وی، نه تنها کسانی که به او جسارت کرده بودند، بلکه خانواده‌ها، دوستان یا همکاران آنها نیز بودند. صدام عمل می‌کرد تا اطمینان یابد در عراق، هیچ مرکز قدرت دیگری وجود ندارد. وی احزاب و گروه‌های قومی، مانند کمونیست‌ها و کردها را که ممکن بود بکوشند خود را نشان دهند، در هم کوبید. اعضای اپوزیسیون در خارج، هدف تلاش‌های ترورهای که از سوی سرویس امنیتی عراق هدایت می‌شد، قرار گرفتند. در شبکه خبر چینان دولت عراق، افسران ارتش بخش مهمی بودند، شک دربارۀ اینکه افسری تمایلاتی غیر از خدمت به رئیس‌جمهور دارد، به اعدام فوری منجر می‌شد. برای صدام کاملاً عادی بود که در مقابل کسانی که به نظر او ممکن بود، علیه وی توطئه کنند، اقدام پیشگیرانه انجام دهد. (گروه ترجمه فصلنامه، ۱۳۸۴، ۱۱۵)

بدین گونه صدام، عراق را به شیوه پلیسی اداره می‌کرد و از سرویس‌های امنیتی موجود در عراق بیشترین بهره را می‌برد. «کانا ماکیا»^(۱) در قسمتی از کتاب خود

۱- ۱. نام مستعار سمیر الخلیل.

می نویسد: «در رژیم صدام همه خبرچین هستند و به نحوی با دستگاه های پلیسی ارتباط دارند. بسیاری از اعضای حزب، خود گزارش کردند.» یکی از سیاستمداران عراق در این زمینه می گوید: «در رژیم صدام سه میلیون نفر گزارشگر بر امور یازده میلیون نفر دیگر از جمعیت کشور نظارت دارند.» (سیفی، ۱۳۸۸) در همین راستا بر اساس گزارش سازمان حقوق بشر در سال ۱۹۹۰، در عراق تحت سیطره صدام، از هر چهار نفر یک نفر خبرچین سازمان استخبارات یا پلیس مخفی صدام است. از این رو سازمان امنیت عراق نفوذ گسترده و تعیین کننده ای در ارکان مختلف رژیم بعثی داشت و هیچ فرد و مؤسسه ای قادر به مقابله با آن نبود. (غفاریان، ۱۱۱، ۱۳۸۴)

از این رو صدام به فهرست بلند بالایی از سازمانهای امنیتی متکی بود که مسئولیت های آنها با یکدیگر تداخل داشت. سازمان های امنیتی مهم عبارت بودند از:

۱. سازمان امنیت ویژه که بر امنیت صدام و همچنین نظارت و وفاداری دیگر سرویس های امنیتی را کنترل می کرد. کارکنان این سازمان بیشتر اهل تکریت بودند.

۲. گارد ویژه ریاست جمهوری، که به بهترین تجهیزات نظامی موجود مجهز، و اعضای آن بر اساس وفاداری به رژیم انتخاب می شدند.

۳. اداره کل امنیت، که مسئول اولیه مقابله با تهدیدهای افراد غیر نظامی بود.

۴. اداره کل اطلاعات، که فعالیت های ناراضیان را در داخل و خارج کنترل و سرکوب می کرد.

۵. اداره اطلاعات نظامی، که نقش آن تحقیق در پرسنل نظامی بود.

۶. فداییان صدام که تحت کنترل عدی، پسر صدام قرار داشت و برای مقابله با ناآرامی های داخلی از آن استفاده می شد.

در رابطه با مسائل امنیتی حتی اعضای خانواده صدام نیز تحت تعقیب قرار می گرفتند. برای نمونه علاء عبدالقادر المجید، پسر عمومی صدام از عراق به اردن گریخت و عدم موافقت خود را در مورد مسائل جاری با رژیم اظهار کرد. وی

پس از اینکه سفیر عراق در اردن به طور علنی اعلام کرد که زندگی او در خطر نیست، به عراق بازگشت. طاهر هبوش رئیس اداره کل اطلاعات (مخابرات) او را در مرز ملاقات کرد و وی را به مزرعه ای، که به علی حسن المجید تعلق داشت، برد. در آنجا علا را به درختی بستند و عده ای از اعضای نزدیک خانواده او به دستور صدام به نوبت به او تیراندازی کردند. حدود چهل نفر از خویشاوندان صدام شامل زنان و کودکان به دستور وی به قتل رسیدند. (گروه ترجمه فصلنامه، ۱۱۷، ۱۳۸۴ و ۱۱۶)

افزون بر مواردی که ذکر شد، رژیم صدام به هماهنگی امنیتی در زمینه دستیابی به فنون و روش ها و ابزار حفاظت از شخصیت ها، که در کشورهای شرق و غرب فراهم بود، اهمیت فوق العاده ای می داد. به این منظور از تجربیات یوگسلاوی، روسیه، فرانسه، آلمان شرقی و کوبا استفاده می شد. ریاست جمهوری، پیوسته اطلاعات مفصل و جامعی درباره اسناد تصویری رویدادها و عملیات ترور سیاسی و نفوذ امنیتی، می خواست. برای همین حفاظت از صدام تدابیر مختلفی داشت:

۱. تفحص و معاینات دقیق روزمره در دفتر شخصی کار روزانه صدام

• جست و جوی مواد شیمیایی و منفجره.

• جست و جوی دستگاه های فنی بی سیم از جمله میکروفن ها و فرستنده ها.

• بررسی فنی تلفن ها و کسب اطمینان از سالم بودن آنها.

• بازرسی و کنترل دیدار کنندگان، گرفتن انگشتر، خودکار، ساعت مچی و کیف دستی آنها، از بین بردن بوی عطر و کسب اطمینان از سالم بودن دست های آنها از هر گونه بیماری پوستی، (البته تعداد بسیار اندکی از افراد از این گونه بازدیدها مستثنی بودند.)

• تحویل اصل نامه های وارده به ریاست جمهوری به صدام کاملاً ممنوع بود. این نامه ها در دفتر منشی صدام کپی می شد و هر کاغذ از هر مقامی، غیر از منشی صدام، و گزارش های سرویس های ویژه (اطلاعاتی و امنیتی) از این قاعده مستثنی نبودند. (السامرای، ۴۴۵، ۱۳۸۸ و ۴۴۴)

۲. حفظ امنیت و حفاظت از جاده ها و نقاط انجام دیدار

• عناصر امنیتی ویژه و گارد ویژه، در هر دو باند محل رفت و آمد صدام و به ویژه در چهار راه ها و میدان های عمومی مستقر می شوند.

• نقاطی که صدام قصد بازدید از آنجا را دارد، مورد بازرسی و دقت نظر قرار می گیرد. در این رابطه، کشف مواد منفجره و اشغال نقاط و ساختمان ها و اماکن مشرف بر مناطق توقف و یا تشکیل جلسات و سخنرانی وی مورد تأکید قرار می گیرند.

• نیروهای امنیتی ویژه و همچنین گارد ویژه، در اماکنی که قرار است مردم به منظور گوش فرا دادن به سخنرانی صدام تجمع نمایند، به صورت گسترده ای حضور پیدا می کنند. با وجود اینکه این گونه مراسم ظرف سال های اخیر [سال های پایانی حکومت صدام] تا حدود زیادی کاهش پیدا کرده است، ولی چیزی حدود یک هنگ از گارد ویژه (در حدود ۵۰۰ نفر) با لباس های غیر نظامی، پیشاپیش در میان جمعیت پراکنده می شوند. علاوه بر آن منطقه حضور صدام تحت محاصره قرار می گیرد، به گونه ای که امکان رخنه در آن وجود ندارد.

• هنگامی که صدام به یک اداره، یا یک دفتر و یا یک فرماندهی نظامی و دیگر مراکز مراجعه می کند، امکان خروج افراد از این مراکز زمانی وجود دارد که بالاترین مقام از محافظان صدام، مستقیماً مجوز آن را صادر نماید. این قانون در هنگام بازدید صدام و یا حضورش در قرار گاه های فرماندهی کل، در مورد کلیه کمیته ها و افسران ستاد و فرماندهان به مورد اجرا گذاشته می شود. این در حالی است که برخی از این دیدارها، به ویژه در جریان جنگ ها و یا وضعیت های فوق العاده، ساعت ها به درازا می کشد.

• جاده ها و اماکن مورد بازدید پنهان نگاه داشته می شوند و کلیه تماس های بی سیمی و یا کابلی در آن منطقه قطع می شود. علاوه بر آن، چند ستون از اتومبیل ها در جهت های متعدد و موهوم به حرکت در می آیند تا جهت واقعی مشخص نشود. (السامرای، ۴۴۶، ۱۳۸۸ و ۴۴۵)

رخنه و نفوذ اطلاعاتی و امنیتی دو گونه است که تا حدودی به یکدیگر مرتبط می باشند. این دو شکل نفوذ عبارتند از: نفوذ فنی و نفوذ انسانی

۱. نفوذ فنی

میزان موفقیت و یا ناکامی در حمله و یا در اقدامات حفاظتی، بستگی به سطح پیشرفت تکنولوژی و علمی طرف های درگیر و همچنین چارچوب تدابیر پیشگیرانه اتخاذ شده دارد. میزان ارتباط بین نفوذ فنی و انسانی، از طریق شناخت توانمندی های فنی و انسانی دو طرف درگیر امکان پذیر است. اما لازمه آن، نفوذ و رخنه در عمق [مواضع] طرف مقابل می باشد. نفوذ فنی شامل بر همه و یا برخی روش های زیر می باشد:

• نفوذ به شبکه کابل های اصلی و یا خطوط تماس سری کابلی، که در گذرگاه های مشخص و تحت حفاظت شدید از درون زمین می گذرند و در بیشتر اوقات برای اهداف نیروی هوایی و شبکه های هشدار دهنده هوایی به کار گرفته می شوند. کشورهای متعددی در سطح جهان از این روش استفاده می کنند.

• نفوذ به شبکه تماس های «مایکروویو»، از طریق ماهواره های جاسوسی.

• شنود مکالمات بی سیم و مبادله نامه های تلگرافی که خطرناک ترین و گسترده ترین منبع از دست دادن اطلاعات می باشد. چنین روشی در جنگ های بلند مدت و در روند عملیات مورد استفاده قرار می گیرد.

• شنود و تحلیل نامه ها و مکالمات صوتی رمزدار، از طریق دستیابی به کلید رمز، که به این منظور از رمزهای ساده دستی (قابل تحلیل) و یا تجهیزات رمز مکانیک و یا الکترونیکی استفاده می شود. میزان توانمندی در این زمینه منوط به سطح علمی است که در انحصار دولت و کشورهای پیشرفته و یا برخی از آنها می باشد. بهره برداری از این روش ها، خارج از توانمندی و امکانات

کشورهای جهان سوم و حتی اکثریت قریب به اتفاق کشورهای جهان می باشد. می دانیم که تعداد کشورهایایی که به این سطح رسیده اند از تعداد انگشتان دست بیشتر نیستند.

نفوذ ویژه عبارت است از: نفوذ در سفارتخانه ها و وابستگی های نظامی و دفاتر و شرکت ها، از طریق تلفن، شبکه های تماس بی سیم، کاشتن فرستنده در دفاتر و یا متمرکز کردن یک پرتو نوری ویژه به محل جلسات، از فاصله حدود یک کیلومتر یا بیشتر. (برای نمونه رخنه به سفارت خانه های اسپانیا، هند، پاکستان، ترکیه، آلمان، مصر، قطر و لیبی در بغداد، در دوره پیش از آغاز جنگ کویت، از طریق نفوذ مستقیم به داخل ساختمان، امکان پذیر گردید.) (السامرای، ۴۴۸، ۱۳۸۸ و ۴۴۷)

۲. نفوذ انسانی

به منظور دستیابی به محل نگهداری اسراری که تلاش می شود از ارسال آنها با استفاده از ابزار فنی جلوگیری به عمل آید و یا اینکه امکان دستیابی به این گونه اسرار با بهره گیری از ابزار فنی وجود ندارد، از شیوه نفوذ انسانی استفاده می شود. البته نکته ای در این بین باید تذکر داده شود، تا جنگ دوم خلیج [فارس]، امکان نفوذ انسانی سرویس های اطلاعاتی بیگانه، به درون نیروها و تأسیسات مهم عراق، بسیار پیچیده بود. ولی بعد از این جنگ معیارهای امنیتی فرو ریخت. با توجه به وجود ۶۰ هزار اسیر و همچنین ورود آزادانه به تأسیسات و فرماندهی ها و دوایر حساس و کمیته ها، اسرار عراق آشکار گردیده است. از سوی دیگر، مبارزات میهنی بین ملت عراق و رژیم این کشور، ابعاد کاملی به خود گرفته و به حد سرنوشت سازی رسیده که امکان بازگشت از آن وجود ندارد. از همین رو اسرار رژیم، به عنوان بخشی از مبارزات میهن پرستانه و ابزاری به منظور براندازی آن تلقی گردیده است، زیرا خطر واقعی که عراق را تهدید می کند، تداوم حاکمیت صدام است. از همین رو باید در ابعاد مختلف زندگی در عراق، بعد از سرنگونی

رژیم وی، تغییرات عمیقی پدید آید. با وجود خرابی‌ها و ویرانی‌های سهمگینی که دامنگیر عراق گردید، اما سرویس‌های اطلاعاتی کشورهای دیگر همچنان در تحقق اهدافشان ناتوان ماندند. اطلاعاتی که توسط نیروهای میهن پرست معارض، راجع به رژیم منتشر می‌گردد، تحقق جنبه‌های میهن پرستانه را در نظر دارد. این جنبه‌ها عبارتند از: فشار بر رژیم و افشای مقاصد تجاوزکارانه و شیوه‌های فریبکارانه، نابودی محلی و منطقه‌ای و بین‌المللی رژیم، آغاز جنگ روانی با بیان ابعاد رخنه میهن پرستان در نهادهای رژیم، بدون بر جای نهادن ردپایی که ممکن است به منظور در هم کوبیدن پایگاه‌های معارضین در داخل، مورد بهره‌برداری این رژیم واقع گردد و اثبات خطرات و تهدیدهای ناشی از تداوم حاکمیت صدام. هنگامی که سرویس‌های اطلاعاتی دچار ناتوانی می‌گردند و نیروهای مخالف رژیم با موفقیت مواجه می‌گردند، قدرت و اراده میهنی، به منظور ایجاد تغییر فراگیر خود را نشان می‌دهد. افشای علنی اسرار رژیم و خطرات آن، ارتباط مستقیمی با اراده تغییرات در عراق دارد. (السامرای، ۴۴۹، ۱۳۸۸ و ۴۴۸)

علاوه بر ویژگی‌های شخصیتی صدام که پیشتر به آن پرداخته شد، باید گفت که مهمترین رکن دستگاه سیاسی صدام در عراق، حزب بعث بود. از آنجا که حزب بعث به دلیل ماهیت توسعه طلبانه و سلطه مدارانه خود در پی دستیابی به آرمان‌های وحدت گرایانه اعراب بود، این ویژگی حزب موجب گردید تا تمایلات جاه طلبانه صدام نیز در قالب آرمان‌های حزب بعث تجلی یابد. در حقیقت حزب بعث و ریاست صدام بر این حزب فرصت عرض اندام بسیاری را در اختیار صدام نهاد؛ لذا بسیاری از تفکرات صدام و تصمیم‌های سیاسی و نظامی وی علاوه بر خصوصیات اخلاقی او، بر اساس آموزه‌های حزب بعث نیز صورت می‌گرفت. صدام که خود، پرورش یافته این حزب و یکی از حامیان جدی آن به شمار می‌رفت، در طول حیات سیاسی خود تمام تلاشش را به کار بست تا در خدمت آرمان‌ها و اهداف این حزب باشد. اکنون در ادامه به بررسی تاریخچه تشکیل حزب بعث و اصول و ویژگی‌های آن می‌پردازیم.

تاریخچه حزب بعث

پیشینه بروز و ظهور احزاب سیاسی در عراق به تعیین مرزهای عراق باز می گردد. فیصل معتقد بود که وجود احزاب سیاسی برای توسعه در کشور لازم است، اما به دلایل مختلف اعم از بافت عشیره ای - قبیله ای، حضور نیروهای خارجی و غیره، اراده ای برای شکل گیری جریان های سیاسی تا سال ۱۹۴۶ به وجود نیامد. ظهور احزابی هم چون حزب دموکراتیک ملی، حزب مردم و حزب اتحاد ملی، طلایه دار شکل گیری اولین جریان های سیاسی در عراق شدند. این روند تا ظهور حزب بعث در عراق ادامه یافت و در این مدت احزاب زیادی پا به عرصه وجود نهادند. با پرننگ تر شدن گرایش های پان عربی و پا گرفتن اندیشه حزب بعث در جهان عرب، رشد جریان های سیاسی شکل دیگری به خود گرفت. (خدایی، ۶۵، ۱۳۹۲) ریشه های حزب بعث عراق را باید در زمینه سیاسی - اجتماعی سال های پس از جنگ جهانی دوم، در دوره پادشاهی فیصل دوم (۱۹۵۸-۱۹۳۹) جست و جو کرد. (العانی، ۳۵۹، ۱۹۷۷) بنیانگذاران این حزب در عراق دو معلم بودند: میشل عفلق، مسیحی ارتودوکس اهل یونان و صلاح الدین بیطار، مسلمان سنی مذهب. (خدوری، ۲۲۳، ۱۳۶۹) میشل عفلق فیلسوف، جامعه شناس و ملی گرای عرب سوری بود که در سال ۱۹۱۰ در دمشق زاده شد. عفلق در خانواده ای مسیحی از شاخه ارتودوکس یونانی زاده شد، عفلق در فرانسه در رشته حقوق به تحصیل پرداخت، او پس از گذراندن تحصیلات تکمیلی در فرانسه به سوریه بازگشت. (الجباعی، ۲۰۱۵) و در سال ۱۹۴۰ حزب رستاخیز عرب (بعث) را تشکیل داد که عهده دار ایجاد یک وطن عربی متحد و آزاد از سلطه امپریالیسم گردد. (عبدالملک، ۲۷۰، ۱۳۹۴) صلاح الدین بیطار، دیگر بنیانگذار حزب بعث بود که در سال ۱۹۱۲ در دمشق و در خانواده ای مسلمان، سنی مذهب، بازاری و سنتی به دنیا آمد. بیطار نیز سال ۱۹۳۴ در رشته حقوق از سوربن فارغ التحصیل شد، به سوریه بازگشت و با سمت دبیری در دبیرستان های دمشق از جمله دبیرستان «التجهیز» به

کار پرداخت. در این دبیرستان با میشل عفلق همکار شد و بعدها که آن دو حزب بعث را تأسیس کردند، اعضای اولیه حزب را از میان دانش آموزان همین دبیرستان برگزیدند. در اوایل دهه ۱۹۴۰ عفلق و بیطار با همکاری مَدحت بیطار، پسر عموی صلاح الدین و از رهبران سازمان جوانان ملی گرا، و جلال السید هسته نخستین و اصلی حزب بعث را تشکیل دادند. (دایره المعارف الفقه الاسلامی، بی تا، ۲۴۸۵)

این دو دانشجو در سال ۱۹۲۹ در دانشگاه پاریس با یکدیگر آشنا شدند و از آنجا که عفلق و بیطار در جوانی هر دو شاهد رفتار تحقیر آمیز فرانسه با کشورشان سوریه بودند، به ویژه در خلال قیام ۱۹۲۶-۱۹۲۵، حزب خود را بر پان عربیسم استوار ساختند. (فرخ، بی تا، ۸) از این رو اصول اولیه حزب بدین شرح بود: وحدت و آزادی ملت عرب در سرزمین مادری خود و اعتقاد به رسالت ویژه ملت عرب؛ یعنی پایان دادن به استعمار و ترویج انسان دوستی برای نیل به این اهداف. به طور کلی، برنامه حزب در این شعار خلاصه می شد: «رسالت جاودانی ملت عرب؛ وحدت، آزادی، سوسیالیسم.» (خدوری، ۲۲۳، ۱۳۶۹) با آنکه عفلق میسحی بود اما از اعتقاد اعراب به اسلام به خوبی آگاه بود، از این رو به اعتبار مقامی که بعث اسلام در ذهن مردم عرب دارد عنوان «بعث» را برای حزب خود برگزید. بعث در لغت به معنای دوباره نو شدن، تجدید حیات و رستاخیز است. میشل عفلق با انتخاب عنوان «بعث» در نظر داشت، این اندیشه را در ذهن اعراب رسوخ دهد که باید مانند زمان پیامبر اسلام (ص) به پا خیزند و با اتحاد و یگانگی خود، عظمت امپراتوری اسلام و شکوه تمدن اسلامی را دوباره زنده نمایند. (پارسا دوست، ۱۹۴، ۱۳۸۵) عفلق در جهت یگانگی و ملی گرایی تند اعراب و رهایی از استعمار غربی تلاش زیادی کرد، وی پس از آن در پی فشارهای سیاسی، از سوریه رفت، اما در سال ۱۹۵۴ به آن کشور بازگشت و نقش مهمی را در اتحاد با مصر در سال ۱۹۵۸ ایفا کرد. اما در نهایت به دلیل عدم موفقیت در ایجاد یک کودتا در سوریه به دلیل قدرت نظامی در این کشور، مجبور به فرار از سوریه به عراق شد. (الجباعی، ۲۰۱۵)

روند قدرت یابی حزب بعث عراق

آغاز فعالیت سیاسی حزب بعث عراق در سال ۱۹۵۲ در جریان جنبش های سیاسی عراق شکل گرفت و بدین ترتیب نخستین تشکیلات منسجم سیاسی بعثی ها در عراق به رهبری میشل عفلق پایه ریزی شد. (العانی، ۱۹۷۷، ۳۵۹) چون اصول اندیشه های حزب بعث برای جوانان عراق از جاذبه ویژه ای برخوردار بود، به همین جهت اولین هسته های آن در میان دانش آموزان و دانشجویان عراقی به وجود آمد. (قناد، ۱۳۸۴، ۶۰ و ۵۹) سال ۱۹۵۸ در جریان شدت گرفتن بحران سیاسی در عراق، بعثی ها که در کمین تصرف قدرت بودند، با نظامیانی که به رهبری عبدالکریم قاسم زمینه کودتا را می چیدند، همکاری کردند. (کوهستانی نژاد، ۱۳۳۳، ۱۳۹۱) در ابتدا بعثی ها همکاری های نزدیکی با کابینه قاسم داشتند و لیکن پس از مدتی بین آنها و قاسم اختلافات شدیدی به وجود آمد و باعث خلع بعثی ها از قدرت شد، در نتیجه بعثی ها تلاش ناموفقی را برای ترور وی انجام دادند. (هیرو، ۱۳۹۱، ۴۲) اما تنها چند تن از افسران کودتا، بعثی بودند و چهره برجسته و معروف آنها «احمد حسن البکر» بود که در آن زمان درجه سرهنگی داشت. پس از کودتای قاسم، نیروهای عمده سیاسی عراق به دو اردوی چپ گرا و ملی گرا تقسیم شدند. این دو اردو بر سر مسیر «انقلاب عراق» اختلاف داشتند. ملی گرایان، طرفدار اتحاد عراق با سوریه و مصر و پیوستن به جنبش ناصری بودند. عبدالکریم قاسم و اکثریت رهبری سیاسی عراق در آن زمان که به جنبش ناصری متمایل نبودند، به چپ گرایان نزدیک شدند. در حقیقت همین نزدیکی، علت اصلی دوری بعثی ها از قاسم و سپس مخالفت و دشمنی آنها با او شد. در این راستا، بعثی ها بار دیگر برنامه قتل قاسم را طراحی کردند اما او جان سالم به در برد و بسیاری از بعثی ها را در ارتش تصفیه و حتی عده زیادی را که مظنون به همکاری با آنها بودند، اخراج کرد. (کوهستانی نژاد، ۱۳۹۱، ۱۳۳)

در ۸ فوریه ۱۹۶۳، عبدالسلام عارف با کودتایی خونین، عبدالکریم قاسم را از حکومت عراق ساقط کرد. (العانی، ۱۹۷۷، ۴۱۵) بدین ترتیب اولین

دوره حضور حزب بعث در حکومت عراق مربوط به فوریه ۱۹۶۳ است که با هم دستی «عبدالسلام عارف» به قدرت رسیدند. (احمد و حمیدی، ۲۲۶، ۱۹۸۹ و ۲۲۵) پس از کودتا هشت تن از سران بعث در نخستین کابینه عارف وارد شدند. (العانی، ۱۹۷۷، ۴۱۵) در پی وقوع جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل و شکست اعراب، بعثی های عراق در سپتامبر ۱۹۶۷ تظاهرات وسیعی بر ضد عارف به راه انداختند. ناکامی حکومت عارف، کمک نکردن حکومت و ارتش عراق به جبهه جنگ اعراب با اسرائیل، تشدید اختلاف میان عراق و ایران، توسعه شورش کردهای عراق و ناتوانی ارتش در فرونشاندن طغیان های داخلی از جمله عواملی بود که اوضاع را به سود بعثی ها تغییر داد و بار فشار را بر آنها کم کرد و آنان توانستند بار دیگر موقعیت شان را احیا کنند. (کوهستانی نژاد، ۱۳۴، ۱۳۹۱) چندی بعد با بالا گرفتن اختلاف میان عارف و بعثی ها، تشکیلات حزب بعث منحل و دفاتر آن بسته شد. بعثی ها به توطئه برای سرنگونی حکومت انقلابی عراق متهم شدند و سخت گیری های حکومت عارف بر آنها افزایش یافت. (العانی، ۴۱۵، ۱۹۷۷) در ژوئیه ۱۹۶۸، طی کودتایی رژیم عارف توسط بعثی ها ساقط شد و حکومت به دست بعثی ها افتاد. (کوهستانی نژاد، ۱۳۴، ۱۳۹۱) مرگ عارف در سانحه هوایی، موجب انتصاب برادرش عبدالرحمان به ریاست جمهوری گردید. اعضای حزب بعث که در دوران عبدالسلام عارف، از مصادر دولتی بر کنار شده بودند، در دوره عبدالرحمان از زندان آزاد شدند و به توطئه گری مشغول شدند. (قناد، ۹۸، ۱۳۸۴) در ۱۷ جولای ۱۹۶۸ عبدالرحمان عارف از سوی گروهی متشکل از رهبران بعثی و افسران نظامی غیر بعثی و با تباری فرمانده گارد ریاست جمهوری و مسئول اطلاعات ارتش، توانستند او را کنار گذارند و خود به قدرت برسند. در نتیجه «احمد حسن البکر» به ریاست جمهوری رسید. (هیرو، ۱۳۹۱، ۴۲) و صدام حسین به معاونت او انتخاب شد. در این دوره شورای انقلابی فرماندهی عراق مرکب از هفت تن، تشکیل و حسن البکر در رأس آن قرار گرفت.

این شورا بالاترین مرجع تصمیم‌گیری، با حق وضع قوانین و چگونگی اجرای آن اعلام شد. (کوهستانی نژاد، ۱۳۴، ۱۳۹۱) بدین ترتیب فعالیت این حزب چه قبل از قدرت‌گیری اش در اواخر دهه ۱۹۶۰ و چه بعد از آن، نقش مهمی در شکل‌گیری ذهنیات جامعه عراق در موارد گوناگونی همچون برتری قومی عربی و ضدیت با ایران داشت. (پارسا دوست، ۱۰۱، ۱۳۶۹)

اصول حزب بعث

اشاره

وحدت، آزادی و سوسیالیسم سه رکن اصلی حزب بعث است. این حزب به وحدت اعراب (پان عربیسم) توجه خاص دارد. شعار «یک ملت عرب، یک رسالت ابدی» محتوای اصلی ایدئولوژی حزب بعث است. میشل عفلق بنیانگذار و اندیشمند حزب بعث ضمن آنکه هر سه رکن را «مکمل» یکدیگر می‌شمارد، ولی برای وحدت اعراب اهمیت برتر قائل است. او تأکید می‌نماید «آنچه در جای خود مسلم است آن است که وحدت چون به نحو دقیقی هویت ملت عرب را توضیح می‌دهد دارای نوعی برتری و اهمیت اخلاقی خاصی است.» (Shibli, ۱۹۷۷, ۲۰) از این رو حزب بعث معتقد است که کلیه اعراب سراسر جهان یک ملت واحد را تشکیل می‌دهند و مرزهایی که آنان را از هم جدا کرده، غیرطبیعی و از ساخته‌های «امپریالیسم» است. (پارسا دوست، ۱۹۶، ۱۳۸۵)

۱. وحدت عربی

اشاره

پیش از تشکیل حزب بعث از میان کشورهای عرب، کشورهای نسبتاً پیشرفته زیر سلطه خارجی قرار گرفتند و کشورهای عقب مانده مستقل ماندند. به همین سبب افکار ناسیونالیستی اعراب بسیار احساساتی و منفی شد و رهبران آن، درگیر با مداخله خارجی، بیش از هرچیز خواهان استقلال و وحدت ملی شدند. جنبش دستیابی به هدف دوگانه استقلال و وحدت، به نام جنبش یگانگی عرب (پان عربیسم) شناخته شد، که اغلب آن را «عربیسم (۱)»

می‌نامند. (خدوری، ۱۹۲، ۱۳۶۹) پیش از استقلال عراق

در ۱۹۳۲، هر کشور عرب به تنهایی در راه استقلال مبارزه می کرد، گرچه غالباً بسیاری از ناسیونالیست ها کارهای کوچکی در راه ایجاد وحدت انجام می دادند. پس از استقلال عراق، رهبران جنبش یگانگی عرب، به ویژه سوری ها و فلسطینی ها، روانه عراق شدند و مردم آن را به دستیابی بر هدف های ناسیونالیستی عرب تشویق کردند و این اندیشه را به آنان الهام بخشیدند که عراق، امیدبخش ترین کشوری است که می تواند در دستیابی به وحدت عرب، نقش پروس را در جهان عرب ایفا کند. خواهندگان یگانگی عرب گفتند: «رژیم موجود عراق آفریده تصنعی بریتانیاست که تنها برای حفظ منافع آن امپراتوری برقرار شده، بنابراین ارزش ماندن ندارد، تنها رژیم ملی واقعی عرب، رژیمی خواهد بود که در آن عراق، بخشی از ایالات متحده عرب را تشکیل دهد.» (خدوری، ۱۹۲، ۱۳۶۹) بر همین اساس حزب بعث نخستین گروه ایدئولوژیک بود که وحدت عرب را به عنوان خواست اولیه مطرح کرده و خواهان رهیافت انقلابی جهت دستیابی بر آن بوده است. (خدوری، ۲۱۱، ۱۳۶۹) از آنجا که فراخوانی بعث به وحدت، زمانی به عمل آمد که عرب ها به آن نیاز بسیار زیادی داشتند؛ یعنی هنگامی که آشکار شد عرب ها در نتیجه عدم اتحاد قادر به رویارویی با اسرائیل نیستند. بعث این نکته را در شعار معروفش: «سرنوشت مشترک عرب» بیان کرد که فریاد درخوری بود علیه رهبران ستیزه جوی عرب که منفی گرایی، سنت گرایی و ذینفع بودن آنها را آشکار کرده بودند. (عفلق، ۲۴، ۱۹۵۸-۱۸)

از این رو بعث استقلال و وحدت را دو جنبه جدایی ناپذیر یک هدف ملی می دید و حتی پیش از دستیابی به استقلال اعلام کرد که عرب ها باید آماده وحدت باشند (هر واحد خود را بخشی از کل عرب تصور کند) چنان که وقتی استقلال به دست آمد بتوان دنبال وحدت را گرفت. (خدوری، ۱۷۱، ۱۳۶۹) دیدگاه بعثیسم در خصوص وحدت تا آنجا پیش می رود که معتقد است «هیچ کشور عربی نمی تواند جدا از سایر کشورهای عربی به حیات خود ادامه دهد. (پارسا دوست،

۱۳۶۹، ۱۵۰) وحدت به این معنا که کلیه اعراب در سراسر جهان یک ملت واحد را تشکیل می دهند. از نظر حزب این وحدت فقط در سایه اصول بعث امکان پذیر است. بنابراین تمام اعراب باید تحت لوای یک حکومت قرار گیرند و آن حکومت حزب بعث است. (قناد، ۶۱، ۱۳۸۴ و ۶۰) از این رو کلیه مردم عرب، از جمله اعراب عراق باید در راه وحدت اعراب و تشکیل یک حکومت واحد عرب که بر کلیه سرزمین های عرب فرمانروایی کند بکوشند. (پارسا دوست، ۱۹۶، ۱۳۸۵) عفلق در جهت چگونگی شناسایی مردم عرب دو عامل سرزمین عربی و زبان عربی را مد نظر قرار می دهد که در ادامه به بررسی آنها می پردازیم.

سرزمین عربی

در دیدگاه بعثیسم در اصل ۷ اساسنامه درباره اینکه چه ناحیه هایی جزء سرزمین پدری عرب «میهن عربی» محسوب می شود، تصریح گردید «میهن عربی آن قسمتی از کره زمین است که ملت عرب در آن ساکن است و شامل اراضی واقع در کوه های توروس (جنوب ترکیه)، کوه های پشتکوه (بخشی از کوه های زاگرس در ایران)، خلیج بصره (خلیج فارس)، اقیانوس عرب (اقیانوس هند و دریای عمان)، کوه های اتیوپی، صحرا (افریقا)، اقیانوس اطلس و مدیترانه می باشد.» (Devlin, 1976, 345-352) بند یک اصل اول سرزمین پدری عرب را یک واحد سیاسی و اقتصادی تقسیم ناپذیر می داند. این بند تمامیت ارضی و استقلال کلیه کشورهای عربی را که دارای زمامداران و نظام های متفاوت هستند، مورد تهدید قرار می دهد و تلویحاً از همه اعراب می خواهد که با قیام علیه حکومت های خود و حذف موجودیت سیاسی کشور خویش بکوشند. کلیه کشورهای عربی را در «یک واحد تقسیم ناپذیر سیاسی و اقتصادی» گرد هم آورند. بدین ترتیب اصل ۷ اساسنامه، گواه دیگری از خصلت تجاوزکارانه آن حزب است. در این

اصل، حزب بعث با بی پروایی اعلام می دارد که چون اقلیتی از کسانی که زبان آنان عربی است در کشورهای ایران و ترکیه سکونت دارند، اعراب باید ناحیه های مورد سکونت آنان را از آن دو کشور جدا کنند و به «میهن عربی» ملحق نمایند. اصل ۷ اساسنامه، از کوه های پشتکوه تا خلیج فارس را که حزب بعث آن را در ۱۹۴۷ «خلیج بصره» اعلام داشت و نام تاریخی «خلیج فارس» را که نشانی از ایران در آن بود تجاوزکارانه تغییر داد، متعلق به «میهن عربی» می شمارد. به عقیده آن حزب چون ایرانیان عرب زبانی که سده ها در منطقه خوزستان سکونت اختیار نموده اند و با مردم سایر منطقه های ایران در طول نسل های زیاد بزرگ شده اند و دارای تاریخ مشترک و علاقه های مشترک می باشند در آن منطقه زندگی می کنند، باید خوزستان از ایران جدا شود و به «میهن عربی» منضم گردد. اندکی دقت در چند اصل بالا خصلت تجاوزکارانه حزب بعث را نه تنها در مورد ایران، بلکه در مورد کشورهای عربی نیز آشکار می دارد. (پارسا دوست، ۱۹۸، ۱۳۸۵ و ۱۹۷) در همین راستا میشل عفلق اظهار می کرد: «هر جا ملت عرب به کشورهای مختلف تقسیم شده یا سرزمینی را از دست داده باشد و یا یک کشور مصنوع به وجود آمده باشد، مبارزه تا اتحاد این بخشهای تجزیه شده و تا هنگام وحدت و تأسیس یک امپراتوری عرب مقتدر ادامه خواهد یافت. هدف نهایی این است که این سرزمین ها متحد گردند و در زیر یک پرچم مشترک فعالیت کنند.» (رجایی، ۴۹، ۱۳۸۱)

زبان عربی

زبان به عنوان یکی از عوامل وحدت بخش در جهان عرب همواره نقش آفرین بوده است. در این خصوص عفلق اعتقاد دارد همه کشورهای عربی که ساکنان آن به عربی سخن می گویند، کشورهای عربی هستند، هر قدر هم که تعداد دولت های دخیل بسیار باشد یا پرچم های گوناگونی بر فراز ساختمان های حکومتی یا مرزهای پیچیده ای که موجودیت های سیاسی گوناگون را از هم جدا می کند، برافراشته

باشد همه این کشورها عرب هستند. (عبد الملک، ۱۳۹۴، ۲۵۴) در تفکر بعثیسم «عرب کسی است که زبان او عربی است، کسی است که در سرزمین عرب زندگی می کند و یا کسی است که بعد از تحلیل در زندگی عرب، به تعلق خود به ملت عرب اعتقاد دارد.» (پارسا دوست، ۱۳۸۵، ۱۹۷) بعثیسم زبان عربی را برگزید زیرا خاستگاه خاطره های تاریخی و احساسی از غرور و برانگیزنده شوق ذهنی جوانانی بود که در تهییج مردمانشان برای دستیابی به هدفهای ملی، رهبری این راه را به عهده گرفتند. بدین ترتیب هر آن کس که خود را با میراث فرهنگی عرب می شناساند و زبان عربی را زبان بومی خود می دانست، عرب به شمار می رود. زبان و ادب عرب به آگاهی از شکوهمندی های گذشته، دوباره جان بخشید و عرب ها از نقش نیاکانشان در برقراری امپراتوری اسلامی احساس غرور کردند. همین «خاطره تاریخی» عنصر مهم ناسیونالیسم عرب شد زیرا در ذهن جوانان احساس تکلیف اجباری برای بازگرداندن این شکوهمندی ها به مردمشان را آفرید. (خدوری، ۱۳۶۹، ۳۰) در دیدگاه بعثیسم زبان، ادب و تاریخ هسته اصلی فرهنگ عرب را شکل می دهند. اینها عناصری بودند که پیش از جنگ جهانی اول و نیز پس از آن، تا حد بسیار زیادی خصلت و توان درونی جنبش ناسیونالیستی را تعیین کردند. (خدوری، ۱۳۶۹، ۳۱) بدین جهت است که لورنس معتقد است، عربها «احساس جغرافیایی، خاطره های نژادی، سیاسی و تاریخی خود را از دست دادند اما شدیداً به زبان خود دل بستند و آن را تقریباً به سرزمین پدری خود مختص کردند.» (Lawrence, ۱۹۳۵, ۴۵)

ناسیونالیسم عربی

یکی از ویژگی های بنیادین حزب بعث، ناسیونالیسم افراطی عربی است. در نظر میشل عفلق، ناسیونالیسم عرب تجلی روح عرب است. ناسیونالیسم یعنی کوشش در راه هدف ملی و خواستن ترقی که هرگاه جریان ترقی ملت کند شود یا شرایط موجود رو به زوال گذارد و ملت عقب تر از ترقی جهان گام بردارد، مردم

را بیدار می کند. ناسیونالیسم در سرزمین های اسلامی (به ویژه در جهان عرب) اساساً بیشتر بر زمینه های فرهنگی مبتنی بوده است تا دیگر زمینه های قومی. پیش از جنگ جهانی اول، ناسیونالیسم به محفل کوچک جوانان انگیزه از اندیشه های لیبرالی محدود بود اما پس از این جنگ میان توده هایی گسترش یافت که در واکنش نسبت به سلطه نفوذ غرب در سرزمین هایشان تمایلی ضد غربی در خود پرورده بودند. (خدوری، ۵۳، ۱۳۶۹ و ۵۲)

در اندیشه علق ناسیونالیسم عرب «رهسپاری» ملت عرب به سوی تأمین نیازها و تحقق خواست هایش است. این خواست ها تجلی خواست های ملت درباره زندگی و جامعه (در حال و آینده) و محصول خصلت ملت و ارزش هایی است که می خواهند آنها را تحقق بخشند. از این رو ناسیونالیسم عرب به صورت ایدئولوژی تنظیم شده است که در دو مرحله به هدف هایش دست خواهد یافت و هر مرحله در جنبشی هم پیوند با مرحله دیگر متجلی می گردد. نخستین مرحله، آزاد کردن سرزمین های عرب از امپریالیسم است و دومین مرحله متحد کردن سرزمین های عرب. نخستین هدف نمی تواند کاملاً عملی شود مگر آنکه دومین هدف تحقق یافته باشد. ناسیونالیسم عرب تجلی همه عوامل داخلی، ارزش ها و جاه طلبی های درونی است که ملت عرب به آنها معتقدند «این ملت رسالتی دارد که عبارت است از تحقق آرمان هایش» روند این تحقق، تجربه های ملت عرب را در بیدار کردن مردمش، حل و رفع مسائل آنان و بالا بردن سطح زندگی شان به وجود می آورد. حقیقت، نیکی و عدالت ارزش های ناسیونالیسم عربند. این ارزش ها حاصل شرایط اقتصادی نیستند زیرا نمایانگر اراده و منافع گروهی از افراد نمی باشند بلکه برعکس، جلوه های عشق ملت به حقیقت، نیکی، مدارا، همکاری و پیشرفت هستند. (خدوری، ۱۳۶۹ و ۲۱۲) علق معتقد است ناسیونالیسم عرب دارای جهان بینی انسان گرایانه است و مانند دیگر ناسیونالیسم ها می کوشد آرمان های مدارا، محبت، همکاری و روابط مسالمت آمیز با دیگر ملت ها را به

انسان گرایی افزون کند. (عقلق، ۱۳۵، ۱۹۵۸-۱۳۱)

عقلق ناسیونالیسم عرب را «اندیشه فناپذیر عرب»^(۱)

می بیند. این تجلی مترقی اندیشه عرب است که در دوره های تاریخی گوناگون شکل های مختلف به خود می گیرد. اهمیت فلسفه بعثی ناسیونالیسم عرب در نظر ناسیونالیسم فراگیرش نهفته است که در آن همه نظریات دیگر گنجانده شده اند، قادر است به همه آنها تجسم بخشد زیرا هم کلی است و هم مبهم و در خصلت، بیشتر رمانتیک است تا واقع گرا. (خدوری، ۱۳۶۹، ۲۱۴) در این دیدگاه ناسیونالیسم عرب همواره در روند تکامل است، هرگز به سکون کشیده نخواهد شد و هرگز از میان نخواهد رفت، به این دلیل که این مفهوم ناسیونالیسم از مفهوم اروپایی آن متفاوت است زیرا بر پایه آیین اراده ملت به زندگی قرار دارد، نه بر پایه شرایط اقتصادی. اراده ملت عرب به زندگی از مرحله فعلی تکامل عرب برخاسته، محصول روند تاریخی است که طی نسل ها در ترقی بوده است، هیچکس نمی تواند به دلخواه یا بنا بر اقدامی ارادی این روند را معکوس کند. در تحلیل نهایی ناسیونالیسم عرب «میراث از پیش تعیین شده ای است که شخصیت فرد عرب را آفرید و او در آفرینش آن حق انتخاب نداشت.» وظیفه حزب بعث در مورد ناسیونالیسم عرب بیان روح عرب از طریق رهیافت عملی است اما هدف نهایی، تحقق آرمان عرب است. (خدوری، ۱۳۶۹، ۲۱۲)

ناسیونالیست های عرب معتقد بودند که ایدئولوژی شان بر این پایه قرار دارد که هر ملتی خصلت ملی یگانه خاص خود را دارد. آنان مدعی بودند که هدف نهایی هر جنبش ملی، متحد کردن مردمی است که خصلت ملی مشترکی دارند و تشکیل دادن دولتی است در داخل میهن عربی. هر واحد ملی (دولت ملی) باید اساساً از یک ملت مرکب باشد و هر ملتی باید از شهروندان برخوردار از آزادی، برابری موقعیت اجتماعی، امنیت و موفقیت ترکیب یابد. مردم باید شکل حکومت، تجسم اراده ملی خود را معین کنند. (خدوری، ۱۶۵، ۱۳۶۹) در حقیقت به جهت همین ناسیونالیسم افراطی عربی و تصور کردن نقش رهبری جهان عرب برای خود

است که عراق در جریان تصرف جزایر سه گانه توسط ایران به صورت فعال در صدد تشکیل جبهه ضد ایران و به زعم خود دفاع از سرزمین اعراب بر می آید و در نقش رهبر اعراب ظاهر می گردد. هم چنین بر پایه همین روحیه ناسیونالیستی از اساس به اقوام غیر عرب مقیم عراق، نظر مساعدی نداشت. (قناد، ۶۲، ۱۳۸۴)

صدام به پیروی از اصول حزب بعث، مردم عرب را «ملت عرب» نامید، و برای آنان رسالت ابدی برای رستگاری ابنای بشر قائل بود. او اظهار داشت «ما بدون تأمل می توانیم بگوییم که ملت [عرب] دارای رسالت است ... هیچ ملتی [در جهان] نیست که به اندازه ملت عرب به بشریت [موهبت هایی] ارزانی داشته باشد، هیچ ملت دیگری وجود ندارد که [به اندازه ملت عرب] ... تمام فکر آن متوجه اصول انسانی باشد.» (Matter, 1981, 285) در این راستا عفلق در سخنرانی خود در دانشگاه دمشق که زیر عنوان «ذکر الرسول العربی (۱)»

ایراد نمود اظهار داشت «دین اسلام در اساس خود یک جنبش عربی بود که توجه اساسی آن احیای عربیسم و واقعیت دادن به آن بود.» (Devlin, 1976, 24) و اضافه کرد «فضیلت های آشکار و نهانی که پیامبر اسلام [ص] تحسین نمود و معایبی را که مورد انتقاد قرار داد، دقیقاً فضیلت ها و معایب عرب بود.» (Devlin, 1976, 24) بدین ترتیب عفلق میراث فرهنگی اسلام را ارزش های فرهنگی عرب معرفی می کند، و معتقد است ناسیونالیسم عرب چنان وسیع و گسترده است که اسلام را نیز در بر می گیرد. عفلق عقیده آن دسته از تئوریسین ها را که اسلام را ایدئولوژی چاره جویانه می دانند رد می کند و می گوید: «در شرایط کنونی، اسلام به این نیاز اعراب اعتراف دارد که همه کوشش ها باید در جهت نیرومندی و بهبود وضع اعراب صرف شود. اگر اسلام چیزی غیر از این باشد، اسلام راستین نیست. بنابراین ناسیونالیسم احیا شده عرب می تواند جای اسلام را بگیرد و راه را بار دیگر برای اتحاد، قدرت و پیشرفت اعراب باز کند!» (امیر عبدالهیان، ۱۳۸۶، ۹۷)

۲. آزادی

عفلق درباره آزادی عقیده داشت «منظور از آزادی، رسیدن به اهداف آن، یعنی آزادی ملت‌ها از قید استعمار است و تنها پس از وصول به آن، آزادی‌های فردی ممکن خواهد شد.» (غفاریان، ۱۳۸۴، ۷۱) بدین ترتیب آزادی در نظر متفکران بعثیسم به معنی آزادی از سلطه خارجی بود و نه آزادی از فرمانروایی استبدادی. متفکران بعثیسم در تأکید بر آزادی از سلطه خارجی اعتقاد داشتند که فرد پیش از آزادی کشور از بردگی خارجی نمی‌تواند هیچ‌گونه آزادی واقعی به دست آورد. (خدوری، ۱۳۶۹، ۵۳) بعثیسم، آزادی و رهایی مردم عرب از تعلقات جمعیتی، مذهبی و نژادی و نیز دولت - ملت عربی را وعده می‌داد. عفلق به این آرمان‌ها و در قالب شعار «وحدت، آزادی و سوسیالیسم» پایبند بود و آزادی به منزله امری شخصی و ملی در نظر گرفته می‌شد. (ادواردز، ۱۳۹۲، ۸۰)

فراخوانی بعث برای تشکیل اتحادیه سراسری عرب با مبارزه آن در راه آزادی پیوند تنگاتنگ دارد. این فراخوانی به وحدت، چیزی بیش از خواستن اتحاد سیاسی است، خواهان ایجاد یک دولت عرب بر پایه ناسیونالیسم عرب و جویای دستیابی به آزادی، دموکراسی و سوسیالیسم است. وحدت عرب چارچوب ملت عرب برای عملی کردن اراده آزاد و از سرگیری پیشرفت را معین می‌کند. در این تفکر، آزادی خواه فردی یا ملی، بدون دستیابی به وحدت عرب نمی‌تواند در برابر خواست‌های خارجی ایستادگی کند. اما همه با هم برای استقامت در برابر چنین فشارهایی به قدر کافی قوی هستند و مقاومت خواهند کرد. (خدوری، ۱۳۶۹، ۱۷۱) اما صدام حسین که بعدها خود را به دبیر کلی حزب بعث عراق رسانید، با استفاده از همین نظر عفلق درباره آزادی، اظهار داشت که به جای «دیمقراطیه (۱)» باید انضباط حزبی را برقرار کنیم و بر همین اساس، برای رسیدن به انضباط حزبی، همه آزادی‌های انسانی را در درون حزب و سپس داخل عراق محو و نابود کرد. (غفاریان، ۱۳۸۴، ۷۲ و ۷۱)

۳. سوسیالیسم

سوسیالیسم بعثی می‌کوشد اختلافات میان طبقات را کاهش دهد و به جامعه بی طبقه نهایی دست یابد. در این سوسیالیسم، طبقات به رغم قبول به مثابه یک واقعیت اجتماعی، لزوماً آن طور که نظریه های مارکسیستی معتقدند، در حالت مبارزه میان خود نیستند. از آنجا که طبقات حاصل عوامل اجتماعی - اقتصادی هستند، سوسیالیسم عرب می‌کوشد تضادهای اجتماعی را نه دقیقاً با کاهش اختلاف درآمدها بلکه از راه برداشتن امتیاز یا دیگر تفاوت های اجتماعی، آشتی دهد. تفاوت های اجتماعی را می‌توان با حذف استثمار و گستراندن خدمات اجتماعی و فرصت های فرهنگی برای همگان کاهش داد. (خدوری، ۱۳۶۹، ۱۸۱ و ۱۸۰) سوسیالیسم با مطرح کردن نظم سیاسی و اجتماعی از طریق ریشه کن کردن تفاوت های طبقاتی، عامل تسهیل کننده ایدئولوژیکی آزادی و وحدت عرب بود. (ادواردز، ۱۳۹۲، ۸۰) سوسیالیسم بعثی بر پایه مفهوم عدالت و همکاری میان افراد قرار دارد نه بر پایه مبارزه طبقاتی یا جنگ آوری طبقاتی. جنگ، اگر به راه انداخته شود، باید علیه فقر، بیماری، نادانی و دارندگان منافع باشد. این سوسیالیسم، در این معنی که نظامی است مناسب برای جامعه عرب، راهی است به سوی تحقق هدف های ملی.

سوسیالیسم، با رهانیدن فرد از زنجیر های محرومیت، با جلوگیری از استثمار و با تأمین حداقل سطح زندگی، مانع های موجود بر سر راه رشد استعداد های فردی، تحقق خواست ها و احساس رسالت ملت عرب را از میان بر می‌دارد. این نوع سوسیالیسم باید توسط دولت که نمایانگر اراده مردم است (اراده عمومی که باید در برگیرنده اراده فقیران، کارگران، دهقانان، روشنفکران و همه عناصر روشنفکر جامعه باشد) مورد پشتیبانی قرار گیرد. دستیابی به سوسیالیسم می‌تواند از راه گنجاندن آن در برنامه مورد پشتیبانی سازمان های عمومی، مانند سندیکاها، سازمان های اجتماعی، احزاب سیاسی و انجمن های حرفه ای، بیشتر تأمین شود. آشکار است که این نوع سوسیالیسم از سوسیالیسم اروپایی و کمونیسم متفاوت است زیرا به مثابه نتیجه نهایی مبارزه

طبقاتی در نظر نیامده، بلکه حاصل همکاری میان طبقات است، جنبشی درونی است، به هیچ راه با جنبش انترناسیونالیستی پیوند ندارد و آزادی فردی و مالکیت خصوصی را رد نمی کند. به طور خلاصه نوع خاصی از سوسیالیسم است که خواست های جامعه عرب را برآورده می کند. (خدوری، ۱۷۰، ۱۳۶۹)

بعث معتقد است که فساد عمیق رایج، سیمای اصلی جامعه کنونی عرب است. علت های این ضعف به عوامل خارجی یا زمان داخلی محدود نیست، بلکه به ضعف عرب ها نیز مربوط است. فساد به درون افراد راه یافته، بر اخلاق اجتماعی او، تعلیم و تربیتش، تفکرش، نظریات و نیز ایستارهایش نسبت به جامعه اثر نهاده است. راه حل این مسئله مستلزم تغییری انقلابی (استحالة کامل) در روحیه، نگرش بر زندگی و ارزش های اجتماعی یکایک عرب ها و در سازمان های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه عرب است. بعث می کوشد پس از تغییر جهان بینی متداول از راه های انقلابی، جامعه دموکراتیک و سوسیالیستی عرب را به وجود آورد. وقتی این جامعه به وجود آید، حکومت آزاد آن نمایانگر اراده مردم خواهد بود. (خدوری، ۱۷۱، ۱۳۶۹ و ۱۷۰)

دین و حزب بعث

ایدئولوژی بعث بر اساس جدایی دین از سیاست استوار است. سعدون حمادی وزیر امور خارجه وقت عراق در سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۲۳ مهر ۱۳۵۹ می گوید: «ایدئولوژی ما بر اساس جدایی دین از سیاست است و ما نمی توانیم امور سیاسی را با امور مذهبی یکی بکنیم.» (امیر عبدالهیان، ۹۸، ۱۳۸۶) به عقیده عفلق پیامبر اسلام یک فرد نمونه عرب است که با تلاش های خود اعراب پراکنده را زیر لوای اسلام متحد کرد و شرایطی به وجود آورد که اعراب به کمک آنها توانستند بزرگترین قدرت روز جهان شوند. او از دین اسلام به عنوان یک پدیده دقیقاً ملی که معرف عظمت و اصالت «ناسیونالیسم عرب» است یاد کرد و تأکید نمود در شرایط امروز «اسلام باید

خود را با عربیسم تطبیق دهد... چون رستاخیز عرب فقط آن جنبه های عربیسم را که با مقتضیات دنیای جدید سازگار است شامل می شود و سایر جنبه ها را با تغییرات لازم قبول می کند. به همین جهت، اسلام باید به نحوی تغییر یابد که بتواند خود را با مقتضیات عصر جدید تطبیق دهد.» او معتقد بود که «ناسیونالیسم عرب» امروز تنها نیروی محرک مردم عرب است و اسلام نمی تواند جای آن را بگیرد و اظهار داشت «امروز اعراب نمی خواهند که ناسیونالیسم آنان مذهبی شود، زیرا مذهب واجد جنبه دیگری است؛ عاملی است که افراد ملت را به هم پیوند نمی دهد بلکه برعکس بین یک ملت واحد جدایی می افکند، گرچه بین مذهب ها اختلاف اساسی وجود ندارد.» (Gordon, ۱۹۶۹, ۴۵۰) بدین ترتیب پایه گذاران حزب بعث نقش اسلام را به عنوان بخشی از فرهنگ عرب نفی می کردند. آنها ریشه فرهنگ اقوام عرب را نه به دین اسلام، بلکه به تمدن های باستانی بین النهرین و دوران های سومر و آشور و بابل نسبت می دادند. (علایی، ۱۰۲، ۱۳۹۵)

فصل چهارم: ویژگی های شخصیتی صدام و وقوع جنگ تحمیلی

اشاره

در این فصل بر تأثیر ویژگی های شخصیتی صدام بر وقوع جنگ تحمیلی تمرکز داریم. از آنجا که صدام به جهت دستیابی به اهدافی، جنگ با ایران را آغاز نمود، لذا در تکمیل مباحث قبلی، اهداف نظامی وی که طبعاً برخاسته از ویژگی های شخصیتی اش می باشند را مورد بررسی قرار دادیم. صدام در حمله به ایران اهداف متعدد اما موازی با یکدیگری را دنبال می کرده است، انتخاب اهداف صدام و چرایی و چگونگی علل انتخاب آنها در پژوهش های فراوان صورت گرفته، متفاوت است. در این کتاب با توجه به رویکرد روانشناسانه به این موضوع، در خصوص چگونگی انتخاب اهداف جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، آنچه برای ما حائز اهمیت است، توجه به چگونگی ارضاء تمایلات روانی صدام از انتخاب این اهداف بوده است. بدیهی است روحیات شخصی صدام، تمایلات سلطه طلبانه و جاه طلبی های بی حد و مرز وی که در بخشی از آرمان های حزب بعث نیز متجلی بود، در جهت بخشی به انتخاب این اهداف بی تأثیر نبوده است. حزب بعث از ابتدای موجودیت خود بر تشکیل میهن عربی برای وحدت کلیه اعراب تأکید داشت، از این رو توسعه طلبی ارضی برای کشور هم مانند عراق که از حوزه مانور محدودی نسبت به سایر کشورهای منطقه برخوردار بود نه تنها امری غیر منطقی تلقی نمی شد بلکه در دیدگاه رهبران عراق از جمله صدام حسین، موضوعی بدیهی و مسلم به نظر می رسید. صدام خواهان سهم بیشتری از سواحل خلیج فارس برای سرزمین تحت فرمانروایی خود بود و این موضوع با توجه به توانمندی های آن دوره عراق و ضعف سیاسی ایران در دوره پس از انقلاب، فرصتی ارزشمند در اختیار صدام قرار می داد تا هم تمایلات خود را محقق کند و هم موقعیت سرزمینی عراق را ارتقاء بخشد. در پایان اگر صدام موفق می شد و با پیروزی این جنگ را

به پایان می‌رساند، سبب می‌شد، عراق قدرت برتر منطقه شناخته شود، قدرتی که از توانمندی‌های نظامی، اقتصادی، بازرگانی و دیپلماتیک منحصر به فردی برخوردار بود. در راستای اهداف شخصی صدام نیز لازم به توضیح است که برتری عراق در منطقه قدر مسلم برتری رهبری صدام حسین را نیز به اثبات می‌رساند. نکته‌ای که صدام به دلیل تأثیرات گذشته حقارت آمیز خود نمی‌توانست از آن چشم‌پوشی کند. اثبات برتری وجودی صدام مهمترین هدفی بود که صدام از این جنگ دنبال می‌کرد و این مهم در هدف رهبری جهان عرب گنجانده شده بود. در این فصل از کتاب نحوه دست‌بندی و چینش اهداف صدام بر اساس نظریه آدلر قرار گرفته است و سعی کردیم با اثبات نظریه آدلر دلایل انتخاب اهداف صدام را بر شماریم. از آن جهت که قصد داشتیم تداعی موضوعی بیشتری ایجاد کنیم، لذا سبک زندگی که در نظریه آدلر به عنوان چهارمین مؤلفه ذکر شده بود را در حکم سومین ویژگی آدلر و پس از اصل اثر ترتیب تولد بیان کردیم تا بدین ترتیب مخاطب با تأثیرات تولد صدام و شیوه زندگی وی در بزرگسالی بهتر آشنا شود.

حقارت شخصی و سیاسی صدام

اشاره

در دیدگاه کلی آدلر، انسان بودن یعنی خود را حقیر احساس کردن. (آدلر، ۱۳۷۰، ۹). آدلر اعتقاد داشت انسان از دیدگاه طبیعت خود را موجودی پست و زبون می‌بیند. این احساس حقارت و ناامنی همواره در باطن انسان وجود دارد. (آدلر، ۱۳۷۹، ۲۷) در این دیدگاه احساس حقارت مفهومی است عام که همه کودکان نسبت به بزرگسالان دور و بر خود دارند، چون همه آنها با این اعتقاد زندگی‌شان را شروع می‌کنند که در مقایسه با افراد بزرگسال اطراف خود ضعیف، فاقد قدرت و وابسته به آنها هستند. همین حس حقارت ارثی که بعضاً ناشی از نقص جسمی یا روانی است عامل پیشروی به جلو، حرکت، ترقی و تلاش است. (ناصحی و رئیسی، ۱۳۸۶، ۵۶) طبیعتاً اگر احساس حقارت ذاتی آدمی با حقارتی ملموس در زندگی فیزیکی درآمیزد، رنج و اندوه فرد دوچندان خواهد شد. از این رو اهمیت شناخت روان آدمی در روانشناسی

تا بدان حد است که شخصیت شناسی افراد تعیین کننده و شناخت باورها، ایستارها و حساسیت های آنها در واقع به عنوان جعبه سیاه رفتار سیاسی یک کشور رمز گشایی می شود. مثلاً در کشوری مانند عراق دورهٔ صدام حسین، «عراق - صدام» است؛ یعنی فهم رفتار سیاسی عراق در قبال مسئله ای خاص منوط به فهم رفتار و شخصیت صدام است. (کلگی و ویتکف، ۱۳۸۲، ۷۵۷ و ۷۵۶)

جان کلام اینکه فهم چیستی و چگونگی نگرش، شخصیت و رفتار سیاسی افراد، مساوی با فهم رفتار سیاسی یک کشور در سیاست های داخلی و خارجی به ویژه در کشورهای در حال توسعه است. چرا که در این قبیل کشورها به دلیل نهادینه نشدن کامل امور، آگاهی از نقش افراد و خصوصیات آنان بسیار مهم است. (برزگر، ۲، ۱۳۹۲) صدام در دو دوره از زندگی اش حقارت را تجربه کرد. نخست در دوران کودکی اش، زمانی که مادرش صَبَّحَه طلفاح قبل از ازدواج او را حامله شد و کوشید با انجام کارهای سنگین بدنی جنینش را سقط کند؛ نتیجه آن که صدام پس از تولد، شاهد بود که روستا از تولد نامشروعش آگاه است و او را طرد می کند. (یحیی و وندل، ۱۰۳، ۱۳۸۳) به همین دلیل بود که صدام از کودکی نوعی حس حقارت درونی و اجتماعی را با خود داشت. وی در کودکی تجربهٔ دردناک انزوای اجتماعی و تنهایی را لمس نمود و حس حقارت را درک کرد. از این رو صدام بیش از دیگر همسالان خود این حس را تجربه نمود. دورهٔ دوم زمانی بود که صدام در سمت سیاسی خود (معاون رئیس جمهوری عراق) مجبور به انعقاد قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر با ایران شد و با توجه به گذشتهٔ خود، امضای این قرارداد را علاوه بر حقارتی سیاسی به عنوان یک حقارت شخصی نیز ارزیابی کرد. در اینجا لازم است بر واقعیاتی تاریخی که صدام بعدها از آن تحت عنوان شکست سیاسی، اجبار عراق و حق مسلم اعراب یاد کرد، تأکید کنیم.

نکته اول: پس از جنگ جهانی دوم و تشکیل کشور عراق، دولت آن به عنوان میراث دار دولت عثمانی همواره معتقد بود که حاکمیت انحصاری شط العرب بر عهدهٔ عراق است، این مسئله در حالی مورد تأکید همهٔ رؤسای جمهور عراق

قرار داشت که حاکمیت بر شط العرب هیچ گاه در محدوده مشترک با مرز ایران در انحصار مطلق دولت عثمانی نبود و هر دو کشور در محدوده مشترک مرزی شط العرب اعمال حاکمیت می کردند. پافشاری عراق بر خواسته تحمیلی خود (اعمال حاکمیت مطلق عراق بر شط العرب) موجب گردید تا نوری سعید شکایتی را در شورای جامعه ملل علیه ایران مطرح کند. رسیدگی به مسئله از سوی توفیق رشدی آراس نماینده ترکیه و رئیس شورای جامعه ملل صورت پذیرفت و او با توجه به عدم توشیح قرارداد ۱۹۱۳ میان دولت ایران و عثمانی که عراق با استناد به آن خواهان اجرای مفاد آن بود؛ حل مسئله را منوط به مذاکره مجدد بین ایران و عراق دانست و بدین ترتیب، نوری سعید وزیر امور خارجه وقت عراق به مذاکره با ایران پرداخت. در این دور از مذاکرات که سرهنگ وارد به نمایندگی از انگلستان نیز حضور داشت، شرایط ویژه ای بر اروپا حاکم بود. تشنجات حاکم بر فضای عمومی اروپا، احتمال بروز جنگ جهانی دوم را بیش از پیش تقویت کرده بود و بدین ترتیب نیاز مبرم انگلستان به نفت ایران و تردد بی قید و شرط در شط العرب از ملزومات جنگ احتمالی محسوب می شد؛ ضمن آن که این واقعیت انکار ناپذیر، که حمایت انگلستان از عراق در اجرای مفاد یادداشت توضیحی، پرتکل ۱۹۱۳ و پروتکل ۱۹۱۴ می توانست مشکلاتی را برای پهلو گیری نفتکش های انگلیسی در بندر آبادان به وجود آورد موجب گردید تا نوری سعید موافقت خود را در خصوص پذیرش خط تالوگ به عنوان خط مرزی در محدوده آبادان به طول تقریبی چهار مایل اعلام کند و در بقیه شط العرب، خط مرزی در خط آب کم عمق، یعنی در ساحل ایران باشد.

هرچند پذیرش عرف بین المللی مرزهای آبی از سوی نوری سعید به معنای واگذاری بخش کوچکی از حق طبیعی و بین المللی ایران در شط العرب بود، اما موافقت وزیر امور خارجه وقت عراق (نوری سعید) با آن به منزله عقب گردی تاریخی برای عراق از ادعای تاریخی اش در مورد شط العرب محسوب می شد؛ که از آن پس در سخنرانی های رؤسای جمهور عراق با عنوان پیشکش عراق به

ایران مطرح گردید، البته با این پیش فرض که عراق هر زمان اراده کند، اقدام به باز پس گیری آن خواهد نمود. اما آنچه در این بین برای ما اهمیت دارد این است که علی رغم حضور طولانی نوری سعید در قدرت، پذیرش خط تالوگ در محدوده آبادان هیچ گاه از سوی وی به منزله یک شکست سیاسی و شخصی همان طور که برای صدام مطرح بود، بیان نشد. نکته ای که در مورد نوری سعید جالب است بدانید این است که نوری سعید از سال ۱۹۲۰ که کشور عراق به وجود آمد تا ۱۹۵۸ که سرتیپ عبدالکریم قاسم کودتا کرد. در مدت ۳۸ سال صرف نظر از دفعه های زیادی که وزیر گردید (مانند وزیر امور خارجه عراق در ۱۹۳۵ که به شورای جامعه ملل از ایران شکایت کرد) ۱۴ بار نخست وزیر عراق شد و از ۳۸ سال حضور در عرصه سیاسی عراق، جمعاً ۱۱ سال و هفت ماه نخست وزیر عراق بوده است. (شورای نویسندگان، بی تا، ۶۵)

بدیهی است حضور طولانی نوری سعید در قدرت نشان می دهد که وی علی رغم آن که بارها نخست وزیری را در عراق تجربه کرده است و در واگذاری بخشی از خواسته غیر قانونی عراق به ایران دخیل بوده است، اما هرگز از این اقدام ابراز شکست و پشیمانی نکرد و موضوع را به عنوان یکی از واقعیت های موجود، در شرایط منحصر به فرد حاکم بر فضای مذاکره با ایران پذیرفت. مضاف بر این، علی رغم نفوذ نرم و خزنده افکار و منویات حزب بعث در سال ۱۹۵۲ (سال های پایانی نخست وزیری نوری سعید)، وی در این حزب عضویت نداشت و از آرمان های این حزب پیروی نمی کرد و بر خلاف صدام، خود را ملزم به اجرای تفکرات بعثیسم نمی دانست.

نکته دوم: در این نکته هر چند به هیچ روی قصد مقایسه نداریم؛ چرا که نه متغیر های مستقل مورد بحث (نوری سعید و صدام) در شرایطی مشابه یکدیگر، اقدام به امضای قراردادهای مذکور کردند و نه متغیر های وابسته موضوعات مشابهی را در بر می گیرند، اما صرفاً برای آگاهی از آنچه صدام به عنوان یک شکست سیاسی در حوزه فردی - سیاسی خود مطرح می کند این موضوع را بیان می کنیم.

در سال ۱۹۷۵ میان ایران و عراق (شاه و صدام حسین) که در آن زمان نایب رئیس شورای فرماندهی انقلاب بود قراردادی موسوم به قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر به امضا می‌رسد. در مفاد قرارداد ۱۹۷۵ دو نکته برای ما حائز اهمیت است، نخست آن که در بند اول این قرارداد، اختلافات مرزهای زمینی دو کشور به نفع عراق فیصله می‌یابد و ایران علی‌رغم برخورداری از حقوق قانونی و مشروع خود بر این قطعه از خاک سرزمینی خود، می‌پذیرد که زمین پس آنچه در پروتکل استانبول ۱۹۱۳ و صورت جلسه‌های حدود مرزی ۱۹۱۴ امضا گردیده را به مرحله اجرا بگذارد و در مورد اراضی نفت خیز خانقین ادعایی نداشته باشد.

در بند دوم اعلامیه ۱۹۷۵ الجزایر، اعمال حاکمیت مشترک هر دو کشور ایران و عراق بر شط العرب مورد موافقت دو طرف قرار می‌گیرد و بدین ترتیب، صدام از ادعای غیر قانونی عراق مبنی بر حاکمیت انحصاری بر شط العرب چشم‌پوشی می‌کند. آن چه صدام بعدها به عنوان شکست سیاسی - شخصی خود در پرونده رهبری اش بر عراق بیان می‌کند؛ در واقع قبول یک عرف بین‌المللی و هم‌چنین تأیید کنوانسیون بارسلن در ۲۰ آوریل ۱۹۲۲ است. بر اساس این کنوانسیون، رودهای مرزی زیر حاکمیت مشترک دو کشور کناره‌قرار دارد. (پارسادوست، ۱۶۵، ۱۳۸۵)

بدین ترتیب امضای قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر بین عراق و ایران و پذیرش قاعده بین‌المللی خط تالوگ در مورد شط العرب در فضای حاکم بر ذهنیات صدام، هم بر وجهه سیاسی اش لطمه وارد آورد و هم در شخصیت فردی اش و انتظاراتی که وی از خودش و ایده آل‌هایش داشت، خدشه وارد ساخت. بدین روی در ظرفیت فکری صدام، این قرارداد به منزله یک نقطه تاریک و شکست در آرمان‌هایش تلقی گردید. نخست در حوزه شخصیت سیاسی - تاریخی وی که تا آن زمان هیچ یک از زمامداران عراق به امضای چنین توافقی تن در نداده بودند؛ در حالی که به هر حال نوری سعید در برهه‌ای از تاریخ در مورد بخشی از این خواسته کوتاه آمده بود و آن را به ایران واگذاشته بود. دوم در حوزه شخصیت فردی صدام، که امضای این قرار داد را به نوعی عقب‌نشینی از آرمان‌های سیاسی اش برای حزب بعث و

رهبری عراق ارزیابی می کرد. درست به همین دلیل است که صدام به طور مکرر در سخنرانی های خود چه پیش از آغاز جنگ تحمیلی و چه در حین جنگ این مسئله را با صراحت بیان می کند و امضای این قرارداد را به منزله اجباری تحمیلی از سوی شاه ایران تا تحقق شرایط لازم جهت دستیابی به اهداف والای بعثیسم بیان می کند، در عین حال این که خود را به دلیل امضای این قرارداد مستحق ملامت می داند. آنچه در این بین مسئله را پیچیده تر می سازد، این است که صدام از دوره جوانی و عضویت در حزب بعث به نوعی خود را وابسته به این حزب می داند و تحت تأثیر آموزه های بعثیسم قرار می گیرد. گرایشات عمل گرایانه و تلاش در جهت تحقق رؤیای رهبری جهان عرب توسط حزب و اعضای آن در زمره اساسی ترین آرمان های بعثیسم قرار دارد و این نکته ای است که در کالبد شکافی شخصیتی صدام نباید نادیده انگاشته شود. از این رو، تعلق خاطر صدام به بعثیسم موجب گردید تا وی بیش از پیش از امضای قرارداد ۱۹۷۵ احساس ناکامی نماید؛ در حقیقت اگر صدام شخصیتی همانند نوری سعید داشت و خود را مدافع اعراب منطقه نمی دانست و سودای رهبری بر جهان عرب را در سر نداشت، شاید هرگز این تصور را به خود راه نمی داد که نامش را در زمره سرشکسته ترین رهبران تاریخ عراق بدانند. با بررسی بیشتر، پیرامون زندگی صدام در می یابیم که وی از شکست (در هر مقوله ای) نیز بیزار است و به هیچ روی آن را نمی پذیرد. شاهد این مدعا نحوه برخورد صدام در پذیرش قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران است. علی رغم این که در این جنگ هشت ساله، صدام به اهداف از پیش تعیین شده خود دست نمی یابد اما این شکست را نمی پذیرد و همان طور که دست به انکار شکست خود می زند ملت عراق را نیز در این انکار شریک می کند و با پریایی جشن و شادمانی در عراق، شکست ایران را به ملت خود تبریک می گوید! لطیف یحیی (۱)

در کتابی تحت عنوان من پسر صدام بودم اینگونه

۱- ۱. لطیف یحیی یکی از بدل های عدی صدام حسین، پسر صدام بود که کتاب من پسر صدام را در زمان حیات رژیم بعثی عراق به نگارش در آورده است. او از سال ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۱ به عنوان بدل و فدایی عدی در عراق زندگی می کرد.

می نویسد: «در نیمه شب ۸ آگوست پایان جنگ رسماً اعلام شد. تمام بغداد را نورانی کرده و میلیون ها نفر در خیابان ها جمع شده بودند. مردم یکدیگر را در آغوش می کشیدند و می بوسیدند و شادمانی می کردند. پرتره سازان و متخصصین تبلیغات صدام، در طول جنگ کاری کردند که افسانه پیروزی فرمانده کل قوا به چنان نقطه ای از تبلیغات برسد که برای هر کسی، صدام شخصیت جنگ شود؛ با پایان جنگ یک بار دیگر متخصصین رسانه ای، رئیس جمهور را به عنوان یک نخبه نظامی معرفی می کردند. تصاویری را به در و دیوار چسباندند که صدام را یک نابغه نظامی نشان می داد. در واقع جنگ در بن بست پایان یافت. نیروهای نظامی مان به همان مواضع سال ۱۹۸۰ بازگشتند. در حالی که جنگ برای این بود، تا صدام کنترل اروند رود را به دست بگیرد و چنان در خود بزرگ بینی فرو رفته بود که می خواست ثابت کند بزرگ ترین رهبر در سراسر جهان است. با این همه وقتی در اخبار، ستایش از لشکر باشکوه و قدرتمند عراق آغاز شد، همه ما حقیقت را می دانستیم. (یحیی و وندل، ۱۷۰، ۱۳۸۴-۱۶۷) چندی بعد صدام تحقق آرمان هایش را در حمله به کویت ارزیابی می کند. طرحی که نه تنها عراق را به ورطه شکستی دیگر می کشاند، بلکه جامعه جهانی را بر علیه این کشور تهييج می کند و کلیه امکانات اقتصادی و نظامی و اجتماعی عراق را به تباهی می کشاند. به هیچ روی قصد نداریم صدام را فردی دیوانه خطاب نمایم، بلکه این واقعیت مد نظر است که جاه طلبی های بی حد و مرز این رئیس جمهور که ناشی از ضربه های جبران ناشده دوران زندگی اش بود، موجب گردید تا وی واقعیت های سیاسی منطقه و اهداف مورد نظر خود را نادیده بگیرد و دچار خطاهای تصمیم گیری در سیاست شود.

حقارت قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر

بدین ترتیب یکی از اهداف صدام برای حمله به ایران، جبران تحقیری بود که شخصاً در امضای قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر متحمل شده بود. در سال ۱۹۷۵ به دنبال مشکلات داخلی که در جنگ با کردها برای دولت عراق به وجود آمده بود و حمایت شاه

ایران از کردهای عراق، صدام حسین معاون رئیس جمهور عراق، قرارداد مزبور را امضا کرد. او پس از امضای قرارداد بارها این اقدام را یک پیروزی برای خودش و حکومت عراق برمی شمرد و امضای این قرارداد را اقدامی ضروری در راستای تحکیم حکومت عراق قلمداد می کرد. (زمزمی، ۱۲، ۱۳۶۴) طبق این قرارداد صدام مقابل مهمترین خواست دولت ایران که حاکمیت بر ساحل شرقی اروند رود بود، تسلیم شد. امضای این قرارداد از نظر بسیاری از مردم و دولتمردان عراق گناهی نابخشودنی بود. پیش از این هیچ یک از زمامداران حاضر نشده بودند به چنین توافقی تن در دهند. فقط در قرارداد ۱۳۱۶ هجری شمسی (۱۹۳۷) میلادی و آن هم در مقابل محدوده بندر آبادان موافقت شده بود که خط تالوگ، خط مرزی در آب های اروند رود شناخته شود و بقیه رودخانه به استثنای قسمت کوچکی در مقابل بندر خرمشهر زیر نظارت مستقیم دولت عراق قرار بگیرد. صدام حسین تنها زمامدار عراقی بود که پس از تهدیدات جدی ایران به ناچار تسلیم شد و خط تالوگ را به عنوان خط مرزی در سراسر اروند رود پذیرفت. (اردستانی، ۷۵، ۱۳۸۸) در مورد شط العرب توضیح داده می شود که رودهای دجله و فرات در محلی به نام قرنه در میان رودان (بین النهرین) از متصرفات عثمانی به یکدیگر ملحق و از آن ناحیه شط العرب نامیده می شود. آن شط از قرنه تا محلی که نهر خین به آن می پیوندد در خاک عراق جاری است. از آن پس، شط العرب مرز مشترک دو کشور را تا خلیج فارس تشکیل می دهد. (Iran's Foreign Ministry, ۱۹۶۹, ۱۰) درباره طول شط العرب به عنوان مرز مشترک دو کشور اختلاف است. به نوشته یکی از عراقی های ایرانی تبار در پایان نامه کارشناسی در رشته تاریخ از دانشگاه تربیت معلم طول شط العرب در حدود ۱۱۰ کیلومتر است که ۸۱ کیلومتر آن مرز مشترک دو کشور ایران و عراق را تشکیل می دهد. (لباف، ۲۱، ۱۳۵۵)

آنچه مسلم است اروندرود میان ایران و عراق مشترک است و طبق قوانین

بین المللی، هر دو کشور حقوق یکسانی در استفاده از آن دارند. با توجه به این که نحوه تعیین خط مرز برای رودخانه های مرزی یا به روش خط فرض مقسم المیاه (خط فرض منصف وسط رودخانه) است، یا به روش تالوگ (به معنای خط القعر قابل کشتیرانی در حالت جزر کامل)، رودخانه اروندرود طبق مشخصاتی که دارد باید به روش تالوگ تعیین مرز می شد اما عراق مدعی مالکیت کامل بر همه رودخانه بود و مرز را ساحل ایران و نه در امتداد خط تالوگ می دانست، که این ادعا فاقد مبنای حقوق بین الملل بود. در واقع با این فرض، اروندرود جزو آب های داخلی عراق به شمار می آمد و حق استفاده ایران برای کشتی رانی، ماهیگیری و برداشت آب از این رودخانه باید با اجازه و تصویب عراق و پرداخت عوارض انجام می شد. (بویه، ۴۰، ۱۳۹۰) در حالی که این رودخانه در هر دو کشور بوده و مقررات و قوانین بین المللی حقوقی رودخانه های مرزی بر آن حاکم است. بنابراین خط القعر رودخانه (که به خط تالوگ معروف است) خط مرزی دو کشور می باشد و نیمی از رودخانه به هر یک از دو کشور تعلق دارد، هم چنین کشتی های دو طرف بدون نیاز به مجوز از کشور دیگر می توانند با پرچم خود در این رودخانه تردد کنند. (علایی، ۱۴، ۱۳۹۱)

بدین سان عراق فقط یک قاعده بین المللی در مورد آبهای مرزی را که خط تالوگ بود، پذیرفته بود و همین امر برای او مایه سرشکستگی بود. (پارسا دوست، ۵۳۴، ۱۳۸۵) صدام در ابتدا برای رفع هر گونه شائبه اجبار در امضای این قرارداد در نطقی پس از انعقاد قرارداد ۱۹۷۵ تأکید کرد «با توجه به اوضاع و احوال آن زمان، این تصمیم، عراق را از مخاطرات جدی که وحدت، امنیت و امیدهای آینده آن را تهدید می کرد، نجات داد. این تصمیم به ملت ما فرصت داد تا انقلاب خود را به مورد اجرا بگذارد و به سطح بالاتر قدرت، پیشرفت و ترقی برسد. عاملی که افتخارات و حق حاکمیت عراق را محفوظ نگه داشت و عراق نیرومند و قوی را در اختیار ملت عرب و رسالت افتخار آمیز آن قرار داد.» (اردستانی، ۷۶، ۱۳۸۸) اما موضع گیری وی در آستانه حمله به ایران و اعلام لغو آن، خلاف موضع قبلی صدام را نشان داد، و

ثابت کرد انعقاد این قرارداد و چشم پوشی از ادعاهای تاریخی دربارهٔ حدود مرزی با ایران تا چه حد برایش دردآور بوده است. (زمزمی، ۱۲، ۱۳۶۴) در همین رابطه صدام حسین در همان حال که از درایت و شهامت خود در امضای قرارداد الجزایر یاد می کرد، افزود: «به هر حال، اتخاذ چنین تصمیمی تسلیم به واقعیت های تلخ نبود، گرچه واقعیت ها تلخ و وخیم بودند.» (اردستانی، ۷۶، ۱۳۸۸)

از این رو، وی در ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰ (سه روز قبل از آغاز جنگ) در اجلاس فوق العاده مجمع ملی عراق اعلام کرد: «از زمانی که حاکمان ایران این معاهده را از آغاز در دست گرفتند، به وسیلهٔ مداخله در امور داخلی عراق چه به صورت پشتیبانی مالی و یا تسلیحاتی از گروه های مختلف آن را نقض کرده اند، همان طور که شاه چین می کرد ... من به شما اعلام می کنم که معاهدهٔ ۶ مارس ۱۹۷۵ الجزایر از طرف ما ملغی می باشد.» (موسوی، ۷۸، ۱۳۹۱ و ۷۷)

حتی پس از حمله به ایران نیز صدام همواره احساس سرخوردگی از این قرارداد را بیان می کرد، از آن جمله در سخنرانی مفصلی که در جلسهٔ سران اسلامی طائف در عربستان سعودی که از ۲۵ تا ۲۸ ژانویهٔ ۱۹۸۱ (چهار ماه و سه روز بعد از حمله به ایران) ایراد کرد، در مورد علت موافقت خود با قرارداد الجزایر پس از ذکر تلفات و خسارت های سنگین جنگ با کردها و دشواری هایی که با آنها رو به رو گردید، اظهار داشت «اینها بودند شرایطی که به ما دیکته کردند و در واقع ما را مجبور کردند که در جستجوی راه حل سیاسی باشیم.» (Firzli, 1981, 229)

طی اظهاراتی در رابطه با همین موضوع در ۲۳ نوامبر ۱۹۸۱ (بیش از ۱۴ ماه پس از حمله به ایران) صدام در گفت و گوی خود با گروهی از نمایندگان مجلس ملی عراق در مورد قرارداد الجزایر تأکید نمود، «وقتی که ما قرارداد ۱۹۷۵ [الجزایر] را منعقد کردیم به محتوای آن، هرچند بعضی نکته های آن در مورد شط العرب زیر فشار شرایط آن روز پذیرفته شد (که شما می دانید) احترام گذاشتیم.» (Hosseini, 1981, 11) صدام در همان سخنرانی و در جای دیگر مجدداً بیان کرد «با وجودی که قرارداد الجزایر در شرایطی که برای شما توضیح

دادم به ما تحمیل شد ... [آن را] نه به خاطر آنکه معتقد بودیم صحیح است، بلکه به خاطر آن که آن را امضا کرده بودیم.» (Firzli, ۱۹۸۱, ۳۱۷) رعایت می کردیم.

از این روست که پاتریک سیل در مقاله خود در آزرور می نویسد: هدف صدام از جنگ با ایران، التیام زخمی است که بر اثر قرارداد ۱۹۷۵ بر غرور عراق وارد آمده است. (درودیان، ۱۳۹۱، ۸۹) بر این اساس بین سرخوردگی صدام از مسائل یاد شده و پرخاشگری ذاتی او درباره ایران ارتباط برقرار شد، ارتباطی که همان احساس حقارت از گذشته بود. در نتیجه وی گناه شکست ها و حقارت ها و سرخوردگی ها را به گردن ایران گذاشت و کوشید تا با حمله به این کشور آنها را تلافی کند. (قربانی، ۱۳۸۲، ۱۵) در حقیقت احساس حقارت موجب گردید تا صدام به هر نحو ممکن در صدد جبران برآید. از همین روست که آدلر احساس حقارت را نشانه ضعف نمی داند، بلکه آن را نیرویی انگیزشی برای رفتارهای افراد می داند. (ناصری، ۱۳۸۶، ۵۶)

جبران حقارت با حاکمیت مطلق بر اروند رود

آنچه باید در مورد ادعای عراق در خصوص مالکیت بر اروند رود در نظر داشت آن است که سیاست خارجی عراق درباره ایران و کویت، از موقعیت ژئوپلیتیکی و جغرافیایی این کشور در منطقه خلیج فارس پیروی می کند. از آنجا که به لحاظ جغرافیایی، عراق دچار تنگنای ژئوپلیتیکی است و موقعیت نامطلوبی در خلیج فارس دارد، همین موضوع حوزه مانور عراق در خلیج فارس را از نظر نظامی و بازرگانی بسیار محدود کرده است، لذا آبراه اروند رود اهمیت استراتژیکی بسیار زیادی برای این کشور دارد، کشمکشی که پس از تشکیل کشور عراق تا انعقاد قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر با ایران وجود داشت، گواهی بر این مدعاست. اهمیت این موضوع تا بدان جاست که از آغاز استقلال این کشور دسترسی به سواحل وسیع تر در آب های خلیج فارس جزء رویاهای رهبران این کشور بوده است. (مهدوی، ۳۵۹، ۱۳۸۰-۳۵۷) با نگاهی به وضعیت دسترسی عراق به خلیج

فارس

به این نکته بهتر پی خواهیم برد، طول کرانه دریایی عراق در خلیج فارس حدود ۵۸ کیلومتر است. (بویه، ۳۹، ۱۳۹۰) که در فاصله خور عبدالله (مرز مشترک عراق با کویت) و جزیره آبادان قرار دارد. با احتساب طول آبراه خور عبدالله، عراق حداکثر ۸۰ کیلومتر در خلیج فارس ساحل دارد. (بویه، ۳۹، ۱۳۹۰) بصره، ام القصر و فاو سه بندر معروف آن در خلیج فارس و دهانه اروند رود هستند که به دلیل عمق کم و باتلاقی بودن برای رفت و آمد نفت کش ها مناسب نیستند. این امر یکی از مشکلات ژئوپلیتیکی عراق از نظر اقتصادی، ارتباطی، نظامی و راهبردی محسوب می شود، به طوری که رفتار سیاسی - نظامی، این پرجمعیت ترین کشور عربی خلیج فارس را تحت تأثیر قرار داده است و از بازیگری آن در این منطقه ژئوپلیتیک ممانعت می کند. در واقع چاره جویی برای تنگنای ناشی از کمبود فضای آبی و ساحلی به هدفی آرمانی برای عراق مبدل شده است. از این رو گسترش خط ساحلی و دست رسی آسان به آبهای ساحلی خلیج فارس از اهداف استراتژیک عراق بوده است که این مهم از طریق پیوست خوزستان ایران به عراق، حاکمیت انحصاری این کشور بر اروند رود، در اختیار داشتن کویت یا دست کم حاکمیت بر دو جزیره کویتی وره و بوبیان امکان پذیر است. (بویه، ۴۰، ۱۳۹۰ و ۳۹) بدین ترتیب پذیرش خط تالوگ به منزله مرز دو کشور در اروند رود، محدودیت بزرگی برای کشتی های تجاری و نظامی عراق ایجاد کرده بود، استدلال آنها این بود که اروند رود تنها امکان دسترسی عراق به خلیج فارس است و از آنجا که طول سواحل ایران از دهانه اروند رود تا خلیج فارس ۱۲۵۹ کیلومتر است. (الهی، ۸۰، ۱۳۸۸) مالکیت این آبراه باید در اختیار عراق باشد. بدین ترتیب صدام برای جبران حقارت ناشی از انعقاد قرارداد ۱۹۷۵ اعمال حاکمیت مطلق بر اروند رود را در نظر داشت. با این هدف، صدام حسین در ۲۶ شهریور ۱۳۵۹ (۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰) اظهار کرد: «عراق اروند رود را به وضع پیش از عهدنامه باز می گرداند؛ زیرا از نظر تاریخی این رودخانه یک رود

عربی و عراقی است و دولت عراق بر آن حاکمیت دارد.» (موسوی، ۴۹، ۱۳۸۲)

با این همه توسعه طلبی عراق برای کنترل انحصاری اروند رود تنها به این رودخانه محدود نمی شد و اراضی مسلط بر این آبراه را نیز در بر می گرفت، چرا که دولت عراق برای تسلط و حاکمیت مطلق بر اروندرود ناگزیر بود، دو ساحل آن را در اختیار گیرد تا این آبراه به صورت یک رودخانه داخلی عراق درآید. (درویشی، ۳۶، ۱۳۸۸) از این رو سعدون حمادی در نامه ۲۷ اکتبر ۱۹۸۰ خود به سازمان ملل در این باره نوشت: «به منظور تضمین حاکمیت مطلق عراق بر شمال شط العرب (اروندرود) که رودخانه ای ملی می باشد و به منظور قرار گرفتن در موضعی که ما را قادر به اعمال واقعی حاکمیت مطلق کند، ناگزیریم که کرانه شرقی این آبراه را حفظ و تأمین کنیم.» (جعفری ولدانی، ۶۸، ۱۳۷۷)

بدین ترتیب برای عراق در سطح اهداف ملی، چند مسئله حائز اهمیت بود که در صدر آنها ترمیم قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر و تعیین مرزهای جدید زمینی و دریایی با ایران قرار داشت. رژیم عراق که از همان ابتدای انعقاد موافقت نامه ۱۹۷۵ خود را مغبون می دانست. (اردستانی، ۸۰، ۱۳۸۸) پس از پیروزی انقلاب موقعیت را برای تجدید نظر و لغو معاهده از هر نظر مناسب دانست و بدین جهت گام به گام برای تضعیف این معاهده قدم برداشت. اظهار نظر مقامات رژیم بعثی، گویای این مطلب است؛ صدام در آوریل ۱۹۸۰ (فروردین ۱۳۵۹) در گفت و گویی که خبرگزاری ها مخابره کردند، یکی از شرط های توقف جنگ بین ایران و عراق را بازگرداندن دنباله اروند رود به حالت قبل از سال ۱۹۷۵ بیان کرد. وی در حمله ای شدید به رهبران ایران تأکید کرد که عراق آماده است با زور تمام اختلافات خود را با ایران حل کند. (تحلیلی بر جنگ تحمیلی، ۵، ۱۳۶۱ و ۴) در پایان این یادداشت رسمی آمده است، «دولت جمهوری عراق، دولت جمهوری اسلامی ایران را به پذیرش وضع جدید و اتخاذ روشی مبتنی بر عقل و منطق در قبال اعمال حاکمیت و حقوق مشروع مردم عراق در سراسر قلمرو خاکی و رودخانه ای خود در شط العرب، عیناً مانند وضعی که پیش از موافقت نامه الجزایر سابق الذکر وجود

داشت، دعوت می نماید. (عبدالله، ۷۴، ۱۳۶۶) تمایل عراق مبنی بر حاکمیت مطلق بر اروند رود را می توان به گونه ای جبران حقارت گذشته و حرکت به سمت اهداف سلطه طلبانه حزب بعث دانست. آنچه مسلم است صدام به عنوان رئیس این حزب موقعیتی بدست آورده بود که هم گذشته حقارت آمیز خود را جبران نماید و هم در راستای تحقق آرمان حزبش که تسلط بر اعراب منطقه بود گام بردارد.

اثر ترتیب تولد

اشاره

بنا بر دیدگاه آدلر، افراد در زندگی دوران بلوغ در موقعیت های متفاوتی قرار می گیرند، اما عده کمی می توانند الگوی رفتار دوران کودکی خود را تغییر دهند. تغییر نگرش انسان در دوران بلوغ نشانگر تغییر رفتار او نیست. زندگی روانی (حیات روحی) شالوده آن را تغییر نمی دهد، فرد همان خط فعالیت را که از دوران کودکی در پیش گرفته، در دوران بلوغ ادامه می دهد. (آدلر، ۱۳، ۱۳۷۹) در این راستا آدلر معتقد است، خانواده یکی از مهمترین نهادهایی است که شخصیت کودک در آن شکل می گیرد. هر کودکی به تناسب خانواده ای که در آن بزرگ شده روحیات متفاوتی را به دست می آورد. کودکان در نهاد خانواده در جریان رقابت با دیگر خواهر و برادران، جایگاه خود را درون خانواده تثبیت می کنند و این امر در رشد شخصیتی کودکان در اجتماع تأثیر گذار است. بر این اساس مؤلفه هایی هم چون جنسیت کودک، هنجارهای خانواده، توانایی جلب محبت و توجه پدر یا مادر، تلاش در جهت همانند ساختن خود با یکی از والدین، معلولیت و حتی یتیم بودن را نیز در تعیین نوع نگرش کودک در زندگی مؤثر می دانند. افزون بر آن آدلر، ترتیب تولد فرزندان در خانواده را نیز مهم ارزیابی می کند و اظهار می دارد هر کدام از فرزندان بسته به این که فرزند اول، دوم یا آخر هستند نوع خاصی از شخصیت را پیدا می کنند و این تفاوت ناشی از نوع تجاربی است که آن ها در دوران کودکی در خانواده به دست می آورند. برای شناخت بیشتر تجربیات کودکی صدام می بایست نگاهی کوتاه بر محیطی که وی در آن رشد کرد، بیندازیم. از این رو در اینجا نگاهی

گذرا به خانواده ای که صدام در آن پرورش یافت، خواهیم داشت.

۱. پدر صدام

در مورد زندگی کودکی صدام روایت های متعددی نقل شده است که همگی آنها حاکی از آن است که صدام دوران کودکی سخت و رنج آوری را پشت سر گذاشته است و از داشتن پدر محروم بوده است. صدام حسین در ۲۸ آوریل ۱۹۳۷ در خانه دایی خود (خیر الله طلفاح) در دهکده ای در حومه تکریت به نام العوجه (۱) به دنیا آمد. بر طبق اقوال گوناگون، پدر صدام حسین (حسین المجید التکریتی) به دست عده ای از راهزنان کشته شده و به قولی دیگر به علت اختلافات خانوادگی، پدر وی پنج ماه پیش از تولد صدام از روستای شان متواری شده و در مکان نامعلومی فوت کرده است و هرگز نزد مادر صدام و فرزندش بازنگشته است. (دمپسی، ۶، ۱۳۸۰) اما بنا بر روایتی مشهور، مادرش صبحه (۲)

طلفاح وقتی او را باردار شد که هنوز ازدواج نکرده بود. (یحیی و وندل، ۱۰۳، ۱۳۸۳) البته صدام ادعا می کرد که پدرش حسین المجید هنگام تولد او از دنیا رفته است اما در واقع این ادعا، پوششی برای مولود نامشروعی است که کسی از هویت پدر او اطلاع دقیقی ندارد. درباره تولد او حرف و حدیث های زیادی است که برخی از آنها حقیقت دارد و خلاصه آنها این که صدام فرزندی نامشروع است، اما اصل حکایت این است، اهالی روستایی که صدام در آن به دنیا آمد، دچار فقر شدیدی بودند از این رو مجبور بودند تولیدات خود، مانند لبنیات را برای فروش به شهر نزدیک روستایشان ببرند. صبحه مادر صدام نیز برای فروش محصولات خود و خرید نیازمندی های خانواده به این شهر رفت و آمد می کرد. در یکی از روزها که به شهر آمده بود، یکی از تجار یهودی ساکن در آن شهر، او را دید و شیفته جمال او شد. آن طور که می گویند این زن بسیار زیبا بوده است، صبحه در مقابل مبلغ قابل توجهی به مدت سه ماه نزد آن تاجر به سر می برده است و سرانجام از وی حامله می شود. او چندین بار می خواهد سقط جنین کند، اما موفق نمی شود به همین دلیل نام این جنین را صدام (استوار) می گذارد.

(رمضان، ۶، ۱۳۸۱) زیرا که مادرش موفق به سقط او نشد. (یحیی و وندل، ۱۰۳، ۱۳۸۳) هنگامی که کار به افتضاح می کشد و موضوع آشکار می شود، پدر صَبِحه به فکر چاره می افتد و او را به عقد ازدواج یک مرد عقب مانده ذهنی به نام حسین در می آورد و بعد از مدتی، این مرد را می کشد تا سخنی نگوید و خانواده رسوا نشود. میخائیل رمضان (۱) معتقد است این قصه واقعیت دارد زیرا ساجده (همسر صدام) هنگامی که صدام با یک خانم چشم پزشک زیبا به نام «سمیره الشابندر» ازدواج کرد، به موضوع تولد صدام اشاره کرد. بدین ترتیب صدام بی پدر است و به همین خاطر، مخالفان عراقی، او را صدام تکریتی می نامند؛ نبرد نام پدر و خانواده او و منسوب کردن وی به مادر بیوه اش (صَبِحه پلفاح) برای او اهانت مستقیمی به حساب می آمد. (رمضان، ۷، ۱۳۸۱ و ۶)

۲. مادر صدام

نقش مادر در دیدگاه آدلر تا آنجا اهمیت دارد که آدلر معتقد است، مادر اولین کسی است که نظرات و راهنمایی هایش در زندگی بعدی مؤثر می باشد. هم چنین اگر مادر حس محبت به دیگران را به بچه نیاموزد، دیگر در بزرگی مشکل است که او بتواند جلب محبت کند و آماده دوستی و همکاری با دیگران بشود. (آدلر، ۲۸، ۱۳۵۶) مادر باید در برداشت عاطفی کودک به عنوان پشتوانه امنیت خاطر و جلب اعتماد او قرار گیرد. از محبت مادران است که جوانه احساس همبستگی و تعاون بارور می شود. (راتر، ۱۱۸، ۱۳۹۰) صدام زمانی چشم به جهان می گشاید که مادر او بدون جدا شدن از شوهر در خانه برادر خود زندگی می کرد و در فرهنگ عرب، زن این چینی، زنی منفور به شمار می آید. از این نظر صَبِحه و نوزاد او در خانه (خیر الله پلفاح) سرباری بیش نبودند. از این جهت مادر او در آن چهار دیواری به شدت تحقیر می شد. (سیفی، ۱۳۸۸) خیلی زود صَبِحه دلباخته مردی متأهل به نام «ابراهیم حسن» می شود و عشق ابراهیم چنان در دلش شعله می کشد که او را تشویق به جدایی از همسرش می کند تا راه ازدواج با او فراهم

شود. (محسنی فرد، ۱۳۷۶) این در حالی بود که تنها هنر همسر جدید او بدزبانی و خشونت بود. (سیفی، ۱۳۸۸) بدین سان صدام که از عنایت و توجه پدر محروم بود، از محبت مادر خود نیز که شوهر جدیدی اختیار کرده بود، محروم ماند. (النقیب، ۱۳۶۸، ۳۱) پس از ازدواج مجدد مادر صدام، کسی از محل زندگی اش اطلاعی نداشت. او از جامعه متنفر بود، چون جامعه از او تنفر داشت و صدام به تنها چیزی که می توانست بچسبد میله آهنی تفته ای بود که با آن می توانست، تنها موجوداتی که زورش به آنها می رسید، یعنی حیوانات را تا سر حد مرگ شکنجه کند. (یحیی و وندل، ۱۰۴، ۱۳۸۳) آنچه مسلم است صدام، نخستین فرزند صبیحه بود و سال ها پس از ازدواج دوم مادرش، او تنها فرزند خانواده بود و بعدها نیز که دارای سه برادر و دو خواهر شد (که از صدام بسیار کوچکتر بودند)، وی فرزند ارشد مادرش صبیحه بود. بعدها مادر صدام از ازدواج مجدد خود پسرانی به دنیا آورد که برادران ناتنی صدام (برزان، وطبان و سبعاوی) بودند. (شربل، ۹۴، ۱۳۹۵)

۳. ناپدیری صدام

صدام از ابراهیم حسن متنفر بود. وی به صدام مرتب توهین می کرد. ابراهیم انسان پست و حقیری بود. القاب تحقیر آمیزی داشت که محترمانه ترین آنها ابراهیم کذاب (۱) بود.

بود و تا سالخوردگی به همین لقب شهرت داشت. هم چنین ابراهیم در بین مردم العوجه و تکریت به خیانت معروفیت داشت. (رمضان، ۷، ۱۳۸۱) کسانی که ابراهیم الحسن را می شناختند، می گویند که شخصیت شروری داشت که هیچ حد و مرزی برای احساسات ظالمانه اش نمی شناخت. ابراهیم هیچ احساس مهربانی و مودتی به پسر صبیحه نداشت. با او، با دشمنی مفرط رفتار می کرد و او را بی رحمانه می زد علی رغم این که بچه کوچکی بود. (شربل، ۹۵، ۱۳۹۵) زیرا نمی خواست مسئولیت بچه ای را که از او نبود، بپذیرد. (یحیی و وندل، ۱۰۳، ۱۳۸۳) بدین ترتیب ناپدیری صدام کشاورزی بی سواد و خشن بود و صدام مجبور بود، او و رفتارهای خشن او را تحمل کند. صدام خود را به خاطر می آورد که

چگونه ناپدری اش، سحر گاهان او را با فریاد از خواب بیدار کرده و با ناسزا، وی را به دنبال گوسفندان در صحرا می فرستاد و چگونه او را به دزدیدن مرغ و خروس ها و گوسفندان همسایه ها وادار می کرده است، «ابراهیم حسن شوهر مادرم با من رفتار خوبی نداشت، صبح زود با توهین و حرف های رکیک به پدرم، مرا از خواب بیدار می کرد و از من می خواست تا گوسفندان را به چرا ببرم. او نسبت های بدی به مادرم می داد و مرا پدرسگ می نامید. ابراهیم حسن گاهی مرا به مرغ دزدی وادار می کرد و آنها را می گرفت و به بازار می برد و می فروخت.» (غفاریان، ۶۸، ۱۳۸۴ و ۶۷)

آنچه مسلم است صدام تا سال ها پس از تولد برادران ناتنی اش، تنها فرزند خانواده بود. با این همه، برخلاف اکثر تک فرزندها که به دلیل توجه و محبت بیش از حد والدین لوس و نازپرورده بار می آیند، صدام به هیچ روی اینگونه نبود و کودکی اش در یک تنهایی و بی پناهی سپری شد. به طوری که وی از سوی جامعه روستایی محل تولد خود نیز طرد شده بود و هرگز مورد توجه و علاقه مادر و ناپدری اش نبود. این کودکی سخت و محنت بار تأثیر عمیقی در روحیه صدام داشت؛ به طوری که وی را فردی انتقام جو، سرسخت و بدبین بار آورده بود. از این رو در سال های زمامداری نیز این روحیه در صدام وجود داشت و به هیچ کس حتی فرزندان و دامادهايش اعتماد نداشت. تأثیر عمیق سال های سخت کودکی این درس را به صدام آموخت که برای ادامه زندگی، قوی بودن و قوی ماندن بیش از هر عامل دیگری اهمیت دارد. از این رو صدام همواره در طول زندگی سیاسی و شخصی اش سعی کرد، قدرت برتر را بدست آورده و حفظ نماید.

زندگی صدام

اشاره

آدلر احساس حقارت را مهمترین عامل تلاش و کوشش افراد در زندگی می داند، از این رو معتقد است هر یک از ما برای غلبه بر احساس حقارت خود و دستیابی به برتری تلاش می کنیم و برای رسیدن به این هدف، روش ها، رفتارها و روال خاص خود را پی می گیریم. آدلر این الگوی منحصر به فرد از ویژگی ها،

رفتارها و عادت‌ها را «سبک زندگی» نامیده است. (شاملو، ۹۲، ۱۳۸۲) در واقع شیوه زندگی، ترکیبی مشخص و منحصر به فرد از انگیزه‌ها، خصلت‌ها، علایق و ارزش‌ها است که در هر عملی که فرد انجام می‌دهد، متجلی می‌شود و تعیین‌کننده نحوه اندیشیدن، آموختن و رفتار کردن است. (سعید، ۵۲، ۱۳۸۸) که اجزای خودآگاه و ناخودآگاه زندگی هر فردی را در بر می‌گیرد. آنچه مسلم است روش زندگی، محصولی از شخصیت خلاق فرد است که تمایل دارد بر احساس حقارت خود چیره شود. بدین سان هر شخص از خصوصیات منحصر به فردی که معرف سبک و اسلوب خاص خودش می‌باشد، استفاده می‌کند. (ناصری و رئیس، ۶۰، ۱۳۸۶ و ۵۹) در انتخاب اسلوب زندگی آن دسته از عوامل مؤثر که کودک از محیط دریافت می‌کند، هدف او را تعیین می‌نمایند. هدف نهایی هر فرد به احتمال قوی در ماه‌های اولیه زندگی وی شکل می‌گیرد. حتی در این زمان هم احساسات ویژه‌ای در برانگیختن حس شادمانی یا ناراحتی کودک ایفای نقش می‌کند. بدین ترتیب عوامل ابتدایی که بر زندگی روانی انسان تأثیر می‌گذارد، از همان دوران طفولیت وی تعیین می‌گردد. (آدلر، ۲۳، ۱۳۷۹)

سبک زندگی نیز بر اساس تعامل‌های اجتماعی که در سال‌های نخست زندگی صورت می‌گیرد، ایجاد می‌شود و این جریان در سن ۴ یا ۵ سالگی چنان تبلوری می‌یابد که پس از آن، دگرگونی‌اش دشوار است. در واقع از دید آدلر، هر فرد با اراده آزاد خویش، مناسب‌ترین سبک زندگی را برای خود می‌آفریند و هرگاه این سبک زندگی خلق شد، دیگر در طول زندگی ثابت می‌ماند و منش بنیادین ما را می‌سازد. (شولتز، ۱۴۹، ۱۳۸۳ و ۱۴۸) از این روست که نقطه عطف زیر بنای تمام زندگی روانی و تمام رفتار فرد بر نحوه کیفیت روابط پدر و مادر و کودک استوار می‌شود. در این مقطع زمانی، شرایط باید به گونه‌ای فراهم شود که فرد متوجه ارزش شخصی و قدرت خویش شود و در نتیجه آن تمایل به تسلط یافتن که در نهاد هر کسی نهفته است، ارضا می‌گردد. (سعید، ۵۲، ۱۳۸۸) از آنجا که فیزیک بدنی و عمل‌اعضاء، صفات شخصیتی، خلقیات فردی،

استعدادهای روانی و ارتباط های اجتماعی در هر فردی متفاوت است و فرد را به صورت خاصی به سمت جبران احساس حقارت هدایت می نماید؛ از این رو شیوه زندگی نیز متناسب با این وضعیت تغییر می کند. (سیاسی، ۱۳۹۰) در اینجا در دو بخش به زندگی صدام می پردازیم. در بخش نخست زندگی شخصی و در بخش بعدی زندگی سیاسی صدام را بررسی خواهیم کرد.

زندگی شخصی

وضعیت زندگی صدام در کودکی بسیار مشقت بار بود. در روستایی به دنیا آمد که اهالی آن به شرارت و سنگدلی معروف بودند و برای تصفیه حساب های اختلاف هایشان از زور استفاده می کردند. (شربل، ۹۳، ۱۳۹۵) علاوه بر آن، او در حالی در سال ۱۹۳۷ به دنیا آمد که بین سال های ۱۹۳۶ تا ۱۹۴۱ سه شورش در عراق به وقوع پیوسته بود و

همین موضوع موجب گردید تا کودکی وی در دورانی سخت و طاقت فرسا سپری شود. (یحیی و وندل، ۱۰۴، ۱۳۸۳ و ۱۰۳) همان طور که پیشتر اشاره شد صدام از وجود پدر محروم بود. مادرش در کودکی او، بار دیگر ازدواج کرده بود و ناپدری اش چندان تمایلی به حضور صدام در خانه اش نداشت. از این رو صدام با خانواده دایی اش (خیرالله طلفاح) زندگی می گذراند. بدین ترتیب زندگی صدام در یک آشفتگی، تنهایی و حقارت آغاز شده بود. در حالی که صدام به علت نابسامانی زندگی خانوادگی اش، تا هشت سالگی نتوانسته بود به مدرسه برود، پسر دایی اش (عدنان خیرالله طلفاح) که در زمان حکومت صدام حسین، معاون نخست وزیر و وزیر دفاع شد، به مدرسه می رفت و صدام که به چوپانی مشغول شده بود، از مدرسه رفتن پسر دایی خود بسیار رنج می برد. درد و رنج کودکی حقارت آمیز موجب شد تا صدام از ده سالگی برای رسیدن به قدرت و گرفتن انتقام از جامعه و هر آنچه که باعث ناکامی های پی در پی او در زندگی شده بود، دست به هر کاری بزند. آدلر در جایی می گوید: «هر فردی قادر است تا با دنیای بیرون ارتباط مجدد برقرار کند و آن را به شکل و ترتیبی در آورد که مناسب با الگوی

زندگیش باشد، بی نظیر و منحصر بودن هر مخلوق انسانی در گرو آنچه (ادراک) می کند و چگونه ادراک می کند، می باشد. ادراک تنها یک پدیده فیزیکی ساده نیست، بلکه تابعی روانی است که بخش عمده نتایج مربوط به زندگی خصوصی افراد در سایه آن به دست می آید.» (آدلر، ۳۹، ۱۳۷۹)

بدین گونه صدام در نتیجه محنت هایی که متحمل شده بود خیلی زود دریافت که برای پذیرش اجتماعی و زندگی در زادگاهش تنها باید به زور و قدرت فائقه متکی باشد. از این رو در نخستین ممارست های کودکانه خود سلطه گری را این گونه بروز می داد که به سبک افسرانی که به افراد تحت فرماندهی خود فرمان می دهند، چوب هایی به شکل تفنگ به دوستان خود می داد و آنان را به حالت رژه نظامی حرکت می داد. او حتی بچه هایی را که اطاعت نمی کردند، تنبیه می کرد و با این اعمال خود، ناراحتی هایی را که در منزل شوهر مادر خود متحمل می شد، جبران می کرد. (غفاریان، ۶۷، ۱۳۸۴) افزون بر آن صدام عادت داشت یک میله آهنی با خود حمل کند تا سگ های ولگرد و دیگر دانش آموزان را به زوزه کشیدن وادارد. در مدرسه آن را زیر دشداشه پنهان می کرد، بعد از مدرسه میله را چنان در آتش حرارت می داد که تفته می شد و نوک آن را در چشم و مقعد سگ های اسیر شده فرو می کرد و دیگر دانش آموزان همه حضور داشتند. این میله آهنی، طلسم او، پدرش، قدرتش، تنها دوستش و مدافع او در برابر سرمای جامعه ای به شمار می رفت که به دلیل مرگ پدر او را طرد کرده بود. (یحیی و وندل، ۱۰۴، ۱۳۸۳ و ۱۰۳) طبق نظریه آدلر که نخستین الگوبرداری کودک را در خانواده می داند؛ باید گفت که صدام در دوران کودکی تقریباً هیچ الگویی از پدر و مادر خود کسب نکرد و خواهر و برادری نیز برای همانند سازی شخصیتی نداشت. پس ناگزیر در یک نوع خلأ عاطفی و شخصیتی و همراه با خشونت فیزیکی و روانی رشد نمود و به جز چماق آهنی خود به کسی اعتماد نداشت و به همین دلیل نه دوستی داشت و نه رفیقی. (رمضان، ۸، ۱۳۸۱)

پس از ورود صدام به مدرسه، وی تا حدودی سبک زندگی خود را تغییر

می دهد. هرچند که هم چنان احساس حقارت و سرخوردگی را با خود دارد. با ورودش به مدرسه ابتدایی به سرعت پیشرفت می کند و یکی از بهترین دانش آموزان به شمار می رود. بعدها پس از ورود به عرصه سیاست، تحصیلات دانشگاهی را نیز ادامه می دهد. با این همه هم چنان شیخ حقارت کودکی صدام را رها نمی کند، از این رو شربل معتقد است نمرات چشم نواز او در عالی ترین دانشگاه های امریکا جاه طلبی های او را سیر نمی کند، نمرات ریاضی از خواسته های او نمی کاهد و او هم چنان اشتباهی داشتن چیزهای بیشتر را دارد. (شربل، ۱۹، ۱۳۹۵) این فقط گذشته نبود که او را نگران می کرد از آینده مبهم نیز می ترسید. عقده جمال عبد الناصر شدن وجودش را از زمانی که به قاهره رفت و در آن جا دانشجو بود، فرا گرفته است. تشنه قدرت است و هیچ شریکی را نمی پذیرد، به چیزی کمتر از این که تنها خود فرمان دهد، راضی نمی شود. زندگی کودکی اش به او آموخته است چگونه احساساتش را کنترل کند و ضرباتش را با بی رحمی بزند، می خواهد انتقام کودکی و وضعیت خانوادگی اش را بگیرد. (شربل، ۲۸، ۱۳۹۵)

آدلر در مورد شناخت کلی انسان به نکته ای جالب معتقد است و آن این که بررسی زندگی روانی در کودکی محور اصلی دانش شناخت انسان است. (آدلر، ۱۴، ۱۳۷۹) صدام نیز در این مورد استثنا نبود، از آنجا که صدام گذشته فلاکت باری را پشت سر گذاشته بود و در کودکی با تمام وجود تنهایی و فقر را تجربه کرده بود پس از آنکه به قدرت و ثروت دست پیدا کرد حقارت های ناشی از فقر کودکی خود را به گونه ای غیر ارادی جبران می کرد. برای نمونه او همیشه سعی می کرد با پوشیدن شیک ترین لباس ها و زدن گرانبیستم ترین کراوات ها فقر و محرومیت دوران کودکی و نوجوانی خود را جبران نماید. او سه بار در روز لباس و کراوات خود را عوض می کرد و خیاط مخصوصش «هاروت»، سه یا چهار بار در سال برای انتخاب جدید ترین مدل های «پیر گاردن» راهی پاریس و لندن می شد. افزون بر آن، صدام همانند بچه ها سعی می کرد لباس های متنوعی بپوشد، گاهی «شیماغ» و گاهی شلوار کردی و لباس محلی عربی به تن می کرد و برای تکمیل

ژست خود سیگار برگ کوبایی گوشه لب می گذاشت. (النقیب، ۱۳۶۸، ۴۷) در رویکرد روانشناسانه آدلر، سالهای کودکی به اندازه ای در رشد شخصیت فرد تأثیر گذار است که آدلر در مورد کودکان به خود رها شده، یعنی کودکانی که بر اثر جدایی پدر و مادر از یکدیگر، یا کودکانی که بر اثر غفلت و بی اعتنائی نسبت به تربیت آنها، از راهنمایی و تشویق محروم بوده اند، معتقد است که این کودکان نمی توانند شیوه زندگی خود را گسترش دهند، و این برای آنها عواقبی بسیار ناخوشایند به بار می آورد. از این رو افرادی که در کودکی مورد بی مهری و بدرفتاری بوده اند در بزرگسالی دشمنان اجتماع می شوند و شیوه زندگی آنها زیر سلطه نیاز به انتقام جویی در می آید. در حقیقت نقص بدنی و نازپروردگی و به خود رها شدگی مفاهیمی نادرست از جهان به آدمی می دهند و در نتیجه روش یا شیوه زندگی او را نابهنجار می سازند. (سیاسی، ۱۳۹۰) بدین ترتیب صدام را می توان کودکی رها شده در اجتماع بی رحم و خشن تکریت به شمار آورد که تنها پناهش را در قدرت بی حد و حصری می دید که همه را مجبور به اطاعت کند. در نتیجه همین تجربیات است که صدام تاب و تحمل هیچ گونه مخالفت و اعتراضی را نداشت و سال ها بعد زمانی که به ریاست جمهوری عراق رسید هرگز انتقاد کسی را بدون انتقام پاسخ نداد.

زندگی سیاسی

زندگی سیاسی صدام آمیختگی پیوسته ای با حزب بعث و تحولات و وقایع آن داشت. از این رو در جریان آشنایی صدام با بعثیسم، روحیه خشونت طلب و سلطه جوی وی به آسانی عرصه بروز یافت و او هر چه بیشتر در جهت جبران گذشته خود و تثبیت موقعیت حزب بعث و ارتقاء جایگاه خویش در آن تلاش کرد. زمانی که میشل عفلق با همکاری بیطار حزب بعث را در ۱۹۴۳ در دمشق تشکیل داد، صدام حدود هشت سال داشت و تا آن موقع مدرسه نرفته بود. حزب بعث در ۱۹۴۷ در عراق تشکیل شد و صدام ده سال بعد، در ۱۹۵۷ وقتی که ۲۲ سال داشت و هنوز دوره دبیرستان را نگذرانده بود عضو حزب بعث شد. (پارسا دوست، ۲۰۰، ۱۳۸۵)

بدین ترتیب زمانی که اندیشه های بعثیسم وارد عراق شد، صدام با پیوستن به حزب بعث عراق وارد دنیای سیاست شد. (Karsh and Rautsi, ۱۹۹۱, ۱۸) البته صدام همزمان با عضویت در حزب بعث و پایه گذاری میلشیای حزبی (سازمان چریکی)، به عضویت میلشیای ناسیونالیست ها نیز درآمد تا چنان چه حزب بعث دچار شکست شد از طریق ناسیونالیست ها به امیال خود برسد. این طور به نظر می رسد که او برای جبران ناکامی های دوران کودکی خود، حاضر بود وارد هر نوع تشکیلات حزبی و سیاسی شود! بر همین اساس، صدام از زمان تحصیل در دبیرستان با پول مختصری که از دایی خود می گرفت، کتاب های زندگینامه «استالین» را می خرید و مطالعه می کرد، البته او با کمونیست ها مخالف بود ولی انواع روش های خشونت بار آنان برای رسیدن به قدرت و سرکوب کردن مخالفان را می پسندید و اجرا می کرد. (غفاریان، ۱۳۸۴، ۶۹ و ۶۸)

در بدو ورود به حزب بعث، صدام در راستای اثبات وفاداری مأموریت یافت تا یکی از کمونیست های معروف شهر تکریت را که از طایفه (البوناصر) و پسر عمومی سرهنگ (فالح انصاری) بود، به قتل برساند. او این مأموریت را انجام داد و بلافاصله از تکریت گریخت و از آن جایی که می ترسید مورد هدف نزدیکان مقتول قرار گیرد تا وقوع کودتای ۱۹۶۸ در انظار عمومی ظاهر نگردد. پس از انجام کودتا بود که مصالحه ای بین طرفین صورت گرفت و مبلغ ۱۸ هزار دینار از خزانه دولت به عنوان خون بها به خانواده مقتول پرداخت گردید. بعد از انجام این قتل، مأموریت های مشابه دیگری نیز به صدام محول گردید که با موفقیت آنها را به انجام رسانید و نهایتاً به عضویت دستگاه حزب درآمد. (النقیب، ۱۳۶۸، ۲۹) در سال ۱۹۵۹ پس از تشدید سرکوب ها، یک گروه پنج نفره از بعثی ها که صدام هم جزو آنان بود، مأمور کشتن عبدالکریم قاسم زمامدار مستبد عراق شد. (Karsh and Rautsi, ۱۹۹۱, ۱۸) بدین ترتیب اولین اقدام تروریستی - حزبی صدام در اکتبر ۱۹۵۹ علیه جان ژنرال عبدالکریم قاسم، در حکم پلکان ترقی او بود. (غفاریان، ۱۳۸۴، ۶۸) قاسم به قتل نرسید، ولی به شدت زخمی گردید.

(پارسادوست، ۱۳۸۵، ۲۰۰) صدام به هنگام ترور قاسم، از سوی محافظان ژنرال قاسم مورد هدف قرار گرفت و دو تیر به عضله ساق پای چپ او اصابت کرد، اما او خود را لنگان لنگان به منزل دایی دیگرش، «لطیف خیرالله» رساند و به هر وسیله ممکن آن دو گلوله را از پای خویش خارج کرد. (غفاریان، ۱۳۸۴، ۶۹) او برای فرار از بازداشت به سوریه گریخت و از سوی کادر رهبری حزب بعث سوریه به گرمی مورد استقبال قرار گرفت. وی از آنجا به مصر رفت و در سال ۱۹۶۱، دوره دبیرستان را در قاهره به پایان رساند و در پاییز ۱۹۶۲ وارد دانشکده حقوق قاهره شد. (پارسادوست، ۱۳۸۵، ۲۰۱) در آن زمان، مصر در تب و تاب پدیده ناصریسم به سر می برد و به نظر می رسد علاقه وافر ناصر به نمایش سیاسی و تلاش وی برای رسیدن به رهبری اعراب، تأثیر ماندگاری بر صدام جوان گذاشت. (Karsh and Rautsi, ۱۹۹۱, ۱۹)

او در مدت چهار سال زندگی مخفی در قاهره، به عضویت سازمان سیا درآمد و در فکر برنامه ریزی برای به راه انداختن کودتا علیه قاسم بود. (غفاریان، ۱۳۸۴، ۷۰) در بازگشت به عراق، توانست به سرعت از نردبان ترقی در سلسله مراتب حزب بعث بالا رود و سرانجام مسئول سازمان نظامی آن شد. (Karsh and Rautsi, ۱۹۹۱, ۸۶) با سرنگون شدن قاسم در سال ۱۹۶۳ حزب بعث برای مدت کوتاهی قدرت را به دست گرفت. صدام در این ترور همکاری آشکاری با کودتاگران داشت و پس از کشته شدن قاسم «کاخ الرحاب» تبدیل به زندان سیاسی شد و صدام و سعدون شاکر به عنوان بازجو در آن مکان مستقر شدند و دستگیر شدگان را به بدترین صورت شکنجه می کردند. آنان به اتفاق «ناظم کزار» که بعدها به دستور صدام رئیس سازمان استخبارات (سازمان امنیت) شد، شکنجه را به حدی رساندند که تفریحشان، خاموش کردن سیگارهایشان در چشم زندانیان بود. در این دوره، صدام هسته اصلی سازمان امنیت و استخبارات عراق را از میان همین شکنجه گران و نیز افراد «حرس القومی» (۱)»

برگزید که بر آنان نفوذ کامل

داشت. اعدام‌ها، شکنجه‌ها و بازجویی‌های خشونت‌بار، به دستور صدام و توسط این افراد انجام می‌شد که با نام «جهاز حنین» مشهور شدند. (غفاریان، ۱۳۸۴، ۷۵) افزون بر شرکت در توطئه سوء قصد علیه عبدالکریم قاسم، صدام در توطئه ناکام، علیه جان عبدالسلام عارف نیز نقش اصلی را داشت. در آن توطئه که قرار بود در سپتامبر ۱۹۶۴ انجام گیرد، صدام می‌بایست شخصاً به سالنی که عبدالسلام عارف با اعضای دولتش در آن جلسه داشتند، حمله کند و با مسلسل همه را به قتل برساند. ولی توطئه قبل از اجرا کشف و صدام و رفقای حزبی او دستگیر و زندانی شدند. او پس از تحمل حدود دو سال زندانی در ژوئیه ۱۹۶۶ موفق به فرار از زندان گردید و از آن موقع تا کودتای حزب بعث در ۱۷ ژوئیه ۱۹۶۸ در سازمان‌های مخفی حزب به فعالیت پرداخت. (پارسا دوست، ۲۰۱، ۱۳۸۵)

زمانی که عبدالرحمان عارف به لندن تبعید شد، سرلشکر احمد حسن البکر به ریاست جمهوری و سرهنگ «عبدالرزاق النایف» به نخست‌وزیری رسید و روز بعد طبق فرمانی صدام حسین به بزرگترین مقام حکومتی و حزبی دست یافت. این سمت پاداشی بود که البکر برای صدام در نظر گرفته بود چراکه بنا بر نطق رادیویی او، صدام اولین کسی بود که در بامداد ۱۷ ژوئیه در حالی که روی یک تانک قرار گرفته بود، وارد کاخ ژنرال عبدالرحمان عارف شد و او را به کمک ژنرال ابراهیم الداود، از خواب، بیدار و با خفت به فرودگاه الرشید برد، تا او را به خارج از کشور بفرستند. بدین ترتیب صدام از ۱۸ ژوئیه معاون رئیس‌جمهور و معاون کل منطقه ای حزب بعث عراق شد. نخست‌وزیری عبدالرزاق النایف ۱۳ روز بیشتر طول نکشید چرا که در ۳۰ ژوئیه ۱۹۶۸ کودتایی دیگر صورت گرفت. در بامداد این روز احمد حسن البکر از سرهنگ عبدالرزاق النایف دعوت کرد تا به کاخ ریاست جمهوری بیاید و در مورد یک مسئله مالی با وزیر دارایی صحبت کند. (غفاریان، ۱۳۸۴، ۸۶) وقتی عبدالرزاق النایف وارد کاخ شد، صدام حسین فوراً هفت تیری را به پهلو او گذاشت و به او اخطار کرد که آرام حرکت کند، به طوری که حتی گارد شخصی او نیز چیزی را متوجه نشود. صدام نزدیک گوش او زمزمه کرد که اگر می‌خواهد زن

و چهار بچه اش سالم بمانند، سکوت کند. صدام چنان عادی هفت تیرش را روی پهلوی چپ «النایف» قرار داده بود که همه خیال می کردند، صدام بازوی دست چپ او را به صورت صمیمانه گرفته است. عبدالرزاق نایف حتی به احترامات نظامیان حاضر در راهروی کاخ نیز جواب می داد. به دستور صدام، اتومبیلی جلوی کاخ آماده نگه داشته شده بود صدام و نایف درون آن قرار گرفتند و فوراً عازم فرودگاه شدند. با انجام هماهنگی قبلی با سفارت انگلیس، نایف به لندن برده شد، در پی این کودتا، احمد حسن البکر علاوه بر ریاست جمهوری، پست نخست وزیری را نیز اشغال کرد. پس از آن صدام عملاً وظایف ریاست جمهوری و همه قدرت اجرایی را به دست گرفت. (غفاریان، ۱۳۸۴، ۸۸-۸۶)

صدام حسین بر آن بود که با یک کودتای خزنده، گرچه درازمدت، و با ترفندهای ویژه خود، تمام دوستان و اطرافیان احمد حسن البکر را از صحنه سیاسی و نظامی عراق دور ساخته آن گاه آخرین ضربه را بر او وارد کند و به تنهایی حکومت را در دست بگیرد. اکنون مهمترین مانع دستیابی صدام به ریاست جمهوری عراق، دبیر کل حزب بعث عراق یعنی «فؤاد الرکابی» بود. او در میان بعثی های قدیمی محبوبیت داشت و از همه اسرار زندگی صدام از زمان فرار او به قاهره، عضویتش در سازمان سیا و رفت و آمدش به سفارت امریکا اطلاع داشت. در ۲۰ ژانویه ۱۹۷۰ یکی از افسران عراقی به نام «عبدالغنی الراوی» به کودتایی نافرجام دست زد و پس از شکست به ایران پناهنده شد. صدام حسین از این واقعه به نفع خود استفاده کرد. (غفاریان، ۱۳۸۴، ۹۱ و ۹۰) او این گونه وانمود کرد که حردان تکریتی با فؤاد الرکابی، سپهبد صالح مهدی عماش و ژنرال حسن النقیب متحد شده اند و این اتحاد به ضرر شخص رئیس جمهور و انقلاب عراق است. با این توطئه، صدام دستور بازداشت فؤاد الرکابی را به امضای حسن البکر رساند و پس از شش ماه در زیر شکنجه کشته شد. پس از کشته شدن مهره های درشت حزبی و ارتشی از صفحه شطرنج سیاسی عراق، صدام سیاست ایجاد رعب و وحشت را در پیش گرفت. در آن سال در فاصله ماه های فوریه تا نوامبر، هشت

مرتبۀ در میدان التحریر بغداد، مراسم به دار آویختن دستۀ جمعی افرادی را به عنوان جاسوس اسرائیل، امریکا و ایران اجرا کرد. او برای تأثیر گذاری بیشتر، جنازه های این افراد را برای ۲۴ ساعت بالای دار نگه می داشت و هنگام اجرای احکام اعدام، چنان تشریفاتی بر پا می کرد که گویا آن روز، روز ارتش است. از آنجا که صدام در شرایطی قرار داشت که تمایل نداشت، هیچ گونه خطر داخلی یا خارجی عراق را تهدید کند، از این رو به فکر افتاد تا رابطۀ خود را با شوروی مستحکم کند. بدین سان «عزیز الحاج» یکی از رهبران کمونیست عراق را که دستگیر شده بود، نه تنها اعدام نکرد بلکه «عزیز محمد» را نیز به عنوان رهبر حزب کمونیست عراق به رسمیت شناخت و طی سفری که به مسکو داشت، به عنوان پشتیبان عراق، پیمان همکاری نیز با روس ها منعقد کرد. (غفاریان، ۹۲، ۱۳۸۴-۹۰) اکنون تنها مانع بر سر راه صدام، حسن البکر بود. چندی بعد در سال ۱۹۷۳ ناظم کزار از جمله بعضی هایی که به دستور صدام، ریاست کل استخبارات را بر عهده داشت از اکثر سیاسیون و نظامیان عراقی دعوت کرد که در یک مهمانی در منزل او شرکت کنند. در واقع این دعوت نوعی گروگان گیری بود و قرار بود که در همان روز به هنگام بازگشت احمد حسن البکر از سفر لهستان، او نیز به جمع گروگان ها آورده شود، تنها صدام حسین به این مهمانی دعوت نشده بود. به محض ورود البکر به فرودگاه «عبدالخالق السامرائی»، ایدئولوگ حزب، که از ماجرای گروگان گیری آگاه شده بود به فرودگاه آمد و البکر را با خود به منزل خویش برد. ناظم کزار در مجلس میهمانی، میهمانان خود را هدف رگبار مسلسل قرار داد، عده ای کشته شدند و برخی دیگر جان به در بردند. در این مرحله از آنجا که ناظم کزار نتوانست همه حاضران را قتل عام کند، نیروهای صدام به منزل ناظم هجوم بردند و ناظم را به همراه ۲۳ افسر امنیتی و ارتشی بازداشت کردند و السامرائی را نیز دستگیر و البکر را به کاخ ریاست جمهوری هدایت کردند. (غفاریان، ۹۵، ۱۳۸۴) بجز السامرائی که مشمول یک درجه تخفیف البکر شد، همه بازداشت شدگان به اعدام محکوم شدند. محافل سیاسی دنیا جملگی بر این باور بودند که کزار

به دستور صدام دست به چنین حرکتی زده است، چنانچه او موفق می شد و تمام دوستان حسن البکر را می کشت، حسن البکر تنها می شد و ممکن بود صدام حسین به ریاست جمهوری و ناظم کزار به معاونت او منصوب شود اما وقتی در مأموریت خود شکست خورد باید اعدام می شد تا راز این اقدام برای همیشه مکتوم بماند. در ۱۹۷۵ اقدام سرنوشت ساز دیگر عراق از سوی صدام به اجرا گذاشته شد و آن امضای قرارداد الجزایر با شاه ایران بود. صدام در رابطه با علت امضای این قرارداد به دوستان خود گفته بود «دیگر قادر به جنگیدن در شمال نیستم. از همین حالا می خواهم همه افتخارات خود را زیر پا بگذارم یا بلعم، این اجلاس، فرصت خوبی است.» (غفاریان، ۹۷، ۱۳۸۴ و ۹۶)

اکنون صدام در پی این توافق و حل اختلافات با ایران، برای در دست گرفتن همه قدرت، تنها یک گام دیگر پیش رو داشت. پس از آشتی با ایران و آرام شدن کردستان، صدام حسین به تصاحب ریاست جمهوری و فرماندهی کل نیروهای مسلح عراق چشم دوخته بود. او که برای حذف حسن البکر دنبال بهانه بود، در پاییز ۱۹۷۸، عراق و سوریه را آماده وحدت دید، در حالی که با این امر کاملاً مخالف بود و می دانست که در صورت تحقق این اتحادیه، او به کلی از صحنه قدرت حذف خواهد شد و آرزوهایش بر باد خواهد رفت. نمایندگان البکر در حالی با حافظ اسد درباره رسیدن به وحدت توافق کرده بودند که خیرالله طلفاح و فرزندش ژنرال عدنان خیرالله، به حسن البکر پیشنهاد کردند که برای حفظ وحدت تکریتی ها از مقام خود استعفا کند و او نپذیرفت. صدام می دانست که بین حسن البکر و حافظ اسد توافق شده بود که در صورت مرگ البکر، حافظ اسد زمام امور دو کشور را در دست بگیرد. بنابراین در شب ۱۷ ژوئیه

۱۹۷۹ در حالی که البکر برای ایراد پیامی تلویزیونی به مناسبت یازدهمین سالروز کودتای ۱۹۶۸ آماده می شد، فرزندش «هیثم» به علاوه ۵۰۰ نفر از طرفداران حسن البکر توسط مأموران امنیتی به گروگان گرفته شدند. در این شرایط «برزان ابراهیم التکریتی» متن از پیش تهیه شده ای را به حسن البکر داد و تهدید کرد چنان چه آن را قرائت نکند، فرزندش

هیثم و طرفدارانش کشته خواهند شد. حسن البکر که پس از مرگ فرزند بزرگش «محمد» به فرزند کوچکش «هیثم» دل بستگی زیادی پیدا کرده بود تسلیم شد و نطق از پیش نوشته شده توسط صدام را قرائت کرد، که در بخشی از آن آمده بود: «از آن جایی که فرزندم صدام حسین در تمام دوره انقلاب، از ۱۹۶۳ تا کنون در بیشتر کارهای انقلابی پیشگام بوده و لیاقت خود را ثابت کرده است و من چون به علت بیماری قادر به انجام وظایف خود نیستم، او را برای ریاست جمهوری عراق انتخاب می کنم.» در ادامه سناریوی خلع البکر، پس از این نطق «محمی عبدالحسین» دبیر شورای انقلاب عراق در زیر شکنجه شدید اعتراف کرد، در جریان یک توطئه علیه صدام قرار گرفته که به دستور حافظ اسد و مقامات سوری باید انجام می شد. بدین ترتیب گام آخر برداشته شد و صدام حسین به مناسبت یازدهمین سالگرد پیروزی کودتای ۳۰ ژوئیه ۱۹۶۸ پس از استعفای احمد حسن البکر، طی پیامی که از رادیو و تلویزیون پخش شد، اظهار داشت «اعترافات محمی عبدالحسین در ۲۰ ژوئیه نشان داد که توطئه کودتای وسیعی در عراق تدارک دیده شده بود. من به اتفاق دوستان انقلابی، آن را به شدت در هم کوبیدیم و این حرکت، آخرین کودتا در عراق خواهد بود. دیگر آن روزها گذشته است که افسری با یک دو جین تانک، رادیو اشغال کند و دست به کودتا بزند.» صدام همچنین اضافه کرد؛ «در گذشته من مرد دوم عراق نبوده ام بلکه دو نفر رهبری عراق را به عهده داشته اند که یکی از آنان من بوده ام و دیگری پدر بزرگوارم احمد حسن البکر» حسن البکر چندی بعد در منزل خویش در گذشت و قدرت مطلق عراق در دست صدام قرار گرفت. (غفاریان، ۱۰۲، ۱۳۸۴-۹۹)

پاکسازی های بی رحمانه دهه ۱۹۷۰ با روی کار آمدن رئیس جمهوری جدید شتاب بیشتری گرفت و بسیاری از شخصیت های سرشناس رژیم به خیانت یا دیگر جرایم ضد دولتی متهم و از میان برداشته شدند. پاکسازی ها در شورای فرماندهی انقلاب و حزب بعث بسیار گسترده بود، به طوری که گفته می شود حدود پانصد نفر از اعضای ارشد حزب، ظرف چند هفته از آغاز ریاست جمهوری

صدام اعدام شدند. (کامروا، ۲۱۱، ۱۳۸۸) از آنجا که در عراق و به طور کلی در منطقه خاورمیانه رهبران سیاسی اغلب برای خود مأموریتی تاریخی قائل شده اند، همواره روایتی اغراق شده از اهمیت حاکمیت آنان در ارتباط با تاریخ بزرگ تر کشور وجود دارد تا فرمانی ظاهراً مردمی را برای حکومت کردن تقویت و از ملت «محافظت» کنند. وجهه صدام به عنوان چنین «محافظی» برای نه فقط عراقی ها، بلکه کل ملت عرب سبب می شد تا مأموریت وی به گونه ای چشمگیر گسترش یابد و در نتیجه، تلاش وی را برای به دست آوردن کامل قدرت شتاب بخشد. وی با نام نهادن جنگ با ایران به عنوان «قادسیه صدام» با اشاره به نبرد مشهوری در سال ۶۳۷ که در آن اعراب مسلمان، ایران باستان را فتح کردند، از تمامی مقوله های نمادین موجود تا آنجا که ممکن بود، استفاده کرد. (Bengio, ۱۹۹۸, ۸۳)

برتری جویی صدام با رهبری جهان عرب

آدلر میل به جبران احساس حقارت را سبب ساز تمایل افراد به برتری جویی می داند. به همین روی افراد برای رهایی از احساس حقارت و همچنین دستیابی به برتری تلاش می کنند تا بتوانند خود را کامل کنند و با این تلاش در نظر دارند تا علاوه بر زنده ماندن، بر زندگی هم چیره شوند. در این بین، هدف نهایی رسیدن به کمال مطلوب است و همین هدف رفتارها و صفات شخصیتی ما را توضیح می دهند و عامل اصلی حرکت فرد به سوی پیشرفت است. از این جهت است که آدلر در جایی می گوید: «طبیعت به جبران بی مهربی اش در مورد انسان، نیرویی از احساس حقارت به او عنایت کرده تا بدین وسیله پیوسته رو به جوانب مثبت زندگی داشته و برای تأمین خویش و غلبه بر مصائب زندگی بکوشد.» (آدلر، ۵۶، ۱۳۶۱) در این راستاست که آدلر با تأکید بر اصل غایت نگری، هدف گزینی را بزرگترین و چیره ترین مرحله زندگی آدمی می داند. (آدلر، ۱۳۶۱، ۴۸) و معتقد است «اهداف ناخودآگاه فرد در شکل دهی آینده او نقش مهمی دارند.» (ناصری و رئیس، ۱۳۸۶، ۵۹) هدف اصلی از نظر آدلر «به ندرت خود را به صورت واضح

و آشکار نمایان می سازد و فرد قدرت طلب غالباً منظور خویش را زیر پوشش طرفداری از جامعه پنهان می سازد تا بهتر بتواند به هدف های خودپرستانه دست یابد.» (آدلر، ۱۳۶۱، ۱۶۵) در نتیجه قدرت طلبی فرد و تلاش برای غلبه بر مشکلات و تثبیت موقعیت آتی او، در رؤیاهایش منعکس می گردد. (آدلر، ۱۳۷۹، ۴۷)

داعیه رهبری جهان عرب یکی از آرزوهای دیرینه حزب بعث و زمامداران عراق بود که فزون خواهی زمامداران این کشور را به ویژه در دهه های ۷۰ و ۸۰ میلادی موجب شد. صدام حسین نیز رؤیای رهبری جهان عرب را در سر می پروراند. جدای از جاه طلبی های شخصی صدام حسین، ایدئولوژی حزب بعث نیز حامی این برتری خواهی بود. رسالت تاریخی حزب بعث، اتحاد ملل عرب، زیر پرچم حزب بعث بود و شعار اصلی آنها «امه عربیه واحده، ذات رساله خالده» یعنی «یک ملت عرب، یک مأموریت ابدی» است. در اندیشه بعثیسم، اعراب، به رغم تقسیم شدن به کشورهای مختلف، همیشه ملت واحدی را تشکیل می داده اند و اکنون نیز باید مرزهای بین کشورهای عربی از میان برداشته شود و اعراب دوباره ملت واحدی را تشکیل دهند. از آنجا که رسالت تاریخی حزب بعث احیای مجد و عظمت عصر جاهلیت اعراب و احیای امپراتوری های امویان و عباسیان است. (زهرانی، ۱۳۹۳، ۲۵۰) صدام به این نتیجه رسید که فقط او می تواند عملاً از ملت عرب در مقابل انقلابیون ایران دفاع کند. جاه طلبی های منطقه ای صدام و آرزوی وی برای تبدیل شدن به رهبر مقتدر و جدید جهان عرب یکی دیگر از عوامل آغاز جنگ عراق و ایران توسط وی بود. صدام یقین داشت با حمله ای برق آسا و خیره کننده، منطقه نفت خیز جنوب غربی ایران را (منطقه ای که عراق در نقشه هایی که منتشر می کرد، از آن با نام «عربستان» یاد می کرد) تصرف و سیطره عراق را بر ارون رود برقرار می کند، جای شاه مخلوع ایران را به عنوان «ژاندارم» جدید خلیج فارس می گیرد و ناصر روزگار خود می شود. در سال های ۱۹۸۰-۱۹۷۹، دنیای عرب به شدت به یک قهرمان جدید نیاز داشت، رهبری جدید که بتواند اطمینان برانگیزد، از خود قدرت نشان دهد، تجسم قدرت گرفتن دوباره اعراب باشد و خمودگی آنان

را برطرف کند. ناصر، دیگر به افسانه تبدیل شده بود و سادات هم با مذاکره با دشمن صهیونیست به آرمان اعراب خیانت کرده بود و قذافی گزافه باف نیز فاصله زیادی با قلب جهان عرب داشت. صدام خود را تنها پرچم دار طبیعی جهان عرب می دانست، تنها کسی که قادر بود شکوهی را که اعراب شایسته آن بودند، به آنان بازگرداند، از شرافت و قلمرو مردمان عرب دفاع کند و به میلیون ها نفر از کسانی که ناصر، آنان را مأیوس و سادات به آنان خیانت کرده بود، امید دهد. قاهره، دمشق و حتی بیروت روزهای باشکوه خود را سپری کرده بودند و اکنون نوبت بغداد بود. در همین راستا روز ۱۷ جولای ۱۹۸۰ در اولین سالگرد ریاست جمهوری صدام و کمی پیش از جنگ با ایران، دولت عراق آگهی دو صفحه ای در روزنامه تایمز لندن منتشر کرد که این جا بخشی از آن را نقل می کنیم:

«عراق بارها سکوی جهش تمدنی جدید در خاورمیانه بوده است و اکنون این پرسش به درستی مطرح است که با داشتن رهبری چون این مرد، ثروت منابع نفتی و مردمی ثابت قدم مانند عراقی ها، آیا این کشور شکوه گذشته خود را تکرار می کند و نام صدام در کنار کسانی چون حمورابی، آشور بانی پال، المنصور و هارون الرشید قرار خواهد گرفت؟ مسلماً دستاورد همه این زمامداران واقعاً کمتر از نیمی از رهاورد وی در مقام رهبری حزب سوسیالیست عرب بعث است و این در حالی است که صدام ۴۴ سال بیشتر ندارد. (Karsh and Rautsi, ۱۹۹۱, ۱۲۴)

با توجه به فرصت به دست آمده، صدام به دنبال یافتن راهی برای جانشینی جمال عبد الناصر بود و جنگ با ایران و تلاش برای به استقلال رساندن اعراب خوزستان از نگاه او همان تأثیری را می توانست داشته باشد که ملی کردن کانال سوئز برای ناصر داشت. با این حمله، وی امیدوار بود علاوه بر آنکه ایران را به عنوان دشمن دیرینه خود مغلوب و مقهور خویش سازد، اعراب را نیز وادار به پذیرش نقش رهبری خود کند. رئیس جمهور وقت عراق بر اساس برداشت خود، اطمینان داشت که توان سیاسی و اقتصادی لازم را برای رهبری اعراب دارد. درآمدهای سرشار نفت در پی ملی شدن صنعت نفت در عراق و هم چنین افزایش قیمت آن،

پس از تحریم نفتی اعراب علیه حامیان رژیم صهیونیستی، در کنار خروج عراق از انزوای سیاسی در پی برگزاری کنفرانس سران اتحادیه و بهبود روابط آن کشور با غرب، برای دولت عراق نشانی از توان بالقوه این کشور برای رهبری جهان عرب به شمار می آمد. (زهرانی، ۱۳۹۳، ۲۵۱)

از سوی دیگر، اعطای ریاست غیر متعهدها به وی برای سال ۱۹۸۲، عاملی دیگر برای این جاه طلبی ها بود. بر اساس آنچه در کنفرانس سران غیر متعهدها تصمیم گرفته شده بود، وی به عنوان رهبر غیر متعهدها انتخاب شده بود تا در سال ۱۹۸۲ جای کاسترو را بگیرد. این عوامل در کنار یکدیگر، به همراه نزدیکی عناصر مخالف حکومت جدید ایران به صدام موجب شد تا در زمانی که او احساس می کرد که با تحولات جاری در ایران، این کشور رو به ضعف گذاشته است و توان مقابله با حملات عراق را ندارد به این کشور حمله ور شود. (زهرانی، ۱۳۹۳، ۲۳۰)

روند وقایع موجود در این برهه تاریخی موجب گردید تا وی در اقدامی نمادین در ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰ (۲۶ شهریور ۱۳۵۹) در جلسه فوق العاده مجمع ملی عراق با پوشیدن لباس نظامی و با صدایی نظیر صدای جمال عبد الناصر (موقعی که کانال سوئز را ملی اعلام کرد) سخنرانی مفصلی ایراد نماید و طی آن لغو موافقت نامه الجزایر در ۶ مارس ۱۹۷۵ و قراردادهای وابسته به آن را اعلام کند. (شورای عالی دفاع، ۱۳۶۶، ۷۵) آنچه خواست صدام مبنی بر رهبری جهان عرب را عینیت می بخشید این بود که پس از سقوط رژیم شاه در ایران و پیروزی انقلاب اسلامی هیچ کشوری در منطقه از موقعیت، جایگاه، ثروت و قدرت نظامی عراق برخوردار نبود و همین مسئله تحقق پذیرش عراق به عنوان رهبر جهان عرب را جدی تر می نمود. از این رو تجزیه خوزستان از ایران به عنوان قسمتی از سرزمین عربی و تلاش برای اشغال جزایر سه گانه، بخشی از طرح کلی رژیم عراق و شخص صدام حسین برای تبدیل کردن عراق به رهبر جهان عرب به مورد اجرا گذاشته شد. (زهرانی، ۱۳۹۳، ۲۵۰ و ۲۴۹)

اشاره

منظور از جزایر سه گانه، جزایر تُنب بزرگ، تُنب کوچک و ابوموسی است که مشرف به تنگه استراتژیک هرمز قرار دارند. (اسدی، ۱۳۹۳، ۱۸۴) سه جزیره تُنب بزرگ، کوچک و ابوموسی در جایی نزدیک دهانه خلیج فارس واقع شده اند. از دید استراتژیک ایران، این جزایر که به عنوان بخش های تشکیل دهنده خط منحنی فرضی، تنگه هرمز را پوشش می دهند، مد نظر قرار می گیرند؛ بدین ترتیب تنگه هرمز کانال منحنی و باریکی است که خلیج فارس را به خلیج عمان و اقیانوس هند متصل می کند. این تنگه تقریباً ۱۰۰ مایل دریایی درازا و حدود ۲۷ مایل دریایی پهنا دارد و منقطع کننده ادامه رشته کوه های جنوبی ایران به شبه جزیره مسندم است. بنابراین تنگه هرمز از نظر زمین شناسی یک بریدگی است که از سمت شمال به ایران و شبه جزیره مسندم (که میان عمان و امارات متحده عربی تقسیم می شود) در جنوب محدود شده است. باریک ترین قسمت این تنگه (۲۱ مایل دریایی) میان جزایر ایرانی لاکرک و جزیره عمانی قوین بزرگ قرار دارد. (مجتهدزاده، ۱۳۹۴، ۳۳) در اینجا نگاهی به موقعیت جغرافیایی جزایر داریم.

تنب بزرگ

مختصات جغرافیایی تنب بزرگ، ۵۵ درجه و ۱۷ دقیقه تا ۵۵ درجه و ۱۹ دقیقه طول جغرافیایی و ۲۶ درجه تا ۲۶ درجه و ۱۷ دقیقه عرض جغرافیایی، است. محیط جزیره به صورت دایره و سواحل آن کنگره دار و زمین آن ناهموار و بلندترین ارتفاع آن ۵۳ متر است. بیشترین و کمترین دمای هوای ثبت شده این جزیره به ترتیب ۴۵ و ۹ درجه سانتیگراد بوده است. جزیره تنب بزرگ در پهنه جنوب شرقی خلیج فارس و در فاصله ۹۷ مایلی (۱) [۱۸۰ کیلومتری] جنوب غربی بندرعباس قرار دارد. این جزیره در فاصله ۱۶ مایلی [۶/۲۹ کیلومتری] شمال با بخش جنوب غربی قشم و در فاصله ۲۷ مایلی [۵۰ کیلومتری] شمال غربی

۱- ۱. هر مایل دریایی معادل ۱۸۵۲ متر است. هم چنان که مشاهده می شود، مسافت ها بر اساس مایل نوشته شده که به دلیل ناممکن بودن اصلاح آنها در نقل قول مستقیم، در داخل علامت [] مسافت ها به کیلومتر نوشته شده است.

بندرلنگه، از غرب در ۷ مایلی [۱۳ کیلومتری] جزیره تنب کوچک و از جنوب غربی در فاصله ۲۸ مایلی [۸/۵۱ کیلومتری] جزیره ابوموسی، محدود می گردد. فاصله این جزیره با رأس الخیمه ۵۰ مایل [۶/۹۲ کیلومتر] و تا بندر شارجه در امارات ۵۴ مایل [۱۰۰ کیلومتر] است. مساحت جزیره تنب بزرگ معادل ۵/۱۰ کیلومتر است. این جزیره در تقسیمات کشوری به عنوان مرکز بخش تنب و از توابع شهرستان ابوموسی بوده و دهستان های تنب کوچک، فارور و فاروران تابع آن هستند. (گلوردی، ۱۶۰، ۱۳۸۱ و ۱۵۹) بدین ترتیب این جزیره کوچک در شمال، خط میانه خلیج فارس و نسبت به دیگر خطوط کرانه ای به کرانه های ایرانی نزدیک تر است و بزرگ ترین جزیره ایران و هم چنین بزرگ ترین جزیره در خلیج فارس واقع شده است. (مجتهزاده، ۱۳۹۴، ۳۹ و ۳۸)

جزایر تنب بزرگ و کوچک را تمب یا تل مار، تمب گپ [در زبان دریانوردان بومی]، تمب [به معنای تپه، تل و زمین برآمده]، تمب کوچک، نابیو، نبی تنب نامیده اند. (سدید السلطنه، ۳۶۸، ۱۳۷۱ و ۳۶۷) اما در اسناد و مکاتبات از این جزایر با نام «تمب» یا «تنب» یاد شده است. لوریمر در کتاب فرهنگ جغرافیای خلیج فارس می نویسد: در فصل زمستان، جمعیت جزیره تنب ۲۵ مرد عرب و ۴ مرد ایرانی به غیر از خانواده هایشان است. در فصل تابستان، ایرانیان در جزیره باقی می مانند و اعراب، جزیره را جهت صید مروارید ترک می گویند و به ساحل غربی می روند. بنابراین جزایر مذکور را نمی توان غیر مسکونی تلقی کرد. متوسط بارش سالانه معادل ۱۲۶ میلی متر و رطوبت نسبی هوا ۶۶ درصد است. ژرفای آب در شمال، غرب و شرق جزیره تا شعاع ۵ کیلومتری به ۵۰ متر می رسد. در فاصله ۵/۳ کیلومتری شمال این جزیره، چاله عمیقی به عمق ۱۱۰ متر وجود دارد که ژرفای متوسط اطراف این چاله به ۶۵ متر می رسد. شوری آب اطراف این جزیره در حد طبیعی و حدود ۳۷ در هزار است. منابع آب این جزیره بسیار اندک و پوشش مرتع در این جزیره نیز بسیار کم و شامل انواع درختچه های بیابانی و شورپسند مانند خارشتر، کهور و گنار است. از جمله تأسیسات زیربنایی این

جزیره می توان به یک نیروگاه برق با ظرفیت تولید ۸۰۰ کیلووات، یک دستگاه آب شیرین کن، سردخانه ۴۰ تنی، فرودگاه با باند ۱۱۰۰ متری خاکی، حوضچه پهلوگیری با هسته سنگی که بازوی غربی آن به طول ۱۵۰ متر و بازوی شرقی آن به ۵۰ متر می رسد. هم چنین در این جزیره، یک دکل فانوس دریایی در شمال جزیره به ارتفاع ۲۶ متر وجود دارد که ساختمان قدیمی مربوط به سال ۱۹۱۴ است، که به دست انگلیسی ها در دوران اشغال این جزایر ساخته شده است. (گلوردی، ۱۷۴، ۱۳۸۱-۱۶۶) از آنجا که تنب از دروازه ورودی خلیج فارس نسبتاً دور می باشد، ارزش استراتژیک آن به تنهایی، هرگز اهمیت نداشته است. ولی از دیدگاه استراتژیک مفروض ایران از تنگه هرمز، تنب تا دهه ۱۹۷۰ شکل دهنده یکی از هفت نشانه ای بود که خط دفاعی مفروض ایران علیه نفوذ استراتژی شوروی در دهانه تنگه هرمز را تشکیل می داد. (مجتهدزاده، ۳۹، ۱۳۹۴) لذا از ارزش بالایی برخوردار است. (مجتهدزاده، ۲۰۵، ۱۳۸۶)

تنب کوچک

مختصات جغرافیایی تنب کوچک، ۵۵ درجه و ۸ دقیقه تا ۵۵ درجه و ۹ دقیقه طول جغرافیایی و ۲۶ درجه و ۱۴ دقیقه تا ۲۶ درجه و ۱۵ دقیقه عرض جغرافیایی، است. این جزیره در جنوب شرقی خلیج فارس و در فاصله ۱۰۸ مایلی [۲۰۰ کیلومتری] جنوب غربی بندرعباس، مرکز استان هرمزگان قرار دارد و از نظر تقسیمات کشوری جزء بخش تنب از شهرستان ابوموسی است. جزیره تنب کوچک از شمال غربی با فاصله ۲۳ مایلی [۵/۴۲ کیلومتری] بندرلنگه، در فاصله ۸ مایلی [۱۳ کیلومتری] جزیره تنب بزرگ، از غرب با فاصله ۳۲ مایلی [۶۰ کیلومتری] جزیره فارور و از جنوب غربی با فاصله ۲۱ مایلی [۸/۳۸ کیلومتری] به جزیره ابوموسی و از شمال شرقی با فاصله [۱۹ مایلی] ۳۵ کیلومتری به ساحل جنوب غربی جزیره قشم، محدود می شود. تنب کوچک در فاصله ۵۰ مایلی [۶/۹۲ کیلومتری] امارت رأس الخیمه در آن سوی خلیج فارس قرار دارد. مساحت جزیره تنب کوچک

معادل ۲/۱ کیلومتر مربع است. سطح جزیره ناهموار و متشکل از تپه های به تقریب مدور با بیشترین ارتفاع ۸/۲۵ متر است. بیشترین و کمترین دمای هوا ۴۵ و ۹ درجه سانتیگراد و بارش سالانه آن معادل ۱۲۶ میلی متر است. ژرفای آب های سواحل جنوبی جزیره تنب کوچک تا شعاع یک مایلی به کمتر از ۳۰ متر می رسد که به تدریج عمق آب زیاد شده و تا ۹۰ متر می رسد. از حدود ۲ مایلی شمال و ۳ مایلی جنوب تنب کوچک، محل تردد و خط دریایی بین المللی به شمار می رود. شوری آب در این محدوده حدود ۳۷ در هزار است. در بخش مسطح تنب کوچک، یک سفره آب شیرین وجود دارد که هم اکنون با یک حلقه چاه به عمق ۶ متر با حوضچه ذخیره کوچک، از آن بهره برداری می شود. تنب کوچک از نظر حیات جانوری، زیستگاه انواع پرندگان بومی و مهاجر خلیج فارس بود که به سبب افزایش آنان در چند سال اخیر و مزاحمت های آنان برای ساکنان، به ویژه مشکل پاره شدن سیم های برق، با آنها مقابله شده و اکنون کمتر شده اند. جزیره تنب کوچک دارای تأسیسات زیربنایی مانند مولد برق، اسکله فلزی و در نیمه شمالی یک باند آسفالته به طول ۸۰۰ متر و عرض ۸۰ متر است و افراد ساکن در آن به صورت رایگان جا به جا می شوند. (گلوردی، ۲۱۴، ۱۳۸۱ و ۲۱۳) بدین ترتیب تنب کوچک، به عنوان نقطه دوم پیوند دهنده به تنب بزرگ در خط دفاعی فرضی ایران (مجتهدزاده، ۴۰، ۱۳۹۴) در ورودی خلیج فارس، به عنوان یک نقطه ارتباطی بعد از تنب بزرگ در درجه دوم اهمیت قرار دارد. (مجتهدزاده، ۲۰۶، ۱۳۸۶)

ابوموسی

جزیره ابوموسی در مختصات جغرافیایی میان ۵۵ درجه تا ۵۵ درجه و ۳ دقیقه طول جغرافیایی و ۲۵ درجه و ۵۱ دقیقه تا ۲۵ درجه و ۵۴ دقیقه عرض جغرافیایی قرار دارد. این جزیره در پهنه آب های جنوب شرقی خلیج فارس و در فاصله ۱۱۵ مایلی [۲۱۳ کیلومتری] بندرعباس و جنوبی ترین جزیره ایرانی خلیج فارس محسوب می شود. ابوموسی از شمال در فاصله ۲۴ مایلی [۵/۴۴ کیلومتری]

جزیره تنب کوچک، از شمال شرقی در فاصله ۲۸ مایلی [۸/۵۱ کیلومتری] جزیره تنب بزرگ و از غرب در فاصله ۲۵ مایلی [۳/۴۶ کیلومتری] جزیره سیری و از جنوب در فاصله ۳۵ مایلی [۸/۶۴ کیلومتری] شارجه در امارات عربی متحده واقع شده است. مساحت جزیره ابوموسی ۸/۱۲ کیلومتر مربع است. (گلوردی، ۴، ۱۳۸۱ و ۳)

در نقشه برداری هایی که از ابوموسی صورت گرفته، شکل آن دوزنقه ای است که قاعده بزرگ آن در مشرق و طول هریک از دو ساق آن در حدود ۴ کیلومتر است. (قائم مقامی، ۸۵، ۱۳۳۰) مهم ترین ارتفاعات در سطح جزیره عبارت اند از: کوه حلوا به ارتفاع یکصد و یازده متر که بلندترین نقطه جزیره بوده و دارای شیب زیاد و به تقریب به صورت مدور است. رشته ای از تپه های به هم پیوسته در سمت شمال شرقی - جنوب غربی به ارتفاع ۸/۴۶ متر در غرب هسته اولیه جزیره، تپه ای مدور به ارتفاع ۸/۴۴ متر در جنوب جزیره، تپه ای در سمت شمال - جنوب به ارتفاع ۵/۲۲ متر در جنوب شهرک غربی صیادان و یک سری تپه مجزا از هم با فاصله های کم و با ارتفاع ۲۵ تا ۳۰ متر در منتهی الیه شمال - جنوب جزیره قرار دارد. با این حال، سطح جزیره مسطح و یکنواخت است و حدود دو سوم کل مساحت آن را از مرکز تا جنوب، دشت در بر گرفته است. (گلوردی، ۱۳۸۱، ۸) آب و هوای ابوموسی پیرو شرایط عمومی خلیج فارس و نواحی ساحلی آن است، به این معنی که این جزیره همانند جزایر دیگر منطقه در سال دارای دو فصل بیشتر نیست، یکی زمستانی به نسبت خنک، در سه ماه آذر، دی و بهمن و ماه های دیگر سال که تابستانی است و فصول بهار و پاییز آن معمولاً زود گذر و کوتاه هستند. (گنجی، ۱۹۴، ۱۳۵۳) براساس اطلاعات ایستگاه هواشناسی سینوپتیک جزیره ابوموسی (از سال ۱۳۶۳ تا ۱۳۷۴) میزان متوسط درجه حرارت هوا در فروردین به ۲۵ درجه، مرداد ۳۴ درجه و دی ۹/۱۹ درجه می رسد، بارندگی سالیانه ۵/۱۲۵ میلی متر و رطوبت نسبی از ۴۹ تا ۸۰ درصد، متغیر است. میزان بارندگی ابوموسی، سالیانه ۱۲۶ میلی متر است، که از این میزان بارش، ۵۸/۱ میلیون متر مکعب آب ذخیره می شود که بیشتر در نواحی مسطح و هموار صورت می گیرد. حدود ۲۰٪ آب

حاصل از بارش مستقیم (۲۱۱ هزار متر مکعب) در مخزن زیرزمینی نفوذ می کند و مابقی به خلیج فارس می ریزد. (گلوردی، ۱۳۸۱، ۸)

جزایر ابوموسی و تنب در ژرف ترین قسمت های خلیج فارس و در داخل کریدور رفت و برگشت طرح تفکیک تردد بین المللی کشتیرانی قرار گرفته اند. بخش مهمی از نفت خام مورد نیاز جهان از میان این جزایر می گذرد و ترافیک دریایی در این بخش فشرده است. (طبرسا، ۹۴، ۱۳۹۰) افزون بر این، قرار گرفتن جزایر ابوموسی، سیری و فارسی در مسیر خطوط کشتیرانی که به سوی جنوب و غرب خلیج فارس کشیده شده اند، اهمیتی فوق العاده به این جزایر داده است. (میرحیدر، ۶۷۰، ۱۳۶۹ و ۶۶۹) در برخی از نقشه های جغرافیایی از جمله در نقشه قدیمی سال ۱۷۶۵ که با حروف لاتین به چاپ رسیده، نام این جزیره بوموف آمده است. (بختیاری، ۶۳، ۱۳۴۸) نام این جزیره را افزون بر ابوموسی، بوموسی، گپ سبز و (۱) و باباموسی نامیده اند. (گلوردی، ۳۶، ۱۳۸۱) با این همه نام بن موسی و بوموسی در مکاتبات و اسناد رسمی قدیمی مقام های ایرانی به چشم می خورد که نام بوموسی نسبت به اسامی دیگر بیشتر به کار گرفته شده است. (طبرسا، ۹۵، ۱۳۹۰)

جمعیت ابوموسی در سال های نخست سده بیستم، ۲۰ خانوار و در حدود ۱۰۰ نفر ذکر شده است. در سال ۱۳۲۸ ق، کار گزار اول بنادر و جزایر خلیج فارس، در گزارشی به وزارت امور خارجه ایران، جمعیت ابوموسی را ۳۰ تا ۴۰ خانوار اعلام کرده است. (گزیده اسناد خلیج فارس، ۲۸۱، ۱۳۶۸) سپس جمعیت ابوموسی به تدریج بیشتر شده است؛ گزارش فرمانداری شهرستان بندرعباس، مورخ ۲۱ تیر ۱۳۲۷ به استانداری هشتم حاکی است: «جمعیت جزیره بن موسی در حدود سیصد و پنجاه الی ۴۰۰ نفر می باشد. پس از بازگشت حاکمیت ایران بر جزایر سه گانه در آذر ۱۳۵۰، عده ای مهاجر در ابوموسی به کارهای ساختمانی و تأسیساتی اشتغال یافتند، که در سال های بعد به سبب رکود در کارهای ساختمانی، این جزیره را ترک کردند، اما پس از انقلاب و به ویژه در سال های گذشته، با

توجه ایران به سواحل و جزایر خلیج فارس، جمعیت این جزیره افزایش یافته است. (طبرسا، ۹۶، ۱۳۹۰ و ۹۵)

از معادن عمده جزیره ابوموسی، می توان به کانسارهای ذخایر خاک سرخ، معادن سنگ لاشه (۱) و

آهن یاد کرد. خاک سرخ ابوموسی در سال های اشغال این جزیره به دست انگلیسی ها بهره برداری کامل شده است. کانون این معدن در قسمت جنوب شرقی کوه حلوا بوده است و به تقریب تا ژرفای دوازده متری حفر شده است و به علت رسیدن به سطح آب آزاد دریا، استخراج آن با مشکل مواجه و متوقف شده است. البته در سال های اخیر در شمال غربی کوه حلوا، شرکت خدمات و توسعه معادن ایران، عملیات نمونه برداری و آماده سازی آن را انجام داده و ذخیره قطعی و مفید آن را سه هزار تن و ذخایر پراکنده خاک سرخ جزیره را بیست هزار تن برآورد کرده است. گفتنی است از خاک سرخ در صنایع شیمیایی و رنگ سازی استفاده می شود. معادن سنگ لاشه از نوع سنگ های آذرین نیز به صورت پراکنده در سرتاسر سواحل، از شمال شرق تا شمال غرب جزیره وجود دارد که از آن برای احداث و بازسازی موج شکن و اسکله و پروژه فرودگاه استفاده شده است، ذخیره قابل بهره برداری آن در فضایی به مساحت پنج هکتار، ۳۰۰ هزار متر مکعب، برآورد شده است. سنگ آهن به صورت هماتیت نیز در حاشیه ساحلی و از جمله در نزدیکی شهرک صیادان مشاهده شده، اما استخراج نشده است. در زمان اشغال جزیره ابوموسی به دست انگلیسی ها، امتیاز استخراج سنگ آهن در سال های میانه سده بیستم به شرکت آلمانی ونکهاوس داده شد. این امتیاز بعدها به شرکت انگلیسی گلدن ولی، واگذار شد و سپس ژاپنی ها وارد کار شدند که در پایان به نتیجه نرسید. (طبرسا، ۹۹، ۱۳۹۰ و ۹۸) ابوموسی دارای نفت، سکوی پهلوگیری و یا تأسیسات نفتی نیست، اما در فاصله حدود ۹ مایلی [۷/۱۵ کیلومتری] جنوب شرقی این جزیره، میدان نفتی موسوم به مبارک قرار دارد، که تعداد چاه ها در این میدان، ۱۹ حلقه است که ۴ حلقه آن تجدید

حفاری شده است. میدان نفتی مبارک دارای ۹ سکو است که نفت استخراجی به وسیله لوله های ۶ تا ۱۰ اینچی به آنها منتقل شده و به وسیله لوله ۱۳۰ اینچی به مخزن شناور در حدود سه کیلومتری سکوها منتقل و از آنجا در نفت کش ها بارگیری می شود. ایران بر این حوزه نفتی حاکمیت دارد. (گلوردی، ۱۳۸۱، ۹۵) بدین ترتیب جزیره ابوموسی آخرین نقطه از خط منحنی استراتژیک مفروض ایران در مقابل دروازه ورودی تنگه هرمز را تشکیل می دهد. (مجتهدزاده، ۱۳۹۴، ۴۱)

مسئله مالکیت و حاکمیت ایران بر این جزایر، شبیه مسئله بحرین با دخالت و اقدامات استعماری انگلستان از قرن نوزدهم به بعد به عنوان یک مسئله ارضی مهم، دولت ایران را گرفتار خود کرد. به گواه اسناد و شواهد تاریخی موجود، این سه جزیره از قرن ها قبل تا پیش از تحریکات و مداخله های مستقیم انگلیس، در مالکیت و حاکمیت دولت ایران قرار داشت؛ بدین ترتیب تا قبل از سال ۱۸۸۷ دولت ایران بدون وجود معترضی بر جزیره ابوموسی اعمال حاکمیت می کرد و جزیره مذکور جزء قلمرو حکومتی والی بندر لنگه محسوب می شد. (وزارت امور خارجه، ۱۳۵۰، ۸۲)

از آنجا که کسب مقام رهبری در منطقه برای صدام و دولت حاکم بر عراق، قدرت و اقتدار در پی داشت و سبب فرا ملی شدن نفوذ آنها می شد. از این رو صدام هیچ گاه نیت کسب نفوذ منطقه ای را پنهان نمی کرد. وی در مارس ۱۹۷۹ میلادی، با تبلیغات بسیار، اجلاس وزیران خارجه عرب را در عراق برگزار کرد و در سخنان خود گفت که دیگر جایی برای بی طرفی در منطقه باقی نمانده است. او خود را مسئول اجرای «پان عربیسم» می دانست و اندکی پس از شروع جنگ، خود را سخن گوی ملت عرب خواند و اعلام کرد که از جمله اهدافش، برگرداندن مالکیت جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک به اعراب است. (فوزی، ۱۳۹۲، ۶)

آنچه در خصوص ادعای صدام باید در نظر داشت آن است که فضای خصمانه برخاسته از نگرش نظام بین المللی و حاکمان کشورهای منطقه به انقلاب اسلامی، هرگونه بدبینی نسبت به ایران را تقویت می کرد. از این رو محاسبه عراق

این بود که ایران از لحاظ بین‌المللی منزوی شده و نیروی نظامی ایران تضعیف شده است... (خبرگزاری پارس، ۱۷/۱۳۵۹) از این جهت در شرایط بحرانی رابطه با ایران، صدام که مطمئن به پیروزی در نبرد با آن بود قاطعانه اظهار داشت: «عراق یک بار دیگر به حکم سرنوشت، رهبری خدمت به ملت عرب و دفاع از افتخارات آن را به عهده می‌گیرد.» (پارسا دوست، ۱۳۸۵، ۲۰۳) او در آغاز تجاوز نظامی به ایران و در مصاحبه‌ای بیان داشت «ما در تلاش تجدید حیات ملت عرب، داریم به مرحله حساسی می‌رسیم... در گذشته موقعیت‌هایی بوده است که حزب بعث می‌توانست از آنها [برای تجدید حیات عرب] استفاده کند، ولی نکرد.» علت آن بود که «حزب بعث در آن موقع نتوانست همان‌طور که آرزوی ماست رهبر محبوب تمام ملت عرب [کلیه اعراب] شود و فقط رهبر عراق بود.» (Matter, ۱۹۸۱, ۲۸۶)

اظهارات صریح صدام در خصوص رهبری عراق بر جهان عرب سبب شد تا رژیم بعثی عراق شعارهایی در خصوص تخلیه جزایر سه گانه ایرانی و پشتیبانی از امارات متحده سر داده و با نفی هرگونه راه حل مسالمت‌آمیز، خواستار لغو قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر شود: «ما میانجیگری میان ایران و عراق را نمی‌پذیریم و خواستار لغو پیمان الجزایر و بازپس گرفتن حق حاکمیت عراق بر شط العرب و عقب نشینی ایران از جزایر سه گانه عربی خلیج [فارس] که از زمان حکومت شاه در اشغال این کشور بوده است، هستیم.» (ابوالحسن شیرازی و طارمی، ۱۳۸۴، ۱۰۴) صدام در مصاحبه‌ای در ۲۳ اسفند ۱۳۶۲ خطاب به اعراب گفت: «ما که برادرانتان هستیم، به نمایندگی از سوی شما، دفاع از سرزمین اعراب را آن‌گونه که در خور است به عهده خواهیم گرفت.» (شورای عالی دفاع، ۱۳۶۶، ۷۱) در همین رابطه دولت عراق برای به تصویر کشیدن خود به عنوان مدافع اعراب و تنظیم‌کننده روابط امنیتی در منطقه، بارها با اشاره به موضوع جزایر سه گانه، از لزوم استرداد آنها به امارات متحده عربی سخن می‌گوید. مقامات عراقی ضمن آنکه از ایران می‌خواهند که جزایر مذکور را مسترد کند، عراق را متعهد به بازپس گرفتن آنها نیز می‌دانستند. در آوریل سال ۱۹۸۰، سعدون حمادی در پیامی به فیدل

کاسترو، رئیس ششمین کنفرانس کشورهای غیر متعهد، اعلام کرد که: «دولت جمهوری عراق اشغال غیر قانونی سه جزیره عربی (تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی) را توسط ایران به رسمیت نمی شناسد و تمام پیامدهای این اشغال را نمی پذیرد و از ایران می خواهد که هر چه زودتر از جزایر مذکور عقب نشینی کند.» (جعفری ولدانی، ۱۳۷۷، ۷۵) اشتیاق وافر صدام به اثبات رهبری خودش بر اعراب موجب گردید تا مقامات مسئول عراقی بارها در سخنان خود به مسئله جزایر سه گانه ایرانی ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک اشاره کرده و خواستار استرداد آنها شوند. این گونه اظهارات از ۶ ماه قبل از آغاز تجاوز عراق به ایران افزایش یافت. چنان که صدام در مصاحبه ای مطبوعاتی گفت: «اکنون ما نیروی نظامی برای بازپس گرفتن سه جزیره عربی اشغال شده توسط ایران را فراهم کرده ایم و برخلاف تصور عده ای، ما از هنگام اشغال این جزایر در ماه مارس ۱۹۷۵ نه سکوت کرده ایم و نه دچار رخوت و سستی شده ایم، بلکه از آن زمان و پس از درگیری در جنگی فرسایشی با شاه، توان و قدرت نظامی و اقتصادی خود را در دراز مدت افزایش داده ایم.» (صفاتاج، ۱۳۸۸، ۱۹) اصرار صدام بر اعاده جزایر سه گانه موجب گردید تا این دولت کمک های مالی، تسلیحاتی و تبلیغاتی دولت های عرب منطقه را به سوی خود جذب کند. (شورای عالی دفاع، ۱۳۶۶، ۷۱)

بدین ترتیب دولت عراق با طرح استرداد جزایر سه گانه در کنار حق حاکمیت شط العرب (اروندرود)، اهداف خود را با منافع کشورهای عربی گره زد و خود را در خط مقدم دفاع از منافع اعراب قرار داد و هم زمان با تجاوز به ایران در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰، طرحی را نیز برای اشغال جزایر سه گانه تهیه کرده بود، اما فقط چند ساعت پیش از آغاز تجاوز به ایران، از اجرای این طرح منصرف شد، چرا که عمان، امارات متحده عربی و عربستان سعودی به دلیل ممکن نبودن موفقیت طرح مذکور، از همکاری با عراق خودداری کرده بودند. آنها اعتقاد داشتند که چون نیروی دریایی ایران آب های اطراف جزایر را در کنترل خویش دارد، هر گونه حمله ای به جزایر مذکور خطرناک است. (جعفری ولدانی، ۱۳۷۷، ۷۹)

تجزیه خوزستان

استان خوزستان به عنوان کانون اقتصادی و نفتی، داشتن بنادر آبادان، خرمشهر (با دسترسی به رود بهمن شیر)، ماهشهر، امام خمینی (ره) و وجود رودهای کارون، کرخه، دز، هندیجان، جراحی، مارون و اروند که عموماً از پرآب ترین رودهای ایران هستند و زمین های کشاورزی حاصل خیز آن، از اهمیت ژئوپلیتیک بسیار بالایی برای عراق برخوردار بود. تصرف خوزستان، افزون بر حل تنگنای ژئوپلیتیک عراق در دسترسی به خلیج فارس، مخازن و منابع سرشار نفت ایران را در اختیار عراق قرار می داد. (کاوایانی راد، ۸۲، ۱۳۸۸ و ۸۱) بدین ترتیب تسلط عراق بر خوزستان موقعیت عراق را در منطقه به طور چشمگیری ارتقاء می بخشید؛ بطوری که افزایش طول کرانه ساحلی عراق و همچنین سلطه بر منابع نفتی خوزستان، تسلط بر اتحادیه عرب و تغییر جایگاه عراق در ساختار نظام ژئوپلیتیک منطقه ای و جهانی و بالطبع تحکیم مبانی فکری حزب بعث و مشروعیت آن در جهان را در پی داشت. (بویه، ۴۲، ۱۳۹۰) دستاویز عراق برای رسیدن به اهداف خود وجود اقلیت عرب خوزستان بود که آن را در کانون توجه و مداخلات زمامداران بغداد قرار داد. به طوری که روابط گسترده عراق با گروهک ها و شیوخ قبایل عرب استان، در استراتژی ژئوپلیتیکی این کشور جایگاه ویژه ای یافت. عراق تلاش می کرد با القاء آموزه های پان عربیسم و جذب نواحی عرب نشین، موجبات جدایی خوزستان را فراهم کند. چنین پنداری موجب شد در مرحله اشغال، زمامداران عراق نسبت به همراهی و کمک اقلیت عرب استان جایگاه ویژه ای قائل شوند. به باور آنان این همراهی سبب می شد اشغال خوزستان رنگ آزاد سازی به خود بگیرد. (بویه، ۴۲، ۱۳۹۰)

به همین دلیل بود که در اولین کنگره حزب بعث که در ۴ آوریل ۱۹۴۷ در دمشق برگزار شد. در قطعنامه کنگره تأکید شد اعراب «نباید با ایران که ناحیه احواز [اهواز] را در تصرف دارد دوستی کنند.» (Devlin, ۱۹۷۶, ۲۴) در نشریه حاوی متن قطعنامه اولین کنگره حزب و در صفحه ۱۸۶ آن، استان خوزستان

صریحاً با عنوان «ناحیه احواز» جزء سرزمین پدری اعراب نام برده شد.» (Devlin, 1976, 24) این تلاش ها به خوبی نشان می دهد که خوزستان از دیرباز در ایده های توسعه طلبانه عراق و حزب بعث مد نظر بوده است. شاهد مدعا آن که در راستای رهایی از تنگنای ژئوپلیتیک عراق در منطقه پس از کودتای عبدالکریم قاسم و برقراری رژیم جمهوری در عراق، تبلیغات شدیدی در مورد تجزیه استان خوزستان از ایران آغاز شد. در دسامبر ۱۹۵۹ (آذر ۱۳۳۸) عبدالکریم قاسم مدعی شد خرمشهر قسمتی از عراق بوده که دولت عثمانی آن را به ایران واگذار کرده است. وی تصریح کرد ما در حال حاضر نمی خواهیم به این موضوع و به عواملی که دولت عثمانی را به این چشم پوشی واداشت، پردازیم. اندکی بعد در کتاب سفید که از سوی وزارت امور خارجه عراق در ژانویه سال ۱۹۶۰ (در ۱۳۳۸) منتشر شد، این عبارات درج گردید. «دولت عثمانی از شهر و بندر محمره که تابع عراق بود به نفع ایران صرف نظر کرد زیرا می خواست مشکلات مرزی را فیصله بخشد. دولت عراق بعداً نیز این موضوع را به میان نکشید چون مایل بود مشکلات مرزی را خاتمه دهد. (کوهستانی نژاد، ۱۳۹۱، ۱۴۳) سه سال بعد، در سال ۱۹۶۳ دولت عراق بار دیگر موضوع استرداد خوزستان را در شورای اتحادیه عرب مطرح کرد و در این راستا «جبهه التحریر» (جبهه آزادی بخش اهواز) را در خوزستان ایران شکل داد. همچنین با تلاش دولت عراق، در سال ۱۹۶۴ (۱۳۴۳) در قطعنامه پایانی کنفرانس حقوق دانان عرب در بغداد اعلام شد: «ایالت ایرانی احواز در شمال خلیج فارس) و نزدیک شط العرب (اروندرو)، جزء لاینفک میهن عربی است. (کوهستانی نژاد، ۱۳۹۱، ۷۹) همچنین دولت عراق با ارائه کمک های همه جانبه، گروه های جبهه خلق برای آزادی اهواز و جنبش دموکراتیک انقلابی را در خوزستان ایجاد کرد. (طارمی، ۱۶۶، ۱۳۸۲ و ۱۶۵)

دولت بعثی عراق پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، تلاش های گسترده ای را برای تجزیه این استان آغاز کرد. مشکلات ناشی از انقلاب و ضعف دولت مرکزی ایران، فرصت خوبی را برای دولت عراق فراهم کرده بود

تا مطامع توسعه طلبانه خود را در مورد خوزستان اجرا کند. در این راستا دولت عراق به چند اقدام دست زد. در نخستین گام از همان روزهای نخست پیروزی انقلاب، حقایق تاریخی مربوط به استان خوزستان تحریف شد. این اقدام با چاپ فراوان نقشه های جغرافیایی جعلی که در آن بخش هایی از سرزمین ایران، مانند خوزستان و بلوچستان از کشور تفکیک شده بود، پیگیری شد. در یکی از این نقشه ها، تمام دامنه های جنوبی زاگرس و حتی مناطق سه هزار ساله آریا نشین جزء منطقه «عربستان بزرگ» (شامل خوزستان و نواحی اطراف آن) آورده شده بود؛ بدین معنا که این محدوده باید از ایران جدا و ضمیمه عراق شود. (جعفری ولدانی، ۶۷، ۱۳۶۷) در گام بعدی تلاش دولت عراق برای تغییر اسامی تاریخی و جغرافیایی سرزمین ایران (مانند شیوه رژیم اسرائیل طی ۴۰ سال گذشته که ابتدا اسامی تاریخی سرزمین های عربی را تغییر داد، سپس آنها را اشغال و بعد از مدتی ضمیمه خاک خود کرد) نیز قابل ذکر است. (درویشی، ۳۷، ۱۳۸۸)

بدین ترتیب پیروزی انقلاب اسلامی ایران فرصتی در اختیار بغداد قرار داد تا بار دیگر به صورت پایگاه جنبش های تجزیه طلبانه خوزستان در آید. (جعفری ولدانی، ۶۷، ۱۳۷۷) در همین رابطه صدام حسین در سخنانی گفت: «به آنان [اقوام متعدد ایران] و به تمامی جهان و بخصوص به «ملت عربمان در عربستان» می گوئیم که بر آنان است، تا برای به دست آوردن حقوق ملی و میهنی خویش در سرزمین خود آماده شوند، ما آماده ایم تا در این راه هر گونه کمکی از اسلحه تا مسائل دیگر را در اختیارشان قرار دهیم. (شورای عالی دفاع، ۲۵، ۱۳۶۶) از آنجا که مرزهای ایران در دوران انقلاب به طور دقیق کنترل نمی شدند، کمکی که صدام قول آن را داده بود خیلی زود محقق شد و مقادیر زیادی اسلحه از عراق وارد خوزستان شد. البته در این رابطه کنسولگری عراق در خرمشهر و مدرسه عراقی ها در این شهر در تشدید بحران داخلی خوزستان نقش عمده ای را ایفا می کردند. طبق مدارک مستندی که دخالت عوامل عراقی را در خرابکاری ها و بمب گذاری های خوزستان ثابت می کرد، دولت ایران به ناچار از عراق خواست که کنسولگری خود را در خرمشهر ببندد. (موسوی، ۱۳۸۲)

۱۴۶). هم زمان با این اقدامات، ادعاهای مقامات عراقی در مورد خوزستان به نحو فزاینده ای تشدید شد. در ۳ نوامبر ۱۹۷۹ (۱۲ آبان ۱۳۵۸) سفیر عراق در بیروت بهبود روابط ایران و عراق را به تحقق چند شرط از جمله اعطای خودمختاری به اقلیت عرب ایران مشروط کرد. صدام حسین در آوریل ۱۹۸۰ (فروردین ۱۳۵۹) طی سخنانی خواستار به رسمیت شناختن خوزستان (که آن را عربستان نامید) به منزله یک منطقه عربی شد. طه یاسین رمضان نیز در می ۱۹۸۰ (۱ اردیبهشت ۱۳۵۹) بر پابندی کشورش در گرفتن حق ملت عرب «عربستان» (خوزستان) تأکید کرد. در همان زمان صدام حسین نیز در مجمع شورای ملی عراق گفت: «هیچ گاه رسالت خود و مفهوم آن را از یاد نبرده ایم. ما نسبت به فریاد مردان و زنان عربی که در عربستان (خوزستان) به سر می برند، بی تفاوت نخواهیم بود.» (جعفری ولدانی، ۱۳۶۷، ۶۸) طارق عزیز نیز هشت ماه پس از جنگ در تکرار موضع صدام گفت: «ما از شورش ملت های ایران پشتیبانی خواهیم کرد و همه سعی خود را متوجه ایران خواهیم کرد.» (اردستانی، ۱۳۸۸، ۸۴) در اقدامی دیگر احتمال حمله نظامی عراق به ایران با هدف تجزیه استان خوزستان، از جمله اخباری بود که به وسیله رسانه های خبری عراق گزارش می شد: اطلاعات دقیق مؤکداً حاکی است که ایالات عربستان (خوزستان) در ایران احتمالاً شاهد انقلاب سترگی علیه رژیم ایران خواهد بود که هدف از آن جدایی این ایالت از سرزمین ایران و بازگرداندن هویت عربی آن به عنوان یک کشور مستقل می باشد. گزارش ها حاکی است که عراق از این تمایل پشتیبانی می کند و چنانچه جدایی این ایالت از ایران با پیروزی تحقق یابد، عراق نخستین کشوری خواهد بود که استقلال آن را به رسمیت خواهد شناخت. (درویشی، ۱۳۹۵، ۱۳۹)

صدام در نظر داشت تا پس از اشغال خوزستان، آن را برای همیشه ضمیمه خاک خود کند. در چارچوب این هدف بود که دولت عراق در مدت اشغال اراضی ایران در خوزستان، اقدام به ایجاد شبکه های مخابراتی و خدمات پستی برای برقراری ارتباط بین شهرها و اراضی اشغالی ایران با دیگر شهرهای

عراق کرد. همچنین به تحریف وقایع و حقایق تاریخی و جغرافیایی پرداخت و اهواز را «الاحواز»، خرمشهر را «محمرة»، آبادان را «عبادان»، سوسنگرد را «خفاجیه» و خوزستان را «عربستان» نامید. (دفتر حقوقی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۱، ۶۷)

البته توسعه طلبی ارضی صدام تنها به تسلط بر اروند رود و ضمیمه کردن استان خوزستان به کشور عراق محدود نبود بلکه دولت عراق در قسمت های شمالی مرز بین دو کشور نیز به سرزمین ایران چشم داشت. این دولت ادعا می کرد طبق قرارداد الجزایر، مناطق سیف سعد و زین القوس در منطقه میمک (که باید به آن دولت مسترد می شده است) را با توسل به زور بازپس خواهد گرفت. (Abdulghani, ۱۹۸۴, ۱۹۱-۱۹۲) با این حال ضمیمه کردن خوزستان از نظر ژئوپلیتیکی و استراتژیکی، بسیاری از مشکلات عراق را حل می کرد؛ چرا که با تسلط بر این منطقه انحصار کامل کشتی رانی در اروند رود را به دست می آورد و این آبراه به منزله یک رودخانه داخلی از هرگونه کنترل و نیز از بُرد آتش توپخانه ایران خارج می شد. افزون بر این، عراق با دست یابی به بندر خرمشهر می توانست مرز دریایی خود را به میزان زیادی گسترش دهد و نفوذ خود را به راحتی در خلیج فارس وسعت بخشد. از سوی دیگر از آنجا که بخش عمده چاه های نفت ایران در منطقه خوزستان قرار داشت، عراق می توانست به عمده ترین تولید کننده نفت جهان تبدیل شود و به مرور با قطع شریان اصلی حیات اقتصادی ایران، از نظر اقتصادی و نظامی دولت انقلابی ایران را از پا در آورد. (موسوی، ۲۴، ۱۳۸۲)

در اینجا می بایست به نکته ای توجه کرد، بر پایه برخی گزارش ها، تجاوز عراق به ایران بر اساس طرح تجزیه خوزستان ایران (که در وزارت امور خارجه انگلیس تهیه شده بود) استوار بود. بر اساس این طرح، قرار بود ارتش عراق با کمک شاپور بختیار و غلامعلی اویسی، در مدت یک هفته استان خوزستان را به اشغال خود درآورند و سپس «جمهوری آزاد ایران» را تحت رهبری بختیار تشکیل دهند. پایتخت جمهوری جدید نیز می بایست شهر اهواز

باشد. کردستان ایران نیز پس از اشغال به این جمهوری ملحق می شد. طبق این طرح پس از گذشت یک دوره، خوزستان به طور رسمی ضمیمه عراق می شد. (درویشی، ۳۸، ۱۳۸۸)

علائق اجتماعی صدام

آدلر معتقد است آدمی ذاتاً اجتماعی به دنیا می آید و به همان میزان نیز به اجتماع و پذیرش اجتماعی علاقمند است. فرد در تماس با اجتماع از آن شناخت پیدا می کند و این شناخت با تربیت و راهنمایی در همان محیط اجتماعی فرد به دست می آید. در واقع محیط اجتماعی نیز به اندازه وراثت در شخصیت سازی هر فرد نقش آفرین است. احساس نیاز به اجتماع از حس حقارت و ناتوانی فردی نشأت می گیرد و از این روست که فرد هرچه در مسیر زندگی در مدرسه، انجمن، حزب و غیره حرکت می کند، بیشتر نیاز به اجتماع را احساس می کند؛ چرا که بسیاری از مشکلات فرد پس از ورود به اجتماع تنها از طریق همان محیط اجتماعی فرد برطرف می گردد. تنها افرادی که علاقه اجتماعی زیادی دارند، قادر به حل موفقیت آمیز مشکلات زندگی هستند. نتیجه آنکه علاقه اجتماعی بر تعاملات انسانی و وظایف زندگی تأثیر می گذارد. علاقه اجتماعی یک باند هیجانی و همدلانه است که ما با همدیگر و با جهان اطراف خود داریم و به اعتقاد آدلر شامل: مراقبت، همدلی، مشارکت، خلاقیت و غیره می شود. افرادی که علاقه اجتماعی زیادی دارند، مردم را معادل هم دیده و در مسیری افقی حرکت می کنند. در حالی که گروه دیگر حرکت عمودی دارند و همه جا را سفید و سیاه می بینند. به نظر آنها افراد یا در وضعیت حقارت هستند و یا کمال و برتری، بنابراین حد واسطی برای آنها وجود ندارد. (ناصری و رئیس، ۶۱، ۱۳۸۶) تماس های فرد با محیط اجتماعی شخصیت اجتماعی او را شکل می دهد و سبب پرورش حس اجتماعی و آموختن احساس مسئولیت و همکاری می شود. از سوی دیگر احساس برتری جویی فرد که در آغاز شخصی و فردی بوده، کم کم جنبه اجتماعی

پیدا می کند. (شولتز، ۱۵۱، ۱۳۸۳)

آدلر تمایل به اجتماع را سازگاری اجتماع می داند که بخشی از سبک زندگی ماست. در واقع علائق اجتماعی بر رویکرد ما در مشکلات زندگی تأثیر می گذارد. آنچه مسلم است علاقه اجتماعی، استعداد فطری همکاری کردن با دیگران برای رسیدن به هدفهای شخصی و اجتماعی است. تجربیات اولیه فرد در دستیابی به علائق اجتماعی بسیار تأثیر گذار است. روشن است کسانی که احساس علاقه اجتماعی ندارند، ممکن است به افرادی نامطلوب از نظر اجتماعی، مانند روان رنجور، مجرم و مستبد تبدیل شوند. (شولتز، ۱۵۱، ۱۳۸۳) به عقیده آدلر علاقه اجتماعی جبران صحیح و مسلم همه ضعف های طبیعی یک فرد است. زیرا که علاقه اجتماعی امری ذاتی است و انسان طبیعتاً مخلوقی اجتماعی است. (سعید، ۵۱، ۱۳۸۸)

نکته اینجاست که اگر در امر تعلیم و تربیت در جهت رفع این برداشت نادرست (احساس حقارت) اقدامی صورت نگیرد، کودک در سالهای آتی همیشه طوری رفتار خواهد کرد که گویی دنیا دشمن اوست و در صورت رویارویی با مشکلات عظیم زندگی این احساس دشمنی بیشتر می شود. (آدلر، ۳۰، ۱۳۷۹) بدین ترتیب نقطه مقابل احساس اجتماعی، تمایلات و تلاش هایی است که در جهت قدرت شخصی و برتری جویی فردی انجام می گیرد. بر این اساس صدام همکاری و همدلی با سایر کشورهای منطقه را انتخاب نکرد بلکه همواره به دنبال برتری عراق و به ویژه خودش بر دیگر شیوخ منطقه بود. از این رو دستیابی به این برتری را در جانشینی شاه در قالب ژاندارم منطقه می دید. از آنجایی که ایدئولوژی مورد پذیرش صدام، حزب بعث بود و پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایدئولوژی ایران بر اسلام خواهی و مبارزه با امپریالیسم و حمایت از

مستضعفین قرار گرفت؛ لذا صدام دستیابی به رهبری جهان عرب را در گرو تثبیت ایدئولوژی حزب بعث می دانست از این رو در راستای تحقق اهداف خود رقابت ایدئولوژیک با ایران را نیز در دستور کار خود قرار داد.

رقابت ایدئولوژیکی با ایران

در رابطه با رقابتهای ایدئولوژیکی عراق (منحصراً ایدئولوژی بعثیسم) با ایران نکته ای را می بایست توضیح دهیم. از زمان شکل گیری کشور عراق در غرب ایران، این کشور همواره به عنوان منبع تهدید علیه امنیت ملی ایران به شمار آمده و عراق به ندرت روابطی دوستانه با ایران داشته است. اختلافات ارضی و مرزی به همراه مسائل مذهبی هم چون تبعیض علیه شیعیان در عراق و مسائل قومی و نژادی همانند مناقشه عرب و عجم، حضور کردها در دو سوی مرزهای ایران و عراق از جمله عوامل اصلی تنش یا منازعه میان دو کشور در نیم قرن اخیر محسوب می شود. با این حال در تاریخ روابط ایران و عراق دوره های گرمی روابط نیز یافت می شود. از زمان قیومیت انگلیس تا پایان عمر حکومت پادشاهی در سال ۱۹۵۸، روابط دو دولت چه در قالب پیمان سعدآباد و چه پیمان بغداد که به منظور مقابله با تهدید کمونیسم شکل گرفته بودند، دوستانه بوده است. هرچند که در این دوره هم اختلافات گاه و بی گاه رخ می داد. (ریعی، ۱۷۵، ۱۳۸۸) با قدرت یافتن حزب بعث در عراق ۲۶ تیر ۱۳۴۷ علاوه بر اختلافات سرزمینی و قومی موجود، تفاوت های ایدئولوژیک رژیم ها، گرایش های پان عربیستی شدید رژیم بعث و اراده آن برای کنترل جهان عرب و هم چنین گرایش دو کشور به قطب های مخالف دوران جنگ سرد و مخالفت عراق با حاکمیت ایران بر جزایر سه گانه بر وخامت اوضاع افزود. روابط دو کشور در شرایطی وارد بحران جدیدی شد که حسن البکر، رئیس رژیم کودتایی عراق، ادعای حاکمیت مطلق عراق بر شط العرب را مطرح کرد و مقامات عراقی تصمیم گرفتند اسناد و مدارک کشتی هایی را که وارد شط العرب می شدند، بازرسی کنند. به دنبال این تصمیم در فروردین ۱۳۴۸ (۱۹۶۹) وزارت امور خارجه

عراق، آب راه شط العرب را جزو لاینفک خاک عراق نامید و از ایران خواست پرچم های خود را از روی کشتی ها پایین بکشد. ایران نیز در اردیبهشت همان سال عهدنامه مرزی ۱۹۳۷ را ملغی و تمایل خود را به انعقاد قراردادی مبتنی بر خط تالوگ اعلام کرد. (مهدوی، ۳۵۹، ۱۳۸۰-۳۵۷) پس از چند سال کشمکش با میانجیگری هواری بومدین (۱)،

در جریان اجلاس سران اوپک ۱۵-۱۳ اسفند ۱۳۵۳ (۱۹۷۵) در الجزایر دو کشور به توافقاتی جهت پایان بخشیدن به اختلافات خود دست یافتند. بر اساس این توافق، خط تالوگ به عنوان خط مرزی دو کشور شناخته شد. هر چند انعقاد قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر ظاهراً موجب پایان دادن به اختلافات مرزی و روابطی نسبتاً بهتر شد، اما این آرامش نسبی در روابط بین دو کشور با وقوع انقلاب اسلامی در ایران پایان یافت. پیروزی انقلاب اسلامی رهبران عراق را به حمله نظامی به ایران ترغیب نمود. وزارت امور خارجه عراق در ۲۶/۶/۱۳۵۹ طی یادداشتی قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را لغو و صدام حسین رئیس جمهور عراق با ادعای حاکمیت مطلق عراق بر شط العرب آن را در برابر دوربین های تلویزیونی پاره کرد و در سال ۱۳۵۹ با حملات هوایی و زمینی به خاک ایران جنگ تحمیلی هشت ساله علیه ایران را آغاز کرد. (حافظ نیا و ربیعی، ۱۰۶، ۱۳۹۴)

اگر بخواهیم مخاطرات ایدئولوژیکی حزب بعث در مقابل انقلاب اسلامی را بر شماریم باید گفت، ایدئولوژی بعثیسم از چند جهت در مقابل ایدئولوژی اسلامی احساس خطر می کرد. نخست آنکه حزب بعث از ابتدای تأسیس، پایگاه مردمی نداشت اما توانسته بود با اعمال روش های تند و خشن، حاکمیت مطلق خود را بر سراسر عراق استوار سازد و تمام گروه ها و جریان های سیاسی صاحب نفوذ را قلع و قمع کند. (درویشی، ۱۳۱، ۱۳۹۵، ۱۳۰) از این جهت بعثیسم با طرح شعارهایی چون وحدت جهان عرب، سوسیالیسم، ناسیونالیسم عربی و غیره در پی متحد ساختن اعراب و جلب توجه آنان به رهبری حزب بعث عراق بود. در مقابل، انقلاب اسلامی ایران و شعارهای آن جاذبه بیشتری برای ملت های عرب (منطقه

خاورمیانه) داشت. (حسینی، ۳۶، ۱۳۹۵) بدین سان شعارهای اصول الهی، برابری، عدالت اسلامی و حاکمیت مردم بر سرنوشت خودشان ایدئولوژی اسلامی ایران را به (محمدی، ۲۳، ۱۳۷۳-۱۹) رقیبی سرسخت برای ایدئولوژی بعثی تبدیل کرد و از آنجا که صدام به ایدئولوژی حزب بعث معتقد بود و قهرمان تحقق آن به شمار می رفت؛ لذا ناچار بود برای تحقق اهداف خود و تثبیت ایدئولوژی بعثی، به رویارویی با انقلاب اسلامی ایران و اصول و مبانی آن پردازد. (درویشی، ۳۴، ۱۳۸۸)

از سویی دیگر انقلاب اسلامی با شعار کلی حاکمیت اسلام بر سراسر کره زمین به پیروزی رسیده بود. طبیعی بود که نخستین مراکزی که از نظر ایدئولوژیک مورد توجه انقلاب اسلامی قرار می گرفت، کشورهای همسایه بودند. در میان همسایگان ایران، کشور عراق با داشتن ۶۲ درصد شیعه، خطر را بیش از دیگر کشورها احساس می کرد. (درویشی، ۳۷، ۱۳۹۵) چرا که این امر ریشه ای تاریخی داشت، شیعیان عراق تا قبل از سقوط صدام، با وجود این که اکثریت جمعیت را دارا بودند، از لحاظ حقوق و منزلت شهروندی جایگاهی نداشتند و از دید اقلیت سنی حاکم، شهروند درجه دوم بودند. این وضعیت به نحوی بود که اقلیت تسنن به شیعیان با دید تحقیر نگاه می کردند و خود را نژاد برتر می دانستند. (غفاری هشتجین و حیدر خانی، ۱۳۹۴، ۶۹) افزون بر آن شیعیان به دلایل ایدئولوژیک و سیاسی نیز همواره با حاکمیت بعث در نزاع و ستیز بودند؛ لذا زمانی که پیروزی انقلاب اسلامی در ایران موجب ایجاد موج اسلام خواهی در کشورهای منطقه گردید، گروه های شیعه عراقی را در مخالفت با حکومت بعثی جدی تر ساخت. در این دوران گروه های شیعی متعددی در عراق فعالیت می کردند که مهم ترین آنها گروه شیعه «حزب الدعوه اسلامی» بود. در نخستین گام، شیعیان عراق با برگزاری تظاهراتی در مراسم محرم سال ۱۹۷۹ در این کشور، خواهان اصلاحات اجتماعی و استقرار حکومت اسلامی شدند. دکمچیان در کتاب خود به نام «جنبش های اسلامی در جهان عرب» که در سال ۱۹۸۵ در نیویورک به چاپ رسید، می نویسد: «دولت عراق با توجه به الهاماتی که مبارزان شیعه از جانب آیت الله خمینی

می گیرند، حزب الدعوه را همچون ستون پنجمی می داند که هدفش ادغام ایران و عراق است.» (درویشی، ۱۲۰، ۱۳۸۸ و ۱۱۹) تصور صدام بر این بود که جاذبه بالقوه [امام] خمینی در نزد شیعیان خلیج [فارس] تهدیدی علیه عراق است (اگر چه انقلاب ایران موضوع فرقه گرایی را کم اهمیت جلوه می داد) اما هر چه بود پیروزی انقلاب ایران، پیروزی اسلام شیعه بود. (کینگ و کارش، ۳۳، ۱۳۸۷)

همین دیدگاه موجب شد تا دولت عراق در پاسخ به تظاهر کنندگان [آیت الله] محمد باقر صدر را در ژوئن ۱۹۷۹ دستگیر کند و تظاهرات وسیع ناشی از آن در محله شیعی الثوره بغداد را به شدت در هم بکوبد. عظمت و گستردگی سرکوب باعث بروز شکاف در شورای فرماندهی انقلاب عراق شد و همین مسئله موجب گردید تا اندکی پس از روی کار آمدن صدام حسین در ۲۳ ژوئیه ۱۹۷۹، تعداد ۲۲ مقام بلند پایه بعثی اعدام شوند. اعلام حمایت مطلق آیت الله صدر از انقلاب اسلامی ایران و تشویق مبارزه مسلحانه علیه بعث، رژیم عراق را واداشت تا او را به خاطر طرح ریزی تشکیل یک حکومت شیعه در عراق به خیانت متهم کند. بدین ترتیب آیت الله محمد باقر صدر و خواهر او بنت الهدی صدر به بغداد منتقل و در آوریل ۱۹۸۱ (فروردین ۱۳۵۹) اعدام شدند. در ماه های قبل از جنگ، تظاهرات و اعتراضات گسترده و در یک مورد سوء قصد علیه مسئولان بعثی در عراق به وقوع می پیوندد که مقامات رژیم آنها را به عوامل جمهوری اسلامی ایران نسبت می دهند. این حوادث نشان دهنده این است که اوضاع داخلی عراق تا چه میزان بر اثر انقلاب اسلامی آسیب پذیر شده است. رژیم عراق همچنین شورش کردهای شمال عراق را بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، متأثر از انقلاب ایران می داند تا جایی که رئیس جمهور [وقت] عراق به زعم خود یکی از دلایل لغو موافقت نامه الجزایر را دخالت جمهوری اسلامی ایران در قضیه اکراد می داند. وی در نطق ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰ چند روز قبل از حمله سراسری عراق به ایران می گوید: «ایران از پسران بارزانی دعوت نموده است و قصد دارد آنان را علیه عراق تحریک کند.» (درویشی، ۱۲۰، ۱۳۸۸ و ۱۱۹)

نتیجهٔ منازعات ایدئولوژیکی شیعیان با بعثی ها سبب شد تا صدام بیش از پیش موجودیت عراق را نا امن و رؤیای خود را در خطر ببیند؛ گذشته از آن صدام به هیچ روی به حکومت انقلابی نوپای ایران اعتماد نداشت و نسبت به هر گونه تحول سیاسی و نظامی در اطراف خود هراسان بود، به ویژه آنکه شیعیان عراق از هر نظر نشان دادند، زمینه های کودتا و شورش را دارند. آنچه موجب هراس صدام می شد قدرت نهفته در ایران و طرفداران آن در منطقه بود. نتیجهٔ ترس از تحولات ایران و امکان تهدید عراق از سوی ایران، یکی از علل مهم حملهٔ عراقی ها بود. (قربانی، ۱۷، ۱۳۸۲) باید توجه داشت که این ترس از آنجا نشئت می گرفت که در ایران تحول بسیار مهمی چون انقلاب اسلامی به وقوع پیوسته بود. پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، تمامی معادلات و مناسبات سیاسی و نظامی و . . . منطقه و حتی عراق را تحت تأثیر قرار داده بود. بیداری دینی در کشورهای اسلامی منطقه، بی تأثیر شدن پیمان های نظامی و سیاسی و ساختار سیاسی این کشورها را موجب شده بود. (محمدی،، ۱۳۷۳، ۲۳-۱۹) صدام احتمالاً- به این موضوع می اندیشید که حمله به ایران و تضعیف، تحقیر یا سرنگونی آن، هم منبع خطر را تضعیف یا نابود می کند و هم مردم عراق متوجه یک دشمن خارجی می شوند و برای حفظ وحدت ملی از حرکت های اعتراض آمیز نسبت به حکومت بعثی دست بر می دارند. (درویشی، ۳۷، ۱۳۹۵)

ژاندارمی منطقه

جمهوری اسلامی ایران فضای سیاسی جدیدی در منطقه به وجود آورد و از لحاظ منطقه ای، نظامی و بین المللی، موقعیت قبلی خود را که قدرتی بزرگ در منطقه بود، از دست داده بود و به یک کشور حاشیه ای در معادلات منطقه ای تبدیل شد. چنین وضعیتی برای عراق که سودای برتری طلبی در سر می پروانده و خواهان موقعیت بهتری در خلیج فارس بود، اغوا کننده بود. روزنامه کریستین ساینس مانیتور در این باره نوشت: فروپاشی قدرت ایران که نقش کلیدی در توازن

و تعادل قوا در تمام منطقه داشت، واقعیتی مسلم است. اکنون در جایی که زمانی شاه با قدرت ایستاده بود، خلأ و سوسه کننده ای خمیازه می کشد، در حالی که عراق از مدت ها پیش برای چنین فرصتی لحظه شماری می کرد. (درویشی، ۶۷، ۱۳۹۵) بدین ترتیب از نظر حاکمان وقت عراق پیروزی انقلاب اسلامی ایران تعادل قوا را در منطقه خلیج فارس به نفع عراق تغییر داد. این مسئله در سخنان عدنان خیر الله وزیر دفاع عراق به خوبی آشکار است. او می گوید: «عراق افسانه برتری ایران را در منطقه از میان برده است.» (درویشی، ۳۹، ۱۳۸۸) در این رابطه صدام حسین نیز برای تثبیت نقش خود به عنوان ژاندارم خلیج فارس، در بهمن ۱۳۵۸ به انتشار منشور ملی اقدام کرد. وی در این باره می گوید: «به عقیده ما تعهد کشورهای خلیج به این منشور به عنوان تعیین کننده چارچوب کلی روابط فی ما بین، امنیت خلیج را تأمین می کند. نگهبان امنیت خلیج، فرزندان خلیج و کشورهای آن هستند.» (درویشی، ۳۹، ۱۳۸۸) البته عراق برای اهمیت ژاندارمی خود در منطقه با دامن زدن به نگرانی بی مورد کشورهای خلیج فارس از انقلاب اسلامی ایران، توانست آنها را به طرف خود جلب کرده، عراق را به عنوان تنها سپر دفاعی در مقابل انقلاب اسلامی ایران معرفی کند. اظهارات سعدون حمادی سندی در این زمینه است: اگر عراق سقوط کند، پس از آن تمام کشورهای خلیج عربی [فارس] سقوط خواهند کرد. (درویشی، ۴۰، ۱۳۸۸)

از این رو عراق از اوایل سال ۱۳۵۸ تحرکات تبلیغاتی گسترده ای را علیه ایران آغاز کرد، مبنی بر اینکه دیگر، ایران ژاندارم منطقه نیست و باید از سه جزیره تنب کوچک و بزرگ و ابوموسی خارج شود، در حالی که کشورهای حوزه خلیج فارس ادعایی نسبت به این جزایر نداشتند. روزنامه الثوره در سر مقاله خود نوشت: «ایران باید برای نشان دادن حسن نیت خود در قبال اعراب که ساکنان واقعی آنها هستند، از این سه جزیره خارج شود و از این طریق نشان دهد که این کشور دیگر ژاندارم منطقه نیست.» (روزنامه بامداد ۲۳/۳/۱۳۵۸) منطق حاکم بر تفکر صدام موجب گردید تا وی تجاوز عراق به ایران را دفاع از ملت عرب کشورهای خلیج فارس و حفظ

ویژگی «عربی بودن» خلیج فارس عنوان کند. وی در سخنرانی رادیویی خود در ۲۸ سپتامبر ۱۹۸۰ در این باره گفت: «این جنگ تنها برای ما نیست، بلکه بیشتر برای تمام اعراب و همچنین ویژگی عربی بودن خلیج است.» او اضافه کرد: «عراق از طرف ملت عرب و شهروندان خلیج می رزمد.» (درویشی، ۱۳۸۸، ۴۰)

از آنجا که صدام همانند شاه ایران به دنبال جلب حمایت های بین المللی از ژاندارمی خود بود، به رغم مواضع ضد آمریکایی که قبلاً اتخاذ می کرد، کوشید به امریکایی ها نشان دهد که با آنها تضاد منافع ندارد و اقداماتش در جهت اهداف امریکا در منطقه می باشد تا بدان حد که برژینسکی بعد از ملاقات با صدام در ستایش وی گفت: «ما در بین منافع امریکا و عراق تضادی نمی یابیم.» (درویشی، ۱۳۸۸، ۲۹ و ۲۸) بدین سان جنگ برای صدام، نقطه اوج سیاست های وی در جهت جلب نظر امریکا به توانایی های عراق، با هدف جایگزین شدن به جای ایران زمان شاه، به صورت قدرتی منطقه ای درآمد. (اردستانی، ۱۳۸۸، ۸۲) این جهت گیری به دلیل آن بود که امریکا مرکز ثقل خط مشی دفاعی خود را در منطقه، بر تجهیزات گسترده نظامی برای حامیان خود در منطقه (اساساً عربستان سعودی و ایران) استوار کرده بود تا ابزاری برای تشکیل یک شبکه دفاعی در منطقه شود که بتواند تأمین کننده منافع متقابل باشد. (اولسون، ۱۳۶۴، ۱۷) و عراق می توانست با شرایط خاص آن زمان، این نقش را ایفا کرده و به آلترناتیو رژیم شاه تبدیل شود. مجله نیوزویک درباره چنین گرایشی در میان رهبری عراق بر این عقیده بود که اهداف عراق چیزی کمتر از تسلط بر خلیج فارس و شاید سراسر خاورمیانه با هزینه اجتناب ناپذیر دو ابر قدرت نیست، زیرا در این میان خلأیی وجود داشت که می بایست پر می شد. مصر به خاطر شرکتش در مذاکرات صلح کمپ دیوید منزوی و مطرود شده بود، سوریه گرفتار مشکلات داخلی بود و ایران که روزی ژاندارم خلیج فارس بود، در هرج و مرج به سر می برد. پس عراق کاندیدای امید بخش برای این خلأ محسوب می شد، زیرا تجهیزات وسیعی از سلاح های مدرن را که بیشتر از شوروی و اروپای غربی تأمین شده بود در اختیار داشت. (اردستانی، ۱۳۸۸، ۸۲)

در این بین عراق برای حضور مؤثرتر خود در قالب ژاندارم منطقه اقدامات متعددی را به اجرا در آورد. که در ادامه به آن می پردازیم. عراق از ابعاد گوناگون جمعیتی، اقتصادی و نظامی، توان بالقوه لازم را برای تبدیل شدن به قدرت برتر در منطقه و جانشینی مصر (که یک کشور عربی پیشرو به شمار می رفت) برخوردار بود. (لوی و فروئلیچ، ۱۲۲، ۱۳۹۰) به طوری که در آغاز دهه ۱۹۸۰ میلادی با ۱۴ میلیون نفر، پرجمعیت ترین کشور عربی منطقه و تنها کشور عرب نژاد حاشیه خلیج فارس بود که امکان بسیج بیش از یک میلیون نیروی نظامی را برای اعزام به جبهه های جنگ در اختیار داشت. ارتش این کشور یکی از زبده ترین و مجهزترین ارتش های منطقه بود. (یکتا، ۶۸، ۱۳۹۵) صادرات عراق در آن زمان به جز مصر از همه کشورهای عربی صادر کننده

نفت بیش تر بود و بیشتر جمعیت آن را افراد باسواد و طبقه متوسط تحصیل کرده و فن سالار تشکیل می دادند. عراق قبل از آغاز جنگ با صادرات ۵/۳ میلیون بشکه نفت در روز دومین جایگاه را در منطقه داشت. نیروهای نظامی عراق نیز از همه کشورهای عربی منطقه بیش تر بود و کمابیش با ایران برابری می کرد. (لوی و فروئلیچ، ۱۲۲، ۱۳۹۰) از سوی دیگر صدام جایگاه خود را در کشور تثبیت کرده بود؛ کنترل شدیدی بر ارتش داشت و سیاست های داخلی حکومت سوسیالیست بعثی نیز در جهت حفظ قدرت او اجرا می شد. با وجود افزایش عمده درآمدهای عراق، نرخ تورم روی ۱۲ درصد ثابت مانده بود. برخلاف دیگر کشورهای عربی صادرکننده نفت در منطقه، سیاست های توزیع در عراق مانع شکل گیری طبقه فرادست ثروتمند شده بود. توسعه اقتصادی نیز سبب تسریع اجرای طرح های ساخت و ساز، نوسازی کشاورزی و ایجاد صنایع پتروشیمی و فولاد گردیده بود. صدام همچنین درصدد بود با تأسیس یک نهاد پارلمانی (مجلس ملی) بر نفوذ سیاسی خود بیفزاید. این ملاحظات روی هم رفته، او و حامیانش را به این نتیجه رساند که قدرت عراق به شدت افزایش یافته است. بر این اساس کلودیا رایت در سال ۱۹۷۹ عراق را یک قدرت جدید در منطقه خواند و ویلیام کوآندت در اوایل سال ۱۹۸۰ چنین نتیجه گرفت که (عراق در دهه ۱۹۸۰ قطعاً

قدرت برتر منطقه خلیج [فارس] خواهد بود. (لوی و فروئیچ، ۱۴، ۱۳۹۰) صدام آشکارا سیاست های ارتقای جایگاه عراق در خاورمیانه و تقویت قدرت نظامی این کشور، از جمله تدوین یک برنامه هسته ای را دنبال می کرد تا عراق را به تنها دولت عربی دارای توان هسته ای برای مقابله با حکومت اشغال گر قدس تبدیل کند. و این تلاش ها در حالی بود که او با برگزاری دو کنفرانس پان عربیستی، اعراب را علیه پیمان کمپ دیوید بسیج کرده بود. نشست بغداد در نوامبر ۱۹۷۸ مانع خروج کشورهای میانه رو عرب از صف مقاومت متحد عربی شد و همین امر وجهه سیاسی عراق را تقویت کرد. صدام با حمایت از سازمان آزادی بخش فلسطین و جبهه آزادی بخش عرب و نیز با حمله به کیبوتز میسگاواوم در شمال فلسطین اشغالی در آوریل ۱۹۸۰ کوشید در منازعه اعراب و اسرائیل نقش مهمی ایفا کند، مهم تر از آن صدام موضع افراطی حکومت سوسیالیستی بعث در جهان عرب را تعدیل و جنگ لفظی انقلابی خود علیه سلاطین عرب را متوقف کرد. البته صدام که با اتخاذ این موضع جدید به دنبال دستیابی به جایگاه رهبری اعراب نیز بود، در فوریه ۱۹۸۰ منشور ملی عربی را اعلام کرد. این منشور از همه اعراب می خواست برای حل و فصل منازعات خود از اعمال زور اجتناب کنند و همین امر خود به خود تغییر عمده لحن شدید پیشین بغداد را در پی داشت. دوری عراق از اتحاد جماهیر شوروی، فاصله گرفتن از دوستان تروریست سابق و مشارکت در اعطای کمک های خارجی به ویژه به اردن، بغداد را از حالت انزوا میان اعراب میانه رو بیرون آورد. سیاست میانه روی صدام به حوزه اقتصادی و به اموری نظیر میزان تولید و بهای نفت نیز کشیده شد و عراق خود را هرچه بیش تر با سیاست های عربستان سعودی هماهنگ کرد. (لوی و فروئیچ، ۱۲۳، ۱۳۹۰ و ۱۲۲) صدام همچنین کوشید به مثابه یک پل ایدئولوژیک میان اعراب میانه رو و رادیکال عمل نموده و نقش رهبری آن ها را در بین کشورهای غیر متعهد ایفا کند. (موسوی، ۷۶، ۱۳۹۱)

یادداشتی از جلسه سران حزب بعث پس از پیروزی انقلاب اسلامی نشان می دهد که آنها معتقد بودند که پس از فروپاشی رژیم شاه و نیروهای مسلح

ایران تنها عراق می تواند خلأ مربوط به مسائل امنیتی را در خلیج فارس پر کند. (Tehrani, ۱۹۹۳, ۱۹) عراق با انتشار سند دکترینی به نام (منشور ملی) عزم خود را برای ایفای نقش به عنوان قدرت برتر منطقه نشان داد. مطابق سند مذکور عراقی ها خواهان همگرایی سیاسی و اقتصادی اعراب در خلیج فارس شدند و وحدت منطقه ای اعراب به معنای مقابله مشترک علیه ایران بود. (روان بد و قوام، ۱۳۹۴، ۱۸۴)

در خصوص افزایش توان نظامی عراق نیز، صدام پیش بینی های لازم را کرده بود، چرا که در این زمان دو هدف ژاندارمی منطقه و رهبری جهان عرب را محقق می دید، از این جهت کاملاً منطقی بود که صدام بیش از دیگر همسایگان خود به خرید تسلیحات روی بیاورد. تأمین کننده اصلی تسلیحات عراق پیش از جنگ، اتحاد شوروی بود که حدود ۷۵ تا ۸۰ درصد تجهیزات نظامی این کشور را تأمین می کرد. پس از شوروی، فرانسه، چکسلواکی، سوئد، برزیل و در دوران اخیر، امریکا و انگلیس از دیگر صادرکنندگان اسلحه به عراق به شمار می رفتند. در سال ۱۹۷۸ میلادی عراق یک میلیارد و ۱۲۲ میلیون دلار امریکایی برای خرید اسلحه پرداخت. به علاوه، تا سال ۱۹۸۰ حدود ۱۲۰۰ مستشار روسی و اروپای شرقی، ۱۵۰ مستشار کوبایی در ارتش عراق خدمت می کردند و در حدود پنج هزار سرباز عراقی در اتحاد شوروی آموزش می دیدند. هزینه نظامی عراق که به صورت فزاینده ای در دهه هفتاد در حال رشد بود، در سال ۱۹۷۹ به بیش از یک میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار امریکا رسید. (جمشیدی، ۱۳۹۵، ۱۲۰) در سال ۱۹۷۲ میلادی (۱۳۵۱) یک پیمان دوستی، بغداد را به مسکو پیوند زد که بر اساس آن، شوروی متعهد شده بود که سالانه ۵/۱ میلیارد دلار تجهیزات نظامی به آن کشور تحویل دهد. افزون بر این، عراق در سال ۱۹۷۶ میلادی (۱۳۵۵) یک قرارداد نظامی با فرانسه منعقد کرد که در پی آن، در سال های ۱۹۷۷ تا ۱۹۷۸ میلادی این کشور به صورت بزرگ ترین منبع تأمین تسلیحات ارتش عراق درآمد. کارشناسان نظامی فرانسوی نیروی هوایی آن کشور را تجدید سازمان کردند. همچنین از آغاز سال ۱۹۸۰ میلادی (۱۳۵۹) حدود ۶۰ فروند هواپیمای میراژ F۱ تحویل بغداد شد

و برای خرید هواپیمای میراژ ۲۰۰۰، هلیکوپتر، موشک و تجهیزات دریایی مذاکراتی صورت گرفت. هم زمان با آن، محافل سیاسی - نظامی جهان اخبار بسیاری در مورد دسترسی عراق به سلاح های شیمیایی منتشر کردند. در سال ۱۹۸۰ (۱۳۵۹) بودجه نظامی عراق ۶۳ درصد افزایش یافت و ۱۵ کشور جهان بیش از شش میلیون دلار تجهیزات نظامی در اختیار آن کشور قرار دادند. بدین ترتیب، عراق در آغاز دهه هشتاد به بزرگ ترین قدرت نظامی منطقه تبدیل شد. این قدرت نظامی با پشتوانه اقتصادی ۲۴ میلیارد دلاری در آمد نفت در سال ۱۹۷۹ میلادی، ذخایر نفتی و حکومتی به ظاهر با ثبات، موقعیت ویژه ای در معادلات منطقه ای و بین المللی پیدا کرد. در حالی که سایر رقبای عراق صحنه را خالی کرده بودند، این فرصت طلایی تنها در اختیار عراق قرار گرفت تا از آن استفاده کند. روزنامه دیلی اکسپرس چاپ لندن، در این خصوص نوشت: به هم خوردن توازن قوا در خاورمیانه موجب شده است تا عراق از فرصت استفاده کرده به آرزوی دیرین خود در زمینه رهبری منطقه و پر کردن خلأ ناشی از قدرت ایران بعد از شاه دست یابد. در اواخر دهه هفتاد میلادی، دولت بعث عراق با اجرای یک بازی حساب شده، به تدریج، خود را از بلوک شرق جدا و به اردوگاه غرب نزدیک کرد ولی هیچ گاه مناسبات خود را با شوروی کاهش نداد و توانست با برقراری توازن در روابط خارجی، از رقابت شرق و غرب برای افزایش توان نظامی و اقتصادی خود بهره فراوان گیرد. (درویشی، ۶۹، ۱۳۹۵ و ۶۸)

عراق پس از انعقاد قرارداد دوستی و همکاری با شوروی، به ویژه از ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۰ بیشترین روابط را با شوروی داشت، به گونه ای که روسیه پیشرفته ترین سلاح های خود را در اختیار عراق گذاشت. آسوشیتدپرس در این باره گزارش داد: عراق از روس ها چهار ناوشکن سنگین بمب افکن های ایلوش، هواپیماهای میگ ۲۳ و وسایل شنود و کوچک مجهز به موشک های استیکن خریداری می کند. (جمشیدی، ۱۱۶، ۱۳۹۵) در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، روابط دو کشور عراق و شوروی برای مدت کوتاهی تیره شد، ولی ارسال اسلحه به عراق همچنان

ادامه داشت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، با برکناری حسن البکر و به قدرت رسیدن صدام حسین، سیاست خارجی این کشور به سوی غرب متمایل شد. (روزنامه کیهان ۱۳۵۵/۹/۲۱)

خلاصیت صدام

آدلر معتقد است شخصیت آدمی فقط از استعدادهاى غریزی و ارثی و تأثیرات محیط خارجی و تعامل بین این عوامل شکل نمی گیرد و تحول نمی پذیرد بلکه خلاقیت و ابتکاری نیز در این میانه وجود دارد. بدین معنی که انسان برای ارضای میل به برتری جویی خود، عوامل زیستی و اجتماعی را در تجارب تازه و فعالیت های ابتکاری مورد استفاده قرار می دهد، این ابتکار و خلاقیت مظاهر «خودِ خلاق» هستند. (کریمی، ۱۳۸۴، ۹۵) باید توجه داشت که خودِ خلاق با همه شباهتی که با شیوه زندگی دارد بجز آن است. شیوه زندگی به خودی خود، جنبه واکنشی و مکانیکی دارد، در صورتی که خودِ خلاق میان محرک های خارجی و پاسخ هایی که باید به آنها داده شود، قرار دارد و در چگونگی و صدور پاسخ ها دخالت می کند، یعنی ابتکار به خرج می دهد و از این طریق شیوه خاص زندگی هر کس را با شیوه زندگی دیگران متفاوت می سازد، به ابتکار و خلاقیت می پردازد و چیزی را که نبوده است به وجود می آورد. طبق این نظریه هر کسی معمار و سازنده بنای شخصیت خویش است و این بنا را با مواد خام وراثت و تجارب زندگی به وجود می آورد؛ بدین ترتیب هم پدید آورنده هدف است، هم ایجاد کننده وسایل نیل بدان. به عبارت دیگر آدمی می تواند حاکم بر سرنوشت خود باشد نه محکوم آن. (سیاسی، ۱۳۹۰)

بدین ترتیب آدلر مبنا را بر این قرار می دهد که تجارب معینی از طریق وراثت و محیط به انسان منتقل می شود اما آنچه پایه نگرش افراد را نسبت به زندگی تشکیل می دهد، روشی است که فعالانه به کار می برد و با آن تجربیات خود را تغییر می دهد. در حقیقت انسان، استعداد آن را دارد که شخصیت و سرنوشت خویش

را با سبک زندگی خاص خود تعیین کند نه اینکه منتظر شود تجارب گذشته آن را تعیین کند. خودِ خلاق یک نظام شخصی و ذهنی است که تجربه های فرد را تعبیر می کند، به آنها معنا می بخشد و از طریق جستجو و تحقیق، اقدام به خلق آنها می نماید تا شیوه زندگی که منحصر به خودش می باشد، محقق سازد. خودِ خلاق ویژگی هایی چون وحدت، ثبات و فردیت به شخصیت می بخشد و سرچشمه فعال زندگی است. آدلر، ساخت شخصیت را ارثی نمی داند، بلکه اکتسابی می داند. پس از تولد، طفل تا زمانی که شخصیت وی به طرف معینی جهت گیری نکرده، می داند با آن چه کار باید کند. خط رهنمود دهنده که شخصیت در نخستین سالهای زندگی برای خود تدارک می بیند، همانا هشیار شدن به تجهیزات سرشتی، نقیصه های خود، تأثیر محیط اطراف و به کار گرفته شدن این مصالح توسط نیروی خلاق فرد است که در یک طرح و هدف در ساخت شخصیتی که هدف خاص خود را دارد، همگرا می شود. (سعید، ۵۳، ۱۳۸۸ و ۵۲)

سرنگونی دولت ایران

آدلر معتقد است سبک زندگی افراد اگر وارد مرحله عقده حقارت نشوند جبرگرایانه نیست بلکه هر کسی بنا بر شخصیت و منش و روحیه خلاق خود می تواند آن را تغییر دهد. در حقیقت آدلر علاوه بر تجربیات کودکی، عامل محیط و وراثت را نیز به عنوان اثربخش ترین عوامل شخصیتی معرفی می کند و اظهار می دارد، خواست افراد مبنی بر چگونگی تأثیر گذاری این عوامل بر شخصیت و منش آنها، ساختار خلاق نگرش ما نسبت به زندگی را تشکیل می دهد. صدام به عنوان یکی از افرادی که از کودکی با احساس حقارت به خوبی آشنا بود از ضعف سرزمین مادری خود آگاهی داشت، در واقع می دانست که عراق برتر منطقه باید دارای چه نوع مؤلفه های قدرتی باشد. بنابراین پس از به دست گرفتن زمام قدرت، سعی نمود تا به روش خلاق خود اقدام به رفع نقایص قدرتی سرزمین خود کند. از این رو چاره را در تسلط بر استان نفت خیز و عرب تبار ایران می دید و از آنجا که این

استان از نظر ایران بسیار حائز اهمیت است و هرگونه تجاوز به آن را تحمل نخواهد کرد راه حل را در سرنگون کردن دولت ایران دید.

از آنجا که اوضاع سیاسی و نظامی ایران و عراق تحت تأثیر تحولات برخاسته از پیروزی انقلاب اسلامی متحول شد؛ بدین معنا که ایران عمیقاً درگیر مناقشات سیاسی، بحرانهای امنیتی و جنگ با گروههای ضد انقلاب شد. توان نظامی این کشور نیز به دلیل ضعف های اساسی در ساختار و آموزش ارتش رژیم گذشته و تحولات و دگرگونی های ناشی از ضرورت های شرایط انقلابی به شدت کاهش یافت و ارتش در عمل فرصت بازیابی و سازماندهی دوباره را نیافته بود. (دفتر سیاسی سپاه، ۱۳۶۰ و ۵۹۶۰) و این در حالی بود که امریکایی ها نیز حفظ سیستم مستشاری در ارتش را تحت عنوان «دفتر دفاعی یا دفتر امنیتی» به موازات سازماندهی عناصر ضد انقلاب در ارتش با هدف طراحی کودتا و براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران دنبال می کردند. اما عراق به عنوان یک نظام متمرکز سیاسی از وضعیت نسبتاً با ثباتی برخوردار بود و اتخاذ هرگونه تصمیم و اجرای آن در سیستم سیاسی - نظامی این کشور به سهولت امکان پذیر بود. این کشور از این فرصت برای افزایش قدرت نظامی خود و آماده کردن شرایط برای اجرای طرح های جاه طلبانه اش استفاده کرد. اظهار نظر صدام و سایر مقامات رسمی عراق در حالی بیشتر حول محور ضرورت تجدید نظر یا لغو قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر بود، که معاون نخست وزیر عراق، طه یاسین رمضان، در مصاحبه با الثوره اعلام کرد این جنگ به خاطر عهدنامه ۱۹۷۵ یا چند صد کیلومتر خاک و یا نصف شط العرب نیست، این جنگ به خاطر سرنگونی جمهوری اسلامی است. (درودیان، ۹۰، ۱۳۹۱)

البته سرنگون کردن نظام اسلامی که در چارچوب فزون خواهی های زمامداران عراق در حمله به ایران قابل تبیین است؛ موضوعی است که پیش از جنگ و حتی در دوران جنگ، صدام و دیگر دولتمردان عراقی بارها بدان اظهار کرده بودند. برای نمونه صدام در مصاحبه ای در اوایل مرداد ۱۳۵۹ در جمع خبرنگاران داخلی و خارجی، درباره روابط با ایران گفت: «ما با رژیم ایران روابط تیره ای داریم؛ بنابراین

انتظار نداشته باشید که اگر یکی از معارضان یا مخالفان این رژیم اعلام کند که در مخالفت با ایران با عراق هم صداست، به او جواب منفی بدهیم و دست رد به سینه شان بزنیم، بلکه به سلام شان پاسخ می‌گوییم.» (انوری تهرانی، ۵۳، ۱۳۶۷)

طرح این موضوع بر اساس دو ملاحظه بود. یکی حفظ منافع حیاتی حکومت عراق در برابر تهدید سیاسی و مذهبی علیه حزب بعث عراق (حمدانی، ۴، ۱۳۹۱) و در نتیجه ایجاد انگیزه برای دفاع از حکومت در برابر گسترش انقلاب ایران (جوینر، ۱۴۷، ۱۳۸۹) و دیگری مقابله با جریان خمینیسیم بود، زیرا شعارهایی که در آن زمان در تهران سر داده می‌شد موجب نگرانی و اجماع برای مقابله با ایران می‌شد. (درودیان، ۹۰، ۱۳۹۱)

بدین ترتیب دولت عراق تمایل خود را به سرنگون ساختن دولت جمهوری اسلامی ایران و یا تضعیف انقلاب اسلامی ایران هرگز پنهان نکرد. طه یاسین رمضان معاون اول نخست وزیر و فرمانده ارتش خلقی عراق در مصاحبه اختصاصی با روزنامه‌الثوره ارگان رسمی حزب بعث در ژانویه ۱۹۸۰ اظهار کرد: «ما بر این نکته تأکید می‌کنیم که جنگ به پایان نخواهد رسید مگر اینکه رژیم حاکم بر ایران به کلی منهدم شود.» (درویشی، ۱۳۸۸، ۳۸) وی افزود:

«هیچ کشوری در جهان قادر نیست بدون داشتن یک دولت قوی، متحدینی در محافل بین‌المللی، اقتصادی مطلوب، منابع مالی و تدارکات تسلیحاتی اقدام به جنگ نماید. جمهوری اسلامی ایران هیچ یک از این امتیازات را ندارد.» برآورد شده بود که یک تجاوز سریع و قاطع می‌تواند ایران را به زانو درآورد. بر همین اساس صدام حسین در ژوئیه ۱۹۸۰ با اعتماد به پیروزی خود گفته بود:

«رهبری ایران بر روی شکست ما حساب می‌کند و ما خواهیم دید که چه کسی پیروز خواهد شد.» (درویشی، ۳۹، ۱۳۸۸ و ۳۸) در همین رابطه یکی از پژوهشگران غربی می‌نویسد: «عراق امیدوار بود انقلاب ایران را در نطفه خفه کند و نابود سازد که این برای کشورهای منطقه مانند عربستان سعودی و شیخ نشین‌های خلیج فارس هدف چندان ناخوشایندی نبود.» (بیل، ۱۳۷۱)

طه یاسین رمضان، معاون اول نخست وزیر عراق نیز در مصاحبه ای در دی ماه ۱۳۶۰ گفت: «ما بر این نکته تأکید می کنیم که جنگ به پایان نخواهد رسید مگر اینکه رژیم حاکم بر ایران به طور کلی منهدم شود؛ زیرا اختلاف اساسی ما با ایران بر سر چند کیلومتر مربع زمین یا نصف شط العرب یا جنگی مرزی نیست که بتوان آن را به تعویق انداخت، بلکه در حقیقت، جنگ سرنوشت است.» (سلامی، ۵۳، ۱۳۷۶) هدف دیگر عراق، آن گونه که مقامات رسمی این کشور بیان کرده اند، براندازی حکومت و تجزیه خاک جمهوری اسلامی بوده است. صدام حسین در مصاحبه ۲۱ آبان ۱۳۵۹ هجری شمسی (۱۲ نوامبر ۱۹۸۰) مندرج در مطبوعات عراق، در مورد هدف های کلی عراق اظهار کرد: «ما از تجزیه و انهدام ایران ناراحت نمی شویم و با صراحت اعلام می داریم در شرایطی که این کشور دشمنی بورزد، هر فرد عراقی و یا شاید هر فرد عربی مایل به تقسیم ایران و خرابی آن خواهد بود.» (درویدیان، ۱۸، ۱۳۸۳) در همین راستا طارق عزیز وزیر خارجه عراق، نیز هشت ماه پس از جنگ گفت: «وجود پنج ایران کوچک بهتر از وجود یک ایران واحد خواهد بود ... ما از شورش ملت های ایران پشتیبانی خواهیم کرد و همه سعی خود را متوجه تجزیه ایران خواهیم نمود.» (جوادی پور و همکاران، ۵۲، ۱۳۷۲)

صدام حسین نیز در فروردین ۱۳۶۰ در مقابل جمعی از نفرات ارتش ملی (جیش الشعبی) عراق که عازم جبهه های جنگ بودند، همین هدف را چنین توضیح داد: «ما آماده ایم هرگونه کمک من جمله سلاحی که مورد نیاز مردم عرب خوزستان و سایر ملت های ایران به ویژه کردها، بلوچ ها و همه وطن پرستان واقعی و شریف می باشد، به آنها بدهیم. ما به تمامیت ارضی ایران علاقه ای نداریم و این استراتژی ما است که از مدت ها پیش اعلام کرده ایم.» (اردستانی، ۱۰۲، ۱۳۹۰ و ۱۰۱) بدین ترتیب مقامات عراقی بارها صراحتاً اعلام نمودند که خواهان سرنگونی دولت ایران هستند. این هدف عراق در رسانه های غربی نیز اینگونه درج شد. روزنامه کریستین ساینس مانیتور از قول ادوارد وودلاک، استاد دانشگاه جرج تاون نوشت: «احتمالاً یکی از اهداف عراقی ها سرنگونی رژیم [امام] خمینی است.» (اردستانی، ۸۴، ۱۳۸۸)

بدین گونه عراق، کشورهای منطقه و قدرت های بزرگ اروپایی، در مورد براندازی نظام جمهوری اسلامی، اشتراک نظر داشتند. (اردستانی، ۱۳۸۸، ۸۴) از این رو بود که موشه دایان وزیر خارجه وقت اسرائیل از واقعه انقلاب به عنوان « زلزله در منطقه» یاد کرد. کسینجر نیز از رادیکالیسم شیعه، بنیادگرایی اسلامی و انقلاب اسلامی ایران، در کنار تهدید شوروی نام برد. در خصوص علت خصومت عراق با ایران و خواست براندازی رژیم ایران ژان فرانسوا پونسه وزیر سابق امور خارجه فرانسه می گوید: این اقدام به دلیل سخنان خشونت آمیز تهران و جهت گیری تهاجمی و ضد غربی این کشور است. (درودیان، ۱۳۹۱، ۹۰ و ۹۱)

عراق برای براندازی نظام ایران دو گزینه متفاوت در برابر خود داشت: یکی براندازی متکی بر قدرت نظامی با پیشروی به سمت تهران، که عراق به لحاظ نظامی فاقد توان لازم برای تأمین این هدف بود؛ زیرا به گفته سرلشکر حمدانی عوامل محدود کننده طبیعی زیادی بر سر راه حملات آفندی عراق برای رسیدن به تهران وجود داشت. هم چنین این احتمال وجود دارد که عراق تحت تأثیر توصیه های راهبردی از سوی اپوزیسیون ایران به این نتیجه رسیده بود که اگر ارتش عراق در عمق ۱۰-۲۰ کیلومتری ایران وارد شود، نتایج این وضعیت و تأثیر آن بر تضعیف موقعیت سیاسی ایران باعث می شود، رژیم [امام] خمینی در تهران سرنگون شود. (حمدانی، ۱۳۹۱، ۴۸)

مشاور اطلاعاتی - راهبردی اپوزیسیون سیاسی - نظامی ایران با محوریت ژنرال اویسی - بختیار نقش مهمی در ارائه اطلاعات گمراه کننده به عراق داشت. برابر اسناد منتشر شده از سوی انگلیس در سال ۲۰۱۰ بختیار و اویسی به دنبال جلب حمایت لندن و واشنگتن برای ضرورت کمک به سرنگونی حکومت ایران بودند. هر دو به طور گسترده ای از نظر مالی، تدارکاتی و تبلیغاتی به شدت تحت حمایت حکومت بعث بودند. اویسی و بختیار به حکومت صدام مشورت داده بودند که ارتش عراق قادر است ظرف یک ماه جمهوری اسلامی را سرنگون نماید. (تفرشی، ۱۳۹۰) بختیار درباره سرنگونی حکومت ایران به پل بالتا خبرنگار

سابق لوموند نیز گفته بود: [امام] خمینی با یک جرعه سرنگون می شود. (درودیان، ۹۱، ۱۳۹۱) در همین راستا بختیار به نوشته واشنگتن پست، چهار یا پنج بار از پاریس به بغداد سفر کرده بود. وی در واکنش به اخبار منتشره درباره سفر وی به بغداد گفت: سفر به دعوت دولت عراق صورت گرفته است. (کوون، ۱۶۰، ۱۳۵۹) بعدها سعدون حمادی، وزیر خارجه عراق، نیز گفت عراق با شاپور بختیار نخست وزیر اسبق ایران در تماس است. (حمادی، ۱۹۳، ۱۳۵۹ و ۱۹۲) بر پایه همین تحلیل ها بود که دولت عراق آن قسمت از اراضی را که ادعا می کرد بر طبق موافقت نامه ۱۹۷۵ الجزیره باید به آن دولت مسترد می شد با توسل به زور به اشغال خود درآورد. پس از اشغال این اراضی (مناطق سیف سعد، زین القوس و میمک)، ژنرال عدنان خیر الله وزیر دفاع عراق در ۱۹ شهریور ۱۳۵۹ اعلام کرد که نیروهای مسلح عراق به مرزهای بین المللی رسیده اند. وی اضافه کرد: «ما تمام سرزمین هایی را که ایران با زور تصرف کرده بود، دوباره پس گرفتیم و اختلافات خود را با ایران در مورد سرزمین های مذکور حل کردیم.» دولت عراق نیز در همان تاریخ اعلام کرد تمام اراضی ای را که ایران در بازگرداندن آن به موجب موافقت نامه الجزیره کوتاهی کرده بود، آزاد کرده است. وزیر دفاع عراق وسعت مناطقی را که ارتش آن کشور به اشغال خود درآورد ۳۲۴ کیلومتر مربع اعلام کرد، ولی سعدون حمادی طی مصاحبه ای در سازمان ملل این رقم را ۴۰۰ کیلومتر مربع ذکر کرد. البته ادعای عراق مبنی بر عدم استرداد این اراضی، هیچ گونه مبنای قانونی نداشت و تنها ناشی از سیاست های توسعه طلبانه عراق بود، زیرا در سال ۱۹۷۵ کمیته ای متشکل از نمایندگان ایران، الجزایر و عراق با موافقت دولت عراق، مرزهای زمینی بین دو کشور را ابتدا بر روی نقشه و سپس با نصب میله های مرزی بر روی زمین معین و مشخص کرده بود. (درویشی، ۳۷، ۱۳۸۸-۳۴) از این روست که برخی از رسانه ها نوشته اند: عراق از جنگ با ایران دو هدف را دنبال می کرد: سرنگونی رژیم ایران و مطرح کردن خود به عنوان قدرت برتر خلیج فارس و رهبر دنیای عرب. (پولاک، ۵۱۶، ۱۳۵۹ و ۵۱۵) در حقیقت صدام تمایل داشت تا با تجزیه ایران هم

توان نظامی - سیاسی خود را به معرض نمایش بگذارد و هم درس خوبی به ایرانیان بدهد که همانند نبرد قادسیه در تاریخ ثبت شود. از آنجا که صدام به دلیل نوع خاص شخصیت خود به تبلیغات و بزرگ نمایی علاقه فراوانی داشت، در جریان حمله به ایران و به ویژه هدف سرنگونی رژیم ایران از ابزارهای تبلیغاتی گسترده ای بهره برد و سعی کرد برنامه ای روشن و کوتاه مدت از تجزیه و سرنگونی رژیم ایران برای اعراب منطقه و در گستره وسیع تر، دیگر مردم جهان به نمایش بگذارد که در نهایت موفق به دستیابی به یکک و جب از خاک ایران نشد.

نتیجه گیری

آدار در روانشناسی فردی خود، بر خلییات انسان و چگونگی سازماندهی آن، که برای هر فرد به صورتی خاص و ویژه بروز می یابد، تأکید دارد از این رو در بیان شش اصل مورد نظر خود یعنی حقارت و تلاش در جهت جبران آن؛ تأثیرات ترتیب تولد افراد در خانواده ها، تلاش های برتری جویانه، شیوه زندگی در جهت دستیابی به اهداف، علائق اجتماعی افراد و خلاقیت های فردی در راستای اهداف مورد نظر، تأکید می کند که راه های دستیابی به این اهداف برای هر شخصی بنا به نوع زندگی و تأثیراتی که احساس حقارت بر آدمی دارد، متفاوت خواهد بود. صدام گذشته پیچیده و رنج آوری را تا پیش از دستیابی به قدرت از سر گذراند. از این رو طی سال های بعدی زندگی به گونه ای سعی در جبران آن داشت؛ علی رغم آن که از هیچ یک از مزایای تک و ارشد فرزندی بهره ای نبرد اما سبک زندگی قدرت طلبانه را برگزید و سلطه طلبی را به عنوان مهمترین راه بقاء در قدرت انتخاب کرد. با نگاهی به اهداف مورد نظر وی در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران در می یابیم که انتخاب های وی کاملاً از موضع برتری جویانه اعمال گردیده است؛ لغو قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر،

حاکمیت مطلق بر اروندرود، تجزیه خوزستان، باز پس گیری جزایر سه گانه و سرنگونی دولت ایران در زمره اهدافی هستند که صدام از جنگ با ایران دنبال می کرد و دستیابی به آنها را منجر به تحقق رؤیای رهبری جهان عرب به عنوان اساسی ترین آرمان شخصی و حزبی اش می دانست. هرچند روند وقایع جاری جنگ در خاتمه آن نشان داد، هیچ یک از اهداف صدام محقق نگردید اما این جنگ نتایجی را برای ایران در پی داشت.

تحولات خاورمیانه و به ویژه مسئله مورد نظر ما (جنگ تحمیلی عراق علیه ایران) نشان داد که هرگاه همگرایی های اعراب حول محور ناسیونالیسم عربی شکل گرفته نتیجه وقایع پس از آن در معادلات منطقه ای و بین المللی به زیان ایران بوده است، کما این که، این همگرایی در سال ۱۳۵۹ ایران را درگیر جنگ تحمیلی با عراق نمود و ایران به عنوان دشمن اصلی اعراب معرفی شد. این در حالی است که ایران هیچ گاه به دنبال ایجاد تعارضات نژادی، مذهبی و قومیتی با همسایگان عرب خود نبوده است، و از این جهت همواره مورد ظلم واقع شده است. در جریان وقوع جنگ تحمیلی نیز صدام بر ناسیونالیسم عربی تأکید فراوانی داشت و از این طریق توانست موافقت و همراهی کشورهای منطقه را برای حمله به ایران به دست آورد. چنین به نظر می رسد که هرگاه ناسیونالیسم عربی در منطقه به اوج خود رسیده، ایران دچار تنش و منازعه با همسایگان خود شده است و این مسئله به عنوان پاشنه آشیل سیاست خارجی ایران در قبال همسایگان عرب زبان خود، نیازمند توجه بیشتر سیاستمداران است. از آنجا که ایران به دلیل موقعیت خاص جغرافیایی به عنوان یک کشور شیعی مذهب فارس زبان در میان اعراب سنی مذهب قرار گرفته لذا می بایست تلاش بیشتری در جهت میانجی گری و حضور مستمر و مستقیم در اختلافات بین اعراب داشته باشد و سعی کند با ایفای نقش داور بی طرف و منصف هر چه بیشتر در جریان تعاملات با دیگر همسایگان خود به رفع سوءظن اعراب نسبت به خود کمک کند. همانند اختلافات اعراب با قطر که ایران سعی کرد قطر را به سوی خود متمایل کند و با حمایت های خود از این کشور تا حدودی نیز موفق

عمل کرد. برای نمونه تلاش ایران برای عضویت در اتحادیه عرب به عنوان مهمترین اتحادیه عرب زبانان می تواند برای پذیرش ایران در جمع اعراب مفید فایده باشد.

افزون بر آن شناخت هر چه بیشتر خلیقات و الگوهای شخصیتی رهبران خاورمیانه از اهمیت ویژه ای برخوردار است؛ چرا که در این منطقه تصمیمات سیاسی - نظامی نه از کانال خرد جمعی بلکه از تمایلات شخصی رهبران آن تأثیر می پذیرد. این مسأله به خوبی نشان می دهد که متغیر تیپ شخصیتی رهبران منطقه ای مانند صدام حسین در محیط امنیتی ایران کم نیستند. رهبران کشورهای نظیر عربستان، بحرین، عمان، امارات و غیره نیز دارای چنین ظرفیت هایی هستند، البته می توان حتی رهبران فرا منطقه ای مانند ترامپ را نیز در این ردیف به شمار آورد. بدین ترتیب شایسته است علوم سیاسی ایران پژوهش های گسترده و میان رشته ای حول محور تحلیل روانشناسی سیاسی رهبران و نیز تصمیم گیرندگان که ایران با آنها مواجه است صورت دهد، زیرا شناخت الگوهای روانشناسی رهبران این امکان را به ما می دهد تا تأثیرات خلیقات بر نوع تصمیم گیری ها چه خشونت آمیز و چه مسالمت آمیز را پیش بینی نماییم و در مواجهه با حفظ منافع ملی خود بهترین تصمیمات را اتخاذ کنیم. پژوهش های دقیق و مستمر در این حوزه علاوه بر شناخت بیشتر رهبران منطقه برای سیاستمداران، حفظ کیان ملی ایران در مقابل وقایعی هم چون جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و نتایج ناگوار حاصل از آن را فراهم می کند.

منابع و مأخذ

۱. کتاب ها و نشریات (مقالات، پایان نامه ها، مصاحبه ها، رساله دکتری):

آدلر، آلفرد، حسن زمانی شرفشاهی (۱۳۶۱)، روانشناسی فردی، تهران، پیشگام.

آدلر، آلفرد، ناهید فخرایی (۱۳۵۶)، مفهوم زندگی را دریابید، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

آدلر، آلفرد، حسن شرفشاهی (۱۳۷۰)، روانشناسی فردی، چ دوم، تهران، تصویر.

آدلر، آلفرد، طاهره جواهر ساز (۱۳۷۹)، شناخت طبیعت انسان از دیدگاه روانشناسی، چ اول، تهران، رشد.

آقاجانی قناد، علی (۱۳۸۴)، اخراج ایرانیان از عراق، چ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

ابوالحسن شیرازی، حبیب الله، کامران طارمی (۱۳۸۴)، نقش گروه های معارض در روابط ایران و عراق (۱۳۷۵-۱۳۷۸)، چ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

اپستین، جاشوا، کاوه باسمنجی (۱۳۷۰)، استراتژی و طرح ریزی نیروها برای اهداف امریکا در خلیج فارس، تهران، روشنفکران.

احمد، خلیل احمد، جعفر عباس حمیدی (۱۹۸۹)، تاریخ العراق المعاصر، چ اول، موصل.

احمدی، کوروش (۱۳۸۴)، شورای امنیت سازمان ملل و مسئله خلع سلاح عراق، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی امور خارجه.

اخوان زنجانی، داریوش، مرضیه روشن علی (۱۳۹۰)، تجاوز مداوم؛ تصمیم عراق برای تجاوز به کویت، مجموعه مقالات بررسی جنگ ایران و عراق: دیدگاه اساتید دانشگاه های ایران، چ دوم، تهران، مرز و بوم.

ادواردز، بیورلی میلتون، رسول افصلی (۱۳۹۲)، سیاست و حکومت در خاورمیانه، چ سوم، تهران، موسسه فرهنگی هنری بشیر علم و ادب.

اردستانی، حسین (۱۳۸۸)، جنگ عراق و ایران (رویارویی استراتژی ها: تأثیر تحولات صحنه نبرد جنگ عراق و ایران بر سیاست قدرت های بزرگ)، چ دوم، تهران، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.

اردستانی، حجر (۱۳۹۰)، مقاله صدام و حزب بعث: ماهیت و کنش با تأکید بر سخنان امام خمینی، مطالعات دفاع مقدس (نگین ایران)، شماره ۳۶.

السامرابی، وفیق، عدنان قارونی (۱۳۸۸)، ویرانی دروازه شرقی، چ سوم، تهران، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس.

اسدی، بیژن (۱۳۹۳)، خلیج فارس و مسائل آن، چ ششم، تهران، سمت.

اسدیان، امیر (۱۳۸۱)، سیاست امنیتی امریکا در خلیج فارس، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

اشپربر، مانس، کریم قصیم (۱۳۶۳)، نقد و تحلیل جباریت، چ اول، تهران، دماوند.

اشپربر، مانس، علی اصغر صاحبی (۱۳۸۴)، بررسی روانشناسی خودکامگی، چ دوم، تهران، روشنگران و مطالعات زنان.

امیر عبداللهیان، حسین (۱۳۸۶)، دموکراسی متعارض امریکا در عراق جدید، تهران، مدیا.

انصاری، جمشید (۱۳۶۴)، اهداف و عملکرد شورای همکاری خلیج فارس، بی جا.

اللقیب، خالد حسین، محمد حسین زوار کعبه (۱۳۶۸)، حزب بعث و جنگ، چ اول، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.

انوری تهرانی، ابراهیم (۱۳۶۷)، تمهیدات رهبران عراق برای تجاوز به قلمرو ایران،

بازشناسی جنبه های تجاوز و دفاع، چ اول، تهران، دبیرخانه کنفرانس بین المللی تجاوز و دفاع.

الهی، همایون (۱۳۸۸)، خلیج فارس و مسائل آن، چ یازدهم، تهران، قومس.

باوند، داود، هرمی داس، بهمن آقایی (۱۳۷۷)، مبانی تاریخی سیاسی و حقوقی حاکمیت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی، تهران، گنج دانش.

بختیاری، مجید (۱۳۴۸)، آثار شهرهای باستانی، تهران، بی نا.

برزگر، ابراهیم (۱۳۹۲)، روانشناسی سیاسی، چ سوم، تهران، سمت.

بلوم، جرال داس، هوشنگ حقنویس (۱۳۵۲)، نظریه های روانکاوی شخصیت، چ اول، تهران، امیر کبیر.

بویه، چمران (۱۳۹۰)، مقاله ژئوپلیتیک و استراتژی جنگ طلبانه عراق، مطالعات دفاع مقدس (نگین ایران)، شماره ۳۷.

بیل، جیمز، فروزنده برلیان (۱۳۷۱)، روابط بدفرجام ایران و امریکا، تهران، فاخته.

بیل، جیمز، مهوش غلامی (۱۳۷۱)، شیر و عقاب، تهران، شهر آب.

پارسا دوست، منوچهر (۱۳۶۹)، نقش عراق در شروع جنگ همراه با: بررسی تاریخ عراق و اندیشه های حزب بعث، تهران، شرکت سهامی انتشار.

پارسا دوست، منوچهر (۱۳۶۵)، زمینه های تاریخی اختلاف ایران و عراق، تهران، شرکت سهامی.

پارسا دوست، منوچهر (۱۳۸۵)، ما و عراق از گذشته دور تا امروز (تجاوز عراق، پیامدها، پایان جنگ و رویدادهای پس از آن)، چ اول، تهران، شرکت سهامی انتشار.

پالمر، رابرت روزول، ابوالقاسم طاهری (۱۳۴۰)، تاریخ جهان نو، چ اول، تهران، امیر کبیر.

پروین، لارنس ای، محمد جعفر جوادی و پروین کدیور (۱۳۷۲)، روانشناسی شخصیت، چ دوم، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

تحلیلی بر جنگ تحمیلی رژیم عراق علیه ایران (۱۳۶۱)، تهران، دفتر حقوقی وزارت امور خارجه.

تکیه ای، مهدی (۱۲۷۵)، مصر، تهران، وزارت امور خارجه مؤسسه چاپ و انتشارات.

جان کالینز، ام، کوروش بایندر (۱۳۷۰)، استراتژی بزرگ (اصول و رویه ها)، چ اول، تهران، وزارت امور خارجه دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

جزء محمد پور، جمشید، (۱۳۸۵)، مقاله حضور بریتانیا در خلیج فارس، تاریخ معاصر ایران، شماره ۳۷.

جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۶۷)، اهداف عراق از تجاوز به ایران، بازشناسی جنبه های تجاوز و دفاع، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه.

جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۷۷)، کانون های بحران در خلیج فارس، تهران، کیهان.

جمشیدی، محمدحسین (۱۳۹۵)، بررسی وضعیت داخلی عراق در آستانه جنگ، مجموعه مقالات تجزیه و تحلیل جنگ ایران و عراق، ریشه های تهاجم: علل و زمینه های شروع جنگ، چ چهارم، تهران، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس.

جناب، محمد علی (۱۳۴۹)، خلیج فارس و آشنایی با امارات آن، تهران، شریعت و شرق.

جوادی پور، محمد، علی نیکفرد و سید یعقوب حسینی (۱۳۷۲)، نقش ارتش جمهوری اسلامی ایران در هشت سال دفاع مقدس (نبردهای غرب دزفول)، سازمان عقیدتی سیاسی ارتش جمهوری اسلامی، تاریخ مصاحبه ۱۳۵۹/۸/۲۱ (۱۲ نوامبر ۱۹۸۰).

جونز، والتر، داود حیدری (۱۳۷۳)، منطق روابط بین الملل، تهران، وزارت امور خارجه.

جوینر، کریستوفرسی، داود علمایی کوپایی (۱۳۸۹)، درس هایی از راهبرد، حقوق و دیپلماسی در جنگ ایران و عراق، چ دوم، تهران، مرز و بوم.

چمنکار، محمدجعفر (۱۳۸۵)، دکترین نیکسون و ژاندارمی خلیج فارس، نشریه زمانه، شماره ۵۲.

حاتمی، محمدرضا (۱۳۹۰)، مقاله تحولات و ساختار منطقه خاورمیانه، روابط خارجی، شماره ۴.

حافظ نیا، محمد رضا (۱۳۷۱)، خلیج فارس و نقش استراتژیک تنگه هرمز، چ اول، تهران، سمت.

حافظ نیا، محمد رضا، حسین ربیعی (۱۳۹۲)، مطالعات منطقه ای خلیج فارس، چ اول، تهران، سمت.

حسام قاضی، روزان (۱۳۹۳)، درآمدی بر روانشناسی سیاسی (سیری در روانشناسی سلطه)، چ اول، تهران، مسافر.

الحسنی، سلیم، صالح ماجدی و فرزاد مهدوی (۱۳۷۴)، مبانی تفکر رؤسای جمهوری امریکا، تهران، اطلاعات.

حسینی، حسین (۱۳۹۵)، بررسی علل وقوع جنگ ایران و عراق، مجموعه مقالات تجزیه و تحلیل جنگ ایران و عراق، ریشه های تهاجم: علل و زمینه های شروع جنگ، چ چهارم، تهران، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس.

حسینی، مختار و دیگران (۱۳۸۱)، برآورد استراتژیک مصر، ج ۱، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر.

حمدانی، رعد مجید، داود علمایی کوپایی (۱۳۹۱)، جنگ صدام (جنگ ایران و عراق از دیدگاه فرمانده گارد ریاست جمهوری عراق)، چ دوم، تهران، مرز و بوم.

خدایی، زهرا (۱۳۹۲)، جنبش های اسلامی عراق، مجموعه مقالات دایره المعارف جنبش های اسلامی، محمد رضا حاتمی و مرتضی بحرانی، چ اول، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

خندوری، مجید، عبدالرحمن عالم (۱۳۶۹)، گرایشهای سیاسی در جهان عرب، چ دوم، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

درودیان، محمد (۱۳۸۳)، آغاز تا پایان (سالنامه تحلیلی) بررسی وقایع سیاسی - نظامی جنگ از زمینه سازی تهاجم عراق تا آتش بس، چ سیزدهم، تهران، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ).

درودیان، محمد (۱۳۹۱)، جنگ ایران و عراق (موضوعات و مسائل)، چ اول، تهران، سمت.

درویشی، فرهاد (۱۳۸۸)، جنگ ایران و عراق (پرسش ها و پاسخ ها)، چ پنجم، تهران، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس.

درویشی، فرهاد (۱۳۹۵)، تمهیدات سیاسی و نظامی عراق برای آغاز جنگ، مجموعه مقالات تجزیه و تحلیل جنگ ایران و عراق، ریشه های تهاجم: علل و زمینه های شروع جنگ، چ چهارم، تهران، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس.

درینیک، ژان پیر، فرنگیس اردلان (۱۳۶۸) خاورمیانه در قرن بیستم، تهران، جاویدان.

دفتر حقوقی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۱)، تحلیلی بر جنگ تحمیلی رژیم عراق علیه جمهوری اسلامی، تهران، وزارت امور خارجه.

دفتر سیاسی سپاه (۱۳۶۰)، گذری بر دو سال جنگ، تهران، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.

دمپسی، آمی، ویدا طبیب (۱۳۸۰)، زندگی و زمامداری صدام حسین، چ اول، تهران، یزد.

راتنر، یوزف، حسن زمانی شرفشاهی (۱۳۹۰)، روانشناسی فردی، چ اول، تهران، پیک بهار.

راس، آلن ا، سیاوش جمالفرد (۱۳۷۶)، روانشناسی شخصیت، چ اول، تهران، روان.

ربيعی، حسين (۱۳۸۸)، نقش قدرت منطقه ای در حل و فصل اختلافات سرزمینی مورد: منطقه خلیج فارس در دهه ۱۹۷۰ میلادی، رساله دکتری رشته جغرافیای سیاسی، تهران، دانشگاه تربیت مدرس.

رجایی، فرهنگ (۱۳۸۱)، اندیشه سیاسی معاصر در جهان عرب: از قرارداد پاساروویتز تا قرارداد غزه - اریحا، تهران، مرکز پژوهش های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.

رشیدی، علیاکبر (۱۳۶۵)، جنبش عدم تعهد، تهران، سروش.

رمضان، میخائیل (۱۳۸۱)، محمد نبی ابراهیمی، شبیه صدام، تهران، انتشارات تبلیغات اسلامی حوزه هنری.

روبین، باری، محمود مشرقی (۱۳۶۳)، جنگ قدرت ها در ایران، تهران، آشتیانی.

روان بد، امین، عبدالعلی قوام (۱۳۹۴)، مقاله تبیین جنگ عراق علیه ایران: تأملی بر نقش علی مبارزه برای شناسایی، راهبرد، شماره ۷۵، ص ۱۸۹-۱۶۹.

روحانی، حسن (۱۳۸۴)، مقاله تدبیرهای ایران توان آینده نگری را از امریکاییها گرفت، راهبرد، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، شماره ۳۵.

رودنسون، ماکسیم، ابراهیم دانایی (۱۳۶۱)، اسرائیل و عرب، تهران، خوارزمی.

زهرانی، مصطفی (۱۳۹۳)، جنگ ایران و عراق و نظریه جنگ عادلانه، چ اول، تهران، صفحه جدید.

سدیدالسلطنه، محمدعلی خان، احمد اقتداری (۱۳۷۱)، سرزمین های شمالی پیرامون خلیج فارس و دریای عمان در صد سال پیش ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۲ هجری قمری (مغاض اللثالی و منار اللیالی)، تهران، شرکت انتشارات جهان معاصر.

سروان شرایر، ژان ژاک، عبدالحسین نیک گهر (۱۳۶۲)، تکاپوی جهانی، چ دوم، تهران، نو.

سریع القلم، محمود، مرضیه روشن علی (۱۳۹۰)، تصورات عراق پیش از جنگ: نتایج تصمیم گیری، مجموعه مقالات بررسی جنگ ایران و عراق (دیدگاه اساتید دانشگاه های ایران)، چ دوم، تهران، مرز و بوم.

سعید، لیورا (۱۳۸۸)، مقاله آدلر، زندگی، تحول فکری و اندیشه های او، بهداشت روان، شماره ۳۰.

سلامی، حسین (۱۳۷۶)، علل به وجود آورنده جنگ عراق علیه ایران، مجموعه مقالات انقلاب اسلامی، جنگ تحمیلی و نظام بین الملل، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.

سهرابی، اسماعیل (۱۳۶۹)، علائق استراتژیک و هدف های امریکا در خلیج فارس (مجموعه مقالات خلیج فارس)، تهران، دفتر

سیاسی، علی اکبر (۱۳۷۷)، نظریه های شخصیت یا مکاتب روانشناسی، چ هفتم، تهران، دانشگاه تهران.

سیمپسون، جان، عسگر قهرمان پور بناب (۱۳۹۴)، فرجام دیکتاتور، چ چهارم، تهران، خرسندی.

شافه، هربر (بی تا)، مقاله روانشناسی آلفرد آدلر، علی محمد برادران رفیعی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره ۱.

شاملو، سعید (۱۳۸۲)، مکتب ها و نظریه ها در روانشناسی شخصیت، چ هفتم، تهران، رشد.

شریل، غسان، علی موسوی خلخالی (۱۳۹۵)، صدام از اینجا عبور کرد، بی جا، مؤسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان.

شفیع آبادی، عبدالله و غلامرضا ناصری (۱۳۸۶)، نظریه های مشاوره و روان درمانی، چ سیزدهم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

شورای عالی دفاع (۱۳۶۶)، ستیز با صلح، تهران، ستاد تبلیغات جنگ.

شورای نویسندگان (بی تا)، تاریخ سیاسی عراق، تهران، موسسه انتشاراتی نهضت جهانی اسلام.

شولتز، دوان، یوسف کریمی و دیگران (۱۳۸۳)، نظریه های شخصیت، چ اول، تهران، ارسباران.

شولتز، دوان پی و سیدنی آلن شولتز، علی اکبر سیف و همکاران (۱۳۷۵)، تاریخ روانشناسی نوین، چ سوم، تهران، رشد.

شهیدزاده، حسین (۱۳۷۸)، ره آورد روزگار (گزیده خاطره ها همراه با نقدهای مقطعی از وضع سیاسی - دیپلماسی ایران در

سال های پیش از انقلاب)، تهران، البرز.

صفتاج، مجید (۱۳۸۸)، تحولات خاورمیانه پس از انقلاب اسلامی، چ سوم، تهران، سفیر اردهال.

طارمی، کامران (۱۳۸۲)، مقاله تحلیلی بر نقش گروه های معارض کرد در روابط ایران و عراق در عصر پهلوی، دانشکده

حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۱.

طبرسا، نقی (۱۳۹۰)، جزایر سه گانه ایرانی در خلیج فارس (پژوهشی تاریخی - حقوقی)، چ اول، تهران، مؤسسه فرهنگی

مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر.

عبدالله، احمد شهاب الدین (۱۳۶۶)، ستیز با صلح، ترجمه کتاب العدوان علی السلام، چ دوم، تهران.

عبدالمجید، وحید، مهرداد کیایی (۱۳۷۹)، کمپ دیوید پس از دو دهه (مطالعه نقادانه مشاهدات ابراهیم کامل، پطروس غالی، موشه دایان، وایزمن و کارتر)، تهران، اطلاعات.

عبدالملک، آنور، سید احمد موثقی (۱۳۹۴)، اندیشه سیاسی در دوره معاصر، چ سوم، قم، دانشگاه مفید.

عفلق، میشل (۱۹۵۸)، معركة المسیر الواحد، بیروت، بی نا.

علایی، حسین (۱۳۹۵)، تاریخ تحلیلی جنگ ایران و عراق، چ اول، تهران، مرز و بوم.

علایی، حسین (۱۳۹۱)، مقاله بررسی نقش عوامل مؤثر بر آغاز جنگ تحمیلی، مطالعات دفاع مقدس (نگین ایران)، شماره ۴۱.

علیزاده، حمید (۱۳۸۳)، گستره نظریه شخصیت و روان درمانی، چ اول، تهران، دانژه.

عمر العلی، صلاح (۱۳۸۳)، در مصاحبه با شبکه الجزیره به نقل از فصلنامه فرهنگ پایداری، سال اول، شماره دوم.

غریاق زندی، داود، محمود یزدان فام، فرزاد پورسعید، غلامرضا خسروی (۱۳۹۰)، سیاست خارجی امریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران، چ دوم، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

غفاریان، سیروس (۱۳۸۴)، از حمورابی تا امپراتوری وحشت (نگاهی به تاریخ سیاسی عراق تا سقوط صدام)، چ اول، تهران، مدرسه.

غفاری هشتجین، زاهد، هاییل حیدرخانی (۱۳۹۴)، شیعیان عراق پس از سقوط صدام، چ اول، تهران، موسسه فرهنگی هنری و مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

فَرخ، کاوه، منوچهر بیگدلی خمسه (بی تا)، مقاله میراث پان عربیسم، سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۱۰-۲۰۹.

فوزی، یحیی (۱۳۹۲)، تحولات سیاسی اجتماعی بعد از انقلاب اسلامی در ایران (۱۳۸۰-۱۳۵۷)، چ سوم، تهران، عروج.

فونتن، آندره، عبدالرضا هوشنگ مهدوی (۱۳۶۲)، یک بستر و دو رؤیا: تاریخ تنش زدایی ۱۹۸۱-۱۹۶۲، چ اول، تهران، نو.

فیض الهی، روح الله (۱۳۸۷)، مقاله ناصر یسم از شکل گیری تا افول، فصلنامه ره آورد، شماره ۲۰.

قائم مقامی، جهانگیر (۱۳۳۰)، فرهنگ جغرافیایی ایران، تهران، دایره المعارف ستاد ارتش.

قربانی، قدرت الله (۱۳۸۲)، مقاله تأملی فلسفی در علل آغاز جنگ ایران و عراق، مطالعات

دفاع مقدس (نگین ایران)، شماره ۵.

کاردانکوس، هلن، عبدالرضا هوشنگ مهدوی (۱۳۶۷)، نه صلح نه جنگ: امپراتوری جدید شوروی یا حسن استفاده از تنش زدایی، تهران، نو.

کامروا، مهران، محمد باقر قالیباف و موسی پور موسی (۱۳۸۸)، خاورمیانه معاصر (تاریخ سیاسی پس از جنگ جهانی اول)، چ اول، تهران، قومس.

کاویانی راد، مراد (۱۳۸۸)، مقاله جایگاه مفهوم فضای حیاتی در استراتژی ژئوپلیتیک عراق عصر صدام، مطالعات دفاع مقدس (نگین ایران)، شماره ۳۲.

کدیور، جمیله (۱۳۷۳)، مصر از زاویه ای دیگر، تهران، اطلاعات.

کدیور، جمیله (۱۳۷۴)، رویارویی انقلاب اسلامی ایران و امریکا، تهران، اطلاعات.

کرباسچی، غلامرضا (۱۳۷۱)، هفت هزار روز، تاریخ ایران و انقلاب اسلامی، تهران، بنیاد انقلاب اسلامی ایران.

کردزمن، آنتونی، آبراهام واگنر، حسین یکتا (۱۳۹۰)، درس های جنگ مدرن (جنگ ایران و عراق)، چ سوم، تهران، مرز و بوم.

کریمی، یوسف (۱۳۷۴)، روانشناسی شخصیت، چ سوم، تهران، مؤسسه نشر و ویرایش.

کریمی، یوسف (۱۳۸۴)، روانشناسی شخصیت، چ پانزدهم، تهران، پیام نور.

کریمیان، کامیل (۱۳۸۲)، مقاله بحران ملت سازی در عراق و آغاز جنگ هشت ساله، مطالعات دفاع مقدس (نگین ایران)، شماره ۴.

کلگی، چارلز دیلیو و اوجین آر ویتکف، اصغر دستمالچی (۱۳۸۲)، سیاست خارجی امریکا: الگو و روند، تهران، وزارت امور خارجه.

کوهستانی نژاد، مسعود (۱۳۹۱)، مقاله بررسی تحولات داخلی عراق در آستانه جنگ علیه جمهوری اسلامی ایران، دفاع مقدس، شماره ۳.

کینگ، رالف، افرایم کارش، سعادت حسینی دمابی (۱۳۸۷)، جنگ ایران - عراق: پیامدهای سیاسی، تحلیل نظامی، چ اول، تهران، مرکز اسناد دفاع مقدس.

گازیورسکی، مارک، فریدون فاطمی (۱۳۷۶)، سیاست خارجی امریکا و شاه، تهران، مرکز.

گرنویل، جان اشلی سومز (۱۳۷۸)، تاریخ جهان در قرن بیستم، تهران، فرزانه روز.

گروه ترجمه فصلنامه (۱۳۸۴)، مقاله عراق تحت حاکمیت صدام: کشاکش قدرت و ناتوانی، مطالعات جنگ ایران و عراق (نگین ایران)، شماره ۱۲.

گریزیک، ژرژ، اولیه دلاژ، اسدالله مبشری و محسن مزیدی (۱۳۶۶)، توفان خلیج، تهران، اطلاعات.

گزیده اسناد خلیج فارس (۱۳۶۸)، چ اول، ج ۱، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

گلوردی، عیسی (۱۳۸۱)، جغرافیای جزایر ایرانی خلیج فارس، ابوموسی، تنب بزرگ و تنبکوچک، چ اول، تهران، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.

گنجی، محمدحسن (۱۳۵۳)، ۳۲ مقاله جغرافیایی، تهران، مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب.

لابروس، هانری، محمود خواجه نوری (۱۳۵۲)، خلیج فارس و کانال سوئز، تهران، مرکز مطالعات عالی بین المللی دانشگاه تهران.

لباف، زهیر (۱۳۵۵)، عراق و روابط آن با ایران از هزاره چهارم پیش از میلاد تا ۱۹۷۵ میلادی، تهران، مرکز انتشارات علمی.

لطفیان، سعیده، مرضیه روشن علی (۱۳۹۰)، قدرت های منطقه ای و جنگ: عدم بی طرفی، مجموعه مقالات بررسی جنگ ایران و عراق (دیدگاه اساتید دانشگاه های ایران)، چ دوم، تهران، مرز و بوم.

لوی، جک اس، مایک فروئلیچ، یعقوب نعمتی وروجنی (۱۳۹۰)، مقاله علل وقوع جنگ ایران و عراق، مطالعات دفاع مقدس (نگین ایران)، شماره ۳۷.

مجتهدزاده، پیروز، امیر مسعود اجتهادی (۱۳۸۶)، امنیت و مسایل سرزمینی در خلیج فارس (جغرافیای سیاسی دریایی)، چ دوم، تهران، وزارت امور خارجه.

مجتهدزاده، پیروز، محمدرضا فرجی (۱۳۹۴)، جغرافیای سیاسی دریایی جزایر تنب و ابوموسی در خلیج فارس، چ اول، تهران، کانی مهر.

محمدی، محمد (۱۳۷۳)، علل و عوامل بروز جنگ تحمیلی، یک بررسی همه جانبه، تهران، دانشکده فرماندهی و ستاد.

محمدی، منوچهر (۱۳۷۹)، مقاله علل و عوامل بروز جنگ تحمیلی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۵۰.

محمدی، منوچهر (۱۳۷۰)، تحلیلی بر انقلاب اسلامی، چ سوم، تهران، امیر کبیر.

مرکز مطالعات استراتژی امریکا، ترجمه روابط عمومی فرماندهی کل سپاه پاسداران (۱۳۶۴)، امریکا و بحران خلیج فارس، تهران، انتشارات واحد تبلیغات ستاد مرکزی سپاه پاسداران.

مسعودی، حیدرعلی (۱۳۸۸)، مقاله جنگ تحمیلی از منظر نظریه سازه انگاری: نقش ادراکات هویتی در نظام تصمیم گیری عراق، مطالعات دفاع مقدس (نگین ایران)، شماره ۲۹.

منصور، محمود (۱۳۶۹)، احساس کهنتری، چ دوم، تهران، دانشگاه تهران.

موسوی، مسعود (۱۳۹۱)، مقاله بررسی نقش ساختار سیاسی عراق در وقوع جنگ تحمیلی، پژوهشنامه دفاع مقدس، شماره ۳.

موسوی، مسعود (۱۳۸۲)، مقاله نقش توسعه طلبی ارضی رژیم بعث در وقوع جنگ ایران و عراق، مطالعات دفاع مقدس (نگین ایران)، شماره ۵.

میرحیدر (مهاجرانی)، درّه (۱۳۶۷)، مجموعه مقالات سمینار بررسی خلیج فارس، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

میرزا، ک، پ، فاطمه قدیمی پور (۱۳۵۵)، سیاستهای بین المللی در اقیانوس هند، تهران، مرکز مطالعات عالی بین المللی دانشگاه تهران.

ناصری، عباسعلی، فیروزه رئیسی (۱۳۸۶)، مقاله مروری بر نظریات آدلر، تازه های علوم شناختی، شماره ۱.

نخله، امیل (۱۳۵۹)، روابط امریکا و اعراب در خلیج فارس، تهران، سروش.

نکاست، اسحاق، ارسلان قربانی شیخ نشین (۱۳۸۷)، شیعیان در جهان عرب مدرن (عراق، لبنان و حوزه خلیج فارس)، چ اول، تهران، دانشگاه امام صادق (ع) و پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.

نیکسون، ریچارد، علیرضا طاهری (۱۳۶۴)، جنگ واقعی، صلح واقعی، تهران، کتابسرا.

وایسلیف، الکس، سیروس ایزدی (۱۳۵۸)، مشعل های خلیج فارس، تهران، کتابهای جیبی.

وزارت امور خارجه ایران (۱۳۵۰)، سرزمین های جنوبی خلیج فارس، تهران، اداره نهم سیاسی.

وودهاوس، کریستوفر مانتاگیو، نظام الدین دربندی (۱۳۶۴)، اسرار کودتای ۲۸ مرداد، تهران، راهنما.

هالیدی، فرد، هرمز همایون پور (۱۳۶۴)، تکوین دومین جنگ سرد، تهران، آگاه.

هرمن، ریچارد، الهه کولایی (۱۳۷۴)، مقاله‌ی نقش ایران در ادراکات و سیاست‌های اتحاد جماهیر شوروی، فصلنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی، سال ۹، شماره ۳-۴.

مهدوی، عبدالرضا هوشنگ (۱۳۶۸)، تاریخ روابط خارجی ایران از پایان جنگ جهانی دوم تا سقوط رژیم پهلوی، تهران، مؤلف.

مهدوی، عبدالرضا هوشنگ (۱۳۸۰)، سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی، تهران، پیکان.

هیرو، دیلیپ، علیرضا فرشچی، رضا فرید زاده، سعید کافی (۱۳۹۱)، طولانی‌ترین جنگ (رویاریبی نظامی ایران و عراق)، چ دوم، تهران، مرز و بوم.

یحیی، لطیف، کارل وندل، عباس رضوانجو و افشین رضاپور (۱۳۸۳)، من پسر صدام بودم، چ اول، همدان، چنار.

یکتا، حسین (۱۳۹۵)، وضعیت نظام بین‌الملل در آستانه جنگ ایران و عراق، مجموعه مقالات تجزیه و تحلیل جنگ ایران و عراق، ریشه‌های تهاجم: علل و زمینه‌های شروع جنگ، چ چهارم، تهران، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس.

اولسون، ویلیام جی، (۱۳۶۴)، خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، جنگ خلیج فارس: صلح در دوران ما ۱۹۸۵، ۲/۱۰/۱۳۶۴.

پست، جرولد، طیبه کلانترزاده (۱۳۸۱)، روزنامه روانشناسی سیاسی آفتاب یزد.

جان پولاک (۷/۱۳۵۹/۳)، دلیلی تلگراف، جعفری بختیاری (۱۳۸۷)، به نقل از پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس

الجباعی، کریم (۲۰۱۵)، میشل عفلق، الموسوعه العربیه، به نقل از www.arab-ency.com «دسترسی ۲۱/۲/۱۳۹۵»

خبرگزاری پارس ۱۷/۱۰/۱۳۵۹.

روزنامه اطلاعات ۴/۵/۱۳۶۱.

روزنامه بامداد ۲۳/۳/۱۳۵۸.

روزنامه جمهوری اسلامی ۴/۸/۱۳۶۱.

روزنامه کیهان ۱۴/۳/۱۳۶۳.

روزنامه کیهان ۲۰/۸/۱۳۶۴.

روزنامه کیهان ۲۱/۹/۱۳۵۵.

روزنامه کیهان ۱۳۶۳/۳۰/۵.

روزنامه کیهان ۵/۴/۱۳۶۳.

روزنامه کیهان ۱۳۶۴/۸/۱.

روزنامه کیهان ۹/۲/۱۳۶۱.

زمزمی، تراب (۱۳۶۴)، جنگ ایران و عراق، روزنامه کیهان ۲۰/۸/۱۳۶۴.

سعدون حمادی وزیر خارجه عراق (۱۳۵۹/۷/۷)، شرق الاوسط، مهتاب فضلی.

العانی، خالد عبدالمنعم (۱۹۷۷)، موسوعه العراق الحدیث، الدار العربیه للموسوعات، چ اول، بغداد.

کوون رولند (۶/۷/۱۳۵۹)، واشنگتن پست، محمد باقر خوشنویسان، به نقل از پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس.

مجید تفرشی (۱/۴/۱۳۹۰)، گزارشی از مراسم آزاد سازی اسناد در سال ۲۰۱۰ در انگلیس، سایت پیشکسوتان به نقل از روزنامه شرق.

سیاسی، علی اکبر (۱۳۹۰)، نظریه های شخصیت یا مکاتب روانشناسی، تهران، دانشگاه تهران، به نقل از سایت
راسخون www.rasekhon.ir

سیفی، بی نام (۱۳۸۸)، صدامولوژی پدیده ای به نام صدام، مؤسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان به نقل از بخش هنر مردان
خدا www.tebyan.ir

شاه غنی زاده، احمد (۱۳۹۲)، جزئیات فاش نشده درباره اعدام صدام از زبان مشاور پیشین امنیت ملی عراق، به نقل
از خبرگزاری خامه پرس www.khaama.com

محسنی فرد، فرزانه (۱۳۷۶)، بخت النصر قرن بیستم: در تیپولوژی و روانشناسی شخصیت صدام، دو هفته نامه پگاه حوزه، قم،
دفتر حوزه هنری به نقل از کتابخانه مدرسه فقاقت.

مؤسسه دایره المعارف الفقه الاسلامی (بی تا)، دانشنامه جهان اسلام (سرشناسه صلاح الدین بیطار)، به نقل از کتابخانه مدرسه
فقاقت www.lib.eshia.ir/۲۳۰۱۹/۱/۲۴۸۵

:(English References (Books, Articles, Conference, Lecture, Thesis, Report.٤

Abdulghani, J.,M.,(١٩٨٤), Iraq and Iran:The Years of Crisis, Review of Middle East
Studies, The Johns Hopkins University Press, No ٢٠

.Adler , A.,(١٩٥٤), The Individual Psychology of Alfred Adler , New York, Basic Book Inc

Al-khalil,S.,(١٩٩١),The Monument: art ,Vulgarity, and Responsibility in Iraq
.,London,Andre Deutsch

American University (Washington D.C.), (١٩٧٩), Foreign Area studies , Iraq , A Country
Study , Washington D.C, American University

Anvari Tehrani, I.,(١٩٩٣), Iraqi Attitudes and Interpretation of the ١٩٧٥ Agreement ,In
Rajaei ,F,The Iran-Iraq War: The Politics of Aggression , Miami, University Press of
Florida

Beattie .,K.,(١٩٩٤), Egypt During the Nasser Years : Ideology , Politics , and CivilSociety ,
. Boulder ,CO, Westview

Bengio , O .,(١٩٩٨), Saddam 's Word : Political Discourse in Iraq, Oxford University
.Press

.Chubin, Sh.,(١٩٩٢), Iraq :Domestic Politics and Foreign Policy ,Middle East Monitor ١

.Cottrell, A.J.,(١٩٨٢), Iran, the Arabs and Persian Gulf ,USA

Cottrell, A.J.,M.L, Moodie.,(١٩٨٤), The United States and the Persian Gulf Past Mistakes–
.Present Need ,New York, National Strategy Information Center

Dekmejian, R., H.,(١٩٧١), Egypt Under Nasir: A Study in Political Dynamics, Albany
.,NY:SUNY Press

Devlin, J , F.,(١٩٧٤), The Ba'th Party, A History from its Origins to ١٩٦٦, Stanford Calif
.,Hoover Institution Press

Firzli , N.,(١٩٨١), The Iraq –Iran Conflict, Editions du Monde Arab Institute of Studies
.and Research

Gordon , H, T.,(١٩٦٩), The Ba'th, Ideology and Practice, Middle East

Hasou.,T.,Y.,(١٩٨٥), The Struggle for the Arab World: Egypt's Nasser and the Arab League, London , KPI

.Hossein ,S.,(١٩٨١), Addresses National Assembly on the war with Iran, Dar AlMa'mun

Iran's Foreign Ministry.,(١٩٦٩), Some Facts Concerning The Dispute Between Iran and Iraq Over The Shatt Al Arab. Tehran May

Karsh, E., and Rautsi , I.,(١٩٩١), Saddam Hussein: A Political Biography , New York , Free Press

Khouri.,F.,(١٩٨٥), The Arab-Israeli Dilemma, ٣rd ed, Syracuse ,NY, Syracuse University Press

Lawrence T, E .,(١٩٣٥), (١٨٨٨-١٩٣٥), Seven Pillars of Wisdom, A Triumph, London, Jonathan cape

Matar , F.,(١٩٨١), Saddam Hossein ,The Man, the Causes and the Future. London, Third World Centre

Monroe , E.,(١٩٦٣), Britain's Moment in the Middle East ١٩١٤-١٩٥٦ , London, The Johns Hopkins University

Nutter ,J.,J.,(٢٠٠٢), CIA's Black Ops: Covert Action, Foreign Policy , and Democracy , New York ,Prometheus Books

.O'Balance.,E.,(١٩٧٢), The Third Arab- Israeli War ,Hamden,CT,Anchor Books

Olson, W, M, (ed) ,(١٩٨٧), U, S ,Strategic Interests in the Gulf Region , Boulder :Westview Press

Owen, R.,(١٩٩٢), State, Power and politics the Making of the modern Middle East ,

.London, Routledge

Rahmy., A.A.,R.,(١٩٨٣), The Egyptian Policy in the Arab World :Invention in Yemen١٩٤٢–
.١٩٤٧ Case Study.Washington, DC,University Press of America

Sandwick., John.,A.(١٩٨٧),The Gulf Cooperation Council:Westreview Press Washington,
.DC

Sharabi., H.,(١٩٧٠), Prelude to War: The Crisis of May –June ١٩٤٧, Ibrahim

Abu- Lughod , ed , The Arab – Israeli Confrontation of June ١٩٤٧: An Arab Perspective ,
.Evanston , IL, Northwestern University Press

Shibli , A,L .,(١٩٧٧), Unity , Freedom , Socialism , Arab Ba'th Socialist Party , Madrid,
.Tipoart-artes graficas

Spanier , J. , Hook , S.,(١٩٩٥), American Foreign Policy Since World War II, Washington
.D.C, Library of Congress

Tripp, C.,(١٩٨٩), The Consequences of the Iran- Iraq War for Iraqi Politics , In: Karsh E.
(eds) The Iran- Iraq war , London, Palgrave ,Macmillan

.Vatikiotis, P.J.,(١٩٧٨), Nasser and His Generation, New York ,St. Martin's Press

Young , T. c, (ed)., (١٩٤٨), The Middle East Focus : The Persian Gulf ,Near East
.Conference , Prinction University, Vol.٢٠th

Zacherl, D.,H.,(١٩٨٤), Strategic and Operational Implications of Iranian Military
Operations in the Iran-Iraq War ,Theasis for Master of Military Art Scince , for
.Leavenworth : U.S ,Army Command and Gnral Staff College

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبادی - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

